نوائب الدّهور

فی علائم الظّهور

تألیف

حجّة الاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد حسن میرجهانی
طباطبائی

جلد ۲

از انتشارات کتابخانهٔ صدر
تهران، ناصرخسرو - پاساژ مجید تلفن ۳۹۷۶۹۶

شناسنامهٔ کتاب :

نام کتاب : نوائب الدهور فی علائم الظهور
مؤلف : حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن میرجهانی
تیراژ : ۳۰۰۰ دوره
مجلدات : ۱-۲ و ۳ و ۴ در دو جلد
نوبت چاپ : دوم
تاریخ چاپ : بهار سال ۱۳۶۹
چاپ از : چاپخانهٔ خورشید.
ناشر : کتابخانهٔ صدر - تلفن ۳۹۷۶۹۶

جزء دوم
کتاب نوائب الدهور
در علامات ظهور حجة منتظر عجل الله تعالی فرجه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحی الذی لا یموت عظیم الکبریاء عریض الجبروت المحمود بنعمته المطاع فی سلطانه الذی لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه ولا یمکن الفرار من حکومته عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسوله والصلوة والسلام علی سید رسله وخیر خلیقته واشرف بریته ومبلغ رسالاته ومعلم کتابه وحکمته ابی القاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم سیما من اشرقت الارض بنوره الظاهر الباطن فی ظهوره باب الله الذی منه یؤتی وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء کنی جده وسمیه الحجة المنتظر والامام الثانی عشر **م ح م د بن الحسن العسکری** عجل الله تعالی فرجه واللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم نصب الموازین **اما بعد** نویسنده شرمنده بنده فانی محمد حسن میرجهانی طباطبائی محمد آبادی جرقویی اصفهانی ابن علی بن قاسم برادران

پیش‌نوشت و اشعار مؤلف

ایمانی و دوستان روحانی را خاطر نشان مینماید در این اوان بهجت توامان که جزء اول کتاب نوائب الدهور در علائم ظهور در طی چهارصد و سی و یک صفحه بقطع همین صفحات باستثنای صفحات فهرست و مدارک پایان یافت مشتمل بر مقدمه و سه بخش و کسری از دوازده بخش و خاتمه متضمن دویست و بیست و دو حدیث نبوی و سی و نه حدیث علوی غیر احادیثی که در مقدمه و بخش دوم نوشته‌ام با مصادر و مدارک آنها اکنون شروع نمودم بنوشتن جزء دوم این کتاب از حدیث چهلم از بخش چهارم در احادیث علویه و توفیق اتمام آنرا از خداوند متعال باستمداد از ذوات مقدسه محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین میطلبم و چون شروع این جزء مصادف با پنجشنبه دوم ماه شعبان یکهزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری و شب ولادت سراسر سعادت رحمت واسعه الهیه مصباح هدایت زینت آسمانها و زمین و کشتی نجاة دنیا و آخرت جگرگوشه حضرات خاتم الانبیاء و سید الاوصیا و ام الائمة النجباء محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء علیهم الصلوة والسلام میباشد افتتاح این جزء از کتاب را بچند شعری از اثر طبع قاصر فاتر که در خاطر دارم و بمناسبت میلاد حضرتش سروده‌ام نموده و صله آنرا استعانت از آنجناب برای اتمام این کتاب میطلبم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب **لمؤلفه**

آفتاب از افق غیب سر آورده برون | یا حق از قلزم وحدت گهر آورده برون
اشهد الله که مرجان تر آورده برون | حبذا مادر گیتی پسر آورده برون

قصیده مولودیه

منشعب رحمت حق در مه شعبان آمد — روز میلاد مهین حجت یزدان آمد

تازه اندر جسد عالمیان جان آمد — جلوه غیب جهان دیگر آورده برون

عرش او بره خود را بر دوش گرفت — ماه عصمت خور توحید در آغوش گرفت

حلقه بندگیش روح قدس گوش گرفت — اختری دختر خیر البشر آورده برون

بهر او قابله از عالم بالا آمد — از جنان سوی زمین لعبت لعبا آمد

برتر از عرش برین خانه زهرا آمد — مرغ تقدیس عجب بال و پر آورده برون

اسعد الله عجب عید سعید است امروز — سر بسر عالمیان را همه عید است امروز

در همه کون و مکان ذکر و مزید است امروز — که قضا رایت فتح و ظفر آورده برون

خواست بی پرده کند جلوه گری شاهد غیب — ساخت آیینه ای از صنع مبرا از عیب

وندران کرد تجلای جمالی بی ریب — پرتو حسن بشکل بشر آورده برون

سر زد از مشرق صبح ازل آن شمس وجود — مات خود ساخت ز رخ یکسره از غیب شهود

تا شود محو تجلای جمال معبود — از نیستان بلی نیشکر آورده برون

حضرت ابی عبدالله علیه السلام

خودنمائی بوجود آن شاهد هرجائی داشت — عشقبازی برخ خویش بیکتائی داشت
دُرّ یکدانه که در مخزن دانائی داشت — از حجابات نهان جلوه‌گر آورده برون

روز پیدایش انوار شهود است امروز — جلوهٔ جود خداوند وجود است امروز
حامل عرش ز شادی بسجود است امروز — که خدا قبلهٔ اهل نظر آورده برون

هست شد عالم امکان بتولای حسین — قدسیان در فرح از مقدم والای حسین
حوریان شیفته و محو تجلای حسین — نخل توحید چه نیکو ثمر آورده برون

تا که در کربلا جام شهادت نوشد — تشنه‌لب در پی ادراک سعادت کوشد
جامهٔ دیدن معشوق بقامت پوشد — زآستین دست قضا و قدر آورده برون

جان جهان بفدای تن صدپارهٔ او — بفدای حرم از وطن آوارهٔ او
هم بقربان دل زینب بیچارهٔ او — کز غمش ناله ز دل پرشرر آورده برون

۲۶۳

بند چهلم از مخمس چهارم
در احادیث علویه

بخش چهارم اخبار علویه

ع

ازخطبه های منسوبه بآنحضرت معروفه بتطنجیه که درکتاب الزام الناصب و در کتاب مشارق الانوار شیخ رجب برسی و متفرقا بعضی ازجملات آن در مناقب ابن شهرآشوب و بعضی در نهم و سیزدهم بحار الانوار و بعضی از کتب عربیه و فارسیه دیگر نقل شده و بعضی هم برای تمام آن شرح نوشته اند و صاحب الذریعه در جزء هفتم آن کتاب در حرف خاء (خ ط ب) صفحه ۲۰۱ گفته که درکتاب المجموع الرائق که در سال ۷۰۳ تالیف شده و برسی در مشارق که در سال ۷۷۳ تالیف کرده نقل کرده و فرموده است که سید کاظم رشتی در سال ۱۲۳۲ شرح مبسوطی برآن نوشته و در سال ۱۲۷۰ طبع شده الخ پوشیده نماند که ابن شهرآشوب بنام تطنجیه آنچه را که نقل کرده ذکر نکرده ممکن است که ازخطبه دیگری ازخطب آنحضرت باشد که ازحیث عبارت بعضی ازجملات آن مصادف شده با جملات این خطبه بهر تقدیر بنگارنده آنچه را که در این باب مینویسم از مشارق والزام الناصب نقل میکنم **از آنخطبه است که فرمود**

یا جابر انتم مع الحق و معه تکونون و فیه تموتون (تموّرون ح ل) یا جابر اذا صاح الناقوس (الناعوس ح ل) وکبس الکابوس و تکلّم الجاموس فعند ذلک عجایب وای عجائب اذا انار النار بنصیبین وظهرت الرایة العثمانیة بوادی سوداء واضطربت البصرة وغلب بعضهم بعضا وصبا کل قوم الی قوم وتحرکت عساکر خراسان و تبع شعیب بن صالح التمیمی من بطن طالقان وبویع لسعید السوسی بخوزستان وعقدت الرایة لعمالیق کردان و تغلّب العرب علی بلاد الارمن والسقلاب و

واذعن هرقل بقسطنطنیة لبطارقة سفیان فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور

لغات ناقوس چوبیستکه ترسایان وقت نماز خود زنند وان دو چوبست که یکی را ناقوس گویند که ان دراز باشد و دیگری را وبیل گویند که ان کوتاه باشد کابوس سنگین شدن درخواب بجوی که نتواند بجنبد دران حال وان مقدمه مرض صرع است جاموس گاومیش را گویند نصیبین در معجم البلدان گفته شهریست معمور از شهرهای جزیره درراه قافلهائی که از موصل بشام میروند مسافت ان از انجا تا سنجار نه فرسخ است و فاصله ان تا موصل بقدر شش روز راه است وادی سواء وادی دهناء است وان وادی است که اصل ان از دهناء شروع میشود در شهرهای بنی تمیم در بادیه بصره در زمین بنی سعد که عبور ان از شهرهای بنی اسد است صبا کل قوم الی قوم یعنی راهنماید هر گروهی به گروه دیگر دشمن را طالقان در معجم گفته نام دو شهر است یکی در خراسان میان مروروذ و بلخ که سه منزلی مروروذ است واصطخری گفته بزرگترین شهر طخارستان طالقانست و دیگر شهریست میان قزوین وابهر و چند دهکده در اطراف ان است سوسی منسوبست بسوس که معرب شوش واز بلاد خوزستان است که قبر دانیال پیغمبر در انجا است عماليق قبیله هستند که انهارا عمالقه گویند که نسب ایشان بعملیق بن لاود بن ادم بن (ارم بن م) سام بن نوح پیغمبر ع میرسد که در شهرها متفرق شدند وانهارا عمالقه اولی گویند واز ایشانند فراعنه مصر واما عمالقه ثانیه از ملوك حمیر از اولاد عملیق بن سبأ ع

بن صوار بن عبد شمس اند کرّار و کرد ناحیه ایست از نواحی خوارزم یا نزدیک
بان از نواحی ترک که زبان ایشان نه خوارزمی است و نه ترکی و در ناحیه ان چند قریه
است و اهالی ان مردمان پستی هستند ارمن مخفف ارمین وارمینیه در منتهی گفته
شهریست از شهرهای روم یا چهار اقلیم است یا چهار شهر است متصل باهم و هر شهری از
انها را ارمینیه گویند و در معجم البلدان گفته که ان بر دو قسم است ارمینیه کبری و ارمینیه
صغری و حد ان از بردعه تا باب الابواب است و از جهت دیگر تا بلاد روم و کوه قبق
و صاحب السریر و گفته شده ارمینیه کبری خلاط و نواحی ان است و ارمینیه صغری
تفلیس و نواحی ان است سقلاب نژاد سرخ پوست هستند نزدیک بلاد خزر در بالاهای
کوههای روم بین بلغار و قسطنطنیه و گفته شده از اولاد یافث بن نوح اند و در
معجم از کلبی نقل کرده که رومی و صقلب و افرنجی برادر هستند اولاد لنطی بن کلوخیم
(کسلوخیم خ د) بن یونان بن یافث بن نوح اند و مملکت ترک از بلاد صقالبه بشمار میرود
اذعان فروتنی کردن هرقل نام پادشاه روم است بطارقه جمع بطریق بمعنی سرهنگی
است که ده هزار مرد جنگی در تحت فرمان او باشد سفیان مراد سفیانی است که عثمان
بن عنبسه باشد و در بعضی از اخبار سفیان نام او است و مکلم موسی مراد امیر المومنین
علیه السلام است

معنای حدیث

فرمود . ابجابر شما با حق هستید و با حق میباشید
و در راه حق میمیرید یا دور میزنید ابجابر وقتیکه صیحه زنند ناقوس و ناگهان مرض

وانجمله علائم آخر الزمان

شبیه بصرع رو بیاورد ، و سخن بگویند گاو و میش در چنین زمان عجائبی رخ دهد.
و چه عجائبی و فتحی است که بود بعد از آنی مخصوص در نصیبین که شهریست از شهرهای
جزیره بین موصل و شام در شش منزلی موصل و ظاهر شود پرچمهای عثمانی بوادی
سنواء کران وادی ایست در شهرهای قبیله بنی تمیم در بادیه بصره در زمین بنی سعد
و بعضی از آن پرچمها بر بعض دیگر غالب شوند و گروهی با همالی بدشمنی کنند گروه دیگر
و حرکت کنند لشکرهای خراسان و پیروی کرده شود شعیب بن صالح تمیمی از میانه
طالقان که شهریست در میانه مرو رود و بلخ در سه منزلی مرو رود یا آنکه شهریست در
میان قزوین و ابهر و این اقرب بنظر میاید و بیعت کرده شود سعید نامی که از اهل
شوش یا شوشتر خوزستان باشد و پرچمی بسته شود برای قبیله عملیقهای کُرد ار
و یا کرد دیگر که ساکنین خوارزم باشند دولت برانند از نواحی ترک و غالب شود عرب
بر بلاد ارمن که ارمنیه کبری باشد یا صغری وبرترا د سرخ پوست که بین بلغار
و قسطنطنیه ساکنند و پادشاه قسطنطنیه نسبت بلشکر سفیان فروتنی کند و منتظر
باشید ظاهر شدن سخنگوی با موسی بن عمران ع را در کوه طور از درخت که
مراد خود حضرت علیه السلام است چنانچه از اخبار دیگری مستفاد میشود

مؤلف فقیر گوید

ظاهراً طرف خطاب آنحضرت در این قسمت از خطبه جابر بن عبدالله انصاری است و در
این قسمت از فرمایشات خود علامات را خاطر نشان فرموده که در اطراف آن مقتضی است

بخش چهارم اخبار علویه

شرح داده شود نکاتی چند اوّل فریاد کردن ناقوس که شاید کنایه است از استیلاء
یافتن مسیحیان در روی زمین که در همه جای زمین صدای ناقوس بلند شود و آئین
مسیحیت رواج گیرد و اسلام و مسلمانان ضعیف شوند و کفر و کفار قوی و غالب شوند
دوّم ظهور پریشانی و آشفتگی در میان مردم و شدت بلاها و فتنهای پی در پی بنحویکه
مردم از خود بیخود و در کارهاشان متحیّر و سرگردان شوند که شبیه حالت صرع و دیوانگی
بآنها دست دهد و حالت سفاهت و حماقت بآنها رخ دهد سوّم سخن گفتن گاومیش
و آن چند احتمال دارد یکی آنکه آن هم مانند سایر آیات و علاماتیکه ظهور آنها خارق
عادتست خارق عادتی باشد و خدا برای اتمام حجت گاومیش را بسخن گفتن در آورد
چنانچه از بعض اخبار دیگر هم مستفاد میشود که تازیانه در دست صاحبش سخن گوید
و نعل او با او تکلم کند چنانچه بعض از اخبار آن در جزو اول این کتاب شرح داده شد و بعضی
از آنها هم بعد از این بمحل خود خواهد آمد و دیگر مرد صاحب قوّت باشد که هر عملی بخواهد
انجام دهد بدهد و کسی نتواند او را از اراده و عزمی که دارد برگرداند و دیگر آنکه مراد
مرد بزرگ جثه و قوی هیکلی پرخوراک پیدا شود که گاومیش صفت باشد و با این وصف
بر مردم سلطنت و ریاست کند و احداث مذهب و ملت تازه ای نماید و مردم آن
روی جهالت یا ترس اطاعت او کنند یا زمامدار مردم کسی شود که ادراک و شعور
نداشته باشد و بر مردم حکومت کند و مردم از ترس تمکین از او کنند چهارم
روشن شدن آتش در نصیبین که آن نیز چند احتمال دارد یکی آنکه آتش ظاهری در آن

آفند و بسوزد خواه آتش زمینی باشد یا آسمانی مانند برق و امثال آن و دیگر
آنکه آتش فتنه و فساد در آن افروخته شود که خاموش شدنی نباشد و شاید
آن آتش فتنه سفیانی باشد و بلند شدن پرچم الملعون باشد در وادی سواء و
بعضی از نسخه‌ها در وادی سوداء نوشته و ظاهراً غلط باشد و اگر چنین باشد لفظ
آن سودا است که جمع اسود است که آن قریه‌ای است در شام که ظاهر شدن پرچمهای
سفیانی در آنجایی مناسبت نیست و احتمال دارد مراد از عثمانی آل عثمان چون باشد
که علم ایشان در آن بیابان برپا شود و سلطنت ایشان تا بمکه و حوالی آن از طرف مغرب
برسد چنانچه یکی از احتمالاتی است که صاحب نور الانوار در کتاب خود داده است
و مراد از اضطراب بصره حادث شدن فتنه بزرگی است در آن که در اثر آن کشت و
کشتار زیادی در آن واقع شود و بمقتضای اخبار بسیار بصره چندین مرتبه خراب
و آباد میشود تا وقتیکه در آب غرق شود و مراد از حرکت لشکر خراسان لشکر مروزی
است با پرچمهای سیاه خراسانی است که بسمت عراق میاید و جزیره بنی کاوان
که در نزدیکی بصره است میگیرد و مراد از شعیب بن صالح شاید همان شعیب بن صالح
است که از سمرقند قیام میکند و بسمت طالقان میرود و عده حسنی باو میپیوندند
و با پرچمهای سیاه کوچک غیر از پرچمهای سیاه خراسانی قیام و پیشروی میکند
تا بکوفه برسند و لشکر سفیانی را فرار دهند و بر طریق حق باشند و عده آنها ملحق
شوند بلشکر حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه و پرچمدار ایشان همان شعیب بن صالح

بخش چهارم اخبار علویه

است که اهل طالقان او را متابعت میکنند و از خوزستان هم با سعید سوسی بیعت میکنند و پرچم گذار که ظاهرا کردها باشند که از عمال قرقیسیا بشمار میروند و در اطراف زمین متفرقند و منزل پیشین آنها در شام بوده برای قیام بسیج شوند و عرب بر سقلاب وارمن که حدود بلاد روسیه است غالب شود و پادشاه روم مطیع و منقاد و فرمان لشکر یعنی سرهنگان لشکر سفیانی که مراد عثمان بن عنبسه است شود در پای تخت خود که قسطنطنیه باشد در آنوقت وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام که زمان گویای الهی است برمیگردد بدنیا و این اولین مرتبه رجعت آنحضرت و آن بزرگوار را رجعتهای متعدد است و اولین رجعت آنحضرت مقارن با ظهور قائم آل محمد علیهم السلام است چنانچه اخبار آنرا مفصلا با بیان مدارک آن در این کتاب خواهیم یافت و در همین خطبه نیز آن بزرگوار بتصریح بر آن فرموده است در آنجا که فرموده

کیف بکم اذا رایتم صاحب الشام ینشر بالمناشیر ویقطع بالمناطیر ثم لاذیقنه الیم العذاب ألا فابشروا فالیّ یردّ امر الخلق غدا فلا تستعظم بما قلت فانا اعطینا علم المنایا والبلایا والتاویل والتنزیل وفصل الخطاب وعلم النوازل والوقایع فلا یعزب عنا شیء

و پیش از این جملات فرموده والذی بعث محمدا صلی الله علیه وآله وابراهیم علیه السلام لاقتلنّ الشام بکم قتلات وایّ قتلات وحقّی وعظمتی لاقتلنّ بکم اهل الصفین سبعین قتلة ولاردنّ الی کل مسلم حیوة جدیدة ولاسلمنّ الیه صاحبه وقاتله الی ان یشفی غلیل صدره منه ولاقتلنّ بعمار بن یاسر واویس القرنی

راجعه بعلائم آخر الزمان

الف فقتل ولا یقال فسحقا للقوم الظالمین لولا وکیف وانی ومتی وحتی

یعنی سوگند بآنکسیکه برانگیخت محمد صلی الله علیه واله و ابراهیم علیه السلام را هر آینه خواهم کشت بواسطه شما اهل شام را کشتنیها و چه کشتنهائی بحق خودم و بزرگی خودم قسم هر آینه میکشم بواسطه شما اهل صفین را هفتاد مرتبه کشتن و هر آینه برمیگردانم بسوی هر مسلمانیکه در آنجنگ کشته شده حیات تازه ای و تسلیم او میکنم قاتلش را تا اینکه شفا یابد جوشش و زنگ سینه من از او و هر آینه میکشم البته البته بعوض کشتن ایشان عمار یاسر و اویس قرنی را هزار نفر کشته را پس هلاکت و عذاب باد بر گروه ستمکاران و گفته میشود که چرا و برای چه و کجا و کی و چه وقت و تا چند **و بعد از آن فرمود** چگونه اید شما وقتیکه دیدید صاحب شام یعنی معاویه را که بریده شود اعضای او با اره ها و پاره پاره شود با ساطورها پس هر آینه میچشانم او را عذاب دردناک آگاه باشید پس بشارت باد شما را که بازگشت کار مردم بسوی من است فردا پس بر زلت بنظرت نباید آنچه را که گفتم زیرا که عطا کرده شده است بما علم فرکها و بلاها و تاویل و تنزیل و فصل الخطاب و علم آنچه که فرود آید و آنچه که واقع شود پس پوشیده نیست از ما چیزی **پس میگشاید** کلام خود را تا آنجا که میفرماید ثم اسلم الی عمار بن یاسر اثنی عشر الف ادهم علی کل ادهم منها محب لله ولرسوله مع کل واحد اثنی عشر الف کتیبة لا یعلم عددها الا الله الا فابشروا فانتم نعم الاخوان الا وان لکم بعد حین طرفة تعلمون بها بعض البیان و ینکشف لکم صنایع البرهان عند طلوع بهرام و کیوان علی دقائق الاقتران فعندها

تتواتر الهدّات والزلازل وتقبل الرّايات من شاطی جيحون الی بيداء بابل

يعنی پس تسليم ميكنم بشما رايا سرحد دوازده هزار اسب كه بر هر اسبی دوستی از دوستان خدا و رسول او سوار شود و با هر يك از ايشان دوازده هزار كتيبه باشد كه عدد آنها را كسی جز خدا نداند آگاه باشيد پس بشارت باد شما را كه شما نيكو برادرانی هستيد آگاه باشيد كه برای شما بعد از زمانی چشم بهم زدنی است كه ميدانيد بآن بعضی از بيانات را واضح ميشود برای شما كارهائيكه هويدا شود هنگام طلوع ستاره مريخ و زحل برد قيقه های اقران يعنی زمانيكه مريخ و زحل با هم مقارن شوند و در يكبرج و يكدقيقه و يكدرجه باشند در آنزمان خرابيها و زلزله های پی درپی رو ميدهد و پرچمهائی از شط جيحون يعنی از طرف مشرق روميآورد تا ببيابان بابل كه از شهرهای عراق است فرود آيند

مؤلف گويد قسمت اول اين جملات اخير مربوط برجعت است و قسمت آخر اشاره بخروج مشرقيها است قبل از قيام حضرت بقيةالله عجّل الله تعالی فرجه و مقارن با خروج سفيانی چنانچه از اخبار بسيار ديگر استفاده ميشود

پس آنحضرت بعد از بيان جملات زيادی در اينخطبه كه مربوط بشئون و مقامات خود آنحضرت است اشاره ميفرمايد بظهور و سلطنت بيست و چهار نفر از خلفای بنی عباسی و بوصفهای مخصوص به آنها و ميكشاند كلام را تا آنجائيكه زمام امر بدست كودكان و زنان افتد و فتنه و فساد و ننگ و عار و هرج و مرج در روی زمين در تمام اقطار جهان

زیاد شود و مدعیان باطل از هر گوشه دنیا صداها بلند کنند در الحال مژده فرج عظیم میدهد پس بر میگردد بسیاق کلام خود را بعلائم نزدیک ظهور دولت حقه و میفرماید

كيف بكم اذا دهمكم رايات بنى كنده مع عمال من عقبة من الشام هيهات ان يكون الحق فى تيمى او عدوى او اموى ثم بكى و قال آه آه للامم المشاهدة رايات بنى عتبة مع بنى كنانة السائرون الى الايلة ليصلوا الى جنب الجزيرة (وفى نسخة) قال عليه السلام وا ها للامم المشاهدة رايات بنى عتبة مع بنى كنام السائرين اثلاثا المرتبكين جبلاً جبلاً مع خوف شديد و بؤس عتيد الا وهو الوقت الذى وعدتم به

یعنی در چه حالید شما و قتیکه بفشار آورد شما را پرچمهای بنی کنده با کارگذاران از گردنه ای از شام چقدر دور است آنزمان اینکه حق با تابعین اولی یا دومی یا سومی باشد پس گریه کرد حضرت و فرمود آه آه برای امتهائیکه ببینند پرچمهای بنی عتبه را با بنی کنانه که سیر کنند کانند بسمت ایله که شهریست کنار ساحل دریای قلزم در پهلوی شام تا برسند بطرف جزیره و آن شهر در آخر حجاز و اول شام واقع است (چنانچه در معجم البلدان گفته) و بنابر نسخه دیگر فرمود آه برا امتهائیکه میبینند پرچمهای بنی عتبه را با بنی کنام در حالتیکه بنی کنام سه دسته شده اند و باین کوه و آن کوه رو آورند با ترس سختی و عذاب آماده شده ای آگاه باشید آنوقت است وقتیکه بشما وعده داده شده یعنی فرج

پس از آن اشاره بعجائب از علائم آنزمان فرموده و سوق داده کلام خود را بفتنه

بنی قنطورا که ترک و چین باشند ومالک شدن ایشان عراق و اطراف شام را و بعد

از آن فرموده ذلک تقدیر العزیز العلیم

پس میفرماید ثم یملک الانباط الافکه والاعراب الناصبة فی ملک البصرة

حتی ینزلوا واسط واعمالها الی الاهواز واطلالها واول خراب العراق فی ایامهم

بکثرة البلاء العظیم والقحط الشدید ثم یجری فی عداد ذلک عجائب وای عجائب

اذا رحل العاشر علی دیارهم وصالحوهم خوفا من شرهم کل ذلک یکون فی القرن

الحادی عشر من الثلاثین یکون النسک من فتک الجحیم واستیصال بیت الله الحرام

وقتلهم الخاص والعام وذلک اذا دهم البلاء الزوراء وتشتمل البدایا والرزایا

بالعالم فیقتل الانباط وجبابرتها ویملکون دیارها وذراریها وکم یکون الثانی عشر

فی عشرها الاول ظهور الدیلم وجیلان وقوم من خراسان یملکون النهر و

یؤمرون الامر ویضطرب العراق بهم والعجب کل العجب من الاربعین الی الخمسین

من نوازل وزلازل وبراهین ودلائل اذا وقعت الواقعة بین همدان وحلوان

ویقتل خلق فی حلوان الی النهروان ویزول ملک الدیلم یملکها اعرابی وهو عجمی

اللسان یقتل صالحی ذلک العصر وهو اول الشاهد ثم فی العشر الثالث من الثلاثین

یقبل الرایات من شاطی جیحون لفارس ونصیبین تترادف الیهم رایات العرب

فتناذی نسائهم بقدر مجری السحاب وبعضا من الکواکب وطلوع القطر الثالی

الجنوب کغراب الانبوب وزلازل وهبات وآیات هنالک یوشج الحق ویزول البلاء

راجعه بعلائم آخر الزمان

ويعز المؤمن ويذل الكافر المخالف ويملك تجار الكوفة البرى منهم لا المتغلبين فى
الامر انهم طغاة مردة فراعنة ويكون بنواحى البصرة حركة لست اذكرها ويظهر
العرب على العجم ويعدلوا بالاهواز من دون الناس وكم اشياء اخفيتها لا
يطيقها الوحى ولا يصبر على حملها وامور قد اهملتها خوفا ان يقال منى علمتها و
انى قد بلغت الغاية القصوى التى انهيت وعلى ما امرت ابيت فلا ينتهى المتهمون
النار مثوى لهم (مثواهم ح ل) لا يقضى عليهم فيموتوا ولا يخفف من عذابها كذلك نجزى
كل كفور وشرط القيمة فى الكور اذا بلغ الزور وجار الجور وحقت الكرة وكانت الرجعة
وانت الساعة بقائم يقوم فى الناس يذهب البلاء عن المؤمنين وينجلى عنهم الخوف
والرعب لا يتكلم نفس الا باذنه

شرح لغات انباط جمع نبط است وانها گروهی هستند كه در بطائح وبيابانهای
ميان عراقين نازل شده اند افك دروغگو وشخص بی رأی وتدبير را گويند ناصبه دشمنان
اهل بيت پيغمبر وشيعيان ودوستان انها واسط ازشهرهای عراقست كه حجاج بن يوسف
بنا كرده وبهريك از كوفه وبصره پنجاه فرسخ فاصله دارد العاشر محتمل است كه صفت قرن
باشد فتك ناگاه كشتن وزخم زدن بزبان عصر ترور كردن استيصال بيچاره شدن
زوراء بغداد است ديلم قسم كوهستانی بلاد گيلان است كه در شمال قزوين واقع است
وازشهرهای اواست الموت واهالی ان طايفه ای هستند كه بنام زمينشان ناميده
شده اند (معجم البلدان والمنجد) جيلان معرب گيلان است حلوان ازشهرهای عراقست كه

بخش چهارم اخبار علویه

در آخر حدود سواد بغداد پهلوی کوه واقع شده و در عراق شهری نزدیک کوه عنبر
از آن بنیت و جنبه اطلاقی دارد و بنا در اینجا برف هم بارید میشود همدان شهر بستان
شهرهای معروف ایران نهروان جلگه ایست وسیع میان بغداد و واسط و در معجم
گفته در اینجا سه نهروان است بالا و وسط و پایین فارس قسمتی از خاک ایران است که در
زمان صدور خبر اهواز و خوزستان از قسمتهای فارس شمرده میشده مانند اصفهان
نصیبین شرح و ترجمه آن از پیش گذشت خراب در اینجا بمعنای بنداست و انبوب بمعنای
نی یعنی بند نی و بین دو پیوند آن هبات گرد و غبارها کور بجد کمال رسیدن کر یعنی
برگشت کردن

یعنی پس مالک میشوند نبطیهای دروغگو که گروهی هستند ساکنین بطایح
میانه عراق عرب و عراق عجم و عربهای ناصبی که دشمنان سرسخت آل محمد و
شیعیان و دوستان ایشانند در ملک بصره تا اینکه فرود میایند در واسط که
یکی از شهرهای عراق است و مسافت آن تا هریک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ میباشد
و اطراف آن تا اهواز و نواحی آن و اول خرابی عراق از ایشان خواهد بود و در ایام
ایشان بسیار میشود بلاهای بزرگ و قحطی سخت پس جاری شود در شماره آن بلاها
و قحطی چیزهای عجیب و چه چیزهای عجیبی زمانیکه قرن دهم بگذرد بر خانهای
ایشان و شاهسگان و نیکان ایشان و همراهیها پس از آنکه سی سال از قرن یازدهم
بگذرد واقع خواهد شد و میباشد آدم کشی ناگهانی و ترک کردن که از ترک کردن

آتشی است که بیچاره و مستاصل کند بیت الله الحرام یعنی اهل مکه را و همان وقت است کشتن ایشان خاص و عام را و این وقتی است که فشار دهد ایشانرا بلاء بغداد و بلاها و مصیبتها در تمام روی زمین روی دهد پس در انوقت بکشند آنطا کردنکشان و جباران بغداد را و مالک میشوند خانه ها و ذریه های ایشانرا و چه بسیار بلاها تیکه در قرن دوازدهم رو خواهد داد در دهسال اول از آن که ظاهر شوند گروهی از دیلم و گیلان و گروهی از خراسان و تبریز را مالک شوند و امیری در انجا نصب کنند و عراق بسبب قیام ایشان مضطرب شود و شگفت اوراست بتمام شگفتی از سال چهل تا پنجاه از قرن دوازدهم از نالها و زلزلها و نشانهای واضح و دلیلها هنگامیکه واقع شود جنگی میانه همدان و حلوان و کشته شوند خلقی در حلوان تا نهروان و ملک دیلم زایل شود و مالک شود انرا اعرابی عجمی زبانی و بکشد مردمان شاهیشه انعصر را و ان اول شاهد است پس در دهه سوم از سی سال که از قرن دوازدهم بگذرد پرچمهائی از شط جیحون که از ماوراء النهر باشد قیام کنند برای فارس و نصیبین و پی در پی پرچمهای عرب هم بسوی ایشان بلند شود پس متاذی شوند زنهای ایشان بقدریکه خدا جاری کنند ابر است و بگذشتن بعضی از ستارها یعنی افتادن و سقوط بعضی از ستاره ها و طالع شدن قطر خونی مانند بید و پیوندی و ظاهر شدن زلزلها و گرد و غبارها انوقت وقتی است که حق واضح و اشکار شود و بلاء زایل و نابود شود و مؤمن عزیز و غالب و کافر

ومنافقین ذلیل وخوار گردند وتجار بیابانی کوفرمالك شوند ومتغلبین از آنها زیراکه متغلبین سرکش ومتمرد ومتکبر وغرور صفتند ودر نواحی بصره حرکتی رخ دهد که ذکر نمیکنم آنرا وظاهر میشود عرب بر عجم وتجاوز باهوا کنند بغیر از سایر مردم چه بسیار چیزها هستکه مخفی میکنم آنها را زیرا که گوش طاقت شنیدن آنها را ندارد وصبر بر تحمل آنها نمیکند وچه بسیار اموری است که از گفتن آنها اهمال میکنم از ترس اینکه گفته شود از کجا دانستی اینها را وحال اینکه من رسیده ام بمنتهی درجه از علم ودانائی وآنها چنان اموری است که نهی کرده شده ام از ذکر آن وبنابر آنچه که مامورم آنرا میکنم پس بهشت زینت میشود برای بهشت زندگان وایشان کسانی هستند که جایگاهشان در آنجا است حکم کرده نمیشود برایشان پس همیشه اند وتخفیف داده نمیشود از عذابشان همچنین جزا میدهیم هر ناسپاس گوارا وشرط قیامت بحد کمال رسیدن جور وستم وفتنها وبلاها است در بازگشت کردن پس وقتیکه دروغ ولهو ولعب وسازها وغناها بحد کمال رسید وجور بمنتهی درجه رسید آن وقت برگشتن بدنیا سزاوار میشود وامر رجعت صورت میگیرد وقیامت صغری برپا میشود بقائمیکه قیام کند درمیان مردم که ببرد بلاها را از اهل ایمان وبرطرف کند از ایشان خوف وترس را وسخن نگوید هیچ نفسی مگر باذن وفرمان او

مؤلف ناچیز گوید در این جملات از خطبه آنحضرت نکاتی چند راخاطرنشان فرموده که از علائم مهمه پیش از قیام است **اول** ظرف کردن ومالك

شدن سنیها و ناصبیها بصره را با واسط و اطراف اینها را تا برسد باهواز و نواحی آن **دوم** رو آوردن فتنها و بلاهای شگفت آور و قحطی در میان مردم **سوم** کشتنهای ناگهانی و تیز کردنهای آتشین رو دادن **چهارم** مستاصل و بیچاره شدن اهل مکه **پنجم** قتل عام و خاص کردن سنیان و ناصبیان مردم را **ششم** فشار آوردن بلاها و مصیبتها در بغداد و تمام روی زمین و کشته شدن جباران و گردنکشان بغداد و تصرف کردن دشمن خانها و ذریه های آنان را **هفتم** خروج دیلمها و گیلانی و خراسانی و غلبه کردن خراسانی بر تبریز و گرفتن ایشان تبریز را و از خود شان امیر برای اینها قرار دادن **هشتم** مضطرب شدن عراق از فتنه دیلمها و گیلانی و خراسانی **نهم** واقع شدن جنگ شدید در میان همدان و حلوان و کشته شدن جمعی از حلوان تا نهروان **دهم** شکست خوردن دیلمها و گرفتن ملک را از تصرف ایشان **یازدهم** مالک شدن اعرابی عجمی زبانی ملک را و کشتن او مردمان شایسته صالح را **دوازدهم** آمدن پرچمهائی از سمت مشرق که ما وراء النهر باشد از کنار شط جیحون بطرف فارس و نصیبین **سیزدهم** بلند شدن پرچمهای عرب در پی در پی و متاذی شدن زنهای ایشان **چهاردهم** سقوط بعضی از ستاره ها بر زمین و از بعض اخبار دیگر مستفاد میشود که در سمت مشرق سقوط کند **پانزدهم** طالع شدن قطر حولی مانند بند و پیوندی و ظهور زلزلها و گرد و غبارها **شانزدهم** ظهور فرج برای مؤمنین و عزت و غلبه

اینها و خوار شدن کفار و منافقین و اینها علامت در زمان قیام مهدی علیه السلام واقع شود **و مراد از** قرینکه حضرت در این خطبه اشعار فرموده محتمل است که قرن میلادی ولی عصرارواحنا وارواح العالمین له الفداء باشد که اکنون که زمان تحریر این کتاب است در اواخر دهه سوم از قرن دوازدهم ولادت آن بزرگوار است چه که ولادت آنحضرت در سال دویست و پنجاه و شش هجری بوده و الآن قریب یکهزار و صد و بیست و هفت سال از سن نازنین آن بزرگوار میگذرد **و محتمل است** که ابتداء آن از اول زمان غیبت کبرای آنحضرت باشد که در نیمه شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده که این سال یکهزار و پنجاه و چهارم از غیبت کبرای آنحضرت است که پنجاه و چهارمین سال از قرن یازدهم از غیبت کبری است **و محتمل است** که آنحضرت حساب را از زمان خلع المقتدر بالله عباسی گرفته باشد بمناسبت آنچه که در بعضی از خطب منسوب بآنحضرت تصریح شده که فرموده است لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقتدر) فانه اول علامات التغییر یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت یعنی مقتدر عباسی زیرا که آن اول علامات تغییر است پس ممکن است گفته شود که مراد از قرن دهم و یازدهم و دوازدهمی که در این خطبه شریفه فرموده قرن دهم و یازدهم و دوازدهم از خلع مقتدر باشد و خلع مقتدر در حدود سال سیصد و شش هجری بوده که تا کنون یکهزار و هفتاد و هفت سال است که عبارت باشد از سال هفتاد و هفتم از قرن یازدهم از خلع مقتدر **و محتمل است** که قرنیکه حضرت فرموده غیر از قرن

راجعه بعلائم آخر الزمان

معارف در این زمان باشد بهر حال خدا و حجت او دانا ترند سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا

متمم کلام در زمینه

اکنون آنحضرت پس از بیان این جملات از فرمایشات خود رشته کلام را میکشانند بر اینجا که میفرماید ایها الناس قد سمعتم خبراً فقولوا خیراً و اسئلوا تعلموا و کونوا للعلم حملة و لا تخرجوه الی غیر اهله فتهلکوا فقال الجابر فقلت یا امیر المؤمنین فما وجه استکشاف فقال اسئلوا و اسئلوا الائمة من بعدی الذین سمیتهم فلم یخل منهم عصر من الاعصار حتی قیام القائم فاسئلوا من وجدتم منهم و انقلوا عنهم کتابی و المنافقون یقولون علی نص علی نفسه بالربوبیة فاشهدوا و اشهادة اسئلکم عند الحاجة ان علی بن ابیطالب نور مخلوق و عبد مرزوق من قال غیر هذا لعنه الله من کذب علی و نزل المنبر و هو یقول تحصنت بالحی الذی لا یموت ذی العز و الجبروت و القدرة و الملکوت من کل ما اخاف و احذر فایما عبد قالها عند نازلة به الا و کشفها عنه قال ابن قدامة یقول هذه الکلمات وحدها فقال علیه السلام تضیف الیها الا شیء غیرا ما ما و تدعو بما اردت و احببت تستجیب لك ان شاء الله تعالی

یعنی ای گروه مردم بتحقیق شنیدید کلام خیر را پس بگوئید کلام خیر را و بپرسید تا بدانید و حامل علم و دانائی باشید و برای غیر اهل بیرون ندهید که هلاك میشوید پس جابر عرض کرد با امیر المؤمنین پس وجه استکشاف چیست فرمود سؤال کنید

بخش چهارم اخبار غلو

وپرسید از امامهائیکه بعد از من هستند ونامهای ایشانرا یاد کردم پس هیچ عصری از عصرها از ایشان خالی نیست تا قیام قائم پس پرسید از هر یک از ایشان که او را بیابید واز ایشان کتاب مرا نقل کنند وانهائیکه منافقند میگویند که علی تنصیص کرد پروردگار برا برای خود یعنی دعای خدائی میکند وخود را خدا میداند پس شهادت دهید شهادتیرا که از شما خواهش میکنم هنگام حاجت که علی بن ابیطالب نوری است آفریده شده وبنده ایست روزی داده شده و کسیکه غیر اینرا گوید لعنت کند خدا او را یعنی من بنده آفریده شده و روزی خوار خدا هستم وخدا نیستم وملعونست کسیکه بر من دروغ بندد وبگوید علی میگوید من خدا هستم این کلام را فرمود واز منبر بزیر آمد ومبغر موی خود را احصار کرد بخدائیکه زنده است ونمیمیرد وصاحب غلبه وعزت وجبروت وتوانائی وملکوت است از انچه که میترسم واندیشه ترس میکنم پس هر بنده اینکه بگوید این دعائیرا که من گفتم هنگام نزول بلا وحادثه‌ای برطرف میکند خدا از او آن بلا وحادثه را این فدا مرعرض کرد این کلمات را بتنهائی بگوید فرمودند بر آن اضافه کن نامهای دوازده امام را ودعا کن بانچه که میخواهی ودوست میداری که خدا اجابت میکند دعای ترا

۲۶۳ حدیث چهل ویکم

خطبه ایست در اینمقام معروفه بخطبة البیان منسوبه بامیر مؤمنان علیه السلام

که جمعی از بزرگان با اختلاف عبارات بعضی بتفصیل و بعضی باختصار در کتب خود نقل
فرموده اند و بواسطه بعضی از جملات موحشه و الفاظ غریبه و لغات غیر مانوسه
و لغزها شکه در آن مندرج است و صیاغ عبارات آن که در بادی نظر بر خلاف
سایر خطب و کلمات صادره از آن بزرگوار است استشمام رایحه جعل و وضع و غلو
میکنند و مبادرت در انکار صدور آن از آنحضرت مینمایند غافل از انکه بسیاری
از عبارات آن طوریست که صدور آن جز از زبان معجز بیان لسان الله ناطق متصور نیست
و بعلاوه آنچه از عبارات آن که ظاهرا رایحه غلو از آن بو شنیده میشود بعد از مراجعه
بمجموع اخبار وارده در فضائل و مناقب آنحضرت از خاصه و عامه در کتب معتبره آنان
از قبیل کتاب مستطاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار که معاصر با حضرت عسکری
علیه السلام بوده و از مشایخ کبار علماء فرقه ناجیه است و مانند کلینی و صدوقین و شیخ
مفید رحمهم الله و غیر ایشان از متقدمین در کتب خود از او روایت کرده اند و روایات
متظافره متواتره و مستفیضه و معتبره و صحیحه و موثقه دیگر از غیر طریقه صفار و هکذا
از کتب عامه مانند صحاح سته و کتب محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه شافعی و مجمع الزوائد
هیثمی و ینابیع المودة و غیرها رفع شبهه و غبار میشود هر اینه اخبار هم مانند آیات محکم دارد
متشابه دارد عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و تنزیل و تاویل دارد پس بر شخص
منصف است که بمجرد دیدن حدیث یا خبریکه ظاهر آن در نظر او زنندگی دارد بلا خره
تامل و تدبر نموده فورا انکار نکند شیخ مفید در کتاب اختصاص حدیثی از حضرت صادق

علیه السلام مسندا روایتکرده که فرمود ان کلامنا ینصرف علی سبعین وجها و دیگری انا لنتکلم بالکلمة لها سبعون وجها لی من کلها المخرج وحدیث دیگر انی لاتکلم بالکلمة الواحدة لها سبعون وجها رجوع شود بصفحه ۲۸۸ کتاب اختصاص طبع ۱۳۷۹ ه چاپخانه حیدری در طهران پس کلام ائمه علیهم السلام هفتاد وجه دارد اگر کلامی در فرمایشات ایشان دیده شد که از متشابهات فورا نباید رد کرد بلکه سزاوار سکوت و توقف کردن است و موافق با احتیاط و رعایت جانب احتیاط طریق نجاة است

ونیز در کتاب اختصاص ص ۱۶۳ همان طبع حدیثی را روایتکرده

که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد نشسته بودند و جمعی در نزد آنحضرت حاضر بودند عرضکردند حدیث کن ما را یا امیرالمؤمنین بایشان فرمود رحمت بر شما باد بدرستیکه کلام من مشکل و دشوار است تعقل نمیکنند آنرا مگر دانایان عرضکردند ناچار باید حدیث کنی ما را پس فرمود انا الذی علوت فقهرت انا الذی احیی وامیت انا الاول والاخر والظاهر والباطن یعنی منم آنکسیکه بلند و برتر شده ام پس قهر و غلبه میکنم منم آنکسیکه زنده میکنم و میمیرانم منم اول و آخر و آشکار و پنهان پس غضب کردند و گفتند کافر شد و برخواستند پس حضرت بدر مسجد اشاره فرمود که نگاهدار اینهارا پس در آنهارا نگاهداشت پس فرمود آیا بشما نگفتم که کلام من مشکل و دشوار است تعقل نمیکنند آنرا مگر دانایان معنای انا الذی علوت اینست که منم آنکسیکه

بلندی جستم بر شما بشمشیر پس قهر و غلبه کردم بر شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او واما انا احیی وامیت معنای آن ابنست که منم آنکه زنده میکنم سنت را و میمیرانم بدعت را واما انا الاول یعنی منم اول کسی که ایمان آوردم بخدا و اسلام اختیار کردم واما اینکه گفتم انا الآخر یعنی منم آخر کسی که کفن کردم پیغمبر را و او را دفن کردم واما گفتن من انا الظاهر و انا الباطن یعنی منم آنکسیکه علم ظاهر و باطن نزد او است گفتند غم ما را زایل کردی زایل کند خدا غم را از تو

پس استقبال کلمات ایشانرا باید بکلمات دیگر ایشان که مفسر اینها است عرضه داشت زیرا که اخبار ایشان مانند آیات قرآنیه است که بعضی از آنها مفسر بعض دیگر است واگر بعضی از کلمات واعلان در آن داخل کرده باشند همه اینها مخدوش است نه تمام خطبه

چون این مقدمه تذکر داده شد لازم دانستم مصادر نقل این خطبه را تا اندازه ایکه برخورد کرده ام تذکر دهم وبعد بشرح آنچه از آن که در این کتاب اقتضاء ذکر آنرا دارد بپردازم واز خدا توفیق فهم و شرح صدر میطلبم وهو حسبی

دانسته باد که شیخ اجازه حضرت علامه حبر بحر آیة الله الحجة صاحب کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة در جزء هفتم آن کتاب در (خ ط ب) در صفحه (۲۰۰) شماره ردیف (۹۸۸) نوشته آنچه را که ترجمه آن اینست. خطبة البیان از خطبی است که شهرت دارد نسبت آن بامیرمؤمنان علیه السلام واز برای آن نسخه هائیست مختلفه با زیاده ونقصان وتمام تر از اینها نسخه ایست قریب بپانصد بیت که در کوفه انشاء فرموده چنانچه

در بعضی از روایات است . یا در بصره چنانچه در بعض دیگر است ذکر نکرده است انرا رضی در نهج البلاغه وهمچنین ذکر نکرده است انرا ابن شهراشوب در مناقب در عداد خطبهای مشهوره انحضرت اری ذکر کرده است در ان خطبهٔ افتخار را که در نهج یافت نمیشود چنانچه اشاره کردیم بسوی ان وشاید مراد از ان یعنی فتخار همین خطبه باشد زیرا که در اول ان قریب هفتاد وصف از اوصاف خود را بعنوان انا کذا انا کذا ذکر فرموده در حالتیکه بان فخر کننده است وشیخ سراج الدین حسن یعنی او این نسخه را از کتاب در المنظم نیز نقل کرده واین نسخه در کتابخانه استان قدس رضوی موجود است که تاریخ کتابت ان در سال ۷۲۹ بوده با خطبه افالیم چنانچه در ردیف کتب مخطوطه شمرده شده ودر جزء سوم فهرست ان کتابخانه در صفحه ۹۷ خصوصیات ان نوشته شده ونسخه دیگر بخط درویش علی بن جمال الدین مقری نوشته شده در سال ۹۲۳ هجری در ۵۵ ورق که از موقوفات ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ وقف استانه مقدسه رضویه نموده وسید شبر تمام انخطبه را در کتاب علائم الظهور خود نقلکرده وبرسی در کتاب مشارق که در سال ۷۷۳ تالیف کرده قسمتی از انرا در مشارق نقل نموده بدون قید اسم خطبة البیان ودر ینابیع المودة نیز انخطبه را نقل کرده ودر بحر المعارف حاج ملا عبد الصمد همدانی نیز نقل کرده و نسخه مختصر انرا قاضی سعید قمی ره در شرح حدیث غمامه نقلکرده ودر الزام

راجعة بعلائم آخر الزمان

النّاصب حائری یا رجبی یزدی سه نسخه از آنرا نقل کرده در یکی از آنها اسامی اصحا
و یاوران حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه را متضمن است و در دیگری نامهای
حکّام آنحضرت را در شهرها ذکر کرده و یکی را از کتاب درّ المنظم تألیف محمد بن طلحه شافعی
متوفای سال ششصد و پنجاه و دو هجری نقل کرده — و عالم خبیر و متتبع بصیر و فاضل
نحریر شیخ محمد رضای طبسی در جزء اول کتاب الشیعة والرجعة طبع نجف آنخطبه را از کتاب
دوحة الانوار شیخ محمد یزدی حائری نیز نقل کرده و خلد مقام مرحوم قمی صاحب فوائد
در اواخر کتاب جامع الشتات بعضی از آن را نقل فرموده **وصاحب کتاب عجائب الاخبار**
سید حسین بن سید عبد الجبار توبلی کتکانی بحرینی بسند خود آنخطبه را بتمامها
در کتاب خود نقل کرده و نگارنده آنچه را که از آن در این نسخه نقل میکنم از کتاب عجائب
الاخبار است زیرا که نسخه آن اصح از نسخه الزام الناصب بنظر آمد و نسخه الزام بی اندازه
مغلوط طبع شده چنانچه بر مطالعه کننده آن مخفی و پوشیده نیست اکنون شروع میکنم
در نوشتن آنچه از این خطبه که مقتضی درج در این کتاب است بحول الله تعالی وقوته

عجائب الاخبار

قال حدثنا محمّد بن احمد الانباری قال حدثنا محمد بن احمد الجرجانی قاضی الرّی قال
حدثنا طوق بن مالك عن ابيه عن جدّه عن عبد الله بن مسعود رفعه الى علی بن
ابی طالب عليه السّلام لمّا تولی الخلافة بعد الثلاثة اتی الی البصرة فرقی جامعها
وخطب النّاس خطبة تذهل منها العقول و تقشعر منها الجلود فلمّا سمعوا منه ذلك

اکثروا البکاء والنحیب وعلا الصراخ . قال وکان رسول الله صلی الله علیه واله قد اسر الیه السر الخفی الذی بینه وبین الله عز وجل فلاجل ذلک انتقل النور الذی کان فی وجه رسول الله صلی الله علیه واله الی وجه علی بن ابیطالب علیه السلام . قال ومات النبی صلی الله علیه واله فی مرضه الذی اوصی فیه بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام وکان قد اوصی لعلی امیرالمؤمنین علیه السلام ان یخطب الناس خطبة البیان فیها علم ما کان وما یکون الی یوم القیمة . قال فقام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد موت النبی صلی الله علیه واله صابرا علی ظلم الامة الی ان قرب اجله وحان وقت وصیة النبی صلی الله علیه واله بالخطبة التی تسمی بالبیان . فقام امیرالمؤمنین بالبصرة ورقی المنبر وهی اخر خطبة خطبها فحمد الله واثنی علیه وذکر النبی صلی الله علیه واله

یعنی گفت عبدالله بن مسعود زمانیکه آنحضرت متولی خلافت شد پس از سه روز ببصره آمد و در جامع مسجد بر منبر بالا رفت وخطبه خواند که عقلها از آن غافل شد و بدنها بلرزه درآمد پس چون شنیدند از آنحضرت آنخطبه را بسیار گریستند وصداها بناله وضجه وفریاد بلند کردند . گفت که رسولخدا صلی الله علیه واله با او بپنهانی سخن گفت سرهای نهفته را که در میان او وخدا بود پس برای همین منتقل شد نوریکه در روی پیغمبر صلی الله علیه واله بود بروی علی بن ابیطالب علیه السلام گفت . ومرد پیغمبر صلی الله علیه واله در مرضیکه وصیت کرده در آن بامیرالمؤمنین علی

علیه السلام وآنحضرت وصیت کرد بعلی علیه السلام که خطبة البیان را بمردم افشا کند که در آن علم گذشته وآینده آنچه که واقع شده ومیشود تا قیامت است. گفت پس برپا خواست امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله در حالیکه بر ظلم وستم امت صبر کننده بود تا اینکه مدت عمر او نزدیک بآخر رسید ووقت عمل کردن بوصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله در رسید که خطبه موسوم ببیان را افشا کند پس بپا خواست امیر المؤمنین علیه السلام در بصره وبر منبر بالا رفت واین آخر خطبه‌ای بود که آنحضرت انشاء فرمود پس ستایش خدا را بجا آورد وبر او ثنا گفت وباد کرد از پیغمبر صلی الله علیه وآله

فقال ایها الناس انا وحبیبی محمد کهاتین واشار بسبابته والوسطی وقال لولا آیة من کتاب الله لنبأتکم بما فی السموات والارض وما فی قعرهذا فما یخفی علیّ منه شیئ ولا تعزب کلمة منه وما اوحی الیّ بل هو علم علمنیه رسول الله صلی الله علیه وآله لقد اسرّ الیّ الف مسئلة فی کلّ مسئلة الف باب وفی کل باب الف نوع فاسئلونی قبل ان تفقدونی اسئلونی عما دون العرش اخبرکم ولولا ان یقول قائلکم انّ علی بن ابی طالب (علیه السلام) ساحر کما قیل فی ابن عمّی لاخبرتکم بمواضع احلامکم وبما فی غوامض الخزائن ولاخبرتکم بما فی قرار الارض وهذه هی خطبته التی خطب وهی خطبة البیان

یعنی پس فرمود ایمردمان من وحبیب من مانند این دو انگشتیم واشاره فرمود بانگشت سبابه ووسطای خود وفرمود اگر نبود آیه‌ای از کتاب خدا هر آینه شما

میداد هم شما را بآنچه که در آسمانها و زمین است و آنچه که در ته زمین است پس پنهان نیست بر من از آن چیزی و دور نشده از نظر من کلمه ای از آن و وحی بمن نشود (یعنی من پیغمبر نیستم که وحی بمن برسد) بلکه آن علمی است که بمن تعلیم داده است انرا رسولخدا صلی الله علیه و آله هر آینه راز گفت با من هزار مسئله که هر مسئله از آن هزار باب است و هر بابی از آن هزار نوع است پس بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و بپرسید از من از آنچه در زیر عرش است خبر میدهم شما را و اگر نبود که گوینده ای از شما بگوید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) جادوگر است چنانچه در حق پسر عمم گفته شد هر آینه خبر میدادم شما را بمواضع نزول و خوابگاههای شما و دفینهای پنهان در زیر زمین و هر آینه خبر میدادم شما را از ته زمین و اینست آن خطبه ای که خطبة البیانش گویند

پس از بیان حضرت شروع بخطبه فرمود و حمد و ثنائی فصیح و بلیغ انشاء فرمود در نهایت فصاحت و بلاغت که اینگونه حمد و ثنا جز از زبان دارای مقام ولایت کلیه بیرون نیاید و شنیده نشود و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری و با بلیغ عبارت درود و تحیت بر حضرت خاتم الانبیاء فرستاده و جملاتیکه دلالت بر عظمت و رفعت و شئون خاتمیت صلی الله علیه و آله و سلم است بران پیوسته و پس از آن فرمود

ایها الناس سار المثل و حقق العمل و کثر الوجل و دنی الرحیل و لم یبق من عمری الا القلیل فاسئلونی قبل ان تفقدونی **یعنی** ایمردمان دلیل و راهنمای

شما رفت و محقق شد کار مرگ و زیاد شد ترس و نزدیک شد کوچ کردن و باقی نمانده از عمر من مگر کمی پس بپرسید از من پیش از آنکه مرا گم کنید و نیابید

پس از آن صد صفت و خصیصه از صفات و خصیصهای خود را که از شئون ولایتی است ذکر فرموده که در این کتاب اقتضاء ذکر و شرح آن نیست و نیازمند است بشرح جداگانه ای که خود کتاب حجیمی میشود تا اینکه کلام خود را میرساند تا باینجا که میفرماید انا ابو المهدی القائم فی آخر الزمان یعنی منم پدر مهدی که قیام کننده است در آخر زمان

پس سائل اشتر

برخواست و عرض کرد چه وقت این قائم از فرزندان تو قیام میکند یا امیر المؤمنین **فقال** اذا زهق الزاهق و خفت الحقائق و لحق اللاحق و ثقلت الظهور و تقاربت الامور و حجب النشور و ارغم المالك و سلك السالك و هلك الهالك و عمت الفتوات (الغنوات ح ل) و بغت العشيرات و كثرت الغمرات و قصر الامد و دهش العدد و هاجت الوساوس و غطل العساعس و ماجت الامواج و ضعف الحاج و اشتد الزام و ازدلف الخصام و اختلفت العرب و اشتد الطلب و نكص الهرب و طلبت الديون و ذرفت العيون و اغبن المغبون و شاط النشاط و هاط الهياط و عجز المطاع و اظلم الشعاع و صمت الاسماع و ذهب العفاف و سجع الانصاف و استحوذ الشيطان

بخش چهارم از اخبار علویه

لغات زاهق یعنی باطل و ناچیز و زهق بمعنای سبق یعنی پیشی گرفت و
خفت الحقائق یعنی سبک و خوار شد حقیقتها ولحق اللاحق یعنی رسید آنچه که رسنده
است ثقلت الظهور یعنی پشتها سنگین شد تقاربت الامور تقارب امور کنایه است
از نزدیک شدن کارهای سخت و پیش آمدهای بیم دهنده چنانچه از بعض اخبار دیگر
که این جمله را در متن آن معنا کرده فهمیده میشود حجبت النشور یعنی ممنوع شد آشکارا
و فاش کردن خبرها در منتهی الارب است نشر بمعنای فاش کردن خبر وارغم المالک یعنی
بینی مالک بخاک مالیده شد سلک السالک یعنی پا بزمین کوبید پای کوبنده در
در راه شر هلک الهالک در المنجد است که گفته الهالک. الذی یهوی و یسقط یعنی سقوط
کند سقوط کننده ای وعمیت القنوات یعنی کور شود قناتها یعنی آب آنها خشک شود و
عمت بتخفیف هم از عماء است بمعنای کوری و بغت العشیرات یعنی بیرون روند از اطاعت
امام عادل عشایر و قبایل وکثرت الغمرات یعنی بسیار شود سختیها و کینه ها در دل
گرفتن و جمعیت مردمان پراکنده و قصر الامد کوتاه شود عمرها و دهش العدد
یعنی سرگردان و متحیر سازد شمارهای فتنه و هاجت الوساوس برانگیخته شود
اندیشهای بد و عیطل العاعس جمعیت کند بجز وش و غوغا گرگها و خار پشتها
و ماجت الامواج یعنی بجنبش آید موجها و ضعف الحاج و ناتوان شود حج گذارنده
واشتد الغرام و شدید و سخت شود شیفتگی و آزمندیها و بدیهای پی در پی و
هلاکتها و عذابها غرام بر وزن سحاب وازدلف الخصام پیشی و نزدیکی گیرند بر

یکدیگر جنگجویان با شدت کنند جنگها واختلفت الحرب واختلاف واقع شود درمیان
عربها واشتد الطلب وسخت شود بازجوئی ونکص الهرب وعقب نشینی کنند ترسندگان
وطلبت الدیون ومطالبه کرده شود وامها وذرفت العیون روان شود اشکها از چشمها
وغبن المغبون وفریب خورد مردست عقل وشاط النشاط هلاک شود شادمان
وشادی کننده وهاط الهیاط بانگ وفریاد وشورش کنند شورشیان واگر هباط به
باء موحده باشد یعنی بانگ وفریاد وشورش کنند فرود آیندگان در شهر وزنندگان
وعجز المطاع عاجز شود کسیکه رئیس ومطاع بوده واظلم الشعاع تاریک شود نور آفتاب
وصمت الاسماع کر شود گوشها وذهب العفاف عفت و پاکدامنی برود وبیح الانصاف
مورد ملامت وپر شکست شود دادخواهی ودرستی استحوذ الشیطان چیره ومستولی
شود شیطان

یعنی فرمود یعنی زمانیکه باطل وناچیز پیشرفت کند وسست وخوار شود
راستی وحقیقتها وبرسد آنچه که خواهد رسید وپشتها شکن شود از جور وفشا
ویا گناهان وکارها بهم نزدیک شود تا بار کارهای سخت وبیم دهنده است
چنانچه از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود ودر متن حدیث معنا شده ومنع
کرده شود آشکار وفاش نمودن خبرها ویعنی مالت بخالت مالیه شود ویکوید یا
خودرا پای کوبنده در راه شر وسقوط کند سقوط کننده وخشلت شود تنابها
وبیرون روند از اطاعت امام عادل قبیلهها وعشیرهها وبسیار شود سختیها وکینها

بخش چهارم اخبار علوی

وجمعیتهای پراکنده وکوتاه شود عمرها وسرگردان ومتحیر کند فتنهای بیشمار
وبرانگیخته شود اندیشه های بد وجمعیت کند بجزوشها وغوغاها گرگها و
خارپشتها یعنی مردمان گرگ صفت وخارپشت طبیعت وبجنبش درآید موجها
یعنی موجهای بلا وفتنه ویا صداهای مخالف ویا گرفتن موجها برای رساندن
صداها باطراف واکناف جهان بوسیله رادیوها وامثال آن وناتوان
شود حج گذارنده یعنی رفتن حج ممنوع شود وسخت شود شیفتگیها واشفتگی
وارسندی ومدبیهای پی درپی وبهم پیوسته وهلاکتها وعذابها ونزدیک
بیکدیگر شوند جنگجویان باشدت کنند جنگها واختلاف افتد درمیان عربها
وسخت شود بازجوئی وعقب نشینی کنند ترسندگان وواخواست شود
وامها وروانشود اشکها ازچشمها وفریب خورد مرد سست عقل وهلاک
شود شادمان وشادی کننده وبانک وفریاد وشورش کنند شورشیان
ویافرود آیندگان درشهرها ودزد وخورد کنندگان وعاجز شود کسیکه ریش
ومطاع باشد وتاریک شود نور آفتاب وکر شود گوشها وبرود عفت و
پاکدامنی ومورد ملامت واعتراض باسرشکست شود دادخواهی ودرستی
وچیره ومستولی شود شیطان

فرمود وعظم العصیان وحکمت النسوان وفدحت الحوادث و
ونفثت النوافث وهجم الواثب واختلف الاهواء وعظم البلوی

راجعة بعلائم آخر الزمان

واشتدّ الشکوی واستمرّ الدعوی وقرض القارض ولمظ اللامظ وتلاحم الشدّاد ونقل الملحاد وعجّت الفلاة وعجعج الولاة ونضل البارح و عمل الناسح وزلزلت الارض وعطّل الفرض وکبت الامانة وبدت الخیانة وخشیت الصیانة واشتدّ الغبط واراع القنط وقام الادعیا وقعد الاولیاء وخبثت الاغنیاء ونال الاشقیاء ومالت الجبال واشکل الاشکال وشیع الکربال ومنع الکمال وساهم الشحیح ومنع الفلیح وکفکف الترویح وخذخذ البلوع وتکلکل الهلوع وفدفد المذعور وتدید الدیجور ونکس المنشور وعبس العبوس وکسکس الهموس واجلب الناموس

لغات فدح گران ودشوار وسخت شدن نفث دراینجا بمعنی سم پاشی کردن واب جستن کننده قرض بمعنای بریدن وگذشتن وتجاوز کردن لمظ بخشم درآمدن یقال المظ علیه اذا ملأه غیظا (منتهی الارب) ولمظ الرجل القوس شدّ وترها (المنجد) تلاحم القوم تقاتلوا شدّ الرجل شدّا عدا وركض الملحاد كثير الطعن في الدين (المنجد) نافله مردم ازجائی بجائی رونده نقل محرکه حاضر جوابی درسخن عجّه گرد وغبار ودود وامثال آن فلات دشت وبیابان بی آب وگیاه عجعاج بانگ وفریاد ازهرچیزی نضل چیره شدن در تیراندازی بارح سخت گزنده وگزند وبدی رساننده نسح بجاء مهمله برداشتن و پراشیدن خاک اراعة ترسانیدن قنط مردن اشکل الاشکال یعنی پوشیده ومشتبه شد کارها شیع الکربال یعنی پابگل ماندن وسستی مساهمه قرعه زدن با یکدیگر

بخش چهارم اخبار علق

شجیع حریص وبخیل سناهدای غالبه فی الفرعة فلیح رستگار شده وفیروزی یافته تکفکف باز ایستادن ترویح راحت دادن حذحاذ سرعت کننده وباشتاب بلوع پر خور واگول تکلکل سینه باندرون بودن وسر را در سینه فروبردن وچنبر کردن هلوع بروزن صبور شخص سخت ناشکیبا وترسنده وازمند بخیل وسخت نالان که در مصائب نمیتواند تحمل کند فدفد فدفدة یعنی دوید گریزان از درنده یا دشمن مذعور ترسانیده شده نذبذ الذبجور پراکنده شود خاک نکس المنشور یعنی سرنگون شود مرد پریشانکار عبس العبوس عبس بمعنای روترش کردن وعبوس روز بدی را گویند که از آن روی ترش شود وجماعت بسیار برابر گویند کسکسه سخت کوفتن هموس کصبور شب رونده وشیر شکسته شکار وشیر نرم گیرنده را گویند ناموس صاحب راز آگاه بر نهانی امر یا صاحب راز خبر ومرد دانای ماهر در کار ومرد سخن چین با مکر وحیله نهانی را گویند

یعنی فزمود وقتیکه بزرگ شد گناه وحکومت کردند زنان وگران ودشوار وسخت شد حادثه‌ها وسم پاشی کردند سم پاشی کنندگان وهجوم آوردند حبس وخبر کنندگان ومختلف شد هواها وخواهشها وبزرگ شد بلاها وسخت شد شکوها ودنباله دار شد دعواها وبرید وازحد خود تجاوز کرد تجاوز کننده وبخشم درآمد خشم کننده وقتال وجنگ وخونریزی کردند سخت گیرندگان بتجاوز کردن وتاخت وتاز وحاضر جواب شدند طعن زنندگان در دین وغبارآلود شد بیابانها یا در اثر ناامنی وجنگها

راجع بعلائم آخر الزمان

ویا انکه بی آب وگیاه شود در اثر خشکسالی ونیامدن باران وبانگ وفریاد کردند
سلاطین وزمامداران امور عامه مردمان وچیره شد در تیراندازی سخت گیرند
وگزند وبدی رسانند وخاک پاشی کرد خاک پاشی کننده ومتزلزل شد زمین
ومعطل شد حدود وواجبات الهی وضایع وسرنگون شد امانت وظاهر شد خیانت
وپوسیده شد محافظه کار وشدت یافت خشم وکینه توزی وترسانید مردم را
مرگ وبرپا خواستند پیرخواندگان وبازنشست شدند دوستان یعنی تسلط یافتند
اشرار وذلیل شدند اخیار وپلید شدند ثروتمندان وبآرزوی خود رسیدند
مردمان شقی وبکجی میل کند مردمان دانشمند وبزرگان قوم (جبال بمعنای مهتران قوم
ودانشمندان ومردمان بخیل . منتهی الارب) وپوشیده ومشتبه شود کارها وشایع شود
سستی وپابگل ماندن درکارها ودرقرعه زدن حریص وبخیل غالب شود وممنوع
شود رستگار شده وفیروزی یافته وراحت ازمردم بازداشته شود وباشتاب سرعت کند
مرد اکول پرخوری وسربگریبان وسینه خود فروبرد مردیکه بشدت ناراحت وناشکیبا
وترسنده وآزمند وبخیل وبی صبروتحمل درمصیبتها است ودویدن گرد وگریزان شود
مرد ترسناکی واوضاع تیره وتار شود یاخاکها پراکنده وزیرورو شود (ممکن است در اثر
زلزله یاحوادث دیگری باشد) وسرنگون شود مرد پریشان کاری وترشروئی کند مرد
ترشروئی یاپیش بیاید روز بدیکه که مردم ازآن ترش رو شوند یاانکه ترشروئی
کند جمعیت بسیاری وسخت کوبیده شود مرد شبیخون زننده یکه مانند شیر شکاری

است یا مانند شیر بیشه که بر می شکار خود را بگیرد وجلب کرده شود صاحب راز یکه
آگاه است برامر پنهانی یا بر خبری یا مرد ما هر دانای با سیاستی یا مرد سخن چینی
پر مکر و حیله ای

فرمود ودعدع الشقیق وجرثم الابنق ونور الافیق وذاد الرائد
وراد الرائد وجد الجدود ومد الممدود وکد الکدود وحد الحدود
وظل الطلیل وغلغل الغلیل وفضل الفضیل وشتت الشتات وشمت
الشمات وکد الهرم وقصم القصیم وسدم السدم ونال الزاهب وذاب
الذائب ونجم ثاقب وزور القران واحمر الدبران وسدس الشرطان و
وربع الزبرقان وثلث الحمل وساهم زحل وافل العزار ومنع الوجار و
اثبت الاقذار وکملت العشرة وسدس الزهرة وعمرت الغمرة وظهرت
الافاطس ونوهم الکساکس وتقدمهم النفائس فیکدحون الجرائر و
یملکون الجزائر ویحدثون کیسان ویخربون خراسان ویصرفون الحلسان
ویهدمون الحصون ویظهرون المصون ویقتطفون الغصون ویفتحون
العراق ویحجون الشقاق بدم یراق فعند ذلک ترقبوا خروج صاحب الزمان

لغات دعدع دعدعة ودعداعا . عدا فی بطوء والتواء یعنی باهستگی دوید شقیق
گوسالۀ قوت گرفته یا کسیکه تفرقه درمیان مردم بیندازد و یا شق عصای مسلمانان
کند و برقی که راست دراز شده باشد درمیانه آسمان که میل براست وچپ نکند

وجرثم الابنق یعنی ازبالا بپائین افتاد چیزیکه نیکو بعجب اورنده باشد نور الابنق
یعنی روشن گردید ابنق راکه مراد عقبهٔ ابنق باشد که در ملاحم ذکر شده وآفیق
قریه ایست از حوران در راه غور در اوّل گردنه معروف بعقبه ابنق وعوام
انرا فیق گویند بدون همزه واز این گردنه بسوی غور میروند که اردن باشد
وان گردنه ایست که بقدر دو میل راه مسافت اوست (معجم البلدان) وذاد الذائد
یعنی دور کند دور کننده ذاد الرائد بجستجو درآید جستجو کننده وجد الجدود وکوشش
کند کوشش کننده کد الکدود بمشقت ورنج وتعب اندازد بمشقت ورنج وتعب اندازنده
حد الحدود خشمگین گردد خشم گیرنده طل الطلیل خونها برایگان وباطل ریخته شود
غلغل الغلیل وکینه ورازشهری بشهری بشتاب نامه ویا پیغام فرستند فضل الفضیل فزونی
یابد فزونی یابنده شتت الشتات پراکنده شوند قبیلهای پراکنده شمت الشمات
شماتت کنند یکدیگر را شماتت کنندگان کد الهرم بمشقت ورنج وتعب افتد پیرمرد
کهنسال قصم القصیم شکسته شود شکسته شونده سدم السدوم اندوهگین و
پشیمان شود مرد خشم آلود نال الزاهب برسد بکسی از مال داب الدائب کوشش کند و
رنج برد کوشش کننده ورنج برنده در کار ونجم ثاقب یعنی فتم بستاره زحل که کنایه از
خود آنحضرت باشد یا ستاره ای که منسوب بآنحضرت زور القرآن یعنی زینت کرده
شود قرآن واحمر الدبران یعنی سرخ شد خانها شرطان دو ستاره اند در برج حمل
وان هر دو شاخ صورت حمل است وبجانب شمال ستاره ایست کوچک که بعضی از عرب

آنرا داخل دانند و هر سر را اشراط خوانند و فاصله دو ستاره شرطان بقدر یک ذراع دور بمانی آن است و صورت ایشان باین شکل است (٥ ٥) سدس الشرطان یعنی شرطان بحالت تسدیس رسد ربع الزبرقان زبرقان بمعنای ماه است یعنی ماه بحالت تربیع رسد وثلث الحمل یعنی حمل که نام یکی از بروج است بحالت تثلیث رسد سا هم زحل یعنی زحل در خانه سهم واقع شود و بحال مقارنه رسد افل العرار یعنی ناپدید شد هر چیزی که بسوی چیزی بازگردد (عرار بروزن سحاب است) منع الوحا بضم واو و با یا بنهائی است میان مکه و بصره که در میان آن منزلی پست اثبت الاقدار ثابت گردیده شد فرمانها و حکمها و اندازه که بها کملت العشرة کامل شد ده علامت وسدست الزهرة بحالت تسدیس رسید زهره غمرت الغمرة فروگرفت سختی یا فراهم آمد گروهی از مردمان پراکنده از هر جا ظهرت الافاطس و ظاهر شود پهن بینیها و کسانیکه پست است استخوان بینی ایشان یعنی ترکهای بنی قنطوراء از سمت مشرق توهم الکساکس کساکس شخص کوتاه قد درشت تن بزرگ اندام و کساکس جمع آنست و آن طایفه از ترکهای چینی هستند که میایند بطرف عراق و شامات و تقدمهم النفائس و پیش روی کنند بر ایشان مردان خوب گرانمایه ظاهر امر اد اصحاب سید حسنی و شعیب بن صالح است که بر آنها غالب شوند چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود یکد حون الجرائر معیوب کنند زنهای آزاد را و مملوک الجرائر مالک شوند جزیرها را یحدثون کیسان احداث کنند حیلها و سکالش و بیوفائی و غدر را و یخربون خراسان خراب کنند خراسان را یعرفون الحلسان

رابعة بعلائم آخر الزمان

بر گردانند ملازمین خانه‌ها را از خانه نشینی یهدمون الحصون خراب کنند حصار
ها را یظهرون المصون آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده یقطعون الغصون
قطع کنند شاخها را یفتحون العراق میگشایند عراق را یحجون الشقاق سرعت میکنند
در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن بسبب خونی که ریخته شود انوقت منتظر باشید ظهور را
یعنی و با هستگی بدود گوساله قوت گرفته کنایه است از کودک گوساله صفت
که روی کار بیاید و در امور عامه تکلم کند یا کسیکه تفرقه در میانه مردم بیندازد و شق
عصای مسلمانان کند و با انکه ظاهر شود در آسمان برقیکه که با هستگی سیر کند و
آن راست و دراز باشد و بجانب راست و چپ میل نکند و از بالا بپائین افتد چیزیکه
نیکو بعجب آورنده باشد و روشن گرداند افق را که مراد گردنه افق باشد که در ملاحم
ذکر شده و دور کند دور کننده و بجستجو در آید جستجو کننده و کوشش کند کوشش کننده
و بمشقت و رنج و تعب اندازد بمشقت و رنج و تعب اندازنده و خشمگین گردد خشم
گیرنده و خون برایگان و باطل ریخته شود و کینه ور از شهری بشهری بشتاب پیغامها
نامه فرستد و فزونی یابد فزونی یابنده و پراکنده شوند قبیلهای پراکنده و شماتت کند
یکدیگر را شماتت کنندگان و بمشقت و رنج و تعب افتد پیرمرد کهنسال و شکسته شود
شکسته شونده و اندوهگین و پشیمان شود مرد خشم آلود و برسد یکی از مال و کوشش
کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار رفتم بستاره سوراخ دارنده یا حلقه دار
که ستاره زحل باشد که آن ستاره خود انحضرت یا خود انحضرت باشد و زیور کرده

شود قِران و سرخ کرده شود خانها (و بنا بر نسخه این دو جمله چنین است و دوّر القِران و احمر الدّبران است) یعنی دوّر زده شود قِران و سرخ شود ستاره دبران که یکی از منازل قمر است و آن منزل چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر است و نشانه آن ستاره ایست روشن که بسرخی مایلست که چهار ستاره دیگر با آن است باین شکل (٥٥٥) و بعضی آنرا تشبیه کرده اند بصورت هفت از رقم هندسی و آن ستاره بزرگ روشن سرخ زمات را که بر طرف چپ او است و از آن چهار ستاره دیگر بزرگتر است بمنزله چشم جنوبی ثور است از اینجهت او را عین الثور خوانند و آنکه بر طرف راست است بمنزله چشم شمالی ثور است و آنکه بوز او پیداست بمنزله بینی ثور است و علت اینکه او را دبران گویند بجهت دبور و تبعیت او است ثریا را و از اینجهت او را تابع النجم و تالی النجم و حاوی النجم نیز خوانند (تنبیهات ملا مظفر)

فرمود — و وقتیکه بحالت تشدیس رسد شرطان (که منزل اول از منازل ماه است) و بحالت تربیع رسد زبرقان یعنی ماه و بحالت تثلیث رسد حمل و در خانه سهم واقع شود زحل یعنی در حال مقارنه باشد و ناپدید شود هر چیز بکه بچیز دیگری باز گردد و بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرمانها و حکمها و اندازه گیریها ثابت شود و نشانهای دهگانه ظاهر و کامل شود و زهره بحالت تشدیس رسد و فرو گیرد سختی مردم را با فراهم و گرد هم جمع شوند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا و ظاهر شوند گروه پهن بینیها که بیت است استخوانهای بینیهاشان یعنی ترکهای بنی قنطورا

از سمت مشرق و بنو هم افتند کوتاه بالایان درشت اندام بزرگ پیکر که شاید مراد چینها باشند پی تقدم جویند بر ایشان مردمان نیک گرانمایه (ظاهر امراد حسنی و شعیب بن صالح باشند که بر اینها غالب شوند) و معیوب کنند زنهای آزاد را و مالک شوند جزیرهارا و احداث کنند حیلها و غدرها و بیوفائیهارا و خراب کنند خراسان را و برگردانند ملازمین خانهارا از خانه نشینی و خراب کنند حصارهارا و اشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده و قطع کنند شاخها را و فتح کنند عراق را و سرعت کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن بسبب خونیکه ریخته شود پس در آنوقت منتظر باشید خروج صاحب الزمان را

ثم انه جلس علیه السلام

علی اعلی مرقاة من المنبر و قال اه ثم اه لتعریض الشفاه و ذبول الافواه قال فالتفت یمینا و شمالا و نظر الی بطون العرب و سادانهم و وجوه اهل الکوفه و کبار القبایل بین یدیه و هم صموت کان علی رؤسهم الطیر فتنفس الصعداء وان کمدا و تململ حزینا و سکت هنیئة

پس نشست آن بزرگوار (علیه السلام) بر بالاترین پله منبر و فرمود آه پس آه از کنایه سخن گفتن لبها و پژمرده شدن دهنها (گفت راوی) پس توجه فرمود بجانب راست و چپ و نظر کرد بسوی جماعتی از اهل کوفه و بزرگانشان و موجهین اهل کوفه

وبزرگان قبایل در پیش روی حضرت نشسته درحالیکه همه آنها ساکت بودند گویا مرغ بالای سر ایشان نشسته پس آه سردی از دل کشید وناله ای اندوهگین زد ولی آرامی کرد وکمی ساکت شد

فقام الیه سوید بن نوفل وهو کالمستهزئ وهو من سادات الخوارج فقال یا امیر المؤمنین ءانت حاضر ما ذکرت وعالم بما اخبرت قال فالتفت الیه الامام ورمقه بعینه رمقة الغضب فصاح سوید بن نوفل صیحة عظیمة من عظم نازلة نزلت به فمات من وقته وساعته فاخرجوه من المسجد وقد تقطع اربا اربا فقال علیه السلام امثلی یستهزء المستهزئون ام علی یتعرض المتعرضون اولیق لمثلی ان یتکلم بما لا یعلم ویدعی ما لیس له بحق هلک والله المبطلون وایم الله لو شئت ما ترکت علیها من کافر بالله ولا منافق برسوله ولا مکذب بوصیه وانما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون

پس بپا خواست بسوی او سوید پسر نوفل واو مانند استهزاء کننده ای بود واو از بزرگان خوارج بود پس گفت یا امیر المؤمنین آیا تو حاضری آنچه را که یاد میکنی ومیدانی آنچه را که خبر میدهی (گفت راوی) پس توجه فرمود بسوی او امام علیه السلام ونگریست او را نگاه غضبناکی پس صیحه زد سوید بن نوفل صیحه ای بزرگ از بزرگی عذابیکه باو نازل شد پس در همانوقت مرد ودر همان ساعت پس بیرون بردند او را از مسجد درحالیکه پاره پاره شده بود پس فرمود علیه السلام

آیا بمانند منی استهزاء میکنند استهزاء کنندگان یا بر همچون منی اعتراض کنند
اعتراض کنندگان یا آنکه سزاوار است برای مانند منی که سخن گوید بچیزی که
نمیدانند و ادّعاء کند چیزرا که برای او سزاوار نیست بذات خدا قسم هلاک میشوند
باطل کنندگان بحجت خدا و بذات خدا سوگند یاد میکنم که اگر بخواهم باقی نمیگذارم
بر روی زمین کافر بخدائی را و نه نفاق کننده با پیغمبر او را و نه تکذیب کننده بر وصی
پیغمبر او را و جز این نیست که شکایت میکنم بسوی خدا حزن و اندوه خود را و میدانم
از جانب خدا آنچه را که نمیدانید

قال فقام الیه صعصعة بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک الاشتر
و عمرو بن صالح و قالوا یا امیر المؤمنین نقسم علیک یا بن عمّ رسول الله صلی الله
علیه و آله ان تبیّن لنا ما یجری فی طول الزمان بکلام یفهمه العاقل و الجاهل
قال - ثم انه حمد الله و اثنی علیه و ذکر النبی صلی الله علیه و آله و قال انا مخبرکم
بما یجری من بعد موتی و بما یکون فی آخر الزمان (و فی نسخة الی خروج صاحب الزمان
القائم بالامر من ذریة ولدی الحسین (علیه السلام) و الی ما یکون فی آخر الزمان
حتی تکونوا علی حقیقة من البیان (و فی نسخة بعد قوله فی آخر الزمان فانک تحیی قلوبنا
و تزید فی ایماننا فقال حبا و کرامة) ثم نهض علیه السلام قائما و خطب خطبة بلیغة
تشوق الی الجنة و نعیمها و تحذر من النار و جحیمها ثم قال ایها الناس انی سمعت اخی
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول تجتمع فی امتی مائة خصلة لم تجتمع فی غیرها

فقامت العلماء والفضلاء يقبّلون بواطن قدميه فقالوا متى يكون ذلك)
(رجعنا الى نسخة الاولى) فقالوا ما هي فقال يكون منهم قوم وجوههم جميلة وضمائرهم ردية قالوا متى يكون ذلك

راوی گفت - پس بپا خواستند بسوی او صعصعة بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح و گفتند یا امیر المؤمنین قسم میدهیم تورا بحق پسر عمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیان کنی برای ما آنچه که میگذرد در طول زمان بکلامیکه بفهمد آنرا عاقل و جاهل - گفت . پس آنحضرت سپاس گفت خدارا و ثنا گفت براو و یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله را و فرمود من خبر دهنده ام شمارا به آنچه میگذرد بعد از من و بآنچه میباشد در آخر زمان (و بنابر نسخه دیگر فرمود - تا خروج صاحب زمان که قائم بامر است از ذریه فرزندم حسین علیه السلام و آنچه میباشد در آخر زمان تا خبردار باشید حقیقت بیان را - (و در نسخه دیگر بعد از قول آنحضرت که فرمود در آخر زمان گفتند بدرستیکه تو زنده میکنی دلهای ما را و زیاد میکنی در ایمان ما فرمود دوستی و کرامتی است پس بپا خواست آنحضرت و در حالیکه ایستاده بود خطبه بلیغی را خطا بکرد که آنخطبه ما را مشتاق بهشت و نعمتهای آن کرد و ترسانید از جهنم و آتش آن پس فرمود ایگروه مردمان بدرستیکه من شنیدم از برادرم رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود جمع میشود در امت من صد خصلت که جمع نشده است در غیر ایشان پس بپا خواستند علماء و فضلاء و میبوسیدند

کفهای دو قدم انحضرت را پس عرضکردند چه وقت میباشد اینها (برگشتیم بر نسخه اول) پس گفتند چیست اینها پس فرمود بعضی از ایشان روهاشان پاکیزه است و باطنهاشان پست است عرضکردند چه وقت میباشد اینها

فقال علیه السلام اذا وقع الموت فی الفقهاء و ضیعت امة محمد (صلی الله علیه و آله) الصلوات واتبعوا الشهوات وقلت الامانات وکثرت الخیانات وشربوا القهوات واستشعروا شتم الاباء والامهات ورفعت الصلوة من المساجد (الاصوات خ ل) بالخصومات وجعلوها مجالس الطعامات واکثروا من السیئات وقللوا من الحسنات وعوصرت السموات فحینئذ تکون السنة کالشهر والشهر کالاسبوع والاسبوع کالیوم والیوم کالساعة ویکون المطر قیظا والولد غیظا

فرمود (علیه السلام) زمانیکه واقع شد مرگ در فقهاء و ضایع کردند امت محمد (صلی الله علیه و آله) نمازها را و پیروی کردند شهوتها و میلهای دل خود را و کم شد امانتها و زیاد شد خیانتها واشامیدند مسکرات را و شعار خود کردند دشنام دادن بپدران و مادرانرا و برداشته شد نماز از مسجدها (یا بلند شد صداها خ) بسبب دشمنیها و قرار دادند مسجدها را مجلسهای خوردن خوردنیها و بسیار کردند گناهانرا و کم کردند کارهای خوب را و فشرده شد آسمانها کنایه از آنکه باران نبارید پس در آنوقت برکت از سال و ماه و روز و هفته و ساعت برداشته شود هر سالی بقدر یکماه و هر ماهی بقدر یکهفته و هر هفته ای بقدر یکروز و هر روزی بقدر یکساعت بوده شود و فصل باریدن باران

بخش چهارم اخبار علویه

هوا مانند تابستان باشد و باران ببارد و پیر کینه پدر و مادر را در دل گیرد
و تکون لاهل ذلک الزمان لهم وجوه جمیلة و ضمائر ردیة من رأهم اعجبوه و من
عاملهم ظلموه وجوههم وجوه الادمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین فهم امر
من الصبر و انتن من الجیفة و انجس من الکلب و اروغ من الثعلب و اطمع من اشعب
والزق من الجرب لا یتناهون عن منکر فعلوه ان حدثتهم کذبوک و ان امنتهم
خانوک و ان ولیت عنهم اغتابوک و ان کان لک مال حسدوک و ان بخلت عنهم
بغضوک و ان وعظتهم شتموک سماعون للکذب اکالون للسحت یستحلون الزنا
والخمر والمقالات والطرب والغناء والفقیر بینهم ذلیل حقیر والمؤمن ضعیف صغیر
والعالم عندهم وضیع والفاسق عندهم مکرم والظالم عندهم معظم والضعیف
عندهم هالک والقوی عندهم مالک لا یامرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر
الغنی عندهم دولة والامانة مغنما والزکوة مغرما و یطیع الرجل زوجته و
یعصی والدیه و یجفوهما و یسعی فی هلاک اخیه و ترفع اصوات الفجار و
یحبون الفساد والغناء والزنا و یتعاملون بالسحت والربا و یعار علی العلماء
(و یغار علی الغلمان) و یکثر ما بینهم سفک الدماء و قضاتهم یقبلون الرشوة
یعنی و میباشد برای اهل آن زمان برایشان روهای پاکیزه و باطنهای بد
هرکه ببیند انها را بعجب در آورند او را و هرکه با ایشان معامله کند با او ظلم و ستم کنند و روهای
ایشان روهای آدمیان است و دلهای ایشان دلهای شیاطین است پس ایشان

راجعه بعلائم آخر الزمان

تلخ‌تر ‌اند از صبر و گندیده‌تر اند از مردار و نجس‌تر اند از سگ و حیله‌ورتر اند از روباه و طمع ایشان بیشتر است از اشعب که در طمع معروف بوده و ضرب المثل است و چسبنده‌تر اند از جرب قبول نمیکنند نهی از منکر را که بجا میاورند اگر حدیث کنی ایشان را تکذیب کنند ترا و اگر امین دانستی ایشان را با تو خیانت کنند اگر رو گردانیدی از ایشان عیب ترا گویند و اگر ترا مالی باشد حسد ترا میبرند و اگر بخل کنی از ایشان کینه ترا در دل گیرند و اگر پند دهی ایشان را ترا دشنام دهند بسیار گوش دهنده بدروغ‌اند و بسیار خورنده حرام‌اند حلال میدانند ربا را و خوردن مسکرات و سخنان شر و فتنه انگیز و افسانه های دروغ و حرام و شادمانی و نشاط و آواره خوانی بغناء و ساز و نوازها را و فقیر در میان ایشان خوار و کوچک و مؤمن ناتوان و پست است و دانا در نزد ایشان بیقدر است و فاسق در نزد ایشان گرامی داشته شده است و ستمکار در نزد ایشان بزرگ شمرده شود و ناتوان در نزد ایشان ناچیز است و صاحب قوت نزد ایشان مالک است امر بمعروف و نهی از منکر نمیکنند ثروت در نزد ایشان دولت است و امانت را غنیمت میدانند و زکوة دادن را ضرر خود میدانند و فرمانبرداری میکند مرد زن خود را و نافرمانی کند از پدر و مادر خود و جفا کند با ایشان و کوشش کند در نابود کردن برادر خود و بلند شود صداهای اهل فجور و دوست بدارند فساد و غناء را و زنا را و معامله کنند بحرام و ربا و سرزنش کرده شوند علماء (و بنا بر نسخه) عبرت کشیده شود

مر پیران برای فجور کردن وزیاد میشود درمیان ایشان ریختن خونها وقضاة ایشان میپذیرند رشوه را

وتزوج الامراة بالامراة وتزف کما تزف العروس الی زوجها وتظهر دولة الصبیان فی کل مکان ویحل لفتیانه المنافی وشرب الخمر ویکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء وترکب السروج الفروج فتکون الامراة مستولیة علی زوجها فی جمیع الاشیاء وتحج الناس ثلاثة وجوه الاغنیاء للنزهة والاوساط للتجارة والفقراء للمسئلة وتبطل الاحکام وتحبط الاسلام وتظهر دولة الاشرار ویحل الظلم فی جمیع الامصار فعند ذلک یکذب التاجر فی تجارته والصایغ فی صیاغته وصاحب کل صنعة فی صناعته فتقل المکاسب وتضیق المطالب وتختلف المذاهب ویکثر الفساد ویقل الرشاد فعندها تسود الضمائر ویحکم علیهم سلطان جائر وکلامهم امر من الصبر وقلوبهم انتن من الجیفة فاذا کان کذلک ماتت العلماء وفسدت القلوب وکثرت الذنوب وتهجر المصاحف وتخرب المساجد وتطول الامال وتقل الاعمال

یعنی وجفت میشود زن با زن وخودش را میارایند همچنانکه عروس خود را برای شوهرش میسازد وآشکار میشود دولت کودکان در هر جائی وحلال میشود خواندن زنهای خواننده ورقاصه وغناهای حرام وآشامیدن مسکرات واکتفا کنند مردان بمردان در فجور وزنان بزنان وسوار بر زینها شوند زنها

پس بوده باشد زن استیلا دارنده برشوهر خود در همه چیزها وحج روند مردم
بر سه وجه ثروتمندان برای گردش واستراحت ومیانه حالان برای تجارت کردن
وفقراء برای گدائی کردن وباطل وناچیز شود احکام الهیه وباطل وناچیز
شود اسلام وآشکارا شود دولت شریران وحلال شود ستمگری وستم
پیشگی در تمام شهرها پس درچنین زمانی دروغ گوید تاجر در تجارت خود
ودبخته گر در دبخته گری خود وهر صاحب صنعتی در صنعت خود پس
کم شود کسبها وتنک شود راههای معیشت وزندگانی ودر مذهبها
وروشها اختلاف روی دهد وفساد زیاد شود ورشد وهدایت
کم شود پس درچنین زمانی دلها سیاه شود وحکومت وداوری کند بر
ایشان پادشاهی ستمکار وسخنانشان از صبر تلختر است ودلهاشان
از مردار گندیده تراست پس چون چنین زمانی پیش آمد میمیرند علما
ودانایان وفاسد میشود دلها وبسیار میشود گناهان ودور افتاده
میشود قرآنها وخراب کرده میشود مسجدها ودراز میشود آرزوها
وکم میشود عملها

وَتُبْنَى الاَسْوارُ فِى البُلْدانِ مَخْصُوصَةً لِرَفْعِ (لِوَقْعِ خ ل) العَظائِمِ النّازِلاتِ

فعندها لو صلى احدهم يومه وليله فلا يكتب له منها شيء ولا تقبل صلوته لان نيته وهو قائم يصلي يفكر في نفسه كيف يظلم الناس وكيف يحتال على المسلمين ويطلبون الرياسة للتفاخر والتظالم ويضيق على مساجدهم الاماكن ويحكم فيهم المتالف ويجور بعضهم على بعض ويقتل بعضهم بعضا عداوة وبغضا ويفتخرون بشرب الخمور ويضربون في المساجد العيدان والزمر فلا ينكر عليهم احد واولاد العلوج يكونون في ذلك الزمان الاكابر ويرعى القوم سفهائهم ويملك المال من لا يملكه ولا كان له باهل لكع من اولاد اللكوع وتضع الرؤساء رؤسا لمن لا يستحقها ويضيق الذرع ويفسد الزرع ويفشوا البدع وتظهر الفتن كلامهم فحش وعملهم وحش وفعلهم خبث وهم ظلمة غشمة وكبراءهم بخلة عدمة وفقهائهم يفتون بما يشتهون وقضاتهم بما لا يعلمون يحكمون واكثرهم بالزور يشهدون من كان عنده درهم كان عندهم مرفوعا ومن علموا انه مقل فهو عندهم موضوع والفقير مهجور ومبغوض

يعني وبنا كرده ميشود حصارها وپايگاهها در شهرها مخصوص براى واقع شدن يا بلند شدن يا جلوگيرى شدن عظائم يعنى چيزهاى بزرگى كه فرود بيايد (دور نيست مراد اسلحهاى جنگى وطيارات وموشكها باشد) پس در چنين زمانى اگر نماز گذارد يكى از ايشان شبانه روز خود را پس نوشته نشود از براى او از جهت آن نماز چيزى ونماز او پذيرفته نميشود زيرا كه در اينحاليكه نماز ميگذارد

راجع به علائم آخر الزمان

مکر میکند در پیش خود ونیت او این است که چگونه ظلم کند درحق مردم وچگونه
حیله کند با مسلمانان وطلب میکند ریاست را برای فخر کردن وظلم کردن و
وتنگ میشود بر مسجدهای ایشان مکانها وحکم میکند درحق ایشان کافر
وستم میکنند بعضی بر بعضی ومیکشد بعضی از آنها بعض دیگر را از روی دشمنی
وکینه توزی وفخر میکنند باشامیدن مسکرات ومیزنند در مسجدها سازها
ونوازها را وکسی انکار نمیکند بر ایشان وبزرگان ایشان در آن زمان زنازادگان
ومردمان پستند وسرپرست مردم سفیهان ایشان شوند ومالک مال شود
کسیکه مالک آن مال نیست یعنی غاصب ست وآن بیدینی است از فرزندان بیدینی
یا پست پلیدی است از فرزندان پستها وپلیدها ورؤسا ریاست را بکسی دهند
که سزاوار ریاست کردن نیست وتنگ شود خلق وخوها وفاسد شود زراعتها
وآشکارا شود بدعتها وظاهر شود فتنها سخنان آنها دشنام دادن است و
کارهاشان وحشی گری است وکارهاشان پلید است وایشان ستمکاران
باشند که در ستمگری فروگذار نکنند وبزرگان ایشان بخیلها وگداها یند و
فقهاء ایشان هرطور دلشان خواهد فتوی دهند ودادستانهاشان بچیزیکه
نمیدانند حکم کنند وبیشتر ایشان بدروغ شهادت دهند هرکه پول دارد
نزد ایشان بلند مرتبه است وهرکه را دانستند که فقیر وبیچاره است نزد ایشان
خوار وپست است وفقیر محتاج نزد ایشان مهجور است وکینه اورا دارند.

والغنى محبوب ومخصوص ويكون الصالح فيها مدلول اشوارب يكرّون فذر
كل نمّام كاذب وينكس الله منهم الرؤس ويعمي منهم القلوب التى فى الصدور اكلهم
سمان الطيور والطياهيج ولبسهم الخز اليمانى والحرير يستحلون الربّا والشبهات و
يتقارضون الشهادات يراؤن بالاعمال قصراء الاجال لا يمضى عندهم الامن كان
نمّامًا يجعلون الحلال حرامًا افعالهم منكرات وقلوبهم مختلفات يتدارسون فيما
بينهم بالباطل ولا يتناهون عن منكر فعلوه يخاف اخيارهم اشرارهم يتوازرون
فى غير ذكر الله تعالى يهتكون فيما بينهم بالمحارم لا يتعاطفون بل يتدابرون
ان رأوا صالحًا ردّوه وان رأوا اثمًا (نمّامًا خل) استقبلوه ومن اساءهم يعظّموه
وتكثر اولاد الزنا والاباء فرحين بما يروا من اولادهم القبيح فلا ينهاهم ولا يردّهم
عنه ويرى الرجل من زوجته القبيح فلا ينهاها ولا يردّها عنه ويأخذ ما تأتيه
من كدّ فرجها ومن مفسد خدرها حتى لو نكحت طولًا وعرضًا لم تهمه ولا يسمع
ما قيل فيها من الكلام الردى فذلك هو الديّوث الذى لا يقبل الله له قولا و
لا عدلا ولا عذرًا فاكله حرام ومنكحه حرام فالواجب قتله فى شرع الاسلام وفضيحته
بين الانام ويصلى سعيرًا فى يوم القيام

يعنى وثروتمند دوست داشته شده ومخصوص است وانكه شايسته است
درميان مردم ازمان خلق وكلويش كرفته وراهها براو بسته است وبزرك ميكنند
قدر هركسى راكه سخن چين ودروغكو است سربزير ميكنند ايشان را خدا وكور ميكنند

از ایشان دلهایشان را که در سینه های ایشانست خوراکشان گوشتهای مرغان فربه و ماهیها است و پوشاکشان خز یمانی و ابریشمی است حلال میدانند ربا و مالهای شبهه ناک را وشهادتها را بیکدیگر قرض میدهند و کارهای خود را بریاکردن نمایش میدهند عمرهاشان کوتاه شود سخنان سخن چین نزد آنها امضا کرده شود حلال را حرام میکنند کارهاشان زشت و نا پسند است و دلهاشان باهدیگر مختلف است باطل را درمیان خود درس میدهند و درس میگیرند از کارهای زشتی که میکنند نهی کرده نمیشوند نیکانشان از بدانشان میترسند پشتیبان یکدیگرند در غیر ذکر خدای تعالی هتک و پاره میکنند پردهای حرامها را مهربانی باهم نکنند همدیگر پشت کنند اگر شخص شایسته ای را ببینند اورا رد کنند واگر گناهکار یا سخن چینی را ببینند اورا استقبال کنند کسیکه به آنها بدی کند اورا تعظیم کنند وزیاد شوند فرزندان زنا وپدران خوشحال شوند بهر کار زشتی که از فرزندان خود ببینند وآنها را از آن نهی نکنند وآنها را از آن دور نکنند ببینید مرد از زن خود عمل زشت یعنی زنا را او ورا نهی نمیکند واز آن اورا دور نمیکند ومیگیرد آنچه را که از کد فرج خود وبی عفتی خود بدست میاورد تا این اندازه که اگر از درازی وپهنا اورا بگایند اهمیت نمیدهد واگر درباره او حرف ردی بشود گوش نمیکند پس او است آن دیوثی که نپذیرد خدا برای او سخنی ونه کار درستی ونه عذر و پوزشی را پس

پس خوردن مال او حرام و نکاح او حرام است و واجب است کشتن او در شریعت اسلام و رسوا کردن او در میان خاص و عام و افکنده میشود در آتش جهنم در روز قیامت

وفی ذلک یعلنون بشتم الآباء والامهات وتذل السادات وتعلو الانباط وتکثر الاختباط فما اقل الاخوة فی الله تعالی وتقل الدراهم الحلال و ترجع الناس الی شر حال فعندها تدور دول الشیاطین وتتواثب علی اضعف المساکین وثوب الفهد الی فریسته ویشح الغنی بما فی یدیه ویبیع الفقیر آخرته بدنیاه فیا ویل للفقیر وما یحل به من الخسران والذل والهوان فی ذلک الزمان المستضعف باهله وسیطلبون ما لا یحل لهم فاذا کان کذلک اقبلت علیهم فتن لا قبل لهم بها الا وان اولها الهجری والرقطی واخرها السفیانی والشامی

یعنی آشکارا دشنام دهند پدران و مادران را و ذلیل شوند بزرگان و بالا روند مردمان پست بی اصل فرومایه و زیاد شود اختباط و پریشانی عقل و دیوانگی پس چقدر کمست در آنزمان برادری از برای خدای تعالی و کم میشود پولهای حلال و مردم بر میگردند به بدترین حالی پس در آنوقت دور میزنند دولتهای شیاطین و جستن میکنند بر ظلم و ستم کردن بر ناتوانان و گدایان و میپوشند یوز پلنگ لباس شکار خود را که شکم او را دریده است و بخل میکند ثروتمند بآنچه که در دست دارد از مال و ثروت و میفروشد فقیر آخرت خود را بدنیای خود پس ای وای بر فقیر و آنچه با و وارد میشود از زیان و ذلت و خواری در آنزمان که اهل خود را

ضعیف و بیچاره کند و زود باشد که بطلبند فقراء آنچه را که برایشان حلال نیست پس
چون چنین شد روا آورد بر ضرر ایشان فتنها یکه طاقت مقابل شدن با آن نداشته باشند -
آگاه باشید که اول فتنه از هجری که از اهل قصبه ایست از بحرین و رقطی که شخصی است دارای
مرض لك و پیسه شروع میشود و آخران بسفیانی و شامی منتهی میشود

وانتم سبع طبقات

فالطبقة الاولى وفيها ازيد التقوى الى سبعين سنة من الهجرة (و
في نسخة اهل تنكيد وقسوة الى سبعين سنة من الهجرة خ ل) **الطبقة الثانية**
اهل تباذل و تعاطف الى المائتين والثلاثين سنة من الهجرة

والطبقة الثالثة

اهل تدابر و تقاطع الى الخمسماة وخمسون سنة من الهجرة

والطبقة الرابعة

اهل تكالب و تحاسد الى السبعمائة سنة من الهجرة

والطبقة الخامسة

اهل تشاحن و بهتان الى الثمانمائة وعشرين سنة من الهجرة

والطبقة السادسة

اهل الهرج والمرج وتكالب الاعداء وظهور اهل فسوق وخيانة الى التسعماة
والاربعين سنة من الهجرة

بخش چهارم اخبار علویه

والطبقة السابعة

فهم اهل ختل وغدر وحرب ومکر وخدع وفسوق وتدابر وتقاطع وتباغض والملاهی العظام والمغانی الحرام والامور المشکلات وارتکاب الشهوات وخراب المدائن والدور وانهدام العمارات والقصور وفیها یظهر الملعون من الوادی المشئوم وفیها انکشاف الستر والفروج وهی علی ذلک الی ان یظهر قائمنا المهدی صلوات الله علیه

یعنی فرمود وشما هفت طبقه میشوید طبقه اولی در داشت زیادی تقوی وپرهیزکاری تا سال هفتادم هجری (وبنا بر نسخه دیگر. اهل سخت ودشوار زندگی کردن هستند واهل تفاوت تا سال هفتادم هجری)

وطبقه دوم اهل بذل وبخشش ومهربانی هستند تا سال دویست وسی ام هجری

وطبقه سوم اهل پشت کردن بیکدیگر وبریدن ازیکدیگر هستند تا سال پانصد وپنجم هجری

وطبقه چهارم اهل سلب صفتی وحسد بردن بیکدیگر هستند تا سال هفتصد هجری

وطبقه پنجم اهل باد بینی کردن وتکبر وبهتانند تا سال هشتصد وبیست هجری

وطبقه ششم اهل خونریزی وغلو واضطراب وسلب صفتی دشمنان وظهور اهل فسق هستند تا سال نهصد وچهل هجری

وطبقه هفتم پس ایشانند اهل حیلها وفریب وجنگ ومکر وخدعه ها وفسقها

و پشت کردن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر و کینه همدیگر را در دل گرفتن و اسباب بازیهای بزرگ و مرتکب شدن شهوتها و ساز و نوازهای حرام و کارهای دشوار و خرابی شهرها و خانه‌ها و خراب شدن ساختمانها و قصر و کاخها و در این طبقه ظاهر میشود لعنت کرده شده ای از بیابان بدبینی (مراد سفیانی است که از وادی یابس در شام قیام میکند) و در آن طبقه است کشف شدن پرده حیا و فرجها و آن همین حال هست تا اینکه ظاهر شود قائم ما مهدی صلوات الله علیه

قال فقامت الیه سادات اهل الکوفة واکابر العرب وقالوا یا امیر المؤمنین بین لنا اوان هذه الفتن والعظائم التی ذکرتها لنا فلقد کادت قلوبنا ان تنفطر وارواحنا ان تفارق ابداننا من قولک هذا فوا اسفا علی فراقنا ایاک فلا ارنا الله فیک سوء ولا مکروها — فقال علی علیه السلام قضی الامر الذی فیه تستفتیان کل نفس ذائقة الموت — قال فلم یبق احد الا وبکی لذلک

راوی گفت — پس بپا خواستند بسوی او بزرگان اهل کوفه و بزرگان عرب و گفتند یا امیر المؤمنین بیان فرما برای ما اوقات این فتنها و امرهای بزرگی که یاد فرمودی برای ما هر آینه بتحقیق نزدیکست دلهای ما شکافته شود و روحهای ما از بدنهای ما جدا شود از گفتار تو اینهائی که گفتی چقدر جای تاسف است بر جدا شدن ما از تو پس نشما یاند خدا ما را در تو بدی و نه مکروهی را پس فرمود علی علیه السلام جاری شده است قضا در آنچه که شما استفتاء میکنید هر نفسی چشنده مرگ است — گفت

پس باقی نماند احدی مگر اینکه گریه کرد از این کلامی که فرمود

قال ثم ان علیاً علیه السلم

قال . الا وان تدارک الفتن بعد ما انبئکم به من امر مکة والحرمین من جوع اغبر و موت احمر ـ الا یا ویل لاهل بیت نبیکم وشرفائکم من غلاء وجوع وفقر و وجل حتی یکونوا فی اسوء حال بین الناس الا وان مساجدکم فی ذلک الزمان لا یسمع لهم فیها صوت ولا تلبی فیها دعوة ثم لا خیر فی الحیوة بعد ذلک وانه یتولی علیهم ملوک کفرة من عصاهم قتلوه ومن اطاعهم احبوه الا ان اول من یلی امرکم بنی امیة ثم تملک من بعدهم ملوک بنی العباس فکم فیهم من مقتول ومسلوب ثم انه قال های های الا یا ویل لکوفانکم هذه وما یحل فیها من السفیانی فی ذلک الزمان یاتی الیها من ناحیة هجر بخیل سباق تقودها اسود ضراغمة ولیوث قشاعمة اول اسمه شین اذا اخرج الغلام الاشتر وانا عالم باسمه علی البصرة (عالم باسمه فیاتی الی البصرة خ ل) فیقتل سادتها ویسبی حریمها فانی لاعرف بها کم وقعة تحدث بها وبغیرها وتکون بها وقعات بین تلول واکام فیقتل بها الاسمر ویستعبد بها صنم ثم یسیر فلا یرجع الا بالحرم فعندها یعلو الصیاح وتقتحم بعضها بعضاً فیا ویل لکوفانکم من نزوله بدارکم یملک حریمکم ویذبح اطفالکم ویهتک نساءکم عمره طویل وشره عزیز ورجاله ضراغمة وتکون له وقعة عظیمة الا وانها فتن یهلک فیها المنافقون والقاسطون والذین فسقوا فی دین الله تعالی وبلاده و

لبسوا الباطل على جادة عباده فكانی بهم قد قتلوا اقواما تخاف الناس اصواتهم وتخاف شرهم فکم من رجل مقتول و بطل مجدول یها بهم الناظر الیهم فذ تظهر الطامة الکبری فیلحقوا اولها آخرها

لغات هجر یکی از شهرهای بحرین است خیل سباق اسبان پیشرو اسود جمع اسد بمعنای شیر ضراغمة جمع ضرغام بمعنای دلاور و شیر صفت لیوث جمع لیث بمعنی شیر قشعم بعین بی نقطه بر وزن جعفر مرد کلان سال و کرکس و سطبر درشت و شیر بیشه اشتر مکسی گویند که پلک چشم او برکشته باشد و در بعضی از نسخ اسمر بسین بی نقطه و میم است بمعنای گندم گون تلول جمع تل است بمعنای تپه بلند و آکام جمع اکمه محرکه بمعنای پشته اقحام بناگاه درآمدن کوفان مراد کوفه است غزیر بسیار قاسطون کسانی هستند که از حق برگشته واهل جور و ستم و بیداد کرند بطل بمعنای شجاع مجدول بر زمین افتاده

یعنی فرمود آگاه باشید که تدارک فتنها بعد از پنجریست که خبر میدهم شما را از امر مکه و مدینه از گرسنگی غبار آلود و مرگ سرخ یعنی خونریزی ای وای بر اهل بیت پیغمبر شما و شریفهای شما از گرانی و گرسنگی واحتیاج و ترس که با پهنا رخ دهد تا اندازه ای که در بدترین حالی باشند در میان مردم آگاه باشید که مسجدهای شما در آن زمان شنیده نشود در آن صدائی برای ایشان و جواب گفته نشود در آن دعوتی پس هیچ خیری در زندگی بعد از آن نیست و بدرستیکه مصرف درام میشوند و بر شما حکومت میکنند پادشاهان کفار که هر که نافرمانی آنها را کند او را بکشند و هر که فرمانبردار ایشان را دوست بدارند او را آگاه باشید

بخش چهارم رجعت علو

اول کسیکه متصرف در امر شما و والی بر شما میشود بنی امیه اند پس مالک میشوند بعد
از ایشان پادشاهان بنی عباس چه بسیار که در میان ایشان کشته شوند و غارت زده
شوند پس انحضرت فرمود های های ابوای بر کوفه شما اینشهر و انچه که بران وارد شود
از سفیانی در ان زمان وقتیکه بیاید بسوی ان از ناحیه هجر که یکی از شهرهای بحرین
است و گروهی گفته اند که هجر شهرها میست که قصبه ان صفا است و فاصله ان تا یمامه بقدر
ده روز راه است و میان ان و بصره پانزده روز راه است بسیر شتر و مناسبت ان
با اسم سفیانی بسمت کوفه اولی و اقرب از اول است — میاید سفیانی از ان ناحیه با
اسبهای قوی پیشرو بکه میکشانند انهارا مردانیکه مانند شیرهای دلاور و کرکسهای
شکاری هستند و سرکرده انها کسی است که اول نام او شین است زمانیکه بیرون اید
جوانی که اشتر است یعنی پلک چشم او برگشته است یا انکه لقب او اشتر است یا انکه چهره او
اسمر یعنی گندم گون است و من دانای بنام او هستم تا انکه میاید در بصره پس میکشد
بزرگان انرا و اسیر میکند زنهای انرا و بدرستیکه من هر اینه میشناسم چند جنگ را که
در انجا واقع شود و در غیر انجا و در انجا جنگهائی واقع شود در میان تلها و پشته ها
پس شخص اسمر گندم گون در انجا کشته شود و در انجا بت پرستیده شود پس از انجا سیر میکند
و بر نمیگردد مگر بازنهائیکه اسیر کرده در انوقت فریادها بلند شود و بعضی بناگهانی حمله
بر بعض دیگر کنند پس ابوای بر کوفه شما از فرود امدن او بخانه های شما مالک میشود
حریم شما را و سر میبرد بچهای شما را و هتک میکند زنهای شما را عمر او دراز و شر او بسیار است

ومردان او شیر دلانی هستند و در آنجا جنگ بزرگی واقع میباید آگاه باشید که در آن جنگ فتنهائی است که هلاک شوند در آن منافقها و از حق برگشتگان ستمکر ستم پیشه و آنکه فاسق شده اند در دین خدای تعالی و در شهرهای او و پوشیدند لباس باطل را برراه بندگان او گویا میبینم آنها را که میکشند گروهی که از صداهای آنها مردم میترسند و از شرارت و بدی آنها ترسانند پس چه بسیار کشته‌های شجاعانی که برروی خاک افتاده شود که هیبت آنها فزونگیرد نگرنده بآنهارا پس بتحقیق ظاهر میشود بلای بزرگی که ملحق کنند آخر آنهارا باول آنها

الا وان السفیانی یدخل البصرة ثلاث دخلات یذل فیها العزیز ویسبی فیها الحریم الا یا ویل المؤتفکة وما یحل بها من سیف مسلول وقتیل مجدول وحرمة مهتوکة ثم یاتی الی الزوراء الظالم اهلها فیحول الله بینها وبین اهلها فما اشد اهلها بینه وبینها واکثر طغیانها واغلب سلطانها ثم قال الویل للدیلم وشاوان (شاهون) وعجم لا یفقهون تراهم بیض الوجوه سود القلوب نائرة الحروب قاسیة قلوبهم سود ضمائرهم الویل ثم الویل لبلد یدخلونها وارض یسکنونها خیرهم طامس و شرهم لامس صغیرهم اکثر هما من کبیرهم تلتقیهم الاعراب ویکثر فیما بینهم الضراب وتصحبهم الاکراد اهل الجبال وسایر البلدان وتضاف الیهم اکراد همدان (الکرد و همدان ج د) وحمزه وعدوان حتی یلحقوا بارض الاعجام من ناحیة خراسان من سمرقند فیحلون قریبا من قزوین وکاشان فیقتلون فیها السادات من اهل بیت نبیکم ثم ینزل

بخش چهارم اخبار علویه

بارض شیراز الا یا ویل لاهل الجبال و ما یحل بها من الاعراب

لغات مؤتفکه شهریست که بر گردیده شده از شهرهای قوم لوط و در اینجا مراد بصره -
است مسلول شمشیر کشیده شده مجدول بخاک افتاده زوراء بغداد دیلم کوهستانات
گیلان و مازندرانست که در قسمت شمالی قزوین واقع است و الموت یکی از شهرهای آن است
شاوان از قریه های مرو خراسان است شاهون یا شاهی از بلاد مازندران است و نیز
شاهی موضعی است نزدیک قادسیه و ظاهرا مراد حضرت اول باشد طامس ناپدید کنند
و ناپدید لامس بمعنای غالب حمزه و عدوان دو قبیله اند از عرب

یعنی آگاه باشید بدرستیکه سفیانی سه مرتبه داخل بصره میشود و ذلیل
و خوار میکند در آن اشخاص با عزت و غلبه را و اسیر میکند در آن زنها را ایوای بر
شهریکه سابقا از شهرهای لوط بوده و وارونه شده مراد حضرت نیز بصره است - و
آنچه بر آن وارد شود از شمشیر کشیده و کشته بخاک افتاده و زنهای هتک شده پس
میاید بجانب بغداد که ستمکارانند اهل آنجا پس تغییر میدهد خدا میان آن و میان اهل
آنرا و چقدر درمیان بغداد و اهل آن شدت و سختی روی دهد و طغیان و سرکشی آن
زیاد شود و سلطان آن مغلوب شود - پس وای برای دیلم که کوهستانانیست
از مازندران و گیلان در قسمت شمالی قزوین و اهل شاوان که از توابع مرو خراسانند
یا اهل شاهی مازندران و مردمان عجمی که چیز نمیفهمند میبینی آنها را سفید رویان و سیاه
دلها روشن کنندگان آتش جنگها که دلهای آنان سخت و ضمیرهای ایشان سیاه است ایوای

پس وای بر آن شهری که در آن داخل شوند و وای بر آن زمینی که در آن ساکن شوند خیری از آنها دیده نشود و شر آنها غالب باشد همت کوچکهاشان از بزرگانشان زیادتر باشد حزبها و گروههائی با آنها برسند و زد و خورد در میانشان زیاد شود و کردهای اهل جبال با آنها یار شوند و از سایر شهرها و بعد آنها اضافه شوند کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیلهای همدان و حمزه و عدوان که از قبایل عربند تا اینکه با آنها ملحق شوند بزمین عجمها یعنی ایران از طرف خراسان پس وارد شوند نزدیک قزوین و کاشان از طریق سمرقند پس میکشند در آنجا سادات از اهل بیت پیغمبر شما را پس از آنجا فرود میایند بزمین شیراز ای وای بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنها وارد شود از عربها

الا یا ویل لاهل هرموز و قلهات و ما یحل بها من الافات من اهل الطراطر المذهبات ویا ویل لاهل عمان و ما یحل بها من الذل والهوان وکم وقعة فیها من الاعراب فتنقطع منهم الاسباب فیقتل فیها الرجال وتسبی فیها الحریم ویا ویل لاهل اوال مع صابون من الکافر الملعون یذبح رجالهم ویستحیی نساءهم وانی لاعرف بها ثلاث عشر وقعة الاولی بین القلعتین والثانیة فی الصلیب والثالثة فی الجنینة والرابعة عند توبا والخامسة عند اهل عراد و اکوار والسادسة فی اوکرخارقان والکلیا وفی سار وبین الجبلین وبرحنین وبمین الکثیب وذروة الجبل و

بخش چهارم اخبار علویه

الا یا ویل للکنس و زکیته و ما یحل بها من الذل والهوان بیمن شجرات النبق
من الجوع والغلا والویل لاهل خراسان و ما یحل بها من الذل الذی لا یطاق

لغات هرموز و هرمز شهری است در دریا که شاخی است از دریا بسوی آن
و آن درکنار دریا است در بیابان فارس و آن جای درامدن کشتی است بدریا از
سمت کرمان که کشتیها یکوانند انجا رسد و از هرموز نقل میشود متاعهای هند بکرمان
وسیستان وخراسان چنانچه در معجم البلدان نقلکرده است قلهات بفتح قاف و
سکون لام شهریست بعمان درکنار دریا که بیشتر از کشتیهای هند درانجا توقف
میکنند وانجا جای درامدن درکشتی است واهل انجا همه خوارجند اوال بضم همزه
و بفتح نیز گفته شده جزیره ایست که دریا محیط بران است در ناحیه بحرین و آن دارای
نخلهای بسیار ولیمون و بستانها است صابون وصابونی دهی است نزدیک
مصر قلعتین نواحی بحرین است صلیب کوهی است نزدیک کاظمه بین بحرین و بصره
دو منزل بصره مانده جنینه محلی است نزدیک وادی القری و تبوک توبا محلی است نزدیک
نینوی و آن کوهی است که قوم یونس بران توبه کردند و عذاب از ایشان برداشته شد و آن
در حدود موصل واقع است عرار بکسر عین موضعی است از دیار باهله نزد یمامه
اکوار دامنه های کوهها او کرخارقان و کلیبا نام دو موضع است شار ار حصارهای
یمن و نام یکی از امکنه از تهامه است بین الجبلین و بین حنین سر منزلی مکه است
کثیب تل ریگ ذروة الجبل بالای کوه شجرات النبق درختهای سدر کنس و زکیه

قریب است میان بصره و واسط

یعنی آگاه باشید ای وای بر اهل هرموز که شهریست در دریا و ان ساحل و جای
در آمدن کشتی است بدریا از سمت کرمان - و اهل قلهات که شهریست در عمان و
در کنار دریا واقع است که بیشتر از کشتیهای هند در انجا توقف میکند - و انچه
که بان وارد شود از فتنها از اهل طرطری مذهبها که خوارج باشند - و ای وای
از برای اهل عمان و انچه که بانها وارد شود از ذلت و خواری و چند وقعه در
انجا واقع شود از عربها که قطع اسباب از انها شود پس کشته میشوند در انجا مردان
و اسیر میشوند زنان - و وای بر اهل اوال که جزیره ایست از جزائر بحرین که دریا
بران محیط است - و اهل صابون که دهی است نزدیک مصر از شخص کافر ملعونی
که سر میبرد مردان ایشانرا و زنده میگذارد زنان ایشانرا و من میشناسم در
انجا سیزده وقعه ای را که واقع میشود اول در میان دو قلعه که در نواحی بحرین
است دوم در صلیب که کوهی است نزدیک کاظمه که در میان بحرین و بصره
واقع است و مسافت ان تا بصره دو منزل است سوم در جنبنه که محلی است نزدیک
وادی القری و تبوک سوم توبا که محلی است نزدیک نینوی و ان کوهی استکه قوم
یونس بران توبه کردند و عذاب از انها برداشته شد و ان در حدود موصل
واقع است چهارم در عراق که موضعی است از دیار باهله نزد یمامه پنجم در اکوار
که دامنه کوههای انجا است ششم در اوکر خارقان که نام موضعی است هفتم

بخش چهارم اخبار علق

کلیاوان نیز نام موضعی است هشتم در شارکه از حصارهای یمن و نام یکی از مکانهای
تهامه است نهم و دهم بین الجبلین و برحنین است در سه منزلی مکه یازدهم در
کثیب که نام محلی است که تل ریگ در آنجا است دوازدهم در بالای کوه در همان حدود
سیزدهم در پای درختهای سدر — آگاه باشید ای وای بر کنیس وزکیه که قریه است
میان بصره و واسط و آنچه بآن وارد شود از ذلت و خواری از گرسنگی و گرانی و وای
بر اهل خراسان و آنچه بآن وارد شود از ذلت و خواری ای که طاقت آورده نشود تحمل آن

ویا ویل للری وما یحل بها من القتل العظیم وسبی الحریم وذبح الاطفال
وعدم الرجال ویا ویل لبلدان الافرنج وما یحل بها من الاعراب ویا ویل لبلاد
السند والهند وما یحل بها من القتل والذبح والخراب فی ذلک الزمان فیا ویل
لجزیرة قیس من رجل مخیف ینزل بها وما هو ومن معه (مخیف ینزل هو ومن معه)
فیقتل جمیع من فیها ویفتک باهلها وانی لاعرف بها خمس وقعات عظام
فاول وقعة منها علی ساحل بحرها قریب من برها والثانیة مقابله کوشا
والثالثة من قربها الغربی والرابعة بین الزولتین والخامسة مقابله برها
الا یا ویل لاهل البحرین من وقعات تترادف علیها من کل ناحیة ومکان فتؤخذ
کبارها وتسبی صغارها وانی لاعرف بها سبع وقعات عظام فاول وقعة
منها فی الجزیرة المنفردة عنها من قربها الشمالی تسمی سماهیج والوقعة
الثانیة تکون فی القاطع وبین النهر عن عین البلد وقربها الشمالی الغربی

وبين الابلة والمسجد وبين الجبل العالي وبين الثلثين المعروف بجبل حنوة ثم يقتل الكرخ بين التل والجادة وبين شجرات البنق المعروفة بالبدبرات بجانب شط الماجي ثم الحورتين وهي سابعة الطامة الكبرى وعلامة ذلك يقتل فيها رجل من اكابر العرب في بيته وهو قريب من ساحل البحر فيقطع رأسه بامر حاكمها فتغير العرب عليه فتقتل الرجال وتنهب الاموال فتخرج بعد ذلك العجم على العرب ويتبعوهم الى بلاد الخط

لغات افرنج قبيله جرمنيه هستند كه در فرانسه ساكن شدند وانجا را وطن گرفتند در قرن پنجم ميلادي ودر اصطلاح شرقيين اطلاق براروپائيها ميشود اجمالا وبعد از جنگهاى صليبى اين اطلاق شايع شد (المنجد) جزيره قيس جزيره كوچكى است در خليج فارس كه از انجا صيد لؤلؤ ميكنند كوشا محلى است در نزديكى ان فلك كشتى ناگهانى كه در اصطلاح مقلدين اروپائى ترد ميگويند سماهيج جزيره ايست در وسط دريا ميانه عمان وبحرين (معجم البلدان) وبزبان فارسى جزيره ماش ميگويند ابلّه شهريست كنار دجله بصره دجله بزرك در زاويه خليجى كه داخل بصره ميشود وان شهرى بوده قديم تر از بصره زيرا كه بصره بناء ان در ايام عمر بن الخطاب بوده وان خراب شده وفعلا ابلّه همين بصره فعلى است كرخ مراد كرخ ميسان است كه ان بلديست در بحرين حورتين دو وادى است از واديهاى قبيله در همان منطقه خط زمينى استكه نيزهاى خطى بان نسبت داده ميشود واز شهرهاى ان خط است قطيف وعقير وقطر

بخش چهارم از اخبار علویه

یعنی وای بر روی و آنچه بر آن وارد شود از کشتن بزرگ و اسیر شدن زنها و
سر بریدن بچه‌ها و نابود شدن مردان و ایوای بر شهرهای فرانسه و اروپا و آنچه
بآنها وارد شود از کشتن و سر بریدن و خراب شدن در آن زمان پس ایوای بر جزیره
قیس که جزیره کوچکی است در خلیج فارس از مرد ترساننده اینکه فرود میاید با همراهانش
در آنجا پس میکشند همه اهل آن را و ناگهانی آنها را میکشند و من پنج وقعه بزرگ
را در آنجا میشناسم که واقع خواهد شد وقعه اول کنار ساحل دریای آن است در
نزدیکی بیابان آنجا و وقعه دوم در مقابل کوشا که نام موضعی است در همان حدود
و وقعه سوم در همان جانب غربی الجزیره و وقعه چهارم در میان زولیتن که دو قریه
کوچکی است در همان نزدیکی و وقعه پنجم در مقابل بیابان آن ایوای بر اهل بحرین
از جنگهای پی در پی که در آن واقع شود از هر ناحیه و مکانی پس میگیرد بزرگان
آنرا و اسیر میشوند کوچکهای آنها و هفت جنگ در آنجا واقع شود جنگ اول در جزیره
ایست که از آن منفرد و جدا است از طرف شمالی آن که در وسط دریا میانه بحرین و عمان
واقع است و آنرا سماهیج گویند که آن دریا را ماش نامند و جنگ دوم در قاطع و میانه
نهر اخیشه شهر واقعشود دو طرف شمالی غربی و میانه ابله و مسجد و میانه کوه بلند و
میانه دو تل معروف بکوه حنوه پس میاید بطرف کرخ میسان که شهریست نزدیک
بحرین میان تل و جاده و میانه درختهای سد که آنرا سد برات یا بد برات گویند
بطرف شط ماجی پس از آن در دو وادی از وادیهای قبیله در همان قبیله که آنرا

حوریتن گویند و این هفتمین بلای بزرگست و علامات آن اینست که کشته میشود در
آنجا مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که آن نزدیک ساحل دریا است پس بریده
میشود سر او بامر حاکم آنجا پس عرب بر آن حاکم متغیّر شوند پس کشته میشوند مردان و
غارتکرده میشود مالها بعد از آن بیرون آید عجم بر عرب و دنبال میکنند آنها را تا بلاد خطّ

الا یا ویل للخطّ (لاهل الخط) من وقعات مختلفات تتبع بعضها بعضا
فاوّلها وقعة بالبطحاء و وقعة بالدّبیرة و وقعة بالصّفصف و وقعة علی السّاحل
و وقعة بسوق الجزارین و وقعة بین السّکک و وقعة بین الزّراقة و وقعة بالجرارة
و وقعة بالمدارس و وقعة بتاروت الا یا ویل للهجر و ما یحلّ بها ممّا یلی سورها
من ناحیة الکرخ و وقعة عظیمة بالقطر تحت النّخیل المعروف بالحسینی ثمّ
بالفرج ثم بالقروین ثم بالاراکة ثم بامّ خنور الا یا ویل نجد و ما یحلّ بها
من القحط و الغلاء و انّی لاعرف بها وقعات عظام بین المسلمین الا یا ویل
البصرة و ما یحلّ بها من الطّاعون و من الفتن یتبع بعضها بعضًا و انّی لاعرف
وقعات عظام بواسط و وقعات مختلفات بین الشّط و المجینبة و وقعات بین
العوینة

لغات بطحاء محل واسع سیل گیر است که سنگریزه در آن جمع شده و هر موضع
وسیعی که زمین آن مرم و دارای سنگریزه است گویند دبیرة قریه ایست در بحرین
از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس صفصف زمین ملساء نرمی است که از آفتاب

که نام شهری از یعلی بن محمد است سرازیر میشود در وادی سوق الجزارین بازار شتر کشها سکک کوچها وخیابانها زرافه گروه مردم الجرّارة بفتح وتشدید ناحیه ایست از نواحی بطیحه تاروت نام محلی است درالخزود قطر میان عمان وعقیر است و قریب بحرین واقع است تلیل مصغر تل است فرج شهریست در اخر اعمال فارس اراکه یا مراد عراق است که نزدیک قزوین واقع است واینرا اراک گویند ویا مراد موضعی است در یمامه از بنی عجل که عمارة بن عقیل درحق ان گفته

وغداة بطن بلاد کان بیوتکم ببلاد انجد منجدون وغاروا
وبذی الاراکة منکم قد غادروا جیفا کان رؤسها الفخار

وبمناسبت ذکر قزوین ممکن است مراد حضرت اراکی که در ایران است باشد ومؤید ان است بعض از اخبار دیگر که قبلا ذکر شده وبعد نیز بمحل خود ذکر خواهد شد ام خنور اسم است برای بصره ومصر هر دو وخنور بمعنای داهیه است (معجم البلدان)
مجنبة مابین سواد عراق وزمین یمن است عوینید قریه ایست در یمامه لبنی حنیفه (معجم البلدان)

یعنی ایوای بر اهل خط از وقعه های مختلفه ای که از پی یکدیگر در ان واقع شود اول ان وقعه ایست در بطحا که محل وسیع سیل گیری است یا زمین وسیعی است که سنگریزه در ان بسیار است ووقعه ای در دبیره واقع شود که ان قریه ایست در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس ووقعه ای در صفصف واقع شود که زمین نرمی است از شهر افکان سرازیر میشود وان در دامنه کوهی است ووقعه ای در بازار شتر کشها واقع

شود و وقعه‌ای در کوچه‌ها و خیابانها و وقعه‌ای که در میان جمعیت مردمان و وقعه‌ای
در جزاره که تا جیرانیت از بطیحه واقع شود و وقعه‌ای در تاروت که نام محلی است
در آنحدود واقع شود ایوای بر اهل هجر و آنچه بر آن وارد آید در پهلوی حصار
آن در ناحیه کرخ و وقعه بزرگی که در قطر که در میان عُمّان و عُقَر است واقع شود
که آن بجرین نزدیکست و آن دزیر تل کوچکی است که معروفست بتلیل حسینی پس
از آن وقعه‌ای در فرج واقع شود که آن شهریست از اعمال فارس و واقعه‌ئی در اراک
وقزوین واقع شود و واقعه‌ای در آم خنور که مراد بصره یا مصر باشد واقع شود
ایوای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از قحطی و گرانی و من هر آینه میشناسم در
آن وقعه‌های بزرگی را در میان مسلمانان ایوای بر بصره و آنچه که بر آن وارد
شود از طاعون و از فتنها ی پی درپی و من میشناسم در آن وقعه‌های بزرگیرا
که در واسط واقع شود و وقعه‌های مختلفه‌ایرا که میان شط فرات و مجینبه که در
میان سواد عراق و زمین یمن واقع است و وقایعرا که در میان غوینید که قریه‌ایست
دو تمامه از بنی خدیج واقع شود

الا یا ویل بغداد من الری من موت وقتل وخوف یشمل اهل
العراق اذا حل فیما بینهم السیف فیقتل ما شاء الله وعلامة ذلك اذا ضعف
سلطان الروم وتسلطت العرب ودبت الناس الی الفتن كدبیب النمل فعند ذلك
تخرج العجم علی العرب ویملكون البصرة الا یا ویل لفلسطین وما یحل بها من

بخش چهارم اخبار علویه

الفتن التی لا تطاق الا یا ویل لاهل الدنیا وما یحل بها من الفتن فی ذلک الزمان وجمیع البلدان الغرب والشرق والجنوب والشمال الا وانه ترکب الناس بعضهم علی بعض وتتواثب علیهم الحروب الدائمة وذلک بما قدمت ایدیهم وما ربک بظلام للعبید

یعنی آگاه باشید ای وای بر بغداد از ری از مردن و کشتار و ترسیکه شامل اهل عراق شود زمانیکه وارد شود در میان ایشان شمشیر پس کشته شود آنچه که خدا میخواهد و علامت آن اینست که وقتیکه ضعیف شود پادشاه روم و عرب مسلط شود و مردم بجنبش درآیند بسوی فتنها مانند جنبش در آمدن مورچگان عجم بر آنها حمله کند ای وای بر فلسطین و آنچه بر آن وارد شود از فتنها که طاقت تحمل آن نباشد ای وای بر اهل جهان و آنچه بر آنها وارد شود از فتنها در آن زمان و در جمیع شهرها از مشرق و مغرب وجنوب و شمال آگاه باش که مردم بعضی بر بعض دیگر سوار شوند وحمله کنند بر یکدیگر و جنگهای دائمی میانشان واقع شود و اینها بسبب آنچه هستکه پیش گرفته است دستهای آنها و نیست پروردگار تو ستمکار بر بندگان

ثم انه علیه السلام قال

لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقتدر) فانه اول علامات التغییر الا وانی اعرف ملوکهم من هذا الوقت الی ذلک الزمان

راجعه بعلائم آخر الزمان

یعنی پس آن بزرگوار علیه السلام فرمود خوشحال نشوید بخلع شده از اولاد عبّاس از خلافت یعنی المقتدر بالله عبّاسی زیرا که خلع شدن او اوّل نشانه‌های تغییر است آگاه باشید که من میشناسم پادشاهان ایشان را از این وقت تا آن زمان

قال فقام الیه رجل اسمه

القعقاع وجماعة من سادات العرب وقالوا له یا امیر المؤمنین بیّن لنا اوقاتهم فقال علیه السلام اوّلهم الشامخ فهو الشیخ والسهم المارد والمشیر البجّاج والصّقور والفجور والمقتول بین السّتور وصاحب الجیش العظیم والمشهور بیأسه والمحشور من بطن السّباع والمقتول مع الحرم والهارب الی بلاد الروم وصاحب الفتنة الدهماء والمکبوب علی رأسه بالسّوق والملاحق المؤمن والشیخ المکوف الذی ینهزم الی نینوی وفی رجعته یقتل رجل من ولد العبّاس ومالک الارض بمصر وماحی الاسم والسّبّاع الفتّان والدّناح الاملح والثانی الشیخ الکبیر الاصلع الرأس والنفّاض المرتعد والمدل بالفروسة واللّسین الهجین والطویل العمر والوضّاع لاهله والمارق للزّور والابرش الاشکل وبنّاء القصور وزمیم الامور والشیخ الرهیج والمنتقل من بلد الی بلد والکافر المالک لرقاب المسلمین وضعیف البصر وقلیل العمر الاوان بعده تحل المصائب وکانی بالفتن وقد اقبلت من کلّ مکان کقطع اللیل المظلم

لغات شامخ بلند بالا و متکبّر شیخ بفتح شین مرد سالدار که سال او هویدا باشد یا از

پنجاه و بلت تا اخر عمر یا تا هشتاد سال و بعضی از چهل سال بیالا گفته اند و خواجه
و شخص صاحب رای صائب و دانشمند و مالدار زیاد و صاحب اولاد زیاد و صاحب عشیره
و قبیله را نیز شیخ گویند شَهِم بفتح شین و ها تیز خاطر و چالاک و توانا و مِهتر و مُطاع
را گویند مارِد سرکش و در گذرنده مُشیر اشاره کننده بسوی چیزی عَجّاج بر وزن سحاب
مرد نود بده و فرومایه و بر وزن شدّاد یعنی با بانک و فریاد صَقّور بر وزن تنّور زن
یا مرد جَلَب و بسیار لعن کننده و سخن چین و کافر فَجور بر وزن صَبور مرتکب زنا و
گناهکار و اگر فُخور بخا باشد بمعنای بجود نازنده است بَاْس بیم و عذاب و سختی و
قوّت در حرب و دلیری فتنه دَهماء یعنی تاریک کننده مَکبوب بر رو در افتاده مُلاحِق
خود را بدیگری چسبا ننده از باب مفاعله در میان دو طرف است مؤتمَن اعتماد کرده
شده براو مکفوف یعنی کف بسته و دست بسته سَبّاع بسیار درنده فتّان بسیار فتنه
کننده دَنّاح رام شونده و اگر بجیم نقطه دار باشد بر وزن کتاب بمعنای استواری و استوار
کردن کار است اَملَح سفید و سیاهی بهم آمیخته و کبود نفّاض تب و لرز کننده یا فرسنده
بجنبش دشمن از خوف و ترس مُرتَعَد مضطرب و لرزان و بی آرام مدلّل یا لفروشه یعنی
دلالت کننده یا دلالت کرده شده بپیشی گرفتن لَسِن و لَسِن زبان آور و فصیح همچنین
ناکس و فرومایه و بی اصل یا کسیکه پدرش آزاد و مادرش بنده باشد وَضّاع
دروغ سازنده مارِق بیرون رونده از دین زُور دروغ و کفر و شرک بخدا و مجلس
سرود و بتی که میپرستند و باطل از هر چیزی اَبرَش بمعنای اَبرَص آثم رِخنه کننده

زمیم الامور در دست گیرنده مهار کارها و تهیج برانگیزنده فتنه و شر

یعنی راوی گفت - پس برپا خواست بسوی آنحضرت مردیکه اورا قعقاع میگویند (و آن قعقاع بن شور از تابعین است) با گروهی از بزرگان عرب و گفتند مر آنحضرت را که یا امیر المؤمنین بیان فرما برای ما وصفهای ایشانرا - پس فرمود آنحضرت علیه السلام اوّل ایشان مرد متکبّر یا بلند بالائی است سالخورده یا صاحب رأی و دانشمند و یا مالدار زیاد یا صاحب قبیله یا صاحب اولاد زیاد و مرد تیز خاطر چالاک و توانا و سرکش و درگذرنده - و اشاره کننده نودیده فرومایه و با بانگ و فریاد کننده با سر و صدائی - و مرد جلب و بسیار لعن کننده سخن چین کافری - و مرد زنا کننده و گناه کار با بخود نازنده ای - و مردیکه کشته میشود درمیان حرمسرایان خود - و مردیکه صاحب لشکری بزرگست - و مردیکه در بیم دادن و عذاب کردن و سختی و قوت و با دلیری در جنگ کردنست - و مردیکه از شکم درندگان محشور شود یعنی درندگان او را طعمه خود کنند - و مردیکه با حرم خود کشته شود - و مردیکه بشهرهای روم فرار کند - و مردیکه صاحب فتنه ها و نار کننده است - و مردیکه از سر پر و در افتد در بازار - و مردیکه خود را بدیگری بچسباند و اعتماد کرده شود بر او - و مرد سالخورده ایکه با کیف و دست بسته فرار کند بجانب نینوی که در حدود موصل است و باز برگردد و چون برگشت مردی از بنی عبّاس را بکشد و مالک زمین مصر شود و مردیکه محو کننده نام باشد - و مردیکه بسیار درنده و فتنه گو باشد - و مردیکه

زام شونده یا استوار درکار باشد وآن مردی است که چهره او بسیاهی وسفیدی و
کبودی بهم آمیخته باشد — ومردیکه تب ولرز کننده یا از خوف وترس فرسنده متجسّس
از دشمن باشد ومضطرب ولرزان وبی آرام باشد — ومردیکه دلالت کننده بپیشی
گرفتن از طرف یا درندگی باشد — ومردیکه زبان آور وفصیح وناکس فرومایه وبی
اصل باشد یا کسیکه پدرش آزاد ومادرش کنیز باشد — ومردیکه سازنده دروغ باشد
براهل خود — ومردیکه از دین بیرون رونده باشد بعلت دروغ وکفر وشرک بخدا و
مجلس سرود وخوانندگی وبت پرستی — ومردیکه دارای مرض برص ودرخته کننده باشد
— ومردیکه بنا کننده قصرها باشد — ومردیکه در دست گیرنده مهار کارها باشد
— ومردیکه سالخورده وبرانگیزنده فتنه وشرّ باشد — ومردیکه از شهری بشهر دیگر
منتقل شود — وکافریکه برگردنهای مسلمانان سوار شود — ومردیکه دید چشمش ضعیف
باشد — ومردیکه عمر او کوتاه باشد — آگاه باشید که بعد از آن مصیبتهائی رو آورد
گویا میبینم که فتنهائی رو آورد از هر مکانی مانند مانند پارهای شب تاریک کننده

مؤلّف فقیر گوید

که آنحضرت علیه السّلام دراین قسمت از خطبه سی وسه نفر از پادشاهان را با اوصافی
که دارند یاد فرموده ونامهای آنها را ذکر نکرده وآنچه بنظر میاید اینست که این ملوک
غیر از خلفاء بنی عبّاس میباشند که عدد آنها سی وهفت نفر بوده اند اوّل آنها ابو
العبّاس سفّاح است که نام ونسب او از اینقرار است عبدالله بن محمّد بن علی بن عبدالله

بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف - و آخر انها ابو احمد عبد الله بن مستنصر مستعصم عباسی است که در حدود سال ششصد و پنجاه و پنج هجری هلاکوخان بمشورت خواجه نصیر الدین طوسی در بغداد او را کشت و دولت بنی عباس بقتل او منقرض شد - اجمالاً ملوک غیر از خلفاء هستند و ظاهر کلام آنحضرت در این خطبه تعبیر بملوک فرموده نه خلفاء و مؤید اینست خبر نبوی که بطرق مختلفه خاصه و عامه از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت دوره را بعد از رحلت خود تا زمان قیام قائم بچهار قسم تقسیم فرموده اول دوره خلفاء دوم دوره ملوک سوم دوره امراء چهارم دوره جبابره و دوره جبابره متصل بظهور مهدی علیه السلام است و امتداد دوره خلفاء از ملوک بیشتر و دوره ملوک از امراء بیشتر و امراء از جبابره بیشتر است و امراء کسانی هستند که حکومت آنها بعنوان سلطنت و پادشاهی نیست بلکه بعنوان جمهوریت و رئیس جمهوریست چنانچه در عصر حاضر در اغلب ممالک روی زمین متداول است خلاصه کلام آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نام بعضی از ملوک را بطور لغز و رمز در این خطبه و بعضی را تلویحاً اشاره فرموده و در غیر این خطبه نیز ببعضی از آنها اشاره فرموده چنانچه در محل خود بقدر میسور و مقتضی اشاره خواهم کرد ان شاء الله تعالی شانه العزیز

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَشُكُّوا فِي قَوْلِي هَذَا فَإِنِّي مَا ادَّعَيْتُ وَلَا تَكَلَّمْتُ زُوراً

ولا انبئكم الا بما علمنى رسول الله صلى الله عليه وآله ولقد اودعنى الف مسئلة يتفرع من كل مسئلة الف باب من العلم و يتفرع من كل باب مائة الف باب وانما احصيت لكم هذه لتعرفوا مواقيتها اذا وقعتم فى الفتن مع قلة اعضائكم فيا كثرة فتنكم وخبث زمانكم وخيانة حكامكم وظلم قضاتكم وكلابة تجاركم وشح ملوككم وفشى اسراركم ونحل اجسامكم وتطول آمالكم وكثرة شكواكم ويا قلة معرفتكم وذلة فقيركم وتكبر اغنيائكم وقلة وفائكم انا لله وانا اليه راجعون من اهل ذلك الزمان تحل فيهم المصائب ولا يتعظون بالنوائب ولقد خالط الشيطان ابدانهم ورنخ فى ابدانهم وولج فى دمائهم ويوسوس لهم بالافك حتى تركب الفتن الامصار ويقول المؤمن المسكين اهب لنا انى من المستضعفين وخير الناس يومئذ من يلزم نفسه ويخفى فى بيته عن مخالطة الناس نفسه والذى يسكن قريبا من بيت المقدس طالبا لآثار الانبياء

يعنى پس فرمود آنحضرت عليه السلام - ايگروه مردم در گفتار من شك نكنيد اينسخنانرا كه ميگويم زيرا كه من ادعائى نكرده ام وسخن دروغ نگفتم وخبر نميدهم شما را مگر بانچه تعليم فرموده است مرا رسولخدا صلى الله عليه وآله وهر اينه از روى تحقيق بامانت بمن سپرده هزار مسئله اى راكه متفرع است از هر مسئله اى هزار باب از علم كه از هر بابي از آن صد هزار باب از علم وجز اين نيست كه شمردم براى شما اين علامات را تا بشناسيد اوقات آنها را زمانيكه در فتنها واقع شويد باكمى

صبر شما پس چقدر شگفت آور است فتنهای شما و پلیدی زمان شما و جفا کردن
حکام شما و ظلم کردن دادستانهای شما و سلک صفتی بازرگانان شما و بخل و
حرص پادشاهان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر و نزار شدن جسمهای شما
و دراز شدن آرزوهای شما و زیاد شدن شکایتهای شما و تعجب است از کمی معرفت
شما و خوار شدن فقیر شما و تکبر و بزرگی کردن ثروتمندان شما و کمی وفای شما
بدرستیکه ما برای خدا هستیم و بدرستیکه ما بسوی او بازگشت کننده ایم و این
استرجاع برای مصائب و فتنها ئیست که از اهل آن زمان رخ دهد وارد شود
درحق ایشان مصیبتها و اندوهها و بزرگ نمیدانند مصیبتها و کارهای دشوار را
و هر آینه بتحقیق آمیخته شود شیطان در بدنهای ایشان و در آید شود در بدنهای
ایشان و وارد شود درخونهای ایشان و وسوسه کند بر ایشان بدروغ گفتن تا اینکه
فتنها بر شهرها سوار شود و بگوید مؤمن بینوای دوست دارنده ما که من از ناتوانان
هستم و بهترین مردم در آن زمان کسی استکه ملازم نفس خود باشد و پنهان
شود در خانه خود و اجتناب کند نفس او از آمیزش با مردمان و آنکسیکه نزدیک
بیت المقدس ساکن شود درحالتیکه طلب کننده آثار پیغمبران باشد

معاشر الناس لا یستوی الظالم والمظلوم ولا الجاهل والعالم ولا الحق
والباطل ولا العدل والجور الا وان لله شرایع معلومة غیر مجهولة ولا یکون
نبی الا ولهم اضداد یریدون اطفاء نورهم ونحن اهل بیت نبیکم الا و ان

دعوکم الی سبنا فسبونا وان دعوکم الی شتمنا فاشتمونا وان دعوکم الی لعننا فالعنونا وان دعوکم الی البرائة منا فلا تتبرؤا منا ومدوا اعناقکم للسیف واحفظوا یقینکم فانه من تبرء منا بقلبه تبرء الله منه ورسوله الا وانه لا یلحقنا سبا ولا شتما ولا لعنا **ثم قال علیه السلام** فیا ویل مساکین هذه الامة وهم شیعتنا ومحبینا وهم عند الناس کفار وعند الله ابرار وعند الناس کاذبین وعند الله صادقین وعند الناس ظالمین وعند الله مظلومین وعند الناس جائرین وعند الله عادلین وعند الناس خاسرین وعند الله رابحین فازوا والله بالایمان وخسر المنافقون **معاشر الناس** انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون معاشر الناس کانی بطائفة منهم یقولون ان علی بن ابی طالب یعلم الغیب وهو الرب الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر کذبوا ورب الکعبة ایها الناس قولوا فینا ما شئتم واجعلونا مربوبین

یعنی ایگروه مردمان یکسان وبرابر نیست ستمکار با ستمدیده ونه نادان با دانا ونه حق با باطل ونه عادل با جور کننده آگاه باشید که برای خدا راهها و شریعتهائیست دانسته شده که نادانسته نیست ونمیباشد پیغمبری مگر اینکه ایشانرا ضدهائی هستند که میخواهند نور ایشانرا خاموش کنند وما اهل بیت پیغمبر شمائیم

آگاه باشید واگر خوانند شما را که ما را دشنام دهید پس دشنام بدهید ما را و
اگر خوانند شما را که بما ناسزا گوئید پس ناسزا گوئید ما را واگر خوانند شما را که
لعنت کنید ما را پس لعنت کنید ما را واگر خوانند شما را به بیزاری از ما پس بیزاری
بجوئید از ما و بکشید گردنهای خود را برای شمشیر (یعنی کشته شوید) و از ما بیزاری بجوئید
و نگاه دارید یقین خود را زیرا که هر که قلباً از ما بیزار شود بیزار میشود خدا و پیغمبر از
او آگاه باشید که دشنام و ناسزا و لعن بما نمیرسد - پس فرمود آنحضرت علیه السلام
پس ای وای بر بینوایان این امت که شیعیان و پیروان ما هستند و دوستان ما یند
و ایشان نزد مردم کافرها هستند و نزد خدا از نیکانند و نزد مردم دروغگو یانند
و نزد خدا از راستگو یانند و نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا ستمدیدگانند و
نزد مردم جورکنندگانند و نزد خدا عدل و دادکنندگانند و نزد مردم زیانکارانند
و نزد خدا سود برندگانند رستگارانند قسم بذات خدا و منافقان زیانکارانند
گروه مردمان - جز این نیست که سزاوار است بتصرف کردن در کارهای شما خدا و رسول
او وکسانی هستند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و اینها کسانی هستند که بپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه ایشان در حال رکوعند - گروه مردمان -
گویا میبینم طایفه ای از ایشان را که میگویند علی بن ابیطالب غیب میداند و او است
آن پروردگاریکه زنده میکند مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر هر چیزی توانا
است دروغ میگویند قسم بپروردگار کعبه ای مردمان درشأن ما هرچه

میخواهید بگوئید یعنی از فضائل و مناقب و کمالات و قرار دهید ما را تربیت شدگان و بندگان خدا یعنی ما خدا نیستیم بلکه بندگان آفریده شده ایم

الا و انکم ستختلفون و تتفرقون الا و ان اول السنین اذا انقضت سنة مأة و ثلاثة و ستون سنة توقعوا اول الفتن فانها نازلة علیکم ثم یاتیکم فی عقبها الدهماء تدهم الفتن فیها والغزواء تغزو باهلها والسقطاء تسقط الاولاد من بطون امهاتهم والکسحاء تکسح فیها الناس من القحط و المحن والفتناء تفتن بها من اهل الارض والنازحة تنزح باهلها من الظلم والغمراء تغمر فیها الظلم والمنفیة نفت منهم الایمان والکراء کرت علیهم الخیل من کل جهة والبرشاء یخرج فیها الابرش من خراسان و الشولاء یخرج فیها ملک الجبال الی جزائر البحر یقهرهم ثم یؤیدهم الله بالنصر علیه ثم تخرج بین ذلک العرب و یخرج صاحب علم اسود علی البصرة فتقصد الفتیان الی الشام ثم الغناء عنت الخیل باعنتها فی دیار البصرة والطحناء طحنت الاقوام فی کل مکان والفاتنة تفتن اهل العراق والمرحاء تمرح الناس الی الیمن و السکناء تسکت الفتن بالشام والحدراء انحدرت الفتن الی الجزیرة المعروفة اول قتال البحرین والطوح تطمح الفتن فی خراسان والجوزاء جارت الفتن بارض فارس والهوجاء هاجت الفتن بارض الخط والطولاء طالت الخیل علی الشام والمنزلة نزلت الفتن بارض العراق والمتصلة اتصلت الفتن بارض الروم

(والطائرة طارت الفتن بارض الروم) والمحرّبة (المهيجة) هاجت الاكراد من شهرزور والمرملة ارملت النساء بالعراق والكاسرة تكسرت الخيل على اهل الجزيره والناحرة نحرت الناس بالشام والطامحة طمحت الفتنة بالبصرة والقتالة قتلت الناس على القنطرة براءس العين

لغات دهماء هجوم آورنده غزواء جنك كردن با دشمن وغارتگری سقطا افتادن بچه از شكم مادر كسحاء رنديدن وربودن ودرمانده شدن فتناء فتنه خيزی وفتنه گری كننده نازحه دور وآواره شونده وتعديه آن بباء حرف جر شده يعنى دور وآواره كننده غبراء فرو گيرنده وبيباكانه در سختى وزحمت اندازنده منقبه نيست ونابود كننده كرّاء حمله كردنها برشاء نماينده برص شولاء حمله كردن در جنك بانواع اسلحه غنّاء دراينده بقهر وچيرگی طحناء نرم كننده فاتنه بفتنه اندازنده مارجة ازمند شونده سكتاء ساكت شونده حدّاء سرازير شدن اول الجزيره انيت ازجزائر بحرين طامحه سخت شونده جوراء ستمگری هوجاء باد سخت تند كرريشه كن كند وويران كند خانهارا طولاء نبرد كردن بدرازی منزله فرو فرستنده طائره پرواز كننده محرّبة داخل در جنك كننده مهيجة بهيجان آورنده مرملة بيوه كننده زنان كاسرة شكسته ورساننده چيزيكه طاقت آن نباشد ناحرة نحر شونده قتاله كشنده رأس العين شهريست بزرك ومشهور از شهرهای جزيره واقع در ميان حرّان ونصيبين ودُنيسَر مسافت آن تا نصيبين پانزده فرسخ است تقريبًا

و تا حران هم همین مقدار فاصله است و تا دنیسر ده فرسخ است قنطره یعنی پل
یعنی آگاه باشید که زود باشد که شما با یکدیگر مختلف شوید و از همدیگر
جدا شوید آگاه باشید که اول سالها زمانیکه سال صد و شصت و سوم از هجرت
بگذرد آنوقت منتظر باشید که اول زمان فتنه است که آن بر شما نازل شود پس
در دنبال آن سال هجوم آورنده فتنها است در آن و سال جنگی که با اهل خود
بجنگند و سال اندازنده اینکه مادرها جنینهای خود را سقط کنند و سال رندیدن و ربودن
و درمانده شدن که مردم در آن از قحطی و محنتها رندیده و ربوده و درمانده شوند و سال
فتنه خیز یکه بفتنه بیندازد اهل زمین را و سال دور و آواره کننده که از ظلم و ستم اهل
خود را آواره کند و سال فرو گیرنده یا فریبنده اینکه بینا کانه اهل خود را بظلم و ستم فرو گیرد
و سال میت و نابود کننده اینکه ایمان را از دلهای اهلش ببرد و نابود کند و سال حمله
آورنده اینکه سواران جنگی بر ایشان در آن حمله آورند از هر طرف و سال برص آورنده
اینکه در آن شخص ابرصی که دارای برص است از سمت خراسان خروج کند و سال بکار
بردن اسلحه که در آن انواع سلاحهای جنگی بکار برده شود که در آن پادشاه جبل
خروج کند و بجزیرهای دریا قهر و غلبه کند و پس از آن خدا اهل جزیرهها را نابود
کند بیاری کردن به آنها و غالب شدن پس عرب در آن زمان خروج کند و خروج کند
صاحب پرچم سیاه بر بصره پس بطرف او قصد کنند و او را تا شام تعقیب کنند جوانانی
پس از آن در آیند بقهر و چیرگی سوارانی با عنانهای خود در خانهای بصره و سال

نرم کننده ای که نرم کند روزیهای اهل خود را یعنی در اثر بودن خوار و بار بسختی افتند و نرم و کوبیده شوند در همه جا وسال بفتنه اندازنده اینکه بفتنه اندازد اهل عراق را وسال باحتیاج وارمندی اندازنده اینکه اهل آن از فرط احتیاج و ارمندی بجانب یمن روند وسال ساکت و آرامی که در شام فتنها ساکت و آرام شود وسال سرازیر شونده که فتنها در آن بطرف جزیره اینکه معروف به اوال است از جزیرهای بحرین سرازیر شود وسال سخت شونده ای که سخت شود فتنها در زمین خراسان وسال جور و ستمگری که فتنهای جور و ستم در زمین فارس رخ دهد وسال وزیدن باد سخت تند که باد شدید ریشه کن کننده و ویران کننده خانه ها در زمین خط بوزد (مراد خط عمان یا خط قطیف و عقیر و قطر که نزدیک بحرین است میباشد) وسال نبرد و جنگ دنباله دار که در شام جنگ و نبرد لشکریان دنباله دار و دراز شود وسال فرو فرستنده اینکه فرود آید فتنها در زمین عراق وسال انصال یا بنده که فتنها در زمین روم متصل شود یا بنا بر نسخه ای پرواز کند که فتنها در زمین روم پرواز کند وسال داخل در جنگ کننده یا هیجان آورنده اینکه داخل در جنگ کند یا بهیجان آورد کردها را از شهر زور که حلگه ایست و کوهستانی است درمیان اربل و همدان واقع و اهالی آن همه کردند وسال بیوه کننده زنها که در عراق زنها بیوه شوند وسال شکننده اینکه لشکریان اهل جزیره را درهم شکسته و خورد کنند وسال نحر کننده ای که مردم در شام نحر شوند وسال سخت شونده اینکه فتنه در بصره

بخش چهارم کیمیای اخبار علی

سخت شود وسائل کشنده ایکه کشته شوند مردم بالای جسر در رأس العین که شهری است بزرگ از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین و پانزده فرسخی حران وده فرسخی دنیسر که هر سه از شهرهای جزیره اند

قال علیه السلام

والمقبلة اقبلت الفتنة الی ارض الیمن والحجاز والصروخ مصرخة اهل العراق فلا ناصر لهم والمسمعة اسمعت اهل الایمان فی منامهم السابحة سبحت الخیل فی القتل الی اهل الجزیرة والاکراد یقتل فیها رجل من ولد العباس علی فراشه والکرباء امانت المؤمنین بکربهم وحسراتهم والغامرة غمرت الناس بالقحط والسائلة سال النفاق فی قلوبهم والغرقاء تغرقت اهل الخط والحرباء نزل القحط بارض الخط وهجر کل ناحیة حتی ان السائل یدور ویسئل فلا احد یعطیه ولا یرحمه احد والغالیة تغلوا طائفة من شیعتی حتی یتخذونی ربا وانی بریء مما یقولون والمکثاء تمکث الناس فربما ینادی فیها الصارخ مرتین الا وان الملک فی ال علی بن ابیطالب فیکون ذلک الصوت من جبرئیل ویصرخ ابلیس لعنه الله الا وان الملک فی ال ابی سفیان فعند ذلک یخرج السفیانی فتتبعه مائة الف رجل ثم ینزل بارض العراق فیقطع ما بین جلولا وخانقین فیقتل فیها الفجفاج (الجحجاه ح ل) فیذبح کما یذبح الکبش ثم یخرج شعیب بن صالح من بیضاء

و آجام فهو الاعور المخلد فالعجب کل العجب بین جمادی و رجب مما یحل بارض الجزائر وعندها یظهر المفقود من بین التل یکون صاحب النصر فیواقعه فی ذلک الیوم ثم یظهر براس العین رجل اصفر اللون علی راس القنطرة فیقتل علیها سبعین الف صاحب سیف محلا و ترجع الفتنة الی العراق وتظهر فتنة شهرزور و هی الفتنة الطامة الدهماء الصماء والداهیة العظمی المسماة بالهلیمة

لغات مقبلة روآورنده صروخ فریادکشنده مستمعه شنواننده سابحة شنا اکراد جمع کرد کرباء غم واندوه پدید آورنده غامرة فروگیرنده سائلة جاری وروان شونده غرقاء غرق کننده حرباء ربا بینده مال غالیه غلوکننده مکاء دزدی کننده جلولا شهریست از شهرهای عراق فجفاج مرد سخن آرای و بسخن خود نازنده جهجاه نام مرد یست که تمام روی زمین را بگیرد کبش قوچ جنگی اعور یکچشم مخلد مرد سیاه چرده پیر محلا اسلحه های پیراسته الطامة بلای بزرگ دهماء تاریک کننده صماء کرکننده داهیه بلای سخت هلیمة لاصق وچسبنده بسیار

یعنی فرمود - وسال روآورنده ایکه روآورد فتنه بزمین یمن و حجاز و سال فریاد کننده که فریاد کند فریاد کننده اهل عراق پناهی برای ایشان نباشد و سال شنواننده ایکه بشنواند اهل ایمان را صدا در حالیکه خواب باشند وسال شنا ورنده کشتیهای جنگی لشکر در روی دریا بشنا درآید برای کشتن اهل جزیره

بخش چهارم اخبار علویه

وکرده‌ها میکشند درآنسال مردی از بنی عباس را در خوابگاه او وسال غم
واندوه پدید آورنده که بمیرند مؤمنان بغم واندوه وحسرتهای خود وسال
فروگیرنده اینکه قحطی مردم را فروگیرد وسال جاری وروانشونده اینکه جاری و
روان شود نفاق در دلهای ایشان وسال غرق شدن که درآنسال اهل خط
غرق شوند وسالی رباینده که مالهای مردم در اثر قحطی ربوده شود در زمین خط
وهجر وهر ناحیه‌ای تا اندازه اینکه سائل دور بگردد واحدی چیزی باو ندهد و کسی
باو رحم نکند وسال غلو کننده که جمعی از شیعیان من غلو کنند ومرا پروردگار
یعنی خدائی بگیرند وبدرستیکه من بیزارم از آنچه میگویند وسالی درنگ کننده
که درنگ کنند مردم پس ندا کند منادی یعنی فریاد کننده در آن سال دوم مرتبه که
آگاه باشید که ملک در آل علی بن ابیطالب ع است پس این صدای جبرئیل است وفریاد
میکند شیطان لعنت کند خدا او را که آگاه باشید که ملک در آل ابی سفیان است
در آنحال بیرون آید سفیانی وپیروی کند او را صد هزار مرد پس فرود آید در
زمین عراق پس قطع میکند میان جلولا که دهی است در شش فرسخی بغداد وخانقین
پس میکشد در آنجا مرد سختی آرا اگر نا زنده است بسختی خود پس سر بریده شود
آنمرد همچنانیکه قوچ جنگی سر بریده شود پس بیرون آید شعیب بن صالح از میانه
خانه‌های نیی ونیزارها واو مردیست بکچشم وپیری سیاه چرده پس عجب آورنده
است هر گونه عجبی را در میان ماه جمادی وماه رجب رح از آنچه وارد شود بزمین

جزائر از فتنها و بلاها در اینحال ظاهر میشود کشته ای از میان تل که صاحب نصر و غلبه است پس در انوقت با ان مرد یکچشم جنگ کند پس ظاهر میشود براس العین که شهریست از شهرهای جزیره میانه حران و نصیبین مردی زرد رنگ بر سر جسر پس میکشد در انجا هفتاد هزار نفر که صاحب اسلحه های پیراسته اند و فتنه بر گشت عراق میکند و ظاهر میشود فتنه شهرزور که محل کردهای کوهستانی همدان است و آنفتنه بلای بزرگی است تاریک کننده یا کرکننده و بلای سختی که آن فتنه یا بلا را هلیم مانند یعنی چسبنده که انها را رها نکند

قال الراوی فقامت جماعة و قالوا یا امیر المؤمنین بین لنا من این یخرج هذا الاصفر فصف لنا صفته — فقال علیه السلام اصفه لکم مدید الظهر قصیر الساقین سریع الغضب یواقع اثنی عشر (اثنین و عشرین) وقعة و هو شیخ کردی بهی طویل العمر تدین له ملک الروم و یجعلون خدودهم وطأهم علی سلامة من دینه و حسن یقینه و علامة خروجه بنیان مدینة الروم علی ثلاثة ثغور (من الثغور ظ) تجدد علی یده ثم یخرب ذلک الوادی الشیخ صاحب السراق المستولی علی الثغور ثم یملک رقاب المسلمین و ینضاف الیه رجال الزوراء و تقع الواقعة ببابل فیهلک فیها خلق کثیر و یکون خسف کثیر و تقع الفتنة بالزوراء و یصیح صائح الحقوا باخوانکم بشاطی الفرات و تخرج اهل الزوراء کدبیب النمل فیقتل بینهم خمسون الف قتیل و تقع

الهزيمة عليهم فيلحقون الجبال ويقع بأيديهم الى الزوراء ثم يصيح صيحة ثانية
فيخرجون فيقتل منهم كذلك فيصل الخبر الى ارض الجزائر فيقولون الحقوا
باخوانكم فيخرج منهم رجل اصفر اللون ويصير في عصائب الى ارض الخط
وتلحقه اهل هجر واهل نجد ثم يدخلون البصرة فتغلق ربما رجالها ولم يزل
يدخل من بلد الى بلد حتى يدخل مدينة حلب وتكون بها وقعة عظيمة
فيمكثون فيها مائة يوم ثم انه يدخل الاصفر الجزيرة ويطلب الشام فيوافقه
وقعة عظيمة خمسة وعشرون يوما ويقتل فيما بينهم خلق كثير ويصعد جيش
العراق الى بلاد الجبل ويجدد الاصفر يطلب الكوفة فيبقى فيها فياتي خبر
من الشام انه قد قطع على الحاج فعند ذلك يمنع الحاج جانبه فلا يحج احد
من الشام ولا من العراق ويكون الحج من مصر ثم ينقطع بعد ذلك ويخرج
من بلد الروم انه قد قتل الاصفر فيخرج الى الجيش بالروم في الف سلطان
وتحت كل سلطان مائة الف مقاتل صاحب سيف محلا وينزلون بارض اربون
قريب مدينة السوداء ثم ينتهى الى جيش المدينة الهالكة المعروفة بام الثغور
الذي نزلها سام بن نوح فتقع الواقعة على بابها فلا يرحل جيش الروم عنها
حتى يخرج عليهم رجل من حيث لا يعلمون ومعه جيش فيقتل منهم مقتلة
عظيمة وترجع الفتنة الى الزوراء فيقتل بعضهم بعضا ثم تنتهي الفتنة فلا يبقى
غير خليفتين يهلكان في يوم واحد فيقتل احدهما في الجانب الغربي والاخر في

الجانب الشرقي فيكون ذلك فيما يسمونه اهل الطبقة السابعة فيكون في ذلك خسف كثير وكسوف واضح فلا يسفا هم ذلك عما يفعلون من المعاصي —

لغات مديد الظهر كشيده پشت قصير الساقين دو ساق پای او کوتاه ہمی خوب رو ثغور جمع ثغر در اينجا بمعنای قلعه شيخ صاحب سراق نام شخصی است و سراق بنشديد نام بالقب او است زوراء بغداد بابل بكسر بای دوم ناحيه ايست نزديك حله و كوفه عصائب جمعيتها خط ناحيه ايست از عمان يا قطيف و عقير و قطر كه از نواحی بحرين است هجر نيز از نواحی بحرين است نجد اسم است برای زمين پهنا وريكه بالای آن زمين تهامه است و پائين آن عراق و شام است و گفته شده است كه همه نجد از توابع يمامه است و آن در پائينهای حجاز واقع است سيف محلا شمشير صيقلی و زيور شده ارجون وارجونه نام شهريست از اطراف جيان كه نزديك مدينة السوداء كه اندلس باشد واقع است ام ثغور مراد شام است كه از بنا هاي سام بن نوح بوده

يعني گفت راوی پس بپا خواستند گروهی و گفتند يا امير المؤمنين بيان كن برای ما كه از كجا بيرون ميايد ابن اصفر يعنی زرد پوست پس وصف كن برای ما صفت او را – پس آنحضرت عليه السلام فرمود كه وصف ميكنم برای شما او را پشت او كشيده است يعنی پهن است و دو ساق پا هاي او كوتاه است و زود غضب يعنی زود خشم است دوازده يا بيست و دو جنگ ميكند و او پير مرد بيست

کرد صفت خوب صورت دراز عمر پادشاه روم برایش او در آید وزنهای خود را در زیر پاهای خود قرار دهند و آن مردیست که دین او سالم است و یقین او نیکو است و نشانه بیرون آمدن او بنا گذاردن شهر روم است بر سر قلعه یا سرحد یا سر پایگاه که بدست او تجدید شود پس او نوادی را شیخ صاحب سراق خراب کند و او کسی است که مستولی بر قلعها یا سرحدات یا پایگاهها است پس مالک رقاب مسلمانان شود یعنی بر گردن مسلمانان سوار شود و مردانی از اهل بغداد بر او اضافه شوند و جنگی در بابل که نزدیک حله است واقع شود که در آن جنگ خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری بزمین فرو روند و فتنه‌ای در بغداد واقع شود و فریاد کننده‌ای فریاد کند که ملحق شوید برادرهای خود در کنار فرات پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه‌های خود بیرون ریزند و میانه ایشان پنجاه هزار نفر کشته شوند و فرار کنند و ملحق بکوهها شوند و باقیمانده آنها به بغداد روند پس فریاد کننده‌ای فریاد دوم را بلند کند باز بیرون آیند مردم مانند مورچگان از خانه‌های خود پس از ایشان همچنان کشته شود پس خبر بزمین جزائر میرسد پس اهل جزائر گویند ملحق شوید برادرهای خود پس بیرون آید از میان ایشان مردی زرد رنگ و با گروهی چند میایند بطرف زمین خط که طرف عمان باشد یا طرف قطیف که از توابع بحرین است و اهل هجر و اهل نجد نیز به آنها ملحق میشوند پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها بپیوندند و از شهری بشهر دیگری وارد شوند تا اینکه داخل شهر حلب

شوند ودر انجا جنگ شدیدی واقع شود و یکصد روز در انجا بمانند پس از
آن امیر زرد رنگ داخل جزیره شود و در طلب گرفتن شام در آید پس جنگ
بزرگی در انجا برپا کند که بیست و پنج روز طول کشد و در میان دو طرف خلق
بسیاری کشته شوند ولشکر عراق بسمت بلاد جبل که محل کردها است بالا روند
و مرد زرد رنگ با لشکرش بطرف کوفه سرازیر شوند و در انجا بمانند تا اینکه
خبر از شام میرسد که راه را بر حاجیان بریدند در انوقت حاجیان از رفتن
بجانب مکّه منع کرده شوند پس احدی از طرف شام و عراق بمکّه نرود و فقط
از راه مصر بحج روند پس از آن راه حج قطع کرده شود و فریاد کننده ای از
سمت روم فریاد کند که امیر زرد رنگ کشته شد پس بیرون آید بسوی لشکریکه
در روم هستند با هزار نفر رئیس مسلّط بر لشکر که هر رئیسی صد هزار مقاتل جنگی
در تحت فرمان او باشد همه با سلاحهای آراسته وپیراسته و فرود آیند در زمین
اَرجُون که نام شهریست از اطراف جیّان نزدیک ام السوداء و مدینة السّوداء
که دمشق باشد و آنشهریست که سام بن نوح در آن فرود آمده پس جنگی بود در روز
آن واقع شود ولشکر روم از انجا کوچ نکنند تا اینکه خروج کند مردی مُ
ضر ایشان از جائیکه بمیدانند و با او لشکری باشد پس میکشد گروه عظیمی را
از لشکر رومیان و فتنه ببغداد بر میگردد پس میکشند بعضی از ایشان بعض دیگر را
پس فتنه بانتهاء میرسد و باقی نمیماند مگر دو خلیفه که هر دو در یکروز کشته میشوند

یکی از آنها در طرف غربی بغداد و دیگری در طرف شرقی آن و این جز از اهل طبقه هفتم میشوند پس در آنوقت خسف بسیاری واقع میشود و آفتاب بطور واضح و روشن میگردد و میبینند این آیات را و دست از معصیتها و گناهانیکه میکنند برنمیدارند و اگر نهیشان کنند منتهی نمیشوند

فقام اليه ابن يقطين وجماعة من وجوه اصحابه

وقالوا يا امير المؤمنين انك ذكرت لنا السفياني الشامي ونريد ان تبين لنا امره

قال قد ذكرت خروجه لكم آخر السنة الكائنة - فقال اشرحه لنا فان قلوبنا قد ارتاعت حتى نكون على بصيرة من البيان

قال عليه السلام علامة خروجه تختلف ثلاثة رايات راية من العرب فيا ويل لمصر وما يحل بها منهم وراية من البحرين من جزيرة اوال من ارض فارس وراية من الشام فتدوم الفتنة بينهم سنة ثم يخرج رجل من ولد العباس فيقولون اهل العراق قد جاءكم قوم حفاة اصحاب اهواء مختلفة فتضطرب اهل الشام وفلسطين ويرجعون الى رؤساء الشام ومصر فيقولون اطلبوا ولد الملك فيطلبوه ثم يوافقوه بغوطة دمشق بموضع يقال له حرستا فاذا حل بهم اخرج اخواله بني كلاب وبني دهانة ويكون له بالوادي اليابس عدة عديدة فيقولون له يا هذا ما يحل لك ان تضيع الاسلام اما ترى الى الناس فيه من الاهوال والفتن فاتق الله واخرج لنصر دينك فيقول انا لست بصاحبكم

فيقولون له الست من قريش و من اهل بيت الملك القائم اما تغضب لاهل
بيت نبيك وما قد نزل بهم من الذل والهوان منذ زمان طويل فانك
ما تخرج راغبا بالاموال و رغيد العيش بل محاميا لدينك فلا يزال القوم
يختلفون اليه واحدا بعد واحد فعندها يقول اذهبوا الى خلفائكم الذين
كنتم لهم هذه المدة ثم انه يجيبهم ويخرج معهم في يوم الجمعة فيصعد منبر
دمشق وهو اول منبر يصعده ثم يخطب ويامرهم بالجهاد ويبايعهم على انهم
لايخالفون امره رضوه اوكرهوه ثم يخرج الى الغوطة ولا يلج بها حتى تجتمع
الناس عليه ويتلاحقون اهل الصقائر فيكون في خمسين الف مقاتل فيبعث
اخواله الى بنى كلاب فياتونه مثل السيل السائل فياتون عن ذلك رجال بربريين
يقاتلون رجال الملك ابن العباس فعند ذلك يخرج السفياني في عصائب
اهل الشام فتختلف ثلاث رايات فراية للترك والعجم وهي سوداء وراية للبربريين
لابن العباس صفراء وراية للسفياني فيقتتلون ببطن الازرق قتالا شديدا
فيقتل منهم ستين الف ثم يغلبهم السفياني فيقتل منهم خلق كثير ويملك بطونهم
ويعدل فيهم حتى يقال فيه والله ما كان يقال عليه الا كذبا والله انهم لكاذبون
ولا يعلمون ما تلقى امة محمد صلى الله عليه وآله ولو علموا لما قالوا ذلك ولا زال
يعدل فيهم حتى يسير فاول سيره الى حمص وان اهلها باسوء حال ثم يعبر الفرات
من باب بعثة مصر وينزع الله عن قلبه الرحمة ويسير الى موضع يقال له قرقيسية

سبا فيكون له بها وقعة عظيمة فلا تبقى بلد الا و بلغهم خبره فيدخلهم من ذلك خوف وجزع فلا يزال يدخل بلدا بعد بلد الا واقع اهلها فاول وقعة تكون بحمص ثم بالرقة ثم بقرية سبا وهي اعظم وقعة يواقعها بحمص ثم ترجع الى دمشق وقد دانت له الخلق فيجيش جيشا الى المدينة وجيشا الى المشرق فيقتل بالزوراء سبعين الفا ويبقر بطون ثلثمائة امراة حامل ويخرج الجيش الى كوفا نكم هذه فكم من باك وباكية فيقتل بها خلق كثير واما جيش المدينة فانه اذا توسط البيداء صاح به جبرائيل صيحة عظيمة فلا يبقى منهم احد الا وخسف الله به الارض ويكون في آثر الجيش رجلان احدهما بشير و الاخر نذير فينظرون الى ما نزل بهم فلا يرون الا رؤسا خارجة من الارض فيقولان بما اصاب الجيش فيصيح بهما جبرائيل فيحول الله وجوههما الى قهقرى فيمضي احدهما الى المدينة وهو البشير فيبشرهم بما سلمهم الله تعالى والاخر نذير فيرجع الى السفياني ويخبره بما اصاب الجيش - قال وعند جهينة الخبر الصحيح لانهما من جهينة بشير ونذير فيهرب قوم من اولاد رسول الله صلى الله عليه واله وهم اشراف الى بلد الروم فيقول السفياني لملك الروم ترد علي عبيدي فيردهم اليه فيضرب اعناقهم على درج الشرقي الجامع بدمشق فلا ينكر ذلك عليه احد

لغات روح مرسبدن جزیره اوال جزیره منفرده ایست از بحرین حرستا بفتح حا و راء و سکون سین و تاء دو نقطه قریه بزرگی است معموره واقعه درمیان بستانها

دمشق در راه حمص فاصله آن تا دمشق یکصد فرسخ است. وچیزی زیادتر بنی کلاب قبیله سفیانی هستند بنی دهانه قبیله ایست از عرب وادی الیابس بیابانی است در شام که سفیانی از انجا بیرون آید بطون الازرق قریب بحدود شامات است حمص بکسر حا وسکون میم شهریست بزرگ از شهرهای شام در طرف قبلی قلعه حصینه بالای تل بزرگ بلندی واقع است ودرمیان دمشق وحلب واقع است در میمه راه سبا زمینی است از بنی سلیم درشامات وقریه ایست درهمان حدود رقه از بلاد بنی عامر است جهینه نام قبیله ایست از قضاعه

یعنی پس بپاخواست ابن یقطین وگروهی از موجهین اصحاب آنحضرت وگفتند یا امیرالمؤمنین بدرستیکه تو یاد فرمودی برای ما سفیانی شام را وما میخواهیم که بیان کنی برای ما امر اورا پس فرمود که بتحقیق ذکر کردم بیرون آمدن او را برای شما که در آخر سال خواهد بود یعنی آخر سالیکه بقیام قائم متصل است پس عرض کرد شرح ده آنرا برای ما زیراکه دلهای ما ترسان نشست تا اینکه از بیان شما بینا شویم پس آنحضرت علیه السلام فرمود نشانه خروج او اختلاف سه پرچم است یکی پرچم عربست که بلند شود پس وای بر مصر وآنچه که وارد شود بر آن از ایشان وپرچمی از بحرین از جزیره آوال بلند شود از زمین فارس وپرچمی از شام بلند شود پس ادامه دارد فتنه درمیان ایشان تا یکسال پس خروج کند مردی از اولاد عباس پس اهل عراق گویند که

بخش چهارم اخبار غیبیه

آمدند شما را گروهی پای برهنگان صاحبان هواهای مختلف پس مضطرب شوند اهل شام و فلسطین از جهت آمدن آنها و رجوع میکنند بر رؤسای شام و مصر پس با ایشان گویند که بطلبید شاهزاده را پس مطلب او میروند تا اینکه توافق میکنند و او را در غوطه دمشق میابند در موضعیکه آنرا حرستا گویند و این موضعی است در راه حمص که تا دمشق یکفرسخ زیادتری فاصله دارد پس چون بر ایشان در آید خلوت میکند با ایشان و بیرون میکند از مجلس دائیهای خود را که از قبیله بنی کلاب و بنی دهانه میباشند و از برای او عدّه معدوده ایست در وادی یابس پس وارد مینما و میگویند ای شخصی که سزاوار و شایستگی این کار را داری حلال نیست برای تو که اسلام را ضایع کنی یعنی ساکت بنشینی و قیام نکنی تا اسلام ضایع شود و از بین برود آیا نمیبینی که چه هولها و فتنها در مردم ظاهر شده پس بپرهیز از خدا و بیرون بیا برای یاری کردن دینت پس میگوید من رفیق و صاحب شما نیستم پس به او گویند که آیا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشا قیام کننده نیستی آیا غیرت و تعصب نمیکشی از اهل بیت پیغمبرت و میبینی آنچه را که با ایشان وارد شده از ذلّت و خواری در اینمدتهای دراز زیرا که هرگاه قیام کنی برای رغبت در جمع آوری مال و خوشگذرانی نیست بلکه در اینحال حمایت کننده از دین خود میباشی پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفت و آمد میکنند و او در آنوقت در جواب ایشان میگوید بروید نزد آن خلیفه هائیکه

با ایشان بوده اند در اینمدت پس از آن ایشان را اجابت میکند و بیرون آید
با ایشان در روز جمعه ای پس بالای منبر دمشق میرود و آن اول دفعه ایست
که منبر میرود و خطبه میخواند و ایشان را امر بجهاد میکند و بیعت میگیرد از ایشان
باینکه مخالفت نکنند با او در کارهائی که میکند چه رضایت بآنها داشته باشند
یا کراهت پس از آن بیرون میاید بسوی غوطه و وارد میشود در آن تا اینکه
جمع شوند مردمان با او — و ملحق شوند با او مردمان لعن کننده و سخن چین و
کافر پس عده او پنجاه هزار نفر میشوند پس میفرستد دسته های خود را در قبیله
بنی کلاب پس مانند سیل جاری نزد او میایند از قبیله مردهای بیابانی
و نامردان پادشاهیکه از ابن عباس است مقاتله میکند پس در آنوقت بیرون
میاید سفیانی با گروههائی از شامیان پس اهل سه پرچم با همدیگر مختلف شوند
پرچم ترک و عجم که پرده آن سیاه است و پرچم عربهای بیابانی که تابعین ابن
عباسند که پرده آن زرد است و پرچم سفیانی پس در بطن الازرق جنگ
و قتال میکند جنگ و قتال سختی پس کشته میشود از ایشان شصت هزار نفر
پس از آن سفیانی بر ایشان غالب شود و بکشد از آنها جمعیت زیادی را
و مالک شود مرکزهای حساس ایشانرا و بنای خود را در میان ایشان
بعدل و داد گذارد تا اندازه ایکه در حق او گفته شود بذات خدا قسم اینحرفهائی که
درباره او میگفتند (یعنی میگفتند ظالم و ستمکار است) دروغ بوده بذات خدا

هر این ایشان دروغگو یانند و نمیدانند که چه خواهد کرد با امت پیغمبر صلی الله علیه و آله واگر میدانستند این سخن را نمیگفتند و پیوسته بعدالت در میان ایشان رفتار میکند تا اینکه بحرکت در آید و سیر کند و اول سیر او به حمص است و بدرستیکه اهل حمص در بدنترین حالند پس عبور میکند از فرات از باب بیعه مصر و میکند خدا از دل او رحم را و میرود بموضعیکه آنرا قریه سبا گویند و در آنجا جنگ بزرگی واقع میشود پس باقی نمیماند شهری مگر اینکه خبر او به اهل آن میرسد و ترس و جزع از این خبر ایشان را فرو میگیرد پس پیوسته داخل میشود بشهری بعد از شهر دیگری و با ایشان جنگ میکند اول جنگ او در حمص واقع میشود و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبا و این بزرگتر جنگی است که در حمص واقع شود پس برمیگردد بدمشق و مردمان با و نزدیک میشوند پس لشکری تجهیز میکند و بمدینه میفرستد و لشکری بسمت مشرق (یعنی عراق) میفرستد پس در بغداد هفتاد هزار نفر را میکشد و سیصد زن حامل را شکم پاره میکند و لشکر او بکوفه بیرون رود چه بسیار مرد و زن که بگریه در آیند پس میکشد در آنجا خلق بسیاری را واما لشکریکه بمدینه فرستاده چون بزمین بیدا رسند جبرئیل صیحه عظیمی بر ایشان میزند پس باقی نمیماند از ایشان احدی مگر اینکه بزمین فرو میروند و دو مرد در عقب لشکر میمانند که یکی از ایشان بشارت دهنده باشد و دیگری بیم دهنده و این دو نفر میبینند

انچه را که بر انها وارد میشود پس نمیبینند از انها مگر سرهای ایشان را
که از زمین بیرون است پس میگویند انچه را که میبینند پس جبرئیل بر ان
دو نفر صیحه ای زند که صورتهای انها بعقب برگردد و خدا روهای انها
را بعقب برگرداند پس یکنفر از انها بمدینه میرود و ان بشارت دهنده است
پس بشارت مید هد ایشانرا که خدا انها را از شر ان لشکر سالم گرداند و
دیگری بیم دهنده است و او برمیگردد بسوی سفیانی و خبر مید هد
او را بانچه که بلشکر او وارد شده - فرمود - و خبر صحیح نزد جهینه است که
قبیله ای هستند از عرب زیرا که این دو نفر که بشیر و نذیر هستند از جهینه
اند پس فرار میکنند گروهی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و اله که از شریفها
هستند بشهر روم پس سفیانی بپادشاه روم گوید بندگان مرا بمن برگردان
پس برمیگرداند ایشانرا بسوی او پس بالای درجه شرقی مسجد جامع
دمشق انها را گردن میزنند و کسی او را بر این کار انکار نمیکند

قال علیه السلام

الا وان علامة ذلك تجديد الاسوار بالمدائن فقيل يا امير المؤمنين
اذكر لنا الاسوار فقال تجدد سور بالشام والعجوز والحران يبنى عليهما
سوران وعلى واسط سور والبيضاء يبنى عليها سور والكوفة يبنى
عليها سوران وعلى شوشتر سور وعلى ارمنية سور وعلى موصل

سور وعلى همدان سور وعلى الرقة سور وعلى دهادپونس سور وعلى
حمص سور وعلى مطرية سور وعلى الرقطاء سور وعلى الرحبة سور
وعلى دبرهند سور وعلى القلعة سور

سخن مؤلف در شرح لغات

سور بمعنای باره است بروزن چاره در کتاب برهان جامع که
لغت پارسی است ده معنی برای آن ذکر کرده آنچه که در اینجا مناسب است آن
معنای دوم از ده معنی است که مراد دیوار و قلعه شهر وغیره است. یعنی چیزی
که نازل منزله دیوار و قلعه شهر باشد و آن برای محفوظ ماندن شهر است
از حمله و استیلاء دشمن و در هر عصری سور هر شهری برای جلوگیری از
دشمن بمقتضای آلات وادوات وقوای جنگی است که در آن عصر متداول است
واستعمال میشود مثلا در آن عصر سابقه حصارها وهای بلند قطور محکم وبرج و
ویا کندن خندق بدور شهر و بستن دروازها وامثال آن بوده چنانچه
در بعض از شهرهای قدیمی از آن آثار باقیمانده ولی در عصر حاضر اینگونه سورها
برای حفظ شهر و سرحدات مملکتی بهیچ وجه جلوگیر از راه یافتن بیگانگان
با مخترعات جدیده عصری که بکار برده میشود نیست ولذا سور در این عصر
باید متناسب زمان ومقتضیات آن باشد تا بحکم آیه شریفه وأعدوا لهم
ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل تا آخر آیه از دشمن بتوان جلوگیری کرد
ویا در کار بودن انواع اسلحه گرم وسرد فعلی برج وبارو وحصار و خندقها

قدیمی نتیجه‌ای ندارد پس سورهائیکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در

اینخطبه خبر داده که بنا گذارده میشود و یا تجدید میشود قطعاً غیر از برج و

باروها و حصارها و خندقهای متداوله در وقتهای گذشته است با در نظر گرفتن

فرمایشات حضرت که راجع بوقایع مهمه و پیش آمد کردن فتنهای بزرگ و

جنگهای خونین جهانی است و امور خارق عادتی که در آخر زمان در دنیا

رخ میدهد اگر گفته شود که مراد حضرت از بنا و تجدید سورها ساختن یا تجدید

کردن حصارهای سابق قرون صدر اسلام بوده سخن بسیار سست بیمغزی

است **پس باید گفت** مراد حضرت بنا و تجدید سور در شهرها

واماکن بخصوصی که نام برده و یاد فرموده پایگاههای جنگی و فرودگاه

های فعلی است که در بیشتر از نقاطیکه حضرت خبر داده در عصر حاضر ساخته

و دائر شده که قبلاً این نحوه ساختمانها سابقه‌ای نداشته میباشد یا

بناهای اهمیت دارتری که بعداً از اینها ساخته شود

العجوز اسم جمهوریست از جماهیر دهناء که آنرا حزوی گویند (معجم البلدان)

حَرّان بضم حاء و تشدید راء دو وادی است بنجد و دو وادی است بجزیره یا در

زمین شام (معجم) واسط شهریست میان بصره و کوفه واقع است و فاصله آن

به هر یک از آنها پنجاه فرسخ است بیضاء شهریست بزرگ در فارس و نام شهری

است در مغرب و نام گردنه‌ایست در جبل المناقب که در حدود طائف است و نام حلب

و نام محلی است میان موصل و نجف و نام محلی است در بصره و نام چهار قریه است

در مصر و نام قریه ایست نزدیک اسکندریه و نام شهریست در بلاد بربر ثبت

باب الابواب ارمنیه کبری و صغری اول در روم دوم تفلیس و نواحی انست رقه

شهریست مشهور در کنار فرات از شهرهای جزیره از انجا تا حران سه روز

راه است دیار یونس در حوالی موصل است مطریه از قریه های مصر است رقطا

از نواحی خط یا بحرین است رُحبه وادی ایست نزدیک صنعا و ناحیه ایست میان

مدینه و شام و قریه ایست در عراق دیرهند کبری در حیره است و دیرهند صغری

نزدیک نجف است قلعه محلی است نزدیک حلوان عراق یا قلعه ایست که معدن

قلع است که ان کوهی ست در شام در راه چین

بعض اگاه باشید که نشانه ان یعنی خروج سفیانی تازه شدن

پایگاهها یست در شهرها پس گفته شد که یا امیر المؤمنین ذکر کن برای ما

ان پایگاهها را پس فرمود که تجدید میشود پایگاهی در شام و دو پایگاه

در عجوز که نام جمهوریست از جماهیر دهنا و حران که دو وادی است در

نجد یا در شام و پایگاهی در واسط که شهریست در میان کوفه و بصره و بنا

میشود پایگاهی در بیضاء که شهریست بزرگ در فارس یا در مغرب یا نام

گردنه ایست در جبل المناقب که در حدود طائف است یا در حلب یا محلیکه

میان موصل و نجف است یا محلی در بصره یا در قراء مصر یا قریه ای نزدیک

اسکندریه یا شهریکه در بلاد خزر است وبنا گذارده میشود دو پایگاه در کوفه و پایگاهی در شوشتر . وپایگاهی در ارمنیه کبری یا صغری . و پایگاهی در موصل . وپایگاهی در همدان . و پایگاهی در رقه که شهریست در کنار فرات . و پایگاهی در دیار بوس . وپایگاهی در حمص . وپایگاهی در مطریه که از قریهای مصر است . وپایگاهی در رقطاء که از نواحی خط یا بحرین است . وپایگاهی در رحبه که وادی است نزدیک صنعای یمن یا ناحیه است میان مدینه وشام یا قریه است در عراق . وپایگاهی در دیر هند کبری در حیره یا در دیر هند صغری نزدیک نجف . وپایگاهی در قلعه نزدیک حلوان عراق یا قلعه ایکه معدن قلعی است کران کوهی است در شام

معاشر الناس الا وانه اذا ظهر السفیانی تکون له وقایع عظام فاول وقعة بحمص ثم بحلب ثم بالرقه ثم بقریة سبا ثم برأس العین ثم بنصیبین ثم بالموصل وهی وقعة عظیمة ثم تجتمع الی الموصل رجال الزوراء ومن دیار یونس الی الجزیرة وتکون بها وقعة عظیمة یقتل فیها سبعون الفا ویجری علی الموصل قتال شدید یحل بها ثم ینزل السفیانی ویقتل منهم ستین الفا وان فیها کنوز قارون ولها اهوال عظیمة بعد الخسف والقذف والمسخ وتکون اسرع ذهابا فی الارض من الوتد الحدید فی ارض الرجف

قال ولا یزال السفیانی یقتل کل من اسمه محمد و علی وحسن وحسین وفاطمة وجعفر وموسی وزینب وخدیجة ورقیه بغضا وحنقا لآل محمد ثم یبعث فی جمیع البلدان فیجمع له الاطفال ویغلی لهم الزیت فیقولون له الاطفال ان کان آباؤنا عصوك نحن فما ذنبنا فیاخذ کل من اسمه علی ما ذکرت فیغلیهم فی الزیت ثم یسیر الی کوفانکم هذه فیدور فیها کما تدور الدوامة فیفعل بالرجال کما یفعل بالاطفال ویصلب علی بابها کل من اسمه حسن وحسین فعند ذلك یغلی دماؤهم کما غلی دم یحیی بن زکریا فاذا رای ذلك الامر ایقن بالهلاك فیولی هاربا ویرجع منهزما الی الشام فلا یری فی طریقه احد یخالف علیه اذا دخل علیه فاذا دخل الی بلده اعتکف علی شرب الخمر والمعاصی ویامر اصحابه بذلك فیخرج السفیانی وبیده حربة ویامر بالامراة فیدفعها الی بعض اصحابه فیقول له افجر بها فی وسط الطریق فیفعل بها ثم یبقر بطنها ویسقط الجنین من بطن امه فلا یقدر احد ینکر علیه ذلك

یعنی گروه مردم آگاه باشید که چون سفیانی ظاهر شود برای او وقایع وجنگهای بزرگی خواهد بود اول وقعه وجنگ او بشهر حمص واقع خواهد شد پس از آن بحلب پس از آن برقه پس از آن بقریه سبا پس از آن براس العین که شهریست از شهرهای جزیره دریا نوزده فرسخی نصیبین پس از آن بنصیبین پس از آن بموصل و وقعه موصل وقعه بزرگی خواهد بود پس از آن جمع میشوند در موصل مردان بغداد واز دیار یونس تا لجه که نام موضعی است و در آنجا جنگ عظیمی واقع شود که هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شوند و

راجعه بعلائم آخر الزمان

جریان پیدا میکند جنگ تا موصل و در آنجا قتال سختی رو خواهد داد پس فرود میاید
سفیانی در آنجا و شصت هزار نفر از ایشان را میکشد و بدرستیکه در آنجا است گنجهای
قارونی و از برای آنجا است هولهای بزرگی بعد از فرو رفتن بزمین و سنگباریدن و مسخ
شدن و زودتر از جاهای دیگر در زمین فرو رفتن از میخ آهنیکه بزمین سست لرزان فرو رود
فرمود و میفرستد سفیانی میکشد هر کسی را که نام او محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه
و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است از روی بغض و کینه‌ای که با آل
محمد دارد پس میفرستد در جمیع شهرها و جمع میکند برای او بچه‌ها را و میجوشانند
برای ایشان روغن زیت را پس بچه‌ها میگویند با او که اگر پدران ما نافرمانی
تو را کردند پس ما چه گناهی کرده‌ایم پس میگیرد هر که را اسم او مانند یکی از آن
اسمهائی است که ذکر کردم و میجوشاند او را در روغن زیت پس میرود بجانب
کوفه شما این شهر پس دور میزند در کوچه‌های کوفه مانند دوامه‌ها و با مردان
همان معامله را میکند که با اطفال کرده و بردار میکشد بر دروازه کوفه هر که را نام
او حسن و حسین است پس در این هنگام میجوشد خونهای ایشان همچنانکه بجوش
آمد خون یحیی بن زکریا پس چون این امر را میبیند یقین بهلاکت خود پیدا میکند و
و پشت میکند از ترس و برمیگردد فرارا بسوی شام پس نمیبیند در راه خود کسی را
که با او مخالفت کند تا وقتیکه داخل شام شود و چون داخل شهر خود شود در آنجا
معتکف بشرب خمر و انواع معصیتها میشود و اصحاب خود را باین کارها امر میکند

پس بیرون میاید سفیانی در حالتیکه حربه‌ای در دست اوست امر میکند زبیر او در نزد او میاورند او را ببعضی از اصحاب خود میدهد که در میان راه با او فجور کند تا و میگوید که با او فجور کن در میان راه پس با او فجور میکند پس از آن شکم او را پاره میکند و بچه‌ای که در شکم دارد سقط میکند و کسی قدرت ندارد که بر او انکار کند

قال علیه السلام

فعندها اضطرب الملائکة فی السموات و باذن الله بخروج القائم من ذریتی و هو صاحب الزمان ثم یشیع خبره فی کل مکان فینزل حینئذ جبرائیل علی صخرة بیت المقدس فیصیح فی اهل الدنیا قد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ثم انه تنفس الصعداء فانّ کمدا و جعل یقول

بنیّ اذا ما جاشت الترک فانتظر ولایة مهدیّ یقوم و یعدل
و ذلّ ملوک الارض من آل هاشم و بویع منهم من یلذّ و یهزل
صبیّ من الصبیان لا رأی عنده و لا عنده جدّ و لا هو یعقل
و ثم یقوم القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل
سمیّ رسول الله روحی فداءه فلا تخذلوه یا بنیّ و عجّلوا

قال - فیقول جبرئیل فی صیحته یا عباد الله اسمعوا ما اقول ان هذا مهدیّ آل محمد صلی الله علیه و آله خارج من ارض مکة فاجیبوه

یعنی فرمود آنحضرت علیه السلام . پس در آن وقت مضطرب میشوند فرشتگان

دراسمانها واذن میدهد خدا بخروج قائم از ذریۀ من واواست صاحب زمان پس
شایع میشود خبر او در همه جاها پس در آنهنگام جبرئیل فرود میاید بالای صخره بیت-
المقدس ودر میان اهل جهان ندا میکند که آمد حق ورفت باطل بدرستیکه باطل
از بین رونده است پس آنحضرت علیه السلام آه سردی از دل کشیده ناله حزن
آوری زد وفرمود پسرانِ من زمانیکه لشکر آرائی کرد طائفه ترک پس منتظر باش
ولایت مهدی را که قیام میکند وبعدالت داوری میکند وذلیل میشوند پادشاهان
روی زمین که از آل هاشمند وبیعت کرده شوند از ایشان کسانیکه لذت طلب واهل
هزل وبیهوده گوئی هستند وآن کودکیست از کودکها که هیچ رأیی از خود ندارد وهیچ خدمتی
نکند وصاحب عقل وتدبیر نباشد وپس از آن قائم بحق وراستی که از خود شماها است
قیام میکند وبحقیقت وراستی میاید شمارا وبحق عمل میکند واو همنام رسول خدا
میباشد جان من فدای او پس خوار نکنید او را ای پسران من وبشتابید بسوی او
گفت پس جبرئیل در صبحه خود که ای بندگان خدا بشنوید آنچه را که میگویم بدرستیکه
اینست مهدی آل محمد صلی الله علیه وآله که بیرون آینده است از زمین مکه
پس اجابت کنید او را

قال فقامت الیه الفضلاء والعلماء ووجوه

اصحابه وقالوا یا امیرالمؤمنین صف لنا هذا المهدی فان قلوبنا اشتاقت الی
ذکره فقال علیه السلام هو صاحب الوجه الاقمر والجبین الازهر وصاحب العلامة

والشامة العالم غير معلم والمخبر بالكائنات قبل ان يعلم معاشر الناس
الا وان الدين فينا قد قامت حدوده واخذ علينا عهوده الا وان المهدي
يطلب القصاص ممن لا يعرف حقنا وهو الشاهد بالحق وخليفة الله على خلقه
اسمه كاسم جده رسول الله صلى الله عليه واله ابن الحسن بن علي من ولد
فاطمة من ذرية الحسين ولدي فنحن الكرسي واصل العلم والعمل فمحبنا هم
الاخيار وولايتنا فصل الخطاب ونحن حجبة الحجاب الا وان المهدي احسن
الناس خُلقا وخَلقا (خلقة ط) ثم اذا قام تجتمع اليه اصحابه على عدة اهل بدر
واصحاب طالوت وهم ثلثمأة وثلاثة عشر رجلا كلهم ليوث قد خرجوا من
غاباتهم مثل زبر الحديد لو انهم هموا بازالة الجبال الرواسي لازالوها
عن مواضعها فهم الذين وحدوا الله به حق توحيده لهم بالليل اصوات كاصوات
الثواكل خوفا من خشية الله تعالى قوام الليل صوام النهار وكانما رباهم اب واحد
قلوبهم مجتمعة بالمحبة والنصيحة الا واني لاعرف اسمائهم وامصارهم

يعني راوي گفت. پس بپا خواستند بسوی او صاحبان فضل وعلم وموجهين
ياران آنحضرت وگفتند يا امير المؤمنين وصف کن برای ما این مهدی را زیرا که دلها
ما مشتاق ذكر او است پس فرمود آنحضرت عليه السلام که او است صاحب روی
مانند ماه ونور پیشانی او درخشندگی دارد وصاحب نشانه وخالی است دانا است
درحالتیکه کسی از پیش او را تعلیم نداده وخبر دهنده است بآنچه خواهد بود وخواهد

شد پیش از انکه تعلیم داده شود گروه مردم آگاه باشید بدرستیکه حدود دین در میان ما برپا باشد و عهد از ما گرفته شد آگاه باشید بدرستیکه مهدی طلب قصاص میکند از کسیکه میشناسد حق ما را و او گواه بر حقی است و خلیفه خدا است بر خلق او نام او مانند نام جد او رسولخدا صلی الله علیه و آله است پسر حسن بن علی از اولاد فاطمه از ذریه فرزندم حسین است پس مائیم ریشه علم و دانائی و عمل پس دوست دارندگان ما از نیکانند و ولایت ما فصل خطابست و مائیم بهترین داربانان خدا در میان دربانان او آگاه باشید که مهدی نیکوترین مردم است از حیث آفرینش و خلق و خوی پس چون قیام کند جمع میشوند بسوی او یاران که بشماره اصحاب بدر و اصحاب طالوتند و ایشان سیصد و سیزده نفرند که همه اینها شیرانی هستند که از کمینگاههای خود بیرون آیند مانند پارههای آهن اگر ایشان اراده کنند که کوههای سخت را از جا بکنند هر اینه میکنند آنها را از جاهای خود پس ایشانند کسانیکه بیگانگی پرستش میکنند خدا را و بسبب آن مهدی حق یگانه دانستن او و از برای ایشانست در شبها صداهائی مانند صداهای زنبها جوان مرده از ترس خدا و خشیت او و نماز گذارندگانند در شبها و روزه دارانند در روز گویا یک پدر و یک مادر آنها را تربیت کرده اند دلهاشان با هم جمع و یکی است در دوستی کردن با همدیگر و پند دادن بیکدیگر آگاه باشید که من هر اینه میشناسم نامهای ایشان و شهرهای ایشانرا

فقام الیه جماعة من الاصحاب وقالوا یا امیر المؤمنین نسئلک بالله وبابن عمک رسول الله ان تسمیهم باسماءهم وامصارهم فلقد ذابت قلوبنا من کلامک - فقال اسمعوا ابین لکم اسماء انصار القائم علیه السلام ان اولهم من اهل البصرة وآخرهم من الابدال والذین من اهل البصرة رجلان اسم احدهما علی والآخر محارب - ورجلان من قاشان عبدالله وعبیدالله وثلاثة رجال من المهجم محمد وعمر ومالک - ورجل من السند عبدالرحمن ورجلان من هجر موسی وعباس - ورجل من الکوثة ابراهیم - ورجل من شیراز عبدالوهاب - وثلاثة رجال من سعداوة احمد ویحیی وفلاح - وثلاثة من زید محمد وحسن وفهد - ورجلان من حمیر مالک وناصر - واربعة رجال من شیراز وهم عبدالله وصالح وجعفر وابراهیم - ورجل من عقر احمد ورجلان من المنصوریه عبدالرحمن وملاعب - واربعة رجال من سیراف خالد ومالک وحوقل وابراهیم - ورجلان من خونج محرز ونوح - ورجل من الثقب هرون - ورجلین من السن مقداد وهود - وثلاثة رجال من الهوینین عبدالسلام وفارس وکلیب - ورجل من رهاط جعفر - وستة رجال من عمان

لغات قاشان معرب کاشان است مهجم ولایتی است از اعمال زبید در یمن سند شهرهائی است میان شهرهای هند وکرمان وسیستان ونام شهریست در اندلس ونام قریه ایست از قریه های بلده نسا در خراسان (معجم) هجر نام بلدی ایست در بحران دیمن

نام محلی است از بحرین کور از اعمال بصره است میانه میسان و دریا شیزر شهریست از شهرهای
شامات که نهر لودن از میان آن عبور میکند سعداوه نام قریه و محلی است در زمین
حجاز زبد موضعی است نزدیک مرج خناف از اعمال شام است و نیز نام محلی است در الحسا
از شهرهای جزیره عقر در زمین عراق است نزدیک کربلا منصوریه نام چند موضع است
سیراف شهریست از شهرهای فارس تا شیراز شصت فرسخ راه است خونج شهریست در
آذربایجان میان مراغه و زنجان از طریق ری که آنرا کاغذکنان نیز گویند و آن شهر خرابیست
کوچک (معجم) ثقب از دهات یمامه است سن شهریست کنار دجله بالای تکریت
هوتن شهریست در نواحی مصر رهاط موضعی است در سر منزلی مکه و نام محلی است
از توابع ینبع یا ینبوع

یعنی پس برخاستند بسوی آنحضرت جماعتی از یاران و گفتند یا امیرالمؤمنین
خواهش میکنیم از تو بحق خدا قسم و بحق پسر عمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که نام ببری
آنها را بنامهای ایشان و شهرهاشان پس هر آینه بتحقیق آب شد دلهای ما از سخنان
تو - پس فرمود بشنوید بیان میکنم برای شما نامهای یاران قائم علیه السلام
را بدرستیکه اول ایشان از اهل بصره است و آخر ایشان از ابدال است و آنهائیکه
از اهل بصره اند دو نفرند یکی از آنها نامش علی است و دیگری محارب و دو مرد از
کاشانند عبدالله و عبیدالله و سه مرد از مهجم اند که در حدود یمن است محمد و عمر
و مالک و یکمرد از سند است عبدالرحمن و دو مرد از هجر بند موسی و عباس و مرد

از کور که از توابع بصره است ابراهیم ومردی از شیراز عبدالوهاب وسه مرد از سعدالوه که نام قریه ایست در زمین حجاز احمد و یحیی و فلاح وسه نفر از زبید که از توابع شام باحلی است از لحسا محمد وحسن و مهد ودو نفر از قبیله حمیر مالک و ناصر وچهار نفر از شیراز ایشان عبدالله وصالح وجعفر وابراهیم ومردی از عقر که نزدیک کربلا است احمد ودو مرد از منصوریه عبدالرحمن وملاعب وچهار مرد از سیراف خالد ومالک وحوقل وابراهیم ودو مرد از خونج که قریه ایست میان مراغه وزنجان محرز ونوح ومردی از نقب هرون ودو مرد از سین مقداد وهود وسه مرد از هو بن عبدالسلام وفارس وکلیب ومردی از رهاط جعفر وشش مرد از عمان محمد وصالح وداود وهواشب وکوش ویونس

ورجل من العمارة مالك - ورجلان من جعارة يحيى واحمد - ورجل من كرمان عبدالله - واربعة رجال من صنعاء جبرئيل وحمزة ويحيى وسميع - ورجلان من عدن عون وموسى - ورجل من لنجويه كوثر - ورجلان من همدان على وصالح - وثلاثة رجال من الطائف على وسبا وزكريا - ورجل من هجر عبدالقدوس - ورجلان من الخط عزيز ومبارك - وخمسة رجال من جزيرة اوال وهى البحرين عامر وجعفر ونصير وبكير وليث - ورجل من الكبش محمد (فهد) ورجل من الجد ابراهيم - واربعة رجال من مكة عمرو وابراهيم ومحمد وعبدالله - وعشرة من المدينة على اسماء اهل البيت على وحمزة وجعفر وعباس وطاهر وحسن وحسين

وقاسم وابراهيم ومحمد - واربع رجال من الكوفة محمد وغياث وهود وعتاب - ورجل من مرو حذيفة - ورجلان من نيسابور علي ومهاجر - ورجلان من سمرقند علي ومجاهد - وثلاثة رجال من كازرون عمر ومعمر ويونس ورجلان من السوس شيبان وعبد الوهاب - ورجلان من تستر احمد وهلال ورجلان من الضيف عالم وسهيل - ورجل من طائف اليمن هلال - ورجلان من مرقية بشر وشعيب - وثلاثة رجال من برعه يوسف وداود وعبد الله ورجلان من عسكر مكرم طيب وميمون - ورجل من واسط عقيل - وثلاثة رجال من الزوراء عبد المطلب واحمد وعبد الله - ورجلان من سر من رأى مرائي وعامر - ورجل من الشهم جعفر - وثلاثة رجال من سبلان نوح وحسن وجعفر - ورجل من كرخ بغداد قاسم - ورجلان من نوبة واصل وفاضل - وثمانية رجال من قزوين هرون وعبد الله وجعفر وصالح وعمر وليث وعلي ومحمد ورجل من بلخ حسن - ورجل من المراغة صدقة - ورجل من قم يعقوب - واربعة وعشرون من طالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اني اجد بالطالقان كنزا ليس من ذهب ولا من فضة فهم هؤلاء كنزهم الله فيها وهم صالح وجعفر ويحيى وهود وفالح وداود وجميل وفضيل وعيسى وجابر و خالد وعلوان وعبد الله وايوب وملاعب وعمر وعبد العزيز ولقمان وسعد وقبضة ومهاجر وعبدون وعبد الرحمن وعلي - ورجلان من سجار ابان وعلي - و

ورجلين من سرخس ناجيه وحفص - ورجل من الانبار علوان - ورجل من القادسية حصين - ورجل من الدورق عبد الغفور - وستة رجال من الحبشة ابراهيم وعيسى ومحمد وحمدان واحمد وسالم - ورجلان من موصل هرون وفهد - ورجلين (رجل صح) من البلقاء صادق - ورجلان من نصيبين احمد وعلى - ورجل من سنجار محمد - ورجلان من خرشان تكيه ومسنون - ورجلان من ارمنيه احمد وحسين - ورجل من اصفهان يونس - ورجل من ذهاب حسين - ورجل من الري مجمع - ورجل من دبار شعيب - ورجل من هرات بهرونق - ورجل من سلماس هرون - ورجل من نفليس محمد - ورجل من الكرد عون - ورجل من الحبش كثير - ورجلان من الخلاط محمد وجعفر - ورجل من الشونك عمير - ورجلان من البيضاء سعد وسعيد - وثلاثة رجال من الصيغم زيد وعلى وموسى - ورجل من اوس محمد - ورجل من الانطاكية عبد الرحمن - ورجل من حلب صبيح ومحمد - ورجل من حمص جعفر - ورجلان من دمشق داود وعبد الرحمن - ورجلان من الرملة طابق وموسى - وثلاثة رجال من بيت المقدس بشر وداود وعمران - وخمسة رجال من عسقلان محمد ويوسف وعمر وفهد وهرون ورجل من غنيزة عمير - ورجلان من عكة مروان وسعد - ورجل من عرفه فرخ ورجل من الطبرية فليح - ورجل من بلست عبد الوارث - واربعة رجال من الفسطاط من مدينة فرعون لعنة الله احمد وعبد الله ويونس وطاهر - ورجل من بالس

نصير - واربعة رجال من الاسكندرية حسن ومحسن وشبيل وشيبان - وخمسة رجال من جبل اللكام عبدالله وعبيدالله وقادم وبحر وطالوت - وثلاثة رجال من السادة صليب وسعدان وشبيب - ورجلان من الافرنج علي واحمد - ورجلان من اليمامة ظافر وجميل - واربعة عشر رجلا من المعادة سويد واحمد ومحمد وحسن ويعقوب و حسين وعبدالله وعبدالقديم ونعيم وعلي وحيان وظاهر وتغلب وكثير - ورجل من الكومة معشر - وعشرة رجال من عبادان حمزة وشيبان وقاسم وجعفر وعمر و عامر وعبدالمهيمن وعبدالوارث ومحمد واحمد - واربعة عشر من اليمن جبير وحوثر و ومالك وكعب واحمد وشيبان وعامر وعمار وفهد وعاصم وحجرش وكلثوم وجابر ومحمد - ورجلان من بدو مصر عجلان ودراج - وثلاثة رجال من بدوا عقيل منبة وضابط وعزبان - ورجل من بدواعبر عمرو - ورجل من بدو شيبان نهراش - و رجل من تميم ريان - ورجل من بدو قيس جابر - ورجل من بدو كلاب مطر - و ثلاث رجال من موالي اهل البيت عبدالله ومخنف وبراك - واربعة رجال من موالي الانبياء صباح وصباح وميمون وهود - ورجلان مملوكان عبدالله وناصح - ورجلان من الحلة محمد وعلي - وثلاثة رجال من كربلاء حسين وحسين وحسن - ورجلان من النجف جعفر ومحمد - وستة رجال من الابدال كلهم اسماؤهم عبدالله

یعنی ومردی از عماره که یکی از شهرهای عراق است بنام مالک بود ومردی از جاره که نیز از شهرهای عراقست بحیی واحمد - ومردی از کرمان عبدالله - وچهار

مرد از صنعای یمن جبرئیل وحمزه ویحیی وسمیع - ودومرد از عدن عون و
موسی - ومردی از لنجویه که جزیره ایست بزرگ کردران است پادشاه زنگبار
کوثر - ودومرد از همدان علی وصالح - وسه مرد از طائف علی وسبا وزکریا
- ومردی از هجر عبدالقدوس - ودومرد از خط علی ومبارک - وپنج مرد
از جزیره اوال که از بحرین است عامر وجعفر ونصیر وبکیر ولیث - ومردی از
کبش (جانب غربی بغداد) محمد یا فهد - ومردی از جده ابراهیم - وچهارمرد
از مکه عمرو وابراهیم ومحمد وعبدالله - وده مرد از مدینه بنامهای اهل بیت
علی وحمزه وجعفر وعباس وطاهر وحسن وحسین وقاسم وابراهیم ومحمد -
وچهارمرد از کوفه محمد وغیاث وهود وعتاب - ومردی از مرو حذیفه
ودومرد از نیشابور علی ومهاجر - ودومرد از سمرقند علی ومجاهد - وسه مرد
از کازرون عمرو ومعمر ویونس - ودومرد از شوش شیبان وعبدالوهاب -
ودومرد از شوشتر احمد وهلال - ودومرد از ضیق (از دهات یمامه است) عالم
وسهیل - ومردی از طائف یمن هلال - دومرد از مرقیه (قلعه ایست در ساحل
حمص) بشر وشعیب - سه مرد از برعه (درنزدیکهای طائف است) یوسف و
داود وعبدالله - دومرد از عسکر مکرم (شهری است از نواحی خوزستان) طیب
ومیمون - ومردی از واسط عقیل - سه مرد از بغداد عبدالمطلب واحمد
وعبدالله - دومرد از سرمن رای مرائی وعامر - ومردی از سهم (از قراء

اندلس است) جعفر — و سه مرد از سیلان (جزیره است بزرگ میان هند و چین)
نوح و حسن و جعفر — و مردی از کرخ بغداد قاسم — و دو مرد از نوبه واصل
و فاضل — و هشت مرد از قزوین هرون و عبدالله و جعفر و صالح و عمر و لیث
و علی و محمد — و مردی از بلخ حسن — و مردی از مراغه صدقه — و مردی
از قم یعقوب — و بیست و چهار مرد از طالقان ایشان کسانی هستند که یاد
کرده است ایشانرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بس فرموده است که من مییابم
در طالقان گنجی را که نه از طلا است و نه از نقره و آن این جماعتند که ذخیره کرده
است خدا ایشانرا در آنجا و ایشان صالح و جعفر و یحیی و هود و فالح و داود و
جمیل و فضیل و عیسی و جابر و خالد و علوان و عبدالله و ایوب و ملاعب و
عمر و عبدالعزیز و لقمان و سعد و قبضه و مهاجر و عبدون و عبدالرحمن و علی
— و دو مرد از سنجار (و آن دهی است از دهات نور بیست فرسخی بخارا) ابان و
علی — و دو مرد از سرخس ناجیه و حفص — و مردی از انبار (که از شهرهای
عراق است) علوان — و مردی از قادسیه حصین — و مردی از دورق (از
شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز است) عبدالغفور — و شش مرد از حبشه
ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد و سالم — و دو مرد از موصل هرون و فهد
— و یکمرد از بلقاء (جلگه ایست از جلگههای دمشق میان شام و وادی القری) صادق
— و دو مرد از نصیبین احمد و علی — و مردی از سنجار (بکسر سین شهریست مشهور

از نواحی جزیره سه روز راه فاصله است تا موصل) صادق و محمد — و دو مرد از خرشان (بکسر خا موضعیست در بیضاء) تکیه و مسون — و دو مرد از ارمنیه احمد و حسین — و مردی از اصفهان یونس — و مردی از ذهاب حسین — و مردی از ری مجمع — و مردی از دیار شعیب — و مردی از هرات بهروش — و مردی از سلماس هرون — و مردی از نفلیس محمد — و مردی از کرد عون — و مردی از حبش کثیر — دو مردی از خلاط محمد و جعفر — و مردی از شونک (قلعه ایست نزد کرک از بلاد شام) عمیر — و دو مرد از بیضا سعد و سعید — و سه مرد از صنعه زید و علی و موسی — و مردی از قبیله اوس محمد — و مردی از انطاکیه عبدالرحمن — و دو مرد از حلب صبیح و محمد — و مردی از حمص جعفر — و دو مرد از دمشق داود و عبدالرحمن — و دو مرد از رمله طلیق و موسی — و سه مرد از بیت المقدس بشر و داود و عمران — و پنج مرد از عسقلان محمد و یوسف و عمر و فهد و هرون — و مردی از عرب عنبره عمیر — و دو مرد از عکا مروان و سعد — و مردی از عرفه (نام بلادی چنداست) فرخ — و مردی از طبریه قلیح — و مردی از بلبست (از دهات اسکندریه است) عبدالوارث — و چهار مرد از فسطاط (وان نزدیک مصر است که در زمان خلافت عمر فتح شد) وان از شهرهای فرعون لعنه الله است احمد و عبدالله و یونس و طاهر — و مردی از بالس (وان شهریست در شام میانه حلب و رقه) نضیر — و چهار مرد از اسکندریه حسن و محسن و شبیل و شیبان — و پنج مرد

از جبل اللکام (محلی است مشرف بر انطاکیه در لبنان) عبدالله و عبیدالله و بحر و قادم (لوط) و طالوت - و سه مرد از سادة (محلی است در یمامه) صلیب و سعدان و شبیب - و دو نفر از افرنج یعنی فرانسه علی و احمد - و دو نفر از یمامه ظافر و جمیل - و چهارده نفر از معاذه (محلی است نزدیک کوههای اذرفیه از بنی قشیر) سوید و احمد و محمد و حسن و یعقوب و حسین و عبدالله و عبدالقدیم و نعیم و علی و حیان و ظاهر و تغلب و کثیر - و مردی از آکومه (بروزن آکوله شهریست از دیار هذیل) معشر - و ده مرد از عبادان حمزه و شیبان و قاسم و جعفر و عمرو و عامر و عبد المهیمن و عبدالوارث و محمد و احمد - و چهارده نفر از یمن جبیر و حوبش و مالك و کعب و احمد و شیبان و عامر و عمار و فهد و عاصم و مجرش و کلثوم و جابر و محمد - و دو مرد از بادیه نشینهای مصر عجلان و دراج - و سه مرد از بادیه نشینهای اعقیل منبه و ضابط و عزبان - و مردی از بادیه نشینهای اغبر عمرو - و مردی از بادیه نشینهای شیبان نهراش - و مردی از قبیله تمیم ریان - و مردی از بادیه نشینهای قسیین (ناحیه ایست از نواحی کوفه) جابر - و مردی از بادیه نشینهای قبیله کلاب مطر - و سه مرد از موالی اهل بیت عبدالله و مخنف و براك - و چهار مرد از موالی انبیاء صباح و صیاح و میمون و هود - و دو مرد غلام عبدالله و ناصح - و دو مرد از حله محمد و علی - و سه مرد از کربلا احسین و حسین و حسن - و دو مرد از نجف جعفر و محمد - و شش نفر از ابدال نام همه آنها عبدالله

فقال علی علیه السلام انهم هؤلاء یجتمعون کلهم من مطلع الشمس ومغربها وسهلها وجبلها یجمعهم الله تعالی فی اقل من نصف لیلة فیاتون الی مکة فلا یعرفونهم اهل مکة فیقولون کبسنا اصحاب السفیانی فاذا تجلی لهم الصبح یرونهم طائفین وقائمین ومصلین فینکرونهم اهل مکة ـ ثم انهم یمضون الی المهدی وهو مختف تحت المنارة فیقولون له انت المهدی فیقول لهم نعم یا انصاری ثم انه یخفی نفسه عنهم لینظرهم کیف هم فی طاعته ویمضی الی المدینة فیخبرونهم انه لاحق بقبر جده رسول الله صلی الله علیه واله فیلحقونه بالمدینة فاذا احس بهم یرجع الی مکة فلا یزالون علی ذلک ثلاثا ثم یتراءی لهم بعد ذلک بین الصفا والمروة فیقول انی لست قاطعا امرا حتی تبایعونی علی ثلاثین خصلة تلزمکم لا تغیرون منها شیئا ولکم علی ثمان خصال فقالوا سمعنا واطعنا فاذکر لنا ما انت ذاکره

یعنی پس فرمود علی علیه السلام بدرستیکه ایشان گروهی هستند که جمع میشوند همه ایشان از محل بیرون آمدن آفتاب یعنی از مشرق ومغرب آن وزمینهای هموار آن وکوههای آن جمع میکند خدای تعالی ایشانرا درکمتر از نصف شبی پس میایند بسوی مکه پس نمیشناسند ایشانرا اهل مکه پس میگویند ناگهانی رو آوردند وفرو گرفتند ما را لشکر سفیانی وباراش پس چون صبح روشن شود میبینند ایشانرا درحالتیکه طواف کنندگان وبرپا ایستندگان ونماز گذارانند پس

یعنی مخفی شده
منکر میشوند ایشانرا اهل مکه پس ایشان میروند نزد مهدی علیه السلام
در حالتیکه او در زیر مناره‌ای پنهان شده است پس باو میگویند توئی مهدی -
پس میفرماید مرا ایشانرا اری ای یاوران من پس بدرستیکه او پنهان میکند
نفس خودرا از ایشان تا ببیند ایشانرا که چگونه اند در فرمانبرداری از او پس میروند
بسوی مدینه پس خبر با ایشان میدهند که او ملحق شد بقبر جدش یعنی بمدینه
رفت نزد قبر جدش رسولخدا صلی الله علیه واله پس ملحق میشوند بان حضرت در
مدینه پس چون انحضرت احساس کند که ایشان بمدینه امدند برمیگردد بمکه
پس پیوسته اینکار را میکند تا سه مرتبه یعنی هر مرتبه ای حضرت از اینها مخفی میشود
از مکه بمدینه وازمدینه بمکه وانها هم بانحضرت ملحق میشوند پس از سه مرتبه
حضرت خودرا به ایشان مینماید در میان صفا و مروه پس به ایشان میفرماید
که من نیستم که قطع پیدا کنم کاریرا تا اینکه با من بیعت کنید بر سی خصلت که ملازم
ان باشید و تغییر ندهید از ان چیزیرا و برای شما بر ذمه من است هشت خصلت
پس میگویند که میشنویم و فرمانبرداری میکنیم پس ذکر فرمایای انچه را که ذکر
ذکر فرمابنده ای

فیقول ابایعکم علی ان لا تولون دابرا و لا تسرقون و لا تزنون و لا
تفعلون محرما و لا تاتون فاحشة و لا تضربون احدا الا بحق و لا تکنزون
ذهبا و لا فضة و لا برا و لا شعیرا و لا تخربون مسجدا و لا تشهدون زورا

ولا تفتحون على مؤمن ولا تاكلون ربا وان تصبروا على الضراء ولا تلعنون موحدا
ولا تشربون مسكرا ولا تلبسون الذهب ولا الحرير ولا الديباج ولا تتبعون هزيما
ولا تسفكون دما حراما ولا تغدرون بمسلم ولا تبغون على كافر ولا منافق ولا
تلبسون الخز من الثياب وتتوسدون التراب وتكرهون الفاحشة وتامرون
بالمعروف وتنهون عن المنكر فاذا فعلتم ذلك فلكم على ان لا اتخذ صاحبا سواكم
ولا البس الا مثل ما تلبسون ولا اكل الا مثل ما تاكلون ولا اركب الا كما تركبون
ولا اكون الا حيث تكونون وامشي حيثما تمشون وارضى بالقليل واملاء الارض
قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا ونعبد الله حق عبادته واوفي لكم اوفوا الى
فقالوا رضينا وبايعناك على ذلك فيصافحهم رجلا رجلا

یعنی پس میگوید بیعت میکنم با شما بر اینکه پشت نکنید ودزدی نکنید وزنا
نکنید وکار حرامی نکنید وفحشاء ومنافی عفتی بجا نیاورید واحدی را نزنید مگر بحق
وطلا ونقره وگندم وجو را گنج وذخیره نکنید ومسجدی را خراب نکنید وشهادت
دروغ ندهید وبر مؤمن زشت نگوئید وربا نخورید ودر سختیها صبر کنید و
موحدی را لعنت نکنید ونیاشامید مست کننده ای را ونپوشید طلا را ونه ابریشم
ودیبا را ودنبال فرار کننده ای نروید ونریزید خون حرامی را وبا مسلمان
غدر نکنید ومیل بکافر ومنافق نکنید واز جامه ها جامه خز نپوشید وبر خاک
سر بگذارید وتکیه کنید ومکروه بدانید بیعفتی وکار زشت ناروا را وامر کنید بکار

خوب ونیکو ونهی کنند از کارهای زشت ناپسند پس چون این کارها را بکنند برای شما بر ذمه من است که رفیقی جز شما نگیرم ونپوشم مگر آنچه را که شما میپوشید ونخورم مگر آنچه را که شما میخورید وسوار نشوم مگر بر آنچه که شما سوار میشوید ونباشم مگر آنجائیکه شما میباشید ونروم مگر آنجائیکه شما میروید وخوشنود شوم بکم از مال دنیا وپر کنم زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور وبندگی کنم خدا را حق بندگی کردن او ووفا میکنم با شما ووفا کنید با من پس گویند که خشنودیم ما وبا تو بیعت میکنیم بر اینها پس مصافحه میکند با ایشان یکی یکی

ثم انه بعد ذلك يظهر بين الناس فتخضع له العباد وتنقاد له البلاد ويكون الخضر رسيب دولته واهل همدان وزرائه وخولان جنوده وحمير اعوانه ومضر قواده ويكثر الله جمعه ويشد ظهره ثم بالجيوش حتى يصير الى العراق والناس خلفه وامامه على مقدمته رجل اسمه عقيل وعلى ساقته رجل اسمه الحارث فيلحقه رجل من اولاد الحسن في اثني عشر الف فارس ويقول يا ابن العم انا احق منك بهذا الامر لاني من ولد الحسن وهو اكبر من الحسين فيقول المهدي اني انا المهدي فيقول له هل عندك آية او معجزة او علامة فينظر المهدي الى طير في الهواء فيومي اليه فيسقط في كفه فينطق بقدرة الله تعالى ويشهد له بالامامة ثم

يغرس قضيبًا يابسًا في بقعة من الارض ليس فيها ماء فيخضر ويورق ويأخذ جلمودا كان في الارض من الصخر فيفركه بيده ويعجنه مثل الشمع فيقول الحسني الامر لك فيسلم وتسلم جنوده ويكون على مقدمته رجل اسمه كاسمه ثم يسير حتى يفتح خراسان ثم يرجع الى مدينة رسول الله صلى الله عليه واله فيسمع بخبره جميع الناس فتطيعه اهل اليمن واهل الحجاز وتخالفه ثقيف ثم انه يسير الى الشام الى حرب السفياني فتقع صيحة بالشام الا وان الاعراب اعراب الحجاز قد خرجت اليكم فيقول السفياني لاصحابه ما تقولون في هؤلاء فيقولون نحن اصحاب حرب ونبل وعدة وسلاح ثم انهم يجتمعون وهو عالم بما يراد به

يعني پس بدرستيكه آنحضرت بعد از آن ظاهر ميشود درميان مردم پس فروتني كنند از براى او بندگان واهل شهرها مطيع ومنقاد او شوند وخضر پرورده عهد وپيمان دولت او شود واهل همدان كه نام قبيله ايست از عرب وزيرهاى او شوند وخولان كه نيز طايفه اى از عربند لشكر او شوند وحمير كه قبيله اى از عربند ياران او شوند ومضر كه قبيله اى از عربند پيشروهاى لشكر او شوند وخدا جمعيت او را بسيار كند وپشت او را محكم كند پس ميرود با لشكرها وارد عراق شود ومردمان درعقب او وپيش روى او روانه شوند وپيشرو لشكر او مرديست كه نام او عقيل است وبرساق ودنباله لشكر او مرديست كه نام او حارث است پس باو ملحق شود مردى از اولاد حسن با دوازده هزار سوار وميگويد اى پسر عم من سزاوارترم

رابعة بعلائم آخر الزمان

از تو باین امر یعنی امامت زیرا که من از فرزندان حسن میباشم و او بزرگتر از حسین
است پس مهدی میگوید منم مهدی پس باو میگوید که آیا برای تو نشانه یا
معجزه یا علامتی هست پس نظر میکند مهدی بمرغیکه در هواء نما یافت و بآن
اشاره میکند پس میافتد در کف آنحضرت و بقدرت خدای تعالی بسخن در آید
و گواهی دهد برای آنحضرت بامامت پس میکارد چوب خشکی را در بقعه‌ای از
زمین که در آن آبی نیست پس سبز میشود و برگ میآورد و میگیرد قطعه سنگ سختی
را از زمین و بدست خود نرم و خمیر میکند مانند موم پس حسنی میگوید امر امامت
با تست پس تسلیم آنحضرت میشود و لشکر او هم تسلیم میشوند و در جلو لشکر او مردی
است که همنام با او است پس سیر میکند و فتح مینماید خراسانرا پس از آن بر میگردد
بجانب مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله پس همه مردم خبر او را میشنوند پس
اطاعت کنند او را اهل یمن و اهل حجاز و مخالفت کنند او را قبیله ثقیف پس آنحضرت
بشام میرود بجنگ سفیانی پس صدائی در شام بلند میشود که آگاه باشید
این عربها عربهای حجازی هستند که بیرون آمده‌اند بسوی شما پس سفیانی
باصحاب خود گوید چه میگوئید در حق این جماعت پس میگویند ما یاران
جنگ و تیراندازی و عده و آلات جنگی هستیم پس آنها سفیانی را تشجیع بجنگ
کنند و وعده کنند که آیا اراده ایشان چیست

فقامت الیه جماعة من اهل الکوفة و قالوا

ما اسم هذا السفیانی فقال علیه السلام اسمه حرب بن عنبسة بن مرة بن کلیب
بن سالم بن زید بن عثمان بن خالد وهو من نسل یزید بن معاویة بن ابی سفیان
ملعون فی السماء والارض اشر خلق الله تعالی والعنهم جدا واکثرهم ظلما
ثم انه یخرج بجیشه ورجاله وخیله فی مائتی الف مقاتل فیسیر حتی ینزل الحیرة ثم
ان المهدی علیه السلام یقدم بخیله ورجاله وجیشه وکتائبه وجبرئیل عن
یمینه ومیکائیل عن شماله والنصر بین یدیه والناس یلحقونه فی جمیع الآفاق حتی
یاتی اول الحیرة قریبا من السفیانی ویغضب لغضب الله سائر من خلقه حتی الطیور
من السماء ترمیهم باجنحتها وان الجبال ترمیهم بصخورها وجری بین السفیانی و
بین المهدی حرب عظیم حتی یهلک جمیع عسکر السفیانی فینهزم ومعه شرذمة
قلیلة من اصحابه فیلحقه رجل من انصار القائم اسمه صیاح ومعه جیش
فیستاسره فیاتی به الی المهدی وهو یصلی العشاء الآخرة فیخفف صلوته فیقول
السفیانی یا ابن العم استبقنی اکون لک عونا فیقول لاصحابه ما تقولون فیما یقول
فانی الیت علی نفسی لا افعل شیئا حتی ترضوه فیقولون والله ما نرضی حتی تقتله
لانه سفک الدماء التی حرم الله سفکها وانت ترید ان تمن علیه بالحیوة فیقول
لهم المهدی شانکم وایاه فیاخذه جماعة منهم فیضجعونه علی شاطئ الهجر تحت شجرة
مدلاة باغصانها فیذبحونه کما یذبح الکبش ویعجل الله بروحه الی النار

یعنی پس بیا خواستند بسوی او گروهی از اهل کوفه وگفتند یا امیرالمؤمنین

راجعه بعلائم آخر الزمان

چیست نام این سفیانی پس فرمود علیه السلام نام او حرب است پسر عنبسه پسر مرّة پسر
کلیب پسر سالهه پسر زید پسر عثمان پسر خالد و او از نسل یزید پسر معاویه پسر ابی سفیان
است که لعنت کرده شده در آسمان و زمین است بدترین خلق خدا تعالی و ملعون‌ترین
است از حیث جدّ و بسیار تر است از حیث ستمگری پس بدرستیکه او بیرون آید با
لشکر خود و مردان خود و سواران خود با دویست هزار نفر قتال کننده پس میرود
تا فرود میاید بحیره که یکی از شهرهای عراق است پس بدرستیکه مهدی علیه السلام
پیش میگیرد با سواران خود و مردان خود و لشکر خود و گروه اصحاب گرد آمده
خود در حالتیکه جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ و ملائکه
نصر دو بروی او و مردمان بر او ملحق شوند از همه کرانهای زمین تا آنکه میاید
در اول حیره نزدیکی سفیانی و غضب میکند برای غضب کردن خدا با سایر از
خلق خدا حتی مرغان از جهة بالا میاندازند ایشانرا با بالهای خود و بدرستیکه
کوهها میاندازند ایشان را بسنگهای خود و در میان سفیانی و مهدی جنگ بزرگی
واقع شود تا اینکه همه لشکر سفیانی هلاک شوند پس او فرار میکند با عدهٔ خیلی
کمی از اصحاب خود پس باو میرساند خود را مردی از یاران قائم که نام او صباح است
و با او است لشکری پس اسیر میکند سفیانی را و میاورد او را نزد مهدی در حالیکه آن
حضرت نماز مغرب را خوانده و بنماز عشا مشغول است پس آنحضرت سبک میکند نماز
خود را پس سفیانی میگوید ای پسر عم مرا باقی گذار تا اینکه برای تو باو و همراه باشم

پس حضرت با صحاب خود فرماید که شما چه میگوئید در باب آنچه که میگویند زیرا که من بعهده خود گرفته ام که کاری نکنم تا اینکه شما راضی باشید پس میگویند بذات خدا قسم ما راضی نمیشویم مگر اینکه او را بکشی زیرا که او ریخته است خونهائیرا که خدا حرام کرده و تو میخواهی منت براو گذاری بزنده گذاردن او پس مهدی بایشان گوید درباره او آنچه میخواهید بکنید پس میگیرند او را گروهی از ایشان و میخوابانند او را کنار شط هجر که میانه بصره و کوفه است زیر درختی درحالیکه او ریخته است شاخهای اندرخت پس سر میبرند او را مانند سربریدن قوچ و شتاب کند خدا بانداختن روح او در آتش

قال فیتصل خبره الی بنی کلاب ان حرب بن عنبسه قتل قتله رجل من ولد علی بن ابی طالب فیرجعون بنو کلاب الی رجل من اولاد ملک الروم فیبایعونه علی قتال المهدی والاخذ بثار حرب بن عنبسه فتضم الیه بنو ثقیف فیخرج ملک الروم فی الف سلطان وتحت کل سلطان الف مقاتل فینزل علی بلد من بلدان القائم تسمی طرسوس فینهب اموالهم وانعامهم وحریمهم ویقتلون رجالهم وینقض حجارها حجرا علی حجر وکانی بالنساء وهن مردفات علی ظهور الخیل خلف العلوج خیلهن تلوح فی الشمس والقمر فینتهی الخبر الی القائم فیسیر الی ملک الروم فی جیوشه فیوافقه فی اسفل الرقة بعشر فراسخ فتصبح بها الوقعة حتی تتغیر ماء الشط بالدم وینتن جانبها بالجیف الشدید فینهزم ملک الروم الی انطاکیة

فيتبعه المهدي الى فئة العباس تحت القطوار فيبعث ملك الروم الى المهدي ويؤدي اليه الخراج فيجيبه الى ذلك حتى على ان لا يروح من بلد الروم ولا يبقى اسير عنده الا اخرجه الى اهله فيفعل ذلك ويبقى تحت الطاعة

يعني گفت پس جز او بني كلاب ميرسد كه حرب بن عنبسه سركش شد كشتار او را مردي از فرزندان علي بن ابي طالب پس بر ميگردند بنو كلاب بسوي مردي از اولاد پادشاه روم و با او بيعت ميكنند بر قتال مهدي و گرفتن خون حرب بن عنبسه و برعده اينها پيوسته ميشوند قبيله بني ثقيف پس بيرون ميايد پادشاه روم با هزار سرهنك كه در زير فرمان هر سرهنگي هزار مرد قتال كننده باشد پس فرود ميايند در شهري از شهرهاي قائم كه انرا طرسوس نامند (و ان شهري است در سرحدات شام ميان انطاكيه و حلب و شهرهاي روم) پس غارت كرده شود اموال و چهارپايان و زنان ايشان و ميكشند مردان ايشانرا و ميكنند سنگهاي انشهر را هر سنگي كه بالاي سنگي بنا شده گويا ميبينم زنهارا كه در رديف مردها بر پشتهاي اسبان بر عقب مردمان بيدين سوارند و اسبهاي انان در شعاع افتاب و ماه نمايانند پس خبر بقائم عليه السلام ميرسد پس ميرود بطرف پادشاه روم با لشكرهاي خود و با او جنك ميكند در پائين رقه بده فرسخ فاصله شب را تا بصبح جنك ميكنند تا اينكه اب شط از خون متغير شود و طرف شط را گنده و عفونت شديد بدنهاي مردار كشتگان فرو گيرد پس پادشاه روم فرار ميكند و با نطاكيه

بخش چهارم اخبار غیبیه

میرود و مهدی علیه السلام بدنبال او میرود تا قبه عباس که نزدیک مصر است زیر

قطوار که نام محلی است در همان حدود پس پادشاه روم بنزد مهدی میفرستند

و باو خراج میدهد پس اجابت میکند او را بشرطیکه از روم بیرون نرود و اسیری

در نزد او باقی نماند مگر آنکه او را باهل خود برگرداند پس پادشاه روم قبول

میکند و در تحت آنحضرت میماند

ثم ان المهدی یسیر الی حی بنی کلاب من جانب البحیرة حتی ینتهی الی

دمشق و یرسل جیشا الی احیاء بنی کلاب و یسبی نسائهم و یقتل اغلب رجالهم

فیاتون بالاساری فیؤمنون به فیبایعونه علی درج دمشق بمشمومات البخور و

النفض ثم ان المهدی یسیر هو و من معه من المؤمنین بعد قتل السفیانی

فینزلون علی بلد من بلاد الروم فیقولون لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله

علیه و آله فیتساقط حیطانها ثم ان المهدی یسیر هو و من معه فینزل قسطنطنیه

فی محل ملك الروم فیخرج منها ثلاث کنوز کنز من الجواهر و کنز من الذهب و

کنز من الفضة ثم یقسم المال علی عساکره بالقفیز ثم ان المهدی علیه

السلام یسیر حتی ینزل ارمنیة الکبری فاذا رأوه اهل ارمنیة انزلوا اليه راهبا

من رهبانهم کثیر العلم فیقولون انظر ماذا یریدون هؤلاء فاذا اشرف الراهب

علی المهدی فیقول الراهب أانت المهدی فیقول نعم انا المذکور فی انجیلکم

انا اخرج فی آخر الزمان فیسئله الراهب عن مسائل کثیرة فیجیبه عنها فیسلم

الرّاهب و یمنع اهل ارمنیّة

یعنی پس بدرستیکه مهدی میرود بسوی طایفهٔ بنی کلاب از طرف دریاچه تا انکه میرسد بدمشق و میفرستد لشکریرا بسوی طایفههای بنی کلاب و اسیر میکند زنهای ایشانرا و میکشد بیشترازمردان ایشانرا پس اسیرانرا میاورند پس ایمان میآورند بانحضرت پس بیعت میکنند با انحضرت بوئید نیهای ناچیز و کمی پس مهدی میرود او با کسانیکه با او هستند از مؤمنین بعد از کشتن سفیانی پس فرود میایند در شهری از شهرهای روم پس میگویند لا اله الا الله محمّد رسول الله صلّی الله علیه واله پس میافتد دیوارهای ان پس بدرستیکه مهدی میرود با کسانیکه با او هستند و فرود میاید در قسطنطنیه در محل پادشاه روم پس بیرون میاورد از انجا سه گنج را گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره پس قسمت میکند اموال را بر لشکر خود با پیمانهها که هر پیمانه هشت مکوک و هر مکوکی پیمانهای باشد که تقریبا نه من جنس گیرد پس مهدی علیه السّلام میرود تا اینکه فرود اید در ارمنیّه کبری چون اهل ارمنیه انحضرت میبینند فرود میاورند نزد او راهبی از راهبهای خود را که دارای علم بسیار است پس اهل ارمنیه باو گویند ببین این جماعت چه میخواهند پس راهب نزد مهدی اید و گوید ایا تو مهدی هستی پس میفرماید بلی منم یاد کرده شده در انجیل شما که بیرون میایم در اخر الزمان پس میپرسد از او راهب مسئلههای بسیاریرا پس جواب میگوید او را از انها پس مسلمان

میشود راهب و اهل ارمنیه از آنحضرت و اصحابش متابعت میکنند

فیدخلونها اصحاب المهدی فیقتلون فیها خمس مأة مقاتل من النصاری ثم یعلق مدینتهم بین السماء والارض بقدرة الله تعالی فینظر الملک ومن معه الی مدینتهم وهی معلقة علیهم وهو یومئذ خارج عنها بجمیع جنوده الی قتال المهدی فاذا نظر الی ذلک فینهزم و یقول لاصحابه خذوا لکم مهربا فیهرب اولهم و آخرهم فیخرج علیهم اسد عظیم فیزعق فی وجوههم فیلقون ما فی ایدیهم من السلاح والمال وتتبعهم جنود المهدی فیاخذون اموالهم و یقتسمونها فیکون لکل واحد من تلک الالوف مأة الف دینار و مأة جاریة و مأة غلام ثم ان المهدی سار الی بیت المقدس واستخرج تابوت السکینة وخاتم سلیمان بن داود والالواح التی نزلت علی موسی ثم یسیر المهدی الی مدینة الزنج الکبری وفیها الف سوق وفی کل سوق الف دکان فیفتحها ثم یاتی الی مدینة یقال لها قاطع وهو علی البحر الاخضر المحیط بالدنیا وطول المدینة الف میل فیکبرون علیها ثلاث تکبیرات فتسقط حیطانها وتنقطع جدرانها فیقتلون فیها مأة الف مقاتل

یعنی پس اصحاب مهدی داخل ارمنیه میشوند و میکشند در آنجا پانصد نفر قتال کننده از نصاری را پس معلق میگردانند شهر ایشان را میان آسمان و زمین بقدرت خدا تعالی پس پادشاه ارمنیه و کسانیکه با او هستند میبینند شهر خود را معلق بالای سرشان و در آنروز از شهر خود خارج است با همه لشکرهایش

برای قتال با مهدی پس وقتیکه این منظره را میبینند فرار میکنند و باصحاب خود میگویند برای خود فرارگاهی بگیرید پس اول و آخر آنها همه فرار کنند پس شهری بزرک بر سر راه آنها آید و بر روی آنها صحرای زند بجوریکه آنچه از آلات جنك و اموال در دستهای خود دارند میاندازند و لشکر مهدی بدنبال آنها میروند و مالهای ایشانرا میگیرند و تقسیم میکنند بهریك از آنها که هزارها هستند صد هزار دینار طلا و صد کنیز و صد غلام میرسد پس مهدی میرود بطرف بیت المقدس و بیرون میاورد تابوت سکینه را با مهر سلیمان بن داود و الواحیکه بر موسی نازل شده پس میرود مهدی بشهر زنگیان شهر بزرك آنها که در آن هزار بازار است و در هر بازاری هزار دکان پس فتح میکند آنجارا پس میآید بشهریکه آنرا قاطع گویند و آن کنار دریای سبز است که محیط بر دنیا است و درازی آن شهر بقدر هزار میل راه است پس سه تکبیر بر آنها میگویند که دیوارهای آن میافتد و بریده شود دیوارهای آن پس در آنجا صد هزار نفر را میکشند که همه ایشان قتال کننده اند

فيقيم المهدي فيها سبع سنين فيبلغ سهم الرجل من تلك المدينة مثل ما اخذوه من الروم عشر مرات ثم يخرج منها ومعه مائة الف موكب وكل موكب يزيد على خمسين الف مقاتل فينزل على ساحل فلسطين بين عكة وسور غزة وعسقلان فيأتيه خبر اعور الدجال بانه قد اهلك الحرث والنسل وذلك

بخش چهارم اخبار علوی

ان اعور الدجال یخرج من بلدة یقال لها یهوداء وهی قریة من قری اصفهان وهی بلدة من بلدان الاکاسرة له عین واحدة فی جبهته کانها الکوکب الزاهر راکب علی حمار خطوته مد البصر وطوله سبعین ذراعا ویمشی علی الماء مثل ما یمشی علی الارض ثم ینادی بصوته یبلغ ما یشاء الله وهو یقول الی الی یا معاشر اولیائی فانا ربکم الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی والذی اخرج المرعی فتتبعه اولاد الزنا یومئذ واسوء الناس اولاد الیهود والنصاری وتجتمع معه الوف کثیرة لا یحصی عددهم الا الله تعالی ثم یسیر وبین یدیه جبلان جبل من اللحم وجبل من الخبز الثرید فیکون خروجه فی زمان قحط شدید ثم یسیران الجبلان بین یدیه ولا ینقص منه شیء فیعطی کل من اقر له بالربوبیة فقال علیه السلام الا وانه کذاب ملعون الا فاعلموا ان ربکم لیس باعور ولا یاکل الطعام ولا یشرب الشراب وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

یعنی پس میماند مهدی در مدینة الزنج هفت سال پس میرسد سهم هر مردی از اینشهر مثل انچه که از روم گرفته ده برابر پس بیرون میاید از انجا و با اوست صد هزار موکب و هر موکبی زیاده بر پنجاه هزار مقاتل است پس میاید کنار ساحل فلسطین میان عکا و حصار غزه و عسقلان پس خبر خروج دجال بر او میرسد که ان ملعون یکچشم نابود کرده است زراعتها و نسلها را وان چنانست که یکچشم دجال بیرون میاید از شهری که انرا یهودا گویند که ان قریه ایست از قریه های اصفهان و ان شهری است از شهرهای اکاسره و از برای دجال یکچشم است در پیشانی او که مانند ستاره

درخشنده است سوار شده باشد بر خر بکه هر گام او بقدر مد بصر است یعنی تا آخر جائی که چشم میبیند و درازی آن خر هفتاد ذراع است و بروی آب راه رود همچنان که روی زمین راه رود پس ندا میکند دجال بصدای خود و آن صدا میرسد تا جائیکه خدا بخواهد و میگوید بیائید بسوی من بیائید بسوی من ای گروه دوستان من پس منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او آنکه آفرید و درست کرد و آنکه اندازه گرفت پس راه نمود و آنکه بیرون آورد گیاهها را پس دراو ومتابعت کنند او را زنازادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود و نصاری باشند و جمع میشود با او هزارها بیحد و اندازه که عدد آنها را کسی شماره نکند مگر خدای تعالی پس سیر میکند و در پیش روی او دو کوه باشد کوهی از گوشت و کوهی از نان ترید شده و خروج او در زمان قحطی شدید باشد پس آن دو کوه در مقابل او میروند و هر چه خورده شود چیزی از آن کم نمیشود پس عطا میکند از آن بکسیکه اقرار به پروردگاری او کند پس فرمود امام علیه السلام آگاه باشید که او بسیار دروغگو و ملعون است آگاه باشید پس بدانید که پروردگار بچشم نیست و طعام نمیخورد و شراب نمی‌آشامد و او زنده ایست که نمیمیرد بدست او است خیر و نیکی و او بر هر چیزی توانا است

قال الراوی فقامت الیه اشراف اهل الکوفة وقالوا یا مولانا وما بعد ذلک قال علیه السلام ثم ان المهدی یرجع الی بیت المقدس فیصلّی بالناس اماماً (ایاماً؟)

فاذا كان يوم الجمعة وقد اقيمت الصلوة فينزل عيسى بن مريم عليه السلام في تلك الساعة من السماء عليه ثوبان احمران وكانما يقطر من رأسه الدهن وهو رجل صبيح المنظر والوجه اشبه الخلق بابيكم ابراهيم فياتي المهدي ويصافحه ويبشره بالنصر فعند ذلك يقول له المهدي تقدم ياروح الله وصل بالناس فيقول عيسى بل الصلوة لك يا ابن بنت رسول الله فعند ذلك يؤذن عيسى ويصلي خلف المهدي عليه السلام فعند ذلك يجعل عيسى خليفة على قتال اعور الدجال ثم يخرج اميرا على جيش المهدي وان الدجال قد اهلك الحرث والنسل وصاح على اغلب اهل الدنيا ويدعوا الناس لنفسه بالربوبية فمن اطاعه انعم عليه ومن ابى قتله وقد وطأ الارض كلها الا مكة والمدينة وبيت المقدس وقد اطاعته جميع اولاد الزنا من مشارق الارض ومغاربها ثم يتوجه الى ارض الحجاز فيلحقه عيسى على عقبة هرشا فيزعق عليه عيسى زعقة ويتبعها بضربة فيذوب الدجال كما يذوب الرصاص والنحاس في النار ثم ان جيش المهدي يقتلون جيش اعور الدجال في مدة اربعين يوما من طلوع الشمس الى غروبها ثم يطهرون الارض منهم وبعد ذلك يملك المهدي مشارق الارض ومغاربها ويفتحها من جابرقا الى جابرسا ويستتم امره

يعنى گفت راوى پس بپا خواستند سوى امشراف اهل كوفه وگفتند چه ميشود اى مولاى ما بعد از آن فرمود آنحضرت عليه السلام پس مهدى برميگردد به بيت المقدس ونماز ميگذارد با مردمان بامامت تا چند روزى پس چون روز جمعه شود وبپا داشته شود نماز فرود ميآيد عيسى بن مريم عليه السلام در آن ساعت از آسمان بر او است دو جامه سرخ وگويا ميچكد از سرش روغن

از سر او میچکد و او مرد بیست خوشرو و زیبا شبیه‌ترین خلق است بپدرش ابراهیم
پس میایند نزد مهدی و با او مصافحه میکند و مژده نصرت باو میدهد پس در انوقت
مهدی باو گوید یا روح الله پیش بایست و با مردم نماز گذار یعنی امامت کن پس
عیسی گوید بلکه نماز گذاردن با امامت مخصوص تست ای پسر رسولخدا پس در
انوقت عیسی اذان میگوید و در عقب مهدی نماز میگذارد پس انحضرت عیسی
را خلیفه خود قرار دهد بر قتال کردن با دجال یکچشم پس بیرون رود عیسی در
حالیکه امیر باشد بر لشکر مهدی و بدرستیکه دجال نابود کرده باشد زراعت
و نسل مردم را و صیحه زند بر بیشتر از اهل زمین و آنها را دعوت بخود کند بخدائی
پس کسیکه فرمانبردار او شود براو نعمت دهد و کسیکه سرپیچی از فرمان او کند
او را بکشد و در همه جای روی زمین قدم میزند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
را و جمیع زنازادگان او را اطاعت کنند در مشارق و مغارب زمین پس میرود
بزمین حجاز و عیسی باو ملحق شود در گردنه هرشا و انجا جائیستکه کرراه مدینه
و شام یکی شود پس عیسی براو نعره‌ای زند نعره سختی و براو ضربتی زند
پس دجال آب شود همچنانکه قلعی و مس در آتش آب شود پس لشکر مهدی
میکشند لشکر دجال را در مدت چهل روز از طلوع آفتاب تا غروب آن
پس پاک میکنند زمین را از ایشان و بعد از آن مهدی مالک میشود مشارق
و مغارب زمین را و فتح میکند از جابرقا تا جابرسا را و تمام میشود امر او

و یعدل بین الناس حتی ترعی الشاة مع الذئب فی موضع واحد وتلعب الصبیان بالحیة والعقرب ولا یضرهم ویذهب الشر ویبقی الخیر ویزرع الرجل الشعیر والحنطة فیخرج من کل من مأة من کما قال الله تعالی فی کل سنبلة مأة حبة والله یضاعف لمن یشاء ویرتفع الزنا والربا وشرب الخمر والغناء ولا یعمل احد الا وقتله المهدی علیه السلام وکذا تارک الصلوة ویعتکفون الناس علی العبادة والطاعة والخشوع والدیانة وکذا تطول الاعمار وتحمل الاشجار الاثمار فی کل سنة مرتین ولا یبقی احد من اعداء آل محمد المصطفی صلی الله علیه وآله الا وهلک ثم انه تلا قوله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین - قال ثم ان المهدی یفرق اصحابه وهم الذین عاهدوه فی اول خروجه فیوجههم الی جمیع البلدان ویامرهم بالعدل والاحسان وکل رجل منهم یحکم علی اقلیم من الارض ویعمرون جمیع مدائن الدنیا بالعدل والاحسان ثم ان المهدی یعیش اربعین سنة فی الحکم حتی یطهر الارض من الدنس

یعنی و بعدالت رفتار کند درمیان مردم تا حدیکه گوسفند با گرگ در یکموضع باهم چرا کنند و بازی کنند کودکان با مار و عقرب و ضرر نرسانند ایشان را و بدی از میان برود و نیکی باقیماند و زراعت کند مرد جو و گندم را پس بیرون آید از هر یکمن که میکارد صد من چنانچه خدا تعالی فرموده در هر خوشه ای صد دانه و خدا دو چندان میکند برای هر که بخواهد و برداشته میشود زنا و ربا و آشامیدن

مشکرات زغناء ها وخوانندگیهای بطورغناء وساز ونوازها ونکند احدی ابکار
هارا مگر آنکه مهدی علیه السلام او را میکشد وهمچنین ترک کننده نمازرا ومردمان
معتکف بر عبادت وطاعت وخشوع ودینداری شوند وهمچنین عمرها طولانی و
دراز شود ودرختان ازمیوه ها بارور میشوند در هر سالی دو مرتبه وباقی نمانده شود
احدی از دشمنان آل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله الا اینکه هلاک ونابود شود
پس آنحضرت تلاوت فرمود گفته خدای تعالی را که فرموده پیدا وآشکار کرد
راه را برای شما از دین آنچه را که عهد گرفت نوح را بآن وآنچه را که وحی فرستادیم
بسوی تو وآنچه را که عهد گرفتیم بدان از ابراهیم وموسی وعیسی اینکه بپای
دارید دین را ومتفرق نشوید در آن بزرگ آمید بر مشرکین - فرمود پس مهدی
متفرق میکند یاران خود را وایشان کسانی هستند که از ایشان عهد گرفته شده ومعاهده
کردند با او ودر ابتدای خروج آنحضرت پس میفرستد ایشانرا بجمیع شهرها و
امر میکند ایشانرا بداد خواهی وعدالت ونیکوئی کردن وهر مردی از ایشان
برا قلیمی از زمین حکومت کنند وآباد میکنند همه شهرهای دنیا را بعدالت
ونیکی کردن پس مهدی در حکومت خود تا چهل سال میماند تا اینکه پاک
کند زمین را از چرکیها وکثافات

قال فقامت الی امیر المؤمنین علیه السلام

السادات من اولاد الاکابر وقالوا وما بعد ذلک یا امیر المؤمنین قال بعد ذلک

يموت المهدى ووزرائه وتبقى الدنيا الى حيث ما كانوا عليه من الجهالات والضلالات وترجع الناس الى الكفر فعند ذلك يبدء الله تعالى بخراب المدن والبلدان فاما المؤتفكة فيطغى عليها الفرات واما الزوراء فيخرب من الوقايع والفتن واما واسط فيطغى عليها الماء واذربايجان يهلك اهلها بالطاعون واما موصل فتهلك اهلها من الجوع والغلا واما الهرات يخربها المصرى واما القرية تخرب من الرياح واما حلب تخرب من الصواعق وتخرب الانطاكية من الجوع والغلا والخوف وتخرب الصقالبة من الحوادث وتخرب الخط من القتل والنهب وتخرب دمشق من شدة القتل وتخرب حمص من الجوع والغلا واما بيت المقدس فانه محفوظ الى ياجوج وماجوج لان بيت المقدس فيه آثار الانبياء وتخرب مدينة رسول الله من كثرة الحرب وتخرب الهجر بالرياح والرمل وتخرب جزيرة اوال من البحرين وتخرب قيس بالسيف وتخرب كيش بالجوع

يعنى گفت راوى - پس بپا خواستند بسوى امير المؤمنين عليه السلام بزرگانى از اولاد بزرگان وعرض كردند كه بعد از آن چه ميشود يا امير المؤمنين فرمود بعد از آن ميميرد مهدى وميميرند وزيران او وباقى ميماند دنيا به حالتى كه پيش از پيش بود از نادانيها وگمراهيها ومردمان بكفر برگردند پس در آنوقت ابتدا ميكند خدا بخراب وويران كردن شهرها وبلاد پس اما

مؤتفکه یعنی بصره آنرا آب فرات فروگیرد یعنی در آب غرق شود واما بغداد پس خراب میشود از جنگها و فتنها واما واسط را آب میگیرد یعنی غرق میشود و از ماندن اهل آن بطاعون هلاک شوند واما موصل هلاک میشود اهل آن از گرسنگی وگرانی وترس واما هرات را مصری خراب کند واما قزیه که آن شهریست در زیر واسط که پنج فرسخ تا واسط فاصله دارد و دارای بازارها و مسجد بزرگی است از بادها خراب شود واما حلب را صاعقها خراب کند وخراب شود انطاکیه از گرسنگی وگرانی وترس وبلاد صقالبه از حادثها خراب شود وبلاد خط از کشتن وغارتگری خراب شود ودمشق از شدت کشتن خراب شود وحمص از گرسنگی وگرانی خراب شود واما بیت المقدس محفوظ میماند تا زمان خروج یاجوج ومأجوج زیرا که بیت المقدس دارای است آثار انبیاء وخراب میشود مدینه رسول الله از زیادتی جنگ و خراب میشود هجر ببادها و رمل وخراب میشود جزیره اوال از بحرین ـ وخراب میشود جزیره قیس بشمشیر وخراب شود کبش که مراد از آن یا شهریست جانب غربی بغداد که آنرا کبش الاسد گویند نزدیک سماوه یا جای دیگر است بگو سنگی

قال علیه السلام ثم یخرج یاجوج ومأجوج وهم صنفان الصنف الاول طول احدهم مائة ذراع وعرضه سبعون ذراعًا والصنف الثانی

طول احدهم ذراع وعرضه سبعون ذراعاً یفترش باحدهم اذنیه ویلتحف بالاخری ولهم اکثر عدداً من النجوم فیسیحون فی الارض فلا یمرّون بنهر الّا وشربوه ولا جبل الّا لحسوه ولا وردوا علی شطّ الّا نشفوه ثمّ بعد ذلک تخرج دابّة من الارض لها رأس کرأس الفیل ولها وبر وصوف وشعر وریش من کلّ لون ومعها عصی موسی و خاتم سلیمان فتنکت وجه المؤمن بالعصا فتجعله ابیض وتنکت وجه الکافر بالخاتم فتجعله اسود ویبقی المؤمن مؤمناً والکافر کافراً ثمّ ترفع بعد ذلک التّوبة فلا تنفع نفس ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً

قال الرّاوی فقامت الیه اشراف العراق وقالوا له یا مولنا یا امیر المؤمنین نفدیک بالآباء والامّهات بیّن لنا کیف تقوم السّاعة واخبرنا بدلالاتها وعلاماتها فقال علیه السّلام یظهر صائح فی السّماء ونجم فی السّماء له ذنب فی کلّ ناحیة المغرب ویظهر کوکبان فی السّماء فی المشرق ثمّ یظهر خیط ابیض فی وسط السّماء وینزل من السّماء عمود من نور ثمّ ینخسف القمر ثمّ تطلع الشمس من المغرب فیحرق حرّها شجر البراری والجبال ثمّ تظهر نار من السّماء فتحرق اعداء آل محمّد حتّی تشوی وجوهم وابدانهم

یعنی پس بیرون میاید یاجوج وماجوج وایشان دو صنفند صنف اول طول قامت هر یک از ایشان صد ذراع است وعرض او هفتاد ذراع وصنف دوم طول قامت هر یک از ایشان یکذراع است وعرض او هفتاد ذراع فرش میکند یکی

از دو گوش خود را و لحاف خود میکند گوش دیگر را و شماره ایشان از ستاره‌ها بیشتر
است پس سیاحت میکنند در روی زمین و نمیگذرند بنهری الا اینکه تمام اب انرا
میاشامند و نه بکوهی الا اینکه انرا می لیسند یعنی گیاهی و درختی بران باقی نمیگذارند
و بر شطی وارد نمیشوند مگر انکه اب انرا خشك میکنند پس ... از ان بیرون میاید
جنبنده زمین که سری دارد مانند سر فیل و کرك و پشم و مو و پر دارد از هر رنگی و
با او است عصای موسی و انگشتری سلیمان پس خط میکشد بر روی مؤمن با عصا
پس روی او را سفید میکند و خط میکشد بر روی کافر با انگشتری پس روی او را
سیاه میکند و مؤمن بحالت مؤمنی باقیماند و کافر بحالت کافری پس بعد از ان
توبه برداشته میشود یعنی دیگر توبه قبول نمیشود و نفع نمیدهد هیچ نفسی را ایمان
اوردن او در انوقت که از پیش ایمان نیاورده بود یا کسب نکرده بود در ایمان خود
نیکی را - راوی گفت پس برپا خواستند بسوی انحضرت اشراف عراق و عرض کردند
بانحضرت که یا امیر المؤمنین پدرها و مادرهای ما فدای تو باد بیان فرما برای ما
که چگونه برپا میشود قیامت کبری و خبر ده ما را بنشانها و علامتهای ان پس فرمود
علیه السلام ظاهر میشود فریاد کننده ای در اسمان و ستاره ای در اسمان که از برای
او دنباله است در هر ناحیه ای از مغرب و ظاهر میشود در اسمان دو ستاره در مشرق پس
ظاهر میشود مانند ریسمان سفیدی در میان اسمان و فرود میاید عمودی از نور
از اسمان پس از ان ماه میگیرد پس از ان افتاب از مغرب طلوع میکند پس میسوزانند

گرمی آن درختهای بیابانها و کوهها را پس ظاهر میشود آتشی از آسمان و میسوزاند
دشمنان آل محمد را بنحویکه بچند و بریان میشود روها و بدنهای ایشان

ثم یظهر کف بلا زند و فیها قلم یکتب فی الهواء و الناس یسمعون صریر القلم و هو
یقول واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا فتخرج یومئذ
الشمس و القمر و هما منکسفان النور فتاخذ الناس الصیحة و التاجر فی بیعه و
المسافر فی متاعه و الثوب فی مسدائه و المرئة فی غزلها (نسجها خ ل) و اذا کان
الرجل اللقمة بیده فلا یقدر اکلها و یطلعان الشمس و القمر و هما اسودان اللون
و قد وقعا فی زوال (زلازل خ ل) خوفا من الله تعالی و هما یقولان الهنا و خالقنا
و سیدنا لا تعذبنا بعذاب عبادک المشرکین و انت تعلم طاعتنا و الجهد فینا و سرعتنا
لمضی امرک و انت علام الغیوب قال الله تعالی صدقتما و لکنی قضیت فی نفسی ان
ابدء و اعید و انی خلقتکما من نور عزتی فیرجعان الیه فیبرق کل واحد منهما برقة
تکاد تخطف الابصار و یختلطان بنور العرش فینفخ فی الصور فصعق من فی السموات
و من فی الارض الا ما شاء الله تعالی ثم ینفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون
فانا لله و انا الیه راجعون

یعنی پس ظاهر میشود کف دستی بدون مچ و در آن قلمی است که مینویسد
در هواء و مردم میشنوند صدای نوشتن آنرا در حالتیکه میگوید نزدیکشد آن
وعده حق راست خدا یعنی قیامت پس در آنوقت راست میایستد چشمهای آنان

که کافر شدند پس بیرون میایند در آن روز آفتاب و ماه در حالتیکه نور آنها
گرفته شده باشد پس صیحه ای مردم را فرو گیرد در حالیکه تاجر مشغول خرید و فروش
است و مسافر در میان متاع خود باشد و جامه در جایگاه خود باشد و زن
بر ریسیدن یا فتاجی خود مشغول باشد و زمانیکه مرد لقمه بدست او باشد و توانائی
خوردن آنرا نداشته باشد و آفتاب و ماه در آیند در حالتیکه رنگ آنها سیاه
باشد و در حالت زوال واقع شده باشند یا متزلزل و لرزان باشند از ترس خدای
تعالی و ایشان در آنحالت میگویند خدای ما و آفریننده ما و آقای ما عذاب
نکن ما را بعذاب بندگان مشرک خود و تو میدانی فرمانبرداری ما را و
کوشش که در ما است و شتابکردن برای گذرانیدن امر تو و تو بسیار داننده ای
امرهای نهانی را خدای تعالی به آنها فرماید راست میگوئید شما ولکن من
در نفس خود حکم کرده ام که ابتداء کنم بخلقت و برگردانم و عود دهم بدرستیکه
من شما را آفریده ام از نور عزت و غلبه خود پس برمیگردند آفتاب و ماه بسوی
او پس از هر یک از آنها برقی جستن کند که نزدیک باشد نور چشمها را ببرد و مخلوط
شوند بنور عرش پس دمیده شود در صور پس بیهوش شود هر که در آسمانها
و هر که در زمین است مگر آنچه را که خدای تعالی بخواهد پس دمیده شود
در صور نفخهٔ دیگری پس ناگاه همه مردگان بر پا خواسته نگاه میکنند پس
ما مخصوص خدائیم و بدرستیکه ما بسوی او بازگردنده ایم

قال الراوی فبکی علی علیه السلام بکاءً شدیداً حتی بلّ لحیته بالدموع ثم
انحدر عن المنبر وقد اشرفت الناس علی الهلاک من هول ما سمعوه - قال الراوی
فتفرقت الی منازلهم وبلدانهم واوطانهم وهم متعجبون من کثرة فهمه وغزارة علمه
وقد اختلفوا فی معناه اختلافاً عظیماً

یعنی گفت راوی پس گریه کرد علی علیه السلام گریه کردن سختی تا اینکه
تر شد محاسن او به اشکها پس از منبر فرود آمد درحالیکه مشرف بر هلاکت بودند
مردمان از هول آنچه که شنیدند از او - گفت راوی پس متفرق شدند مردم
بمنزلهای خود و شهرهای خود و وطنهای خود درحالیکه متعجب بودند
از بسیاری فهم آنحضرت و فراوانی علم او و مختلف شدند در معنای کلام
آنحضرت مختلف شدن بزرگی **مؤلف فقیر گوید**

تا اینجا باتمام رسید خطبه مبارکه منسوبه بامیرمؤمنان علیه السلام و علاوه
بر علائمیکه راجع بقیام حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در آن بیان فرموده
نکات بسیاری از آن استفاده میشود خصوصاً در تفکیک بعضی از علامات
مشترکه بین قیامت صغری و قیامت کبری که نگارنده در تشریح بعضی از آنها
در این جزوه از کتاب مبادرت مینمایم

اول آنکه تجدید وبنای سورها و یا بنگاهها را که قبلاً شرح داده شد در شهرها
از علامات خروج سفیانی شمرده و مربوط بطبقات قبل از طبقه هفتم نیست بلکه

راجع بعلائم آخر الزمان

از علامات قریبه بخروج انملعون است که در طبقه هفتم واقع میشود **دوم** انکه حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور هفت سال در مدینه الزنج اقامت میکند **سوم** انکه خروج دجال پس از هفت سال از ظهور انحضرت خواهد بود **چهارم** انکه نزول حضرت عیسی علی نبینا واله وعلیه السلام پس از چهل روز از خروج دجال خواهد بود **پنجم** انکه انحضرت تا چهل روز از اول افتاب تا وقت غروب ان با لشکر دجال جنك میکند تا زمین را از لوث وجود انها پاك کند **ششم** انکه انحضرت بعد از ان تا چهل سال در روی زمین میماند وحکومت میکند تا روی زمین را از کثافات کفر وشرك ونفاق وجور وظلم پاك کند **هفتم** انکه خرابی شهرها از علامات قیامت کبری است نه صغری **هشتم** انکه خروج یاجوج وماجوج بعد از خرابی شهرها است و ان از علامات قیامت کبری است نه صغری **نهم** خروج دابة الارض بعد از خروج یاجوج وماجوج است و ان از علامات قیامت کبری است و مربوط بقبل از ظهور نیست **دهم** خروج افتاب از مغرب از علامات قیامت کبری است **یازدهم** ظهور اتش از اسمان از علامات قیامت کبری است

تنبیه وتشریح

دانسته باد که راجع به ظهور اتش اخبار بسیاری از طریق فریقین روایت شده که در بعضی بتصریح شده که ان اتش از وادی حضرموت ویا از زمین برهوت ویا از قعر

عدن یا در جو هوا ظاهر شود و در بعضی مدت مکث آنرا سه روز و در بعضی هفت روز تصریح شده ممکن است گفته شود که ظهور بعضی از آنها قبل از قیامت صغری است و بعضی قبل از قیامت کبری خواهد بود هرچند اظهر چنان مینماید که همه آنها از علامات قیامت کبری است نه صغری خصوصاً با قرینه‌ای از مطویات بیشتر از اخبار آن مستفاد میشود بقید یسوق الناس الی المحشر و امثال آن والله العالم

دوازدهم

ظاهر شدن کف بدون زند یعنی پنجه در هوا آن نیز از علائم قیامت کبری است نه صغری و اخبار آن هم بطرق فریقین مختلف روایت شده بعضی بکف تنها اقتصار کرده و بعضی بتعبیر بدست شده و بعضی کف و وجه وارد شده و بعضی سر و صورت و دست و سینه دارد و در بعضی مطلق و در بعضی مقابل آفتاب و در بعضی وارد است که مردم او را بشناسند و در بعضی تصریح شده که آن امیرالمؤمنین علیه السلام است بهر تقدیر این نیز ظاهراً از علامت قیامت کبری است

در پیرامون دجال

مزید بر آنچه در جزو اول این کتاب شرح داده شد چنانچه در کتاب گنجینه سرور در علامات ظهور هم شرح دادم غالب اخبار یکه از طریق خاصه و عامه در شرح حالات او و خر او و سیر و سلوک او روایت شده برحسب ظاهر قابل قبول نیست و عقول عامه و خاصه مند اوله از تحمل آن ابا دارد و بیشتر حمل با فسانه میکنند و مورد اعتماد نیست ولی بطور کلی اصل قضیه را نباید انکار کرد زیرا که بیهوده سخن باین درازی نبود بلی بطور مسلم

زایجه بعلائم آخر الزمان

امر دجال امری است خارق عادت وسری است از اسرار الهیه واز آیات قدرت خدای
متعال وبقدری مهم است که بمقتضای اخبار بسیار از زمان نوح پیغمبر علیه السلام هر-
پیغمبری قوم خود را از فتنه دجال ترسانیده واز ظهور وخروج چنین فتنه ای خبر داده
واهل کتاب از یهود ونصاری ومجوس در آمدن دجال وآشکار شدن فتنه او تردیدی
ندارند ودر کتب آنها بر آن تصریح شده واز جمله کسانیکه از متقدمین بآن نیز تصریح کرده
جاماسب حکیم است که او را کوموسب وجوموسب هم گفته اند در کتاب خود که اسرار
عجم نام دارد وآن عبارتست از گذشته ها وآینده هائیکه در دنیا واقع شده تا زمان او
وآنچه واقع شود بعد از او تا قیامت از حالات وزایجه های طالعهای بعضی از ملوک
پیشینیان از عصر خود واشخاص مهم تاریخ وملوک وپادشاهان وانبیاء واوصیائی که
در دوره زمان پس از او بوجود آیند واو بزعم بعضی پیغمبر بوده وبعضی او را حکیم
دانسته اند ودر فن نجوم وستاره شناسی مهارتی بسزا داشته در همان کتاب از روی
علم نجوم از زمان خود تا زمان آدم ابو البشر را بطور قهقری حساب کرده وزایجهای
طوالع اشخاص نامی جهان را استخراج کرده وبطور کلی کوئی شرح حالات آنها را
بیان نموده وهمچنین از زمان خود تا قیام قیامت نیز طوالع اشخاص نامی را استخراج
کرده وحالات آنها را کلی کوئی کرده واز جمله استخراجات او است زایجه طالع دجال
ملعون وآنچه از او بظهور میرسد واوصاف او واوصاف خر او وکم نگارنده نوشتیم
زایجه طالع او را با عین عبارات کتاب جاماسب نامه یا اسرار عجم که در موضوع او شرح

بخش چهارم اخبار علویه

داده ورسم نموده مینگارم تا مزید براگاهی مطالعه کنندگان گردد

گفتار جاماسب راجع بدجال

قوس / جدی	زحل مریخ / عقرب / زهره	حمل مشتری / میزان / سنبله / پنجم
دلو	دجال	اسد
حوت / حمل	ثور	سرطان / جوزا

بعد از ان مردی یکچشم
از اصفهان بیرون
اید بر خری نشسته
که بالای خر او هفت
گز بود و بالای ایمرد
ده گز بود و بر پیشانی
ان خر اهنی بسته بود
و ابر انجا نشسته که این خر خدا است و اینمرد عجایبها نماید چنانکه مردم را
از ان خوش اید و هفتاد هزار ادمی جمله بر ملت سرخ شبان با هودار
(یعنی ملت یهود) باشد و بطالع عقرب باشند بعضی از دراز گوش پیاده
باشند و چماقی از چوب بید ساخته و سخن میگوید و بران چوب اشاره
میکند و از گردن خرنان فروی افتد و مردمان بر میگیرند و میخورند
و ندانند که جادوئیست و مردم او را سجده کنند و بهر شهری و ولایتی برسد
خراب کند و میگوید دنیا را خراب میکنم تا بهشت و دوزخ من باقی ماند
تا یکسال عالم را خراب کند و خلق را گمراه کند تا بمکه رسد چون کعبه را

راجعه بعلائم آخر الزمان

ویران خواهد کند درهای مکه بسته گردد و درِ مدینه همچنین پس ببیت المقدس آید و انجا مقام کند وخواهد که قبله انبیارا تا خراب کند و عالم همه دین وی قبول کرده باشند الا سه شهر انکه بر سر کوه طور رود و درانجا خیمه زند وفرماید زدن

طالع انکه صفت عیسی دارد

پس اخر ما قران افتد در حمل وخورشید درخانه خود بود وعطارد نیز در خانه خود وبهرام بدلو بود ودست دم موش کیوان سوی مشتری بود ودست کتاب مشتری سوی مریخ بود ودست شمشیر بهرام سوی خورشید بود ودست وقلم خورشید سوی ناهید دارد ودست وجامه زنان ناهید سوی تیر دارد وعطارد روی بخورشید دارد بمقابله ماه دارد وماه با زهره بود دلیل کند که مردی بیرون آید از قبیله انبیاء از فرزندان هاشم دول کشی تر شکل دراز گوش پیاده وگرد روی وکوسه بود و پشمینه پوش وکمر برمیان

حوت / دلو / بهرام	زحل مشتری / حمل	ثور / جوزا
جدی	طالع انکه صفت عیسی دارد (یعنی [illegible] مهدی [illegible]	سرطان
قوس / عقرب	میزان / زهره	اسد آفتاب / سنبله / عطارد

بسته و عصا در دست گرفته و مردم چنان پندارند که دراز گوش پیاده است
و قوت گیرد و مدد او کنند و چنین پندارند که دعوت بدین دراز گوش کند
و از دنبال او روند و گویند که ببینیم که چه خواهد کردن پس سپرها شتر ناگاه
بدر خیمه آن مدعی برسد و او را بقفا باز خفته بیند عصا بر شکم آن مدعی
زند و شکم او را بشکافد و آن مردم از دنبال او دویدن گیرند و با وی یاری
کنند تا خدای تعالی باران فرستد و چهل فرسنگ خون از کوه طور روانه
شود و همان ساعت او را سجده کنند و خدای خود خوانند و چون او را ببینند
که از آسمان بیرون آمده بر تخت شاهی بنشیند و مردم را بره راست خواند و
گوید من بنده ام از آن خدای تعالی تا همچنین شما سجده خدا را کنید و وعده
دید او را و خواهید که همه عالم مرده کند و باز زنده کند و هر یکی از دیگری داد
خود را بستاند آنگاه او را هر که بنا پرستید جاوید بهشت ماوای او بود و
آنکه عاصی شده باشد و بفرمان خدای عزّ و جلّ کرده بعذاب دوزخ گرفتار
گردد و او دعوت بدین مهر آزمای کند و همه قبول کنند و بشام قرار گیرد و
مردم که در کنج عالم باز مانده باشند همه روی بدان طرف نهند و او شهری بنا
فرماید و پانصد فرسنگ جهان معمور شود که از غلبه مردم و چهارپای کشت و
زرع نتوان کرد و شام همه آبادان شود و از عراق شهری آبادان شود و بهر
داد کنند و از دادگری گرگ و میش هم آب خورند و مردم بسیار شوند و عمر

دیگر باره تازه شود و بدرازی چنانکه مرد باشد که او را پنجاه فرزند باشد خاصه
در آنوقت که اختران دور برج جوزا و خورشید با بهرام و زحل و تیر در طالع بهم
ساخته بود و قمر در ساخته با ناهید از مقابله رأس منصرف شده و رأس در قرار و
دلیل کند از پسر ابنیاء یکی بنشیند بر سم او پادشاهی کند و کوه و در و دشت پر
از مردم و حیوان شوند و کتابهای مردم کهن هم جمع گشته از مکه جهان از نوشتن
و خواندن خالی شود و تاریخ طلب کنند و نیابند تاریخ نو فرمایند و تاریخها
نه هم بیفتد و جهان هم چون چشم خروس و روی عروس شود و همه بدین
مهر از ماهی باز آیند و آشوب از جهان برخیزد چنانکه صلح را فراموش کنند
که چگونه باید داشتن و اگر وصف این روزگار کنم ما را زندگی خویش تلخ گردد

پایان کلمات جاماسب در این موضوع

و این کتاب در نزد نگارنده موجود است و تاریخ کتابت آن دوازدهم جمادی
الثانیه سال هزار و صد و هشت هجری در اصفهان نوشته شده از روی نسخه
اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی ره بوده و بعد از این هم بنا
بعضی از قسمتها که بنظر لازم شود در ضمن این کتاب بمحل خود نوشته میشود

خلاصه سخن

آنچه از اخبار و آثار فریقین و غیره مستفاد میشود دجال خبیث پلید جادو
گر غریب و عجیبی است و ممکن است از روی جادو با شکال مختلفه عجیبه خود

بخش چهارم اخبار علویه

وخرِ خودرا بمردم نشان دهد چنانچه متن بسیاری از اخبار راجع باوحاکی استکه

دوکوه در پیش رو وعقب سر او از آب ونان بنظر بیننده میاید وبسحر وجادو چنین نموده

میشود وبا ساز زدن هربنِ موئی از موهای خرِ او باکوچك وبزرك شدن ومتشکل

شدن او باشکال مختلفه ساعت بساعت وهمچنین بزرگی گام ومیان دوگوش خرِ او

یا محمول بر شدت بزرگی خر او باشد یا انکه درحقیقت خود وخرِ او کوچك ومتعارف

باشند ولی دریاها وشهرها وقریه ها بنحر او بزرك وکوچك شوند زیرا که سحر

عبارتست از نشان دادن غیر واقع بصورت واقع ودور نیست که بزرگی هیکل او و

خرِ او از روی حقیقت وواقع باشد وخدای متعال بقدرت کامله خود برای حکم ومصالح

وامتحان بندگان خود بروفق حکمت ابتلا چنین خلق فرموده باشد چنانچه در دهورِ ماضیه

وقرون متمادیه در هرعصری بسا مخلوقات غریبه وعجیبه خلق فرموده کما اینکه در تواریخ

وسِیَر واخبار ملل ونحل جهان از انها خبر داده شده از قبیل بزرگی جثه خود ادم ابوالبشر

وحوا واولاد انها خاصه عناق دختر ادم وعوج پسر عناق چنانچه نقل شده که جثه عناق

بقدری بزرك بوده که بقدر یکجریب زمین جای نشستن او بوده وفرزند او عوج

بحدیکه قامت او یکصد وهفتاد گز بوده ونظائر انها

پس بمجرد دیدن یا شنیدن خبری در کتابی یا از گوینده ای فورا نباید مبادرت

در انکار کرد واین جمله از کلام بعضی از بزرگان را باید در نظر گرفت که گفته اند کلما

قرع سمعك فذره فی بقعة الامکان یعنی هرچیزیکه بگوشت شنیدی انرا در بقعه

امکان بگذارد بواکه وقوع و یا وجود آن از حیز امکان بیرون نیست و خدا قادر و توانا است

حدیث چهل و دوم ۳۶۴

نسخه دیگر خطبة البیان منسوب بحضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که در کتاب الزام الناصب در صفحه ۲۰۳ نقل کرده و مؤلف در همان صفحه در حاشیه آن شرح داده است صدرت آنرا باین کیفیت که گفته است مقابله کردم این نسخه خطبة البیان را با نسخه عتیقه ای که آثار صحت در آن ظاهر بود و تاریخ کتابت آن در سال یکهزار و هفتاد و پنج بوده که آن نسخه در خزانه ذریه شهید اول ره بوده و در پشت آن نسخه نوشته بود اینچه را که ترجمه آن است بتحقیق وقف کردم آنرا بر فرزندم محمد بهاء الدین و بر آنکه زود باشد از او بوجود بیاید از فرزندان ان شاء الله تعالی بمنت گذاردن او و کرامت فرمودن او و نوشت کوچکترین طالب علم شرف الدین محمد مکی پسر محمد ضیاء الدین پسر شمس الدین پسر حسن پسر زین الدین از ذریه شریف ابی عبدالله الشهید شمس الدین محمد پسر جمال الدین مکی مطلبی حارثی عاملی جزینی در سال یکهزار و صد و نود و سه

مؤلف ناچیز گوید

ظاهراً چنین مینماید که این خطبه با خطبه ایکه قبل از این ذکر کردم یکی بوده و در یکجا و بیکمجلس انشاء شده چنانچه از حمد و ثنا و تحیت و درود و جملاتی که در آن ذکر شده در کثیری از عبارات آن با یکدیگر مطابقند و بعلاوه داستان سوید ابن نوفل و اعتراض او بحضرت

ونظر غضب فرمودن آن بزرگوار براو وهلاک شدنش وبیرون بردن جسد او از مسجد
وبیان سخنانی که بعد از آن فرموده وقسمتی از اوصاف خود حضرت ومقداری از علائم
که بطرز رمز ولغز یاد فرموده ودر خطبه قبل گذشت در این نیز موجود است بلی فرقیکه
با خطبه قبل دارد از جمله آنکه حمد وثنا وتحیت ودرود آن طولانی تر ودیگر آنکه در این
خطبه بالغ بر سیصد ونود وکسری از اوصاف خود را حضرت در آن ذکر فرموده بتعبیر
انا انا ودیگر آنکه قسمت علائم مرموزه آن مفصلتر است از خطبه قبل ولغز ومرموزات
آن بیشتر است ودیگر آنکه بعضی از علامات که در این خطبه ذکر شده در خطبه قبل نیست
وبالعکس ودیگر آنکه حضرت در ضمن بیان علامات تعیین قرن فرموده ودر خطبه قبل
چنین نیست بلکه از زمان خود تا زمان ظهور را هفت طبقه فرموده ودیگر آنکه در این
خطبه آنحضرت اسامی ولات وحکام خود را که در زمان ظهور در شهرها میفرستند با
اسامی پدرانشان ذکر فرموده ولکن عده سیصد وسیزده نفر اصحاب خاص خود را
ذکر نفرموده ودر خطبه قبل بعکس است اسامی اصحاب خود را در شهرها بدون نامهای
پدرانشان ذکر فرموده ولی نامهای ولات وحکام وپدرانشان را ذکر نفرموده و
دیگر آنکه بسیاری از علامات وعبارات در این خطبه هست که در خطبه قبل نیست و
بالعکس **بهر تقدیر** آنچه که بنظر میرسد اینست که دو خطبه هر دو یکی بوده است
واین اختلاف وتعدد ناشی از حافظ وضابط نبودن وعدم تحمل ضبط رواة آنست وهمچنین
است راجع بمکان صدور آن که در بصره انشاء وصادر شده از آنحضرت یا در کوفه والله العالم

راجع بعلائم آخر الزمان

نگارنده آنچه از آنرا که در این کتاب اقتضاء ذکر آنرا دارد مینگارم و قبلا نکته جالب توجهی را که نه ذکر آن در اینمقام لازم بنظر قاصر میاید بعرض میرسانم تا ارباب نظر در اطراف آن جولان نظر داده و از نتیجه نظریات خود بهره مند گردند غرض نقشی است کز ما باز ماند

نکته جالب توجه

پوشیده نماناد که در موضوع حوادث و ملاحمیکه در این دو خطبه بآن اشعار شده بعضی از علائم بطور تصریح و بعضی در پرده تلویح و بعضی علائم بعیده و بعضی علائم قریبه و بعضی مشروطه و بعضی محتومه و بعضی خاصه و بعضی عامه و بعضی مشترکه بین قیامت صغری و کبری میباشد و بسیاری از آنها صورت وقوع پیدا کرده و معدودی از آن هنوز باقیمانده که بعضی از آنها در شرف وقوع و بعضی از آنها هنوز مدت دارد و بعضی از آنها چون مشروطه و معلقه و بدائیه است ممکن است صورت وقوع پیدا کند و ممکن است نکند در تشخیص بعضی از این قسمتها پس از استقراء و تتبع و کاوش میتوان اجمالا زمینه ای بدست آورد برای تنبه و بیدار شدن و خود را مهیا کردن و امید وار بنزدیکی فرج بودن مثلا در بعضی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام را طبقه بندی فرموده است بهفت طبقه شش طبقه از آنرا اول و آخر آنها را بسالهای هجری معین فرموده و برای طبقه هفتم آخر مدت آنرا معین نفرموده و در پرده خفا گذارده چنانچه در خطبه قبل که حدیث چهل و یکم باشد عین فرمایش حضرت با ترجمه آن شرح داده شد و در بعضی اول تغییر را از زمان طلوع بنی عباسی یعنی مقتدر بالله گرفته

بخش چهارم اخبار علویه

وفرموده لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقتدر) فانه اول علامات التغییر الا وانی اعرف ملوکهم من هذا الوقت الی ذلك الزمان چنانچه در خطبه قبل گذشت یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت یعنی مقتدر زیرا که آن اول علامات تغییر است و من میشناسم پادشاهان ایشان را از اینوقت تا آن زمان - و در این خطبه دور فتنه را تا قرن یازدهم ذکر فرموده چنانچه عنقریب ذکر خواهم کرد و خواهید دانست و ظاهراً قرنی که حضرت در این خطبه بیان فرموده قرن هجری نباشد زیرا که هم اکنون که مشغول نوشتن این کتابم از قرن چهاردهم هجری تقریبا هفده سال زیادتر باقیمانده نیست که بگذرد و تغییر آنحضرت بقرن یازدهم هجری سازش ندارد پس ممکن است گفته شود که شاید مراد حضرت از قرن یازدهم قرن یازدهم از اول زمان تغییر یعنی از زمان خلع مقتدر بالله عباسی باشد زیرا که خلع مقتدر تقریبا در سال سیصد و شانزده هجری بوده و اکنون سال یکهزار و سیصد و هشتاد و سه هجریست چون سیصد و شانزده را از آن کم کنیم باقی میماند یکهزار و شصت و هفت سال و بنابراینکه قرن صد ساله مراد باشد تا کنون که زمان تالیف و تصنیف این رساله است تقریبا ده قرن و شصت و هفت سال از زمان خلع مقتدر میگذرد و هم اکنون سال شصت و هفتم از قرن یازدهم از زمان خلع مقتدر است در اینصورت با فرمایش حضرت راست و درست میاید و بعد از این خواهی دانست که آنحضرت در کلام خود از شدت وعظمت شدائد و مصائب و بلاهای این قرن کلمه استرجاع بر زبان جاری فرموده و اگر

راجع بعلائم آخر الزمان

روی دقت فکر کنیم و بدیده عبرت در اوضاع بنگریم از ابتدای اینقرن تا کنون که تقریبا شصت و هفت سال میگذرد چه حوادث و انقلاباتی در کلیه ممالک اسلامی بلکه در تمام روی زمین از شرق و غرب و جنوب و شمال حادث شده و چه فتنها روی داده میتوانیم فی الجمله مقیاسی برای صحت صدور این خطبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدست آوریم بر نزدیک بودن زمان ظهور طبق علائمیکه بیان فرموده اند نه اینکه مراد این باشد که برای ظهور وقت مصرحی بیان کنیم و بطور قطع و جزم در اینموضوع اظهار نظر کنیم زیرا که باجمله کذب الوقاتون وهلک المستعجلون درست نمی‌آید بلکه از روی رجا و حدس و تخمین است نه بر وجه حکومت و تسجیل عجل الله تعالی فرجه وسهل الله مخرجه اکنون شروع میکنیم ببیان انچه از این خطبه که مربوط بعلائم است و نوشتن ان در اینکتاب سزاوار است

قال علیه السلام

الا ان فی المقادیر من القرن العاشر سیحیط علج بالزوراء من بنی قنطوراء باشرار وای اشرار وکفار وای کفار وقد سلبت الرحمة من قلوبهم وکلفهم (رکفلهم م) الامل الی مطلوبهم فیقتلون الابله ویاسرون الاکمة ویذبحون الابناء ویستحیون النساء ویطلبون شذاذ بنی هاشم لیسا قوامعهم بالغنائم ویستضعف فتنتهم الاسلام وتحرق نارهم الشام فاهاً لحلب بعد حصادهم واهاً لخرابها بعد دمارهم وسترتوی الظماء من دمائهم ایاماً وتساق سبایاهم فلا یجدون لهم عصاماً ثم تستر منهم جبابرة مارقین وتحل البلاء بقریة فارقین وستهدم

حصون الشامات وتطوف ببلادها الآفات فلا یسلم الا دمشق ونواحیها

وبراق الدیماء بمشارقها واعالیها ثم یدخلون بعلبک بالامان وتحل البلایا

فی نواحی لبنان فکم من قتیل بقطر الاغوار وکم من اسیر ذلیل من قری الطوما

فهنالک تسمع الاعوال وتصحب الاهوال فاذا لا تطول لهم المدة حتی تخلو من

امرهم الجدة فاذا اتاهم الحین الاوجر وثب علیهم العدو الاقطر بجیشه

الململم المکرر وهو رابع العلوج المنفر بکتیبة المظفر ونوائب الغدر بجیش

یلیلمه الطمع ویلهبه الهلع فیوقفهم سوق الهیجان ویمکث شیاطینهم

بارض کنعان ویقتل جیوشهم العفف ویحل بجمعهم التلف فیلاهیم منهم

عقب لشتات من فلک النجاة الی الفرات فیسرون الواقعة اذ لا مناص

وهی الفاصلة المهولة قبل المغاص فیعدهم علی الاسلام الکرة فهنالک تحل

بهم الکرة (الکسرة خل) فیقصدون الجزیرة والخصباء ویخربون بعد عودهم

انبرباء

لغات عِلج وحشی وکسی را گویند که هیچ دینی ندارد اُبُلّه موضعی است در بصره

که یکی از بهشتهای دنیا بشمار میرفته شُذاذ عدهٔ کمی از مردم و مردمان بیگانه که

از ان قبیله نباشند یا خانه ای در ان قبیله نداشته باشند قنطوراء کنیز ام ولد

حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بوده که شش پسر اورده برای ابراهیم که ابراهیم

انها را در زمان حیات خود از اسحق جدا کرده و بجانب مشرق زمین فرستاد

و در انجا ساکن شدند و نسل انها زیاد شد و از نژاد انها است ترك و حبشه و بربر گفته
شده که یعنی قنطورا از اولاد یافث بن نوح‌اند زوراء مراد بغداد است خطیب بغدادی
در تاریخ خود گفته که وجه تسمیه بغداد بزوراء برای اینست که از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام پرسیدند که چرا بغداد را زوراء گویند و حضرت رسول انرا زوراء گفته
فرمود لان الحرب یزور فی جوانبها حتی یطبقها یعنی برای اینکه جنك اطراف انرا زیارت
کند تا انکه فرو گیرد انرا و در منتهی الارب گفته که برای ان زوراء گویند که ابواب داخل
ان ازخارج دیده میشود اکمه پشته یا پشته بلند از یکسنك یا جای بسیار بلند را گویند
که حالت ان غلیظ باشد و بحجریت نرسیده باشد یعنی تپه‌های بلند ظماء بکسر ظاء و
بضم ان نادر جمع ظمآن است بروزن سکران یعنی تشنه دمار هلاکت مارق از دین بیرون
رونده ... ان قاعده شهرهای دیار بکر است که درمیان جزیره وارمنیه واقع است
یتقطر اقطرارا یعنی خشم میگیرد خشم گرفتنی و خشمگین میکند خشمگین کردنی اغوار گروههای
الطومار انواع شدتها و سختیها الجدة خشم گرفتن در منتهی الارب است وجد علیه یجد جدة و وجدا
و موجدة تحلبیة خشم گرفت الحین هلاکت الاوجر ترسان و ترسناك و ثوب جستن کردن
اقطر کسی است که شرارت از او میبارد الململم بسیار و درهم پیوسته کتیبه بروزن
سفینه گروه لشکر یا گروه اسبان گرد امده یا گروه اسبان غارت کننده از صد تا هزار
نوائب جمع نائبه یعنی مصیبت و کار دشوار غدر بروزن قصر جمع غادر است بر غیر قیاس گفته
میشود غدر اللیل یعنی تاریك شد شب لململمه گرد گردانیدن و دور دادن و بچرخ در اوردن

الهاب برافروختن آتش وبلند دویدن اسب وپیاپی درخشیدن برق هلع خروشیدن
از ناشکیبائی هیجان برانگیختن وخشم گرفتن ووارد کارزار شدن قفقف جماعت را
گویند وبنا بر نسخه‌ای عفت است بمعنای بازداشته شده مغاص جایگاه فرو شدن
در آب وبمعنای دانستن نیز آمده کرة بازگشت کردن کسرة شکست خوردن خضباء
زمینهای پرگیاه حاصل خیز حرباء خشمگین شوندگان غاربگر جنگجو

معنی آگاه باشید که در مقدار رهائی از قرن دهم زود باشد که احاطه کند کسیکه هیچ
دینی ندارد در بغداد از اولاد قنطورا کنیز ابراهیم خلیل یا اولاد ترک بن یافث که ترکها یا
حبشیها باشند وآنها شر برهائی هستند وچه شر برهائی وکافرهائی هستند چه کافرهای
رحم از دلهای ایشان کنده وبرداشته شده باشد وبمشقت اندازند ایشان اولادهای رازی ازو
ایشان تا بانچه که میخواهند برسند پس میکشند اهل ابله یعنی اهل بصره را واسیر میکنند
آنها نیز از ایشان که در بیشه‌ها وتپه های بلند متواری وپنهان شده اند ومیکشند
پسرها را وزنده میگذارند زنها را ومیطلبند عده کمی از بنی هاشم را که از ایشان نیستند
ویا درمیان ایشانند ولی خانه‌ای از خود ندارند وآنها را با خود سوق دهند مانند
سوق دادن غنیمتها وضعیف وناتوان کند فتنه ایشان اسلام را وبسوزانند آتش ایشان
شام را پس وای بر اهالی حلب که پس از دیدن ایشان بقتل عام کردن خانه‌ها نیز آنکه
در آنها ساکن بودند خراب کنند وآه از جهت خراب کردن وخراب شدن آن شهر وریختن
خونها وزود باشد که سیراب شوند از خونهای ایشان تشنگان چند روزی و رانده

میشود اسیران ایشان پس بمیان بند برای خودشان حافظی و نگاهداری پس سر میدهند
بعضی از ایشان را گردنکشان از دین بیرون روند و زود باشد که خراب کنند حصار
های شامات را و دور زنند در شهرهای آن بلاها و فتنها و اتفاقها پس سالم نمانند
مگر دمشق و اطراف آن و ریخته شود خونها در مکانهای بلند و مرتفع آن پس از آن
داخل بعلبک شوند با دادن امان و وارد شود بلاها در اطراف لبنان پس چه بسیار
کشته شده ای که کشته شدن ایشان خشمگین کند گروهها را پس در آنوقت شنیده
شود صداهای نالها و فریادها وناورانها شود هولها و ترسها پس بدرازی نکشد
از برای ایشان مدت استیلاء شان که از عمل ایشان خشمی در دلها ایجاد شود پس
در آنوقت هلاکتی ترساننده و بیمناک در میان ایشان رخ دهد و قیام کند بر ضرر
ایشان کسیکه شرارت از او میریزد با لشکر خود که عدد آنها بسیار و پیوسته است
ولی در لجی خواهد بود حمله آنها و او چهارمین بدبینی است نفرت داشته شده
و حمله میکند با لشکر انبوهی که گرد آورده و سواران جنگی و غارتگر خود که ظفر یافته
گانند با کارهای دشوارتر و نابارکننده ای و دور میدهند و بچرخ یعنی بگردش
در آوردند او را طمع و شعله در آید و بر افروخته شود آتش خروش و ناشکیبائی او پس
عجلت کردن و کارزار نمودن کشاند او را خشم بر انگیخته شده ایشان و درنگ کنند
شیطانهای ایشان در زمین کنعان و گروهی بر ایشان بتازند و بکشند لشکر ایشان
را و جمعیت ایشان روآورد تلف شدن پس بهمواری بعضی از ایشان بعد از پراکنده

شدن با کشتی نجات بسوی فرات میروند و سپر میدهند جنگ را زیرا که راه چاره ای
جز جنگ کردن ندارند و این جنگ کردن فاصله ایست بهول اندازه پیش از غرق شدن و
فرو رفتن در آب و کثرة جمعیت ایشان انهار را آماده میکند که بر ضرر اسلام قیام کنند در
اینحال حلال کرده میشود برای ایشان حمله کردن پس قصد میکنند بسمت جزیره و زمینها
حاصل خیز پر گیاه جنگ میکنند بعد از برگشتن در حالتیکه خشمگین و جنگ کننده و غارت
کننده گانند

قال علیه السلام

ثم یظهر الجری الهالك من البصرة فی شرذمة من
بنی غمرة یقدمهم الی الشام و هو مدهش فیبایعه علی الخدیعة الارعش ثم یصحبه
بالجیش العرمرم الی عرصته فما اسرع ما یسلمه بعد فتنته فیروم الجری الی العراق
لیتبدل غلیله من الاشراق فیهلکه الهلاك بالانبار قبل مرامه و ینقض علی اهلها
السقام من فضول سقامه ستنظر العیون الی الغلام الاسمر الدعاب اللعاب
حین تخنخ به جنوح الارتیاب یلقب بالحاکم و یبجن بالعلائم بعد الفه العرب و
ارسال حثیث الطلب مقارنة الدمار من بین صحاری الانبار و کانی اشاهد
الارعش و قد قلده الامر و اطال حجته لیلة الدهر بعد اختلاف ارباب الوعود
و ذلك خلف موافق المقصود و علق علائق ناکثات لیشوبها الکدر و یوانیها القدر
فیا شراه من بلیة فی برهته و زهوا ما ینه بزهو نزهته فهنالك یو صمه عظامه
و یقحمه نعاسه و یشغله شدة رعافه و ذلك عقیب الانفصالات الظواهر

راجع بعلائم آخر الزمان

الجَرِیّ بروزن صَبِیّ بمعنای وکیل است ووکیل را جری میگویند بمناسبت اینکه جاری مجرای موکل است ومذکر ومؤنث این لفظ یکسان است شِرذِمَة گروه کمی از مردم را گویند بنی عَمرِه قبیله از قبایل عرب‌اند مُدهَش متحیر وسرگردان شده از عشق بد دل تر وشتابکننده تر وچالاک تر در جنگ عَرَمرَم یعنی بسیار غُلّه تشنگی وسوزش وسختی دَعّاب مزاح وشوخی کننده لعّاب بازیگر ودر بعضی از نسخ غلّاب است یعنی بسیار چیره اَسمَر گندم گون اشرأق اندوهگین وغضبناک کردن دشمن العلائم بزرگان اِلف دوستی حَثِیث سریع وشتاب ضد بطئ است دِمار هلاک وتاء گرانبار شدن زَهو راندن ونیکوئی وخوبی نزهَة دوری وپرهیزکاری وَصم سکاف وایصام شکافتن قَحم نزدیک رسیدن وتَحَوّم خود را بی اندیشه بناگاه در کار انداختن نُعاس خواب یاسستی حواس رُعاف شتاب وعجله

معنی پس ظاهر میشود مردیکه بیباکست وباجرئت یا وکیل وجاری مجرای موکل خود است از بصره باعِدّه کمی از قبیله بنی عَمره که رئیس وپیشرو ایشان است بطرف شام درحالتیکه حیرت زده وترسناک است پس از روی خدعه وفریب با او بیعت میکند مردی بَد دل وشتابکننده وچالاک تر در جنگ پس با او همراه شود با لشکر بسیار تا عرصه شام وچه بسیار بسرعت تسلیم او میشود بعد از آزمودن او پس آن شخص جری بیباک قصد کند بسوی عراق تا سوزش خود را فرو نشاند از اندوهگین وغضبناک کردن دشمن پس هلاک ونابود شود در انبار که یکی از شهرهای عراقست پیش از اینکه بمقصود خود برسد

بخش چهارم انحاء علویه

وکم میکنند برکسان خودش ناخوشیها را که زیا دلی ناخوشیهای او است وزود باشد که چشمها بنگرند جوان گندم گون بسیار شوخی کننده یا بازیگر یا بسیار چهره را که در آنهنگام باز میکنند بسبب وبالهای شك وریب را وان جوان ملقب بحاکم است وزندانی میشود با بزرگان اتباع خود بعد از دوست بودن با عرب وبسرعت وشتاب خواستن در نزدیکی هلاك شدن درمیان صحراهای آنبار وگویا میبینم امر دیدرا شتابکننده چالاك در جنك را که کار جنك را بگردن او انداخته وبدرازی کشانیده است حجت او را در امروزگار چون شام تار بعد از مخالفت کردن با کسانیکه هم وعده بودند واین مخالفت موافق با مقصود او بوده واو بختن علاقه های شکننده عهد وپیمان را تا بیامیزد انهارا بکدورت وتیرگی وگرانبار کند انهارا بتنگی پس چقدر شر وبدی روی دهد از بلائی که درروزگار وزمان او پیش امد کند وچه ارزو را انها که رانده شود بسبب دوری ودور شدن او پس در انوقت سکاف دهد او را استخوانهای او وبناگاه از کار بنبند از داو را سستی کردن وسست شدن او وباز دارد او را از شدت شتابکردن وعجله نمودن او در پیشرفت او وانها در دنباله انصال لانیکه ظاهر واسکار شود رخ خواهد داد در اخرهای قرن دهم (بعید نیست که مراد قرن دهم از سال اول تغییر باشد که ان سال خلع مقتدر بالله عباسی باشد چنانچه از پیش گفته شد

قال علیه السلام

اذا هام بنی قنطورا کل الهیام وجمعهم فی المرة الثالثة شهر الصیام فاذا قاتلهم ابو النواس

(ابو النواميس جر) وهو ابو الفوارس فظهر ما بينهم التحابر انتقل ملك الهند من بيت الحبش
وقال البيت فی حوزة الاليت وقل امر الدولة وسئلت من اهل الجزورات الذلة ولعبت
السيوف فی سحروت وساحت الدماء فی اقاليم صيصموت واختلفت على الملك الجيوش
وصال عليهم بجوزة الشوش وولجت النار الولجة واشتدت الحروب بين الذبجة ووافق
الكمد الصفوة وخربت طرق النوبة ولمس الرائد اللمس واختلف ملك اندلس ودهش
العرب الداهش واقتتل اهل مراكش ووقعت الوقايع فی القفجات وقام الحرب بهم
على ساق وصارت الطلايع لسيراف وعصف بالسفن الرياح واسرعت بالجزائر الرماح
فظهرت الزخارخ المدفنة وهالت رب قسطنطنيه وهدم سواحل الروم البرج وسال
على الافاطس الزج واشتدت الفتن فی خراسان وكان الظفر لال حسان

لغات هيام عاشق شدن الجزورات والجزائر جمع جزيره است سحروت، صيصموت
هردو لغت عبريست واطلاق بر بعض حدود شامات ومصر ميشود شوش موضعی است
نزديك جزيره ابن عمرو ونام شهريست از شهرهای خوزستان عربی ولجت النار الولوج
الولوج درآمدن الكمد اندوه سخت الصفوة مصيبت دهش حيران وسرگردان شدن
القفجات گرد وغبارها سيراف شهريست در فارس وآن بزرگترين ساحلهای اينجاست
لمس لمسا الشیء طلبه (المنجد) الرائد جاسوس وقاصديست كه قومی اورا ميفرستند كه نگران مكانی
باشد كه دشمن درآن فرود آيد اندلس از شهرهای مغرب زمين است ونام جزيره ايست كه طول
خاك آن بقدر يكماه راه است مراكش نام شهر وبلادی است در مغرب دور عصف

سخت وزیدن طلایع جمع طلیعه یعنی پیش روان لشکر برای اطلاع یافتن از دشمن اشراع الرماح راست کردن نیزها الزخازخ المدفیة کینه توزیهای خسته کننده البرح مشقت وگزند وسختی وشدت افاطس جمع افطس یعنی بینی پهنها که استخوانهای بینی آنها پست باشد ترح صد فرح است بمعنای اندوهکین شدن آل حسان شاید مراد حسان بن نعمان غسانی باشد که بربتانیائیها و بربریها با آنها جنگ کردند و غلبه با آل حسان شد

معنی وقتیکه عاشق شدند ولی طاقت گردیدند اولاد ترکها یا حبشیها باشد برای جنگ کردن وجمع شدند در دفعه سوم در ماه رمضان و قتال کند با ایشان ابوالنواس یا ابوالنوامیس که صاحب سواران باشد پس آشکار شود میان ایشان بازدارنده ای از جنگ و منتقل شود ملک هید از خانواده ای بخانواده دیگری را بخانواده ای که ملک از او منتقل شده افسوس خورد و آرزو کند که ایکاش ملک از دست من بیرون نشده بود وگم شود اهل دولت و شامل شود ذلت از اهل جزیرها و شمشیرها بحرکت درآید در اراضی شامات و مصر و ریخته شود خونها در بعضی از اقالیم روم واختلاف افتد درمیان لشکریان برای ملک و حمله کنند بر ضرر ایشان بحوزه شوش که نزدیک جزیره ایست که آنرا جزیره ابن عمر و گویند که آن منطقه ایست یا شهریست از خوزستان غربی و درآید آتش درآینده ای و جنگها شدید شود وخونها ریخته گردد و اندوه سخت با مصیبتی توافق کند و راههای نو

و زنگبار خراب شود و روابط اخبار قطع شود و مملکت اندلس اختلاف افتد و عرب حیران و سرگردان شود و اهل مراکش کشته شوند و از شدت واقعه جنگ گرد و غبار قطعه قطعه بلند شود و برپا بیستد جنگ بر ساقهای خود و طلایع لشکر بطرف بزرگترین ساحلهای فارس که شهر سیرافست رود و بادهای سخت بر کشتیها بوزد و در جزائر نیزه‌ها راست گردد پس ظاهر شود کینه توزیهای خسته کننده و هلاک شود صاحب و مالک قسطنطنیه و خراب کند ساحلهای روم و اسحق و گریز و روان شود بر گروهیکه بینیهای آنها پهن باشد و استخوانهای بینیهای آنها نشست باشد یعنی بربریها یا بعضی از چینیها و ترکها بدحالی و فتنها در خراسان شدید شود و آل حسان بر آنها ظفر یابند

قال علیه السلام و افترق بنی قنطوراء علی اختلاف و آل بهم الرجل الی المصاف اصحق فی الزحف اکثرهم و انکشف الایام مظهرهم و خسفت مدینة بالخط و خربت مناجر العقیان (مناجر الفتعان خ ل) الوسطی و اکثرت الزلازل بالشجرات و طالت بالقالیم الجاوة المشاجرات و ظهر العلج بین الدسایس و تلاحم القتال بارض فارس و تلهب لظرام المشرق فالحذر کل الحذر من المشفق اذا ظهرت بخراسان الزلازل و نزلت بهمدان النوازل فرجفت الاراجف بالعراق و تاجم الکفر عند العناق و یشمل الشام الخلاف و حجب عن اهله الانصاف و صال دحداح السواحل علی الثغور و ضعف عن دحص اهل الغرور و اشتهر

الکذب بمصر ووقع بین سائها الکرب والهرب واختلف العساکر علی الخلیج وکثر بینهما الشح وتمادت المبنیات بالحجاز وخیف علی الحرم من المکذاذ واختلف العساکر واهل الیمن علی الملک ونجا منهم اناس الی الفلک وسار التلاطم واضطرب وارتج هجر العرب وتاجج کرب الجزائر وملاء نواحی البر ووقع الخلف بین عساکر الروم و شاع ما کان مکتوم وارتحل افاضل من العالم وولی الاسافل المظالم وغلب علی الناس الفجور وملکتهم بغیة الغرور واثم باللص الاثم وسد بذنبهم اسماء ومنع اصحاب الحقیقة الحقوق واصاب لبعضهم البروق (البروج ۱۰)

لغات الرجل مراد قائد الحسان است مصاف محل جبهه بندی لشکر محق بمعنای محو ونابود شدن زحف لشکر رونده بسوی دشمن وجهاد ولشکرگران خط ساحل بحرین وهر ساحلی ونام موضعی است در خلیج بحرین که نیزه های خطی از هند با نجا وارد میشود عقیان بمعنای طلا قیعان زمینهای پست هموار دوراز کوه متجرات منازعتها و کشمکشها دسائس جمع دسیسه بمعنای پوشیده داشتن مکر وحیله تلاحم شدت یافتن فتنه جنگ تلهب برافروخته شدن ضرام بروزن کتاب هیزم ریزه یا سست مشفق نصیحتگر ترسان و مرد بیمناک رجفت الاراجف یعنی بجنگ درپیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و مانند آن ناخم الکفر عند العناق یعنی متصل شود کفر نزد بلا وسختی وکارهای سخت ونومیدی شمول فراگرفتن خلاف مخالفت صولة حمله کردن دحداح کوتاه بالا دحض جنبیدن اکذا فی بنکستان نرم درامدن ومکذاذ چیزیست که سبب جمع شدن سنگهای نرم وسست شود

تلاطم زدو خورد کردن ازعاج از جای برکندن و بی آرام ساختن تأجّج زبانه زدن آتش و برافروخته شدن آن بغتة و بغیة یعنی مطلوب لصّ بمعنی دزد و کارهای دزد بروق جمع برق بمعنای صاعقه و گلوله

معنی فرمود علیه السلام . و فرقه فرقه میشوند پسران قنطورا یعنی ترکها و چینیها و یا جبشیها و امر دیگر از آل حسان است ایشانرا بجبهه بندی و جنگ کشانند بنحویکه بیشتر از ایشان در جنگ نابود شوند و روشن سازد روزها زمان ظهور انهار و شهری در ساحل بحرین یا ساحل خلیج فارس یا ساحل دیگری بزمین فرو رود و محل تجارت طلا خراب شود و یا آنکه لشکر گرانی بجنگ آنها رود و بیشتر از آنها را محو و نابود کنند و زلزله ها یا تزلزلها بواسطه مشاجرات و نزاعها و کشمکشها زیاد شود و مشاجرها و کشمکشها در قلمرو و منطقه های جاده بدرازی کشد و بیدینی با مکرها و حیله ها ظاهر شود و جنگ و خونریزی در زمین فارس شدت کند و آتش جنگ در مشرق زبانه زند پس جای حذر و ترس است همه گونه ترسی از مرد نصیحت گر ترسان و بیمناکی در آن وقت بخراسان زلزله ها یا تزلزلهائی رخ دهد و در همدان نازله هائی فرود آید و بجنگ در پیوندند خوض کنندگان در خبرهای فتنه و خبران در عراق و متصل شود که هر نزد بلا و سختی و ناامیدی و کارهای سخت و فراگیرد شام را هرگونه مخالفتی و انصاف از اهل آن پوشیده شود و حمله کند شخص کوتاه بالائی در ساحلهای آن بضرر سرحدات و ناتوان شوند از جنبش آن اهل فریب و گول

بخش چهارم از ادبا علو

ومشهور شود دروغ گفتن در مصر و واقع شود درمیان اهل آن کرب و اندوه و ترس

و فرار کردن و رفت و آمد کنند لشکریان بصره آمده بیدین و بسیار شود در

میان ایشان حرص بر جنگ میان هر دو دسته ایشان و کشیده شود حدود و بناهای

جنگی در حجاز و ترسیده شود بر حرم از چیزیکه سبب شود که سنگهای نرم و سست

افزایش کرده و اختلاف در میان لشکریان حاصل شود با اهل یمن بر سر ملک

و عده ای از ایشان بواسطه کشتی از هلاکت نجات یابند و زد و ... و جنگ در

در گردش باشد و از جا بکند و بی آرام کند اهل هجر عرب را و زبانه زند آتش کرب

و اندوه در جزائر و پر کند نواحی بیابان را و مخالفت در میان لشکرهای روم و ترک

شود و شایع شود آنچه که کتمان کرده شده و صاحبان فضل از اینجهان بروند و

پست ترین مردم والی جور و ستمها شوند و فجور و کارهای ناروا بر مردم غالب شود

و مالك ایشان شود مطلوب فریب و گول یعنی طالب غرور و فریب کردن ایشان و

گناهکار شود بسبب دزدی کردن و یا در پرده کارها کردن گناهکار و از دست رفته

شود بگناه ایشان مرد دانشمند و حقوق صاحبان حقیقت و راستی منع کرده شود

و اصابت کند ببعضی از ایشان صاعقه ها یا گلوله ها

قال علیه السلام

فاذا قبل القرن الحادی عشر فانا لله وانا الیه راجعون عم البلاء وقل الرجاء

ومنع الدعاء ونزل البلاء وعدم الدواء وضاق دین الاسلام وهلك علج

بالشام فاذا قام العلج الاصهب وعصر عليه القلب لم يلبث حتى يقتل ويطلب بدمه
الاكحل فهنالك يرد الملك الى الشرك ويقتل السابع من الترك وتفرق فى البيداء
الاعراب ويقطع المسالك والاسباب ويحجب القصر ويسعد العسر ويلج الهالع
وتحل البليات بارض بابل وتشتد وتفترش المحن ويكدر الصفاء ويدحض
الجور وترجف من البؤس الاقاليم وتظلم بالشقاق الاظاليم ويملك الحجر القهر
وتنشر راية الشر ويشمل الناس البلاء ويحل الشام الخلا وتكثر الوقايع فى
الافاق ويقوم الحرب على ساق ويدعن لحزابها الاغمال وتاذن بعماريتها
الجبال فيالها من قتلة دكوز لابى المكارم الحبيب المستغنى ثم يقتل بالنعمة بسيف مولى
ابى سند ثم خاتم الاربعين وهو عبد الله المكين فلم يلبث حتى يدرك
بجيش يقدمه الشرك وفيه سعير فيقتله ويدفع الهارب فيجله

لغات اصهب مرد سرخ وسفيد واين همان كسى است كه سفيانى با او جنات ميكند
اكحل مرد سرمه كون چشم را گويند قصر كسانيرا گويند كه دست اينها از كار كوتاه باشد
يلج الهالع يعنى در ايد حزوشنده وناشكيبا بابل موضعى است در عراق نزديك شهر
حله سفينه افتراش گستردن يدحض الجور يعنى بلغزاند ستمكارى ترجف من البؤس يعنى
بلرزد از سختى وبلاء اظاليم كسانيكه بر اينها ظلم شده حير بر وزن عنب مال بسيار
يدعن بسپاكى كند اغمال مردمان گمنام

يعنى پس چون روآورد قرن يازدهم پس بايد از بزرگى مصيبت اين قرن استرجاع

کرد و گفت انا لله و انا الیه راجعون عمومیت پیدا میکند بلا در میان مردم و امید
راحتی کم شود و دعا منع کرده شود یعنی بالا نرود و اجابت کرده نشود و بلاء نازل
گردد و دوای دردها معدوم شود و دین اسلام بضیقه و تنگی افتد و ناچیز وضایع
گرداند از آن مرد بیدینی که در شام ظاهر شود پس وقتیکه قیام کند بیدینی که گونه او
سرخ و سفید باشد و دل او بسختی فشرده گردد و درنگی نکند که کشته شود و مرد
سرمه گون چشمی مطالبه خون او کند در آن زمان مملکت با هل شرک رد کرده شود و
هفتمین از اولاد ترک کشته شود و عربها در زمین بیداء فرقه فرقه شوند و راهها و
اسبابها بریده شود و قصر سلطنتی محجوب شود یا اینکه آنهائیکه دستشان از کار کوتاه
شده محجوب مانند و مشکلات مساعد شود و در آید یعنی قیام کند مردی ناشکیبا و خرو
و فرا گیرد بلاء زمین بابل را که موضعی است در عراق نزدیک شهر حله و فرش محنتها و اندوهها
گسترده شود و صفا و روشنی مبدل بکدورت و تیرگی گردد و ستمکاری مردم را بلغزانند
و همه قلمروها ی روی زمین از شدت بلاء و سختی بلرزه درآید و مظلومان بواسطه
علت مخالفت ظلم و ستم ببینند و خیر و خوبی مقهور شد یا مالهای بسیار بقهر و غلبه
گرفته شود و پرچمهای شر و بدی در اطراف منتشر و برافراشته شود و مردمان را
بلاء و فتنه فروگیرد و گرانی در اطراف شام روی دهد و در آفاق و کرانهای زمین
جنگها زیاد شود و جنگ بر روی دو پاهای خود بایستد و برای خرابی در همه
روی زمین بی باکانه کارها کنند که در اثر خرابی کوهها منهدم و گرد یعنی مردم

راجعہ بعلائم آخر الزمان

درکوهها منزل گیرند ایوای از کشته شدن صاحب کرامتها ان دوست داشته شده ایکه بیبیاز است که او بضرب لکد وشمشیر غلام اجی سیند بعمد کشته شود وچون او کشته شود آخر خلیفه بنی عباسی که بهر او خلافت بنی عباس پایان یابد وعدد ایشان که بچهل میرسد تمام میکند ونام او عبدالله مکین است بخلافت قیام کند پس چندان طول نمیکشد تا اینکه درک میکند ومهیا بد لشکر را که بیشتر وانها اهل شرک است واتش فتنه او سوزاننده است پس عبدالله را میکشد باین نحو که زخمی بر سر او میزند که به دماغ او میرسد وفرار میکند وانزخم بشتاب اورا هلاک کند

قال علیه السلام

ویهدم الجوامع واعلامها ویکثکث اثرها واعضائها ویستصغر الکبائر ویبید العشائر ویرفع الفاجر ویضع الاخیار ویستعبد المالک ویهلک السالک ویحتفل بالاراذل ونفذ الافاضل ویذهب العوارف ویحرق المصاحف و یثیر الشقاق و یجالس الفساق فلن یخف الفسقة ولن یهب النقلة حتی یدرکها فلبسه ابن حرب فی ذلک العام حتی یثب من الشام ومعه جهینه بن وهب المنفرد بجماره المهدر بجروجه من جزیرة القشیر ومعه شیاطین الغیر فیقتل احدهما سعید ویستاثر ابنتها ولیدة ثم یروم قصد الحجاز وقتل بیدهم بیوتات الاحرار فاها لکوفة وجامعها واها لذوی الحقائق واها للمستضعفین فی المضائق

لغات کثکثه بمعنی اکثاث است یعنی بسیار وابوه رنها زینت وارایش وخوشنمائی

یستعبد المالک یعنی مالک ببندگی گرفته شود یحتفل بالاراذل یعنی مجلس گیرند و
گرد هم جمع شوند مردمان رذل و پست عوارف شناخته ها و نیکوییها یثیر الشقاق
یعنی برمیانگیزاند مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن بمردم و بمشقت انداختن ایشانرا
یبید العشائر هلاک شوند قبیله ها قشمر معرب کشمیر است عنز سر سخت سعید شاید
مراد سعید سوسی باشد که از خوزستان قیام کند چنانچه از بعضی از اخبار فهمیده شود

معنی خراب شود مسجدهای جامع و نشانهای آن و بسیار و انبوه شود زینت و خوبی
و خوش نمائی دنیا و شاخه های آن و کوچک کردد گناهان بزرگ و هلاک شوند عشیره ها
و قبیله ها و بالا رود رتبه ها و مقامهای آنهائیکه اهل فسق و فجورند و نیکان پست
و خوار شوند و مالک ببندگی گرفته شود و سالک راه حق هلاک شود و مردمان
رذل و پست مجلس گیرند و گرد همدیگر جمع شوند و صاحبان فضل و نیکان نابود
شوند سرشناسها و معروفین بجبر و خولی بروند و قرآنها سوخته شود
و انگیزش مخالفت و نفاق و دشمنی و ضرر رسانیدن در میان مردم ظاهر شود و
فساق با یکدیگر همنشینی کنند و هرگز از مرتکب شدن فسق و فجور نترسند و هرگز
مردمان پست اهل صواب نشوند تا اینکه درک کند آنها را حرب پسر عنبسه (یعنی
سفیانی) در همانسال یا عنبسة پسر حرب و از جای خود بر جهد و حمله کند در شام
و با او است جهینة پسر وهب که بتنهائی بر خر خود سوار شود و مصادف با قیام سفیانی
خونش هدر شود بسبب خروج او از جزیره کشمیر در حالتیکه با او باشند شیاطین سر سختی

پس یکی از این دو که سفیانی با جهینه باشد سعید را میکشد و دختر او و لیده را برای خود میگیرد بعد از این قصد حجاز کند و خانوادهای آزاد مردان بدست آنها کشته شوند آه از برای کوفه و مسجد آن آه برای صاحبان حقایق آه بر ناتوانان شیعه در تنگیها

قال علیه السلام وابن المقر (المفره) عند ظهور العلج سلعین المیل الکالح الزیج بجیش لا یرام عدهم و لا یحصی سبیلهم و لا یعدی عدهم و لا یبصر اسیرهم ومعهم الکرکدن والفیل ویبشطون الظهور وینزعون الثغور الجزیل ویسحون ویکیسون السعید وسیحیط ببلاد الارم فی احد الاشهر الحرم اشد العذاب من بنی حام وکم من دم یراق بارض العلائم واسیر یساق مع الغنائم حتی یقال اذوی مصر الفساد وافترست لضبع الاساد فیا لله من تلک الآفات والتجلب بالبلیات و احصنت الربع المساحل حتی یهیم الساحل فهنالک یامر العلج الککس ان یخرب بیت المقدس فاذا اذعن لاوامره وسار بعسکره واهال بهم الزمان بالرملة وشملهم الشمال بالمذلة (الذلزه) فیهلکون عن آخرهم هلعا فیدرک اسارهم طمعا

لغات سلعین و در بعضی از نسخ سلغین بشین و غین معجمتین و در اول مهملتین بس از تتبع و استقراء در کتب متداوله از قبیل قاموس و صراح و مجمع البحرین و صحاح و منتهی الارب والمنجد هیچیک از این دو لغت دیده نشد و احتمال میرود که از باب سلعن عدوا و نحی عدوه باشد چنانچه در منتهی الارب آورده یعنی سخت دوید در دشمنی کردن پس این کلمه صفت باشد برای علج یعنی سخت دونده و دشمنی کننده و اگر شلغین بشین و غین

نقطه دار باشد میتوان احتمالی داد که شاید آنحضرت سال ظهور آن علج را بحساب جمل بطور لغز فرموده باشد که عبارت باشد از سال یکهزار و سیصد و نود هجری چه که مجموع عدد حروف شلعین همین میشود ش ۳۰۰ و ل ۳۰ و غ ۱۰۰۰ و ی ۱۰ و ن ۵۰ جمع این اعداد ۱۳۹۰ بنا براین احتمال این کلمه تاریخ ظهور آن علج است و صفت نیست و ذکر آن بدون الف و لام شاید برای همین باشد الميل محرکه کجی در خلقت الکالح بمعنای ترش رو و زشت و کسی را گویند که لبهای او آویزان و بد نما باشد و دندانهایش نمایان باشد الزنج بر وزن سید جور و ستم کننده لا یرام یعنی قصد کرده نشود شماره ایشان ثبط بمعنی گرانبار شدن و اثباط گرانبار کردن فزع ترس و بیم و فریاد رسیدن و کمک کردن از لغات اضداد است و افزاع یاری کردن و فریاد رسیدن و ترسانیدن و آگاه گردانیدن و بی بیم کردن جزیل بسیار سیاحت گردش کردن سباحت شنا کردن کسح بفتح کاف بمعنی عجز و درماندگی و روفتن خانه و نخوان ارم بعضی گفته اند اسکندریه است و بعضی گفته اند منطقه ایست که اسکندریه یکی از شهرهای آنست و بیشتر گفته اند که مراد دمشق است و ارم ذات العماد در یمن میانه حضرموت و صنعا مخفی است و نیز گفته شده که منطقه ایست میان بصره و مکه بنی حام نژاد و ذریه حام بن نوح اند که از ایشانند حبشیها و زنگیها ارض علائم حدود فلسطین و بیت المقدس است و آنرا ارض علائم گویند بمناسبت آنکه آثار و علائم انبیاء در آنجا است ازواء فراهم

راجع بعلائم آخر الزمان

وجمع شدن احصان در اینجا بمعنای استوار کردن است رُبع فرماندهان مَساحل گرانه های دریا . و تابع گمراهی خود شدن چنانکه عرب گوید الغیّ رکب مُسْحَلَه یعنی گمراه تابع گمراهی خود شد صمّم کرّه ساحل کنار دریا کسکس سخت کوبنده رَمْله شهریست نزدیک فلسطین شمال مراد باد شمال است یا ساکنین شمال هَلَع خروشیدن از ناشکیبائی

معنی و کجا میتوانند فرار کنند یا قرار گیرند هنگام ظاهر شدن آن شدید سخت دَوَنده در دشمنی یا بنا بر احتمال مرجوحی ظهور آن در سال هزار و سیصد و نود هجری واقع شود و آن کسی است که در خلقت او کجی باشد و آن ترش رو و زشت است با آنکه لبهای او آویزان و بدنما است و دندانهایش نمایان است و جور و ستم کننده است با لشکری که از کثرت عدد آنها شماره ایشان قصد کرده نشود و راهی که پیش گرفته اند بشماره در نیاید و باز گردانیده نشود عدّه ایشان و یا رد کرده نشود اسران ایشان و با ایشانست فیل و کرگدن و گرانبار میکنند پشتها را و میترسانند اهل سرحدات را و میگردند در روی زمین یا شناوری میکنند در دریا یا روی هواء و رُفت و رُو میکنند خاکها را در زیر پاهای خود یا مالهای مردم را و زود باشد که احاطه کند بشهرهای ارم که اطراف دمشق یا اسکندریه و اطراف آن باشد در یکی از ماههای حرام بسخت ترعذاب از پسران حام بن نوح که زنگیان و حبشیان یا چینیان یا ترکها باشند و چه بسیار خونیکه ریخته شود در زمینیکه آثار و علائم انبیاء در آن باشد یعنی فلسطین و بیت المقدس و اسم یکه رانده

شود با غنیمتها تا اینکه گفته شود که فراهم و جمع شده است هرگونه فسادی در مصر و کفتارها شهرها را دریدند و پاره کردند پس استغاثه بخدا باید برد از این آفتها و بخود گرفتن و جلب کردن این بلاها و محکم و استوار کنند فرماندهان کرانها و کنارهای دریاها و صداهای ساحلها کم و کر شود پس در آن وقت آن بیدین سخت سرکوبی کننده فرمان بخراب کردن بیت المقدس دهد پس چون اطاعت کرده شود فرمانهای او و برود در لشکرگاه خود و بترس بیندازد ایشان را و مان در رمله که شهری است نزدیک فلسطین فرو گیرد ایشان را باد شمال بمذلت و خواری با لشکری از سمت شمال و تا آخر آنها را هلاک کند از روی خروش و ناشکیبائی پس دریابد اسیران ایشان را از روی طمع

قال علیه السلام فیا لله من تلك الایام و تواتر شر ذلك العام و هو العام المظلم المقهر و یستعمل هوله فی تسعة اشهر الا و انه لیمنع البرجانیه و البحر و اکبه و یبکی الاخ اخاه و یعق الولد اباه و یذم من النساء بعولتهن و یستحسن الامهات فجور بناتهن و یمیل الفقهاء الی الکذب و یمیل العلماء الی الریب فهنالك تنکشف الغطاء من الحجب و تطلع الشمس من المغرب فیظهر قائمنا المتغیب یتلألؤ نوره یقدمه الروح الامین و بیده کتاب مستبین ثم موارث النبیین و الشهداء الصالحین یقدمهم عیسی بن مریم فیبایعونه فی البیت الحرام و یجمع الله له اصحاب مشورته فیتفقون علی بیعته تا ایشهم

الملائكة ولواء الاطراف فی لیلة واحدة وان کانوا فی مفارق الاطراف فیحول وجهه شطر المسجد الحرام ویبین للناس الامور العظام ویخبر عن الذات ویبرهن عن الصفات

معنی پس باید استغاثه برد بخدا از آن روزها و بچ دربچ بودن شر انسان تاریک کننده وقهر وغلبه کننده که ترس وبیمناکی آن تا نه ماه مردم را بخالت میغلطاند وبد رستیکه منع میکند بیابان جانب خود را ودریا راکب خود را ومنکر میشود مرد برادر خود را ونافرمانی کند پسر پدر خود را ومذمت کند زنان شوهران خود را وتحسین کند مادرها فجور وبعفتی دختران خود را وفقهاء میل بدروغ کنند ودانایان میل بشک وریب کنند درآنوقت پرده برداشته شود از اسرار نهانی وآفتاب ازمغرب طلوع کند پس ظاهر شود قائم ما که از دیدها پنهان است در حالتیکه میدرخشد نوراو وجبرئیل درپیش روی اواست وبدست اوکتابیست واضح وروشن وبااواست میراثهای پیغمبران وشهیدان وشایستگان ودرپیش روی ایشان است عیسی بن مریم پس با او بیعت کند درخانه خدا وجمع میکند خدا صاحبان مشورت اورا واتفاق کنند بر بیعت کردن با او ومیاید ایشانرا فرشتگان وپرچمهای اطراف دریکشب وهرچند در اطراف زمین متفرق باشند پس میگرداند روی خود را بطرف مسجد الحرام وواضح وبیان میکند برای مردم کارهای بزرگ را وخبر میدهد ازذات خدا وواضح واشکار میگرداند وپرده برمیدارد ازصفات حق

قال علیه السلام

ثم یولی بمکة جابر بن الاصلح ویقتله العوام بالابطح فیرجع من العیثم ویقتل من المشرکین فی الحرم ثم یولی رماع بن مصعب ویقصد المسیر نحو یثرب فیعقد لزعماء جیوشه رایته ویقلد اصفیاء اصحابه مقالید ولایته ویولی شبابة بن وافر والحسین بن نمیلة وغیلان بن احمد وسلامة بن زید اعمال الحجاز وارض نجد وهم من المدینة ویولی حبیب بن تغلب وعمارة بن قاسم وخلیل بن احمد وعبدالله بن نصر وجابر بن فلاح اقالیم الیمن والاکاحل وهم من اعراب العراق ویولی محمد بن عاصم وجعفر بن مطلوب وحمزة بن صفوان وراشد بن عقیل ومسعود بن منصور واحمد بن حسان اعمال البحرین وسواحلها وعمان وجزائرها وهم من جزائرهن ویولی راشد بن رشید و حزیمة بن عوام وهلال بن همام وعبدالواحد بن یحیی والفضل بن رضوان والصلاح بن جعفر والحسین بن مالک الحبشة وجزائر الکرادیس وهم من مشارق العراق ویولی احمد بن سعید وطاهر بن یحیی واسمعیل بن جعفر ویعقوب بن مشرف وغیلان بن الحسین حبشة واقالیم المراقش وهم من الکوفة

یعنی پس والی وحاکم میگرداند در مکه جابر بن اصلح را و میکشند او را عامه مردمان در ابطح پس برمیگردد آنحضرت از موضعی در حجاز که نامش عیثم گویند ومیکشد جماعتی از مشرکین را در حرم پس والی وحاکم میگرداند رماع پسر مصعب را وقصد میکند برای رفتن بمدینه پس میبندد برای بزرگان

راجعة بعلائم الزمان

لشکر خود پرچم او را وبگردن برگزیدگان از اصحاب خود مینمایند قلادهای
حکومت را از جانب خود و والی وحاکم میگرداند شبابه پسر وافر وحسین پسر ثمیله
وغیلان پسر احمد وسلامه پسر زید را در اطراف حجاز وزمین نجد وایشان از اهل
مدینه هستند و والی وحاکم میگرداند حبیب پسر ثعلب وعماره پسر قاسم و
خلیل پسر احمد وعبدالله پسر نصر وجابر پسر فلاح را بر قلمروهای یمن وکناره های
که از شهرهای مزینه است وایشان از عربهای عراقند و والی وحاکم میگرداند
محمد پسر عاصم وجعفر پسر مطلوب وحمزه پسر صفوان وراشد پسر عقیل ومسعود
پسر منصور واحمد پسر حسان را بر شهرها ودهات بحرین وکناره های دریای آن
وعمان وجزیرهای آن وایشان از اهل همان جزیرها هستند و والی وحاکم
میگرداند راشد پسر رشید وحزیمه پسر عوام وهلال پسر همام وعبدالواحد
پسر یحیی وفضل پسر رضوان وصلاح پسر جعفر وحسین پسر مالک را بر حبشه و
جزیرهای کرادیس وایشان از اهل مشرقهای عراقند و والی وحاکم میگرداند
احمد بن سعید وطاهر پسر یحیی واسمعیل پسر جعفر ویعقوب پسر مشرف و
غیلان پسر حسین را بر حبشه وقلمروهای مراکش وایشان از اهل کوفه اند

قال علیه السلام

ویولی ابراهیم بن اعطی والحسین بن عملاب واحمد بن موسی وموسی بن رمیح و
همیر بن سالم ویحیی بن غانم وسلیمان بن قیس مصادر الجزلان واعمال الدفولز و

هم من ارض قوسان ويولى طالب بن العالى وعبد العزيز بن سهلب بن مرة و
هشام بن خولان وعمرو بن شهاب وجبار بن اعين وصبيح بن مسلم اقاليم الادنى و
جزائر الكتائب وهم من نواحى شيراز ويولى احمد بن سعدان ويوسف بن مغانم
وعلى بن مفضل وزيد بن نصر والجراد بن ابى العلا وكريم بن ليث وحامد بن
منصور اقاليم الحمير وجزائر الرسلات وهم من بلاد فارس ويولى العمار بن الحارث
ومحمد بن عطاف وجمعة بن سعد وهلال بن داود وعمر بن الاسعد جزائر صليبا
واعمال العماير وهم من قرى العراق الاعلى ويولى الحسن بن هشام والحسين بن
غانم وعلى بن الرضوان وسماحة بن بهيج الشام الاردن وهم من مشارق لبنان
ويولى الجيش بن احمد ومحمد بن صالح وعزيز بن يحيى والفضل بن اسمعيل
الشام الاقصى والسواحل من قرى الشام الاوسط ويولى محمد بن ابى الفضل
وبهيم بن حمزة والمرتضى بن عماد وعلى بن طاهر واحمد بن شعبان باقاليم مصر
وجزائر النوبة وهم من ارض مصر ويولى الحسن بن فاخر وفاضل بن حامد و
منصور بن خليل وحمزة بن حريم وعطاء الله بن حياة وواهب بن حيار ووهب
بن نصر وجعفر بن وثاب ومحمد بن عيسى ثغور وسائط النوبة واعمال الكرد
وهم من بلاد حلوان

يعنى ووالى وحاكم ميگرداند ابراهيم بن عطا وحسين بن علاب واحمد بن موسى
وموسى بن رهيج وبهيم بن سالم ويحيى بن غانم وسليمان پسر قتيبه را در مصاد دجلة ن

واطراف دفوله وایشان از زمین قوسانند (جدلان وَجُدَیله ناحیه ونام قبیله ایست از طیّ وقبیله ایست از انصار واز قیس وقوسان جائیکه ایست بزرگ که دارای شهرها وقریه هائیست درمیان نعمانیه وواسط) ووالی وحاکم میگرداند طالب پسر عالی وعبدالعزیز پسر سهلب پسر مُرّه وهشام پسر خَوْلان وعمرو پسر شهاب وجبّار پسر اعین وصبیح پسر مسلم را درجزیرهای کنائب که درنواحی بحرین است وایشان از نواحی شیرازند و والی وحاکم میگرداند احمد پسر سعدان ویوسف پسر غانم وعلی پسر مفضل وزید پسر نصر وجراد پسر ابی العلا وکریم پسر لیث وحامد پسر منصور را درقلمروهای قبیله حمیر وسلامت وایشان از شهرهای فارسانند ووالی وحاکم میگرداند عمّار پسر حارث ومحمد پسر عطّاف وجمعه پسر سعد وهلال پسر داود وعمر پسر اسعد را برجزیرهای میلیار که در اقصی بلاد افریقیه است وایشان از دهات عراق بالا هستند ووالی وحاکم میگرداند حسن پسر هشام وحسین پسر عامر وعلی پسر رضوان وسماحه پسر هیج را درشام نزدیک بکه وایشان از شرقیهای لبنانند ووالی وحاکم میگرداند جیش پسر احمد ومحمد پسر صالح وعزیز پسر یحیی وفضل پسر اسمعیل را برشام دورتر وکنارهای دریا که از دهات شام متوسط است ووالی وحاکم میگرداند محمد پسر ابی الفضل وتمیم پسر حمزه و مرتضی پسر عماد وعلی پسر طاهر واحمد پسر شعبان را برقلمروهای مصر وجزیرهای نوبه وایشان از زمین مصرند ووالی وحاکم میگرداند حسن پسر فاخر وفاضل پسر حامد ومنصور پسر خلیل وحمزه پسر حریم وعطاءالله پسر حیات وواهب پسر حیاد

و وهب پسر نضر و جعفر پسر وثاب و محمد پسر عیسی را بر سرحدات میانه نوبر و اعمال کرد و ایشان از بلاد حلوان هستند

قال علیه السلام

و یولی احمد بن سلام و عیسی بن جمیل و ابراهیم بن سلمان و علی بن یوسف اعمال نواحی جابلقا و سواحلها و اعمال مفاوز و هم من الازد و یولی وثاب بن حبیب و موسی بن نعمان و عباس بن محفوظ و محمد بن حسان و الحسین بن شعبان جزائر الاندلس و افریقیة و هم من نواحی الموصل و یولی یحیی بن حامد و نبهان بن عبید و علی بن محمود و سلمان بن علی و احمد بن سالم و علی بن مرخان نواحی المراکش و ثغور المصاعد و مروج النخیل و هم من ارض خراسان و یولی داود بن المنجر و یعیش بن احمد و ابی طالب بن اسمعیل و ابراهیم بن سهل دیار بکر و مشارق الروم و هم من نصیبین و فارقین و یولی حمام بن جریر و شعبان بن قیس و سهل بن نافع و حمزة بن جعفر اقالیم الروم و سواحلها و هم من فارس و یولی علقمة بن ابراهیم و عمران بن شبیب و الفتح بن معلا و سند بن المبارک و قائد بن الوفا و مصفون بن عبد الله بن مفارق قسطنطنیة و سواحل القفجاق و هم من اصفهان و یولی الاخوین محمد و احمد بنی میمون العراق الاعمن و هما من المکیین و یولی عروة بن مطلوب و ابراهیم بن معروف العراق الاسیر و هما من اهواز و یولی سعد بن نزار و نزار بن سلمان و معد بن کامل بلاد فارس و سواحل هرمز و هم من همدان

و والی و حاکم گردانند احمد بن سلام و عیسی پسر جمیل و ابراهیم پسر سلمان و علی پسر یوسف را
بر کار فرمائیهای نواحی جابلقا که شهرت در اقصی بلاد مغرب و ساحلهای آن و کار
فرمائیهای پناهگاهها و ایشان از قبیله ازدند و والی و حاکم میگردانند وثاب پسر
حبیب و موسی پسر نعمان و عباس پسر محفوظ و محمد پسر حسان و حسین پسر شعبان را
بر جزیرهای اندلس و افریقا و ایشان از نواحی موصل اند و والی و حاکم میگردانند
یحیی پسر حامد و نبهان پسر عبید و علی پسر محمود و سلمان پسر علی و احمد پسر سامر و
علی پسر ترخان را بر نواحی مراکش و سرحدات بلندیها و زمینهای وسیع و نخلستانها
و ایشان از زمین خراسانند و والی و حاکم میگردانند داود پسر مجبر و نعیش پسر احمد
وابی طالب پسر اسمعیل و ابراهیم پسر سهل را بر دیار بکر و قسمتهای شرقی روم و ایشان
از اهل نصیبین و فارقین اند و والی و حاکم میگردانند حمام پسر جریر و شعبان پسر قیس
و سهل پسر نافع و حمزه پسر جعفر را بر قلمروهای روم و کنارهای دریای آن و ایشان از اهل
فارس اند و والی و حاکم میگردانند علقمه پسر ابراهیم و عمران پسر شبیب و فتح پسر معلا و
سند پسر مبارک و قائد پسر وفا و مصفون پسر عبدالله پسر مفارق را بر قسطنطنیه و سواحل
قفچاق و ایشان از اصفهانند و والی و حاکم میگردانند دو برادر محمد و احمد پسران میمون را
بر سمت راست عراق و ایشان از مکه اند و والی و حاکم میگردانند عروة پسر مطلوب و ابراهیم
پسر معروف را بر سمت چپ عراق و ایشان از اهل هوازند و والی و حاکم میگردانند سعد
پسر نزار و نزار پسر سلمان و معد پسر کامل را بر بلاد فارس و سواحل هرمز و ایشان از همدانند

ویولی عیسی بن عطّاف والحسین بن فضال عراق الرّی والجبال وهما من قم و

یولی نصیر بن احمد وعباس بن نفیل وطایع بن مسعود اعمال الموصل ومصادر

الارض وهم من قری فرهان ویولی الامجد بن عبدالله واسامة بن ابی تراب و

محمد بن حامد وسفیان بن عمران والضحاك بن عبدالجبار والمنیع بن المکرم بلاد

خراسان واعمال النهرین وهم من مازندران ویولی المفید بن ارقم وعون بن

الضحاك ویحیی بن برجم واسمعیل بن ظلوم وعبدالرحمن بن محمد وکثار بن موسی

جبال الکرخ واقالیم العلان والروس وهم من بخارا ویولی عبدالله بن حاتم و

برکة بن الاصیل واباجعفر بن الزرارة وهارود بن سلطان وسامر بن معلا الماسوالی

ونواحی الصین والصحاری وهم من مرو ویولی رهبان بن صالح وعمارة بن

حازم وعطاف بن صفوان والبطال بن حمدون وعبدالرزاق بن عیشام و

حامد بن عبادة ویوسف بن داود وعباس بن ابی الحسن اقالیم الدیلم والقمام

وثغور الشقافش والغیلان وهم من سمرقند ویولی مطاع بن حابس ومحمود بن

قدامة وعلی بن قنین وضیف بن اسمعیل والفصیح بن غیث بن النفیس وماجد

بن حبیب والفضل بن ظهر وغیاث بن کاسل وعلی بن زید مداین الخطا وجبال

الزوابق واعمال الشیجارات وهم من قم

یعنی ووالی وحاکم گرداند عیسی پسر عطّاف وحسین پسر فضّال را بر عراق

ریّ وکوهستانها وایشان از اهل قمّ باشند ووالی وحاکم گرداند نصیر بن احمد

وعبّاس پسر نُفَیل وطایع پسر مسعود را بر شهرهای مُوصل و محلّهای صادرات افرزمین وایشان از دهات فرهاشند و والی وحاکم گرداند امجد پسر عبدالله واُسامة پسر ابی تراب ومحمّد پسر حامد وسفیان پسر عمران وضحاک پسر عبد الجبّار ومنیع پسر مکرّم را بر شهرهای خراسان واطراف نهرین وایشان از مازندران‌اند ووالی وحاکم گرداند مُفید پسر ارقم وعون پسر ضحّاک ویحیی پسر برجم واسمعیل پسر ظلوم وعبدالرحمن پسر محمّد وکثار پسر موسی را بر کوههای کرخ واقلیمهای علّان وروس وایشان از بُخارا هستند ووالی وحاکم میگرداند عبدالله پسر حاتم وبرکة پسر اصیل وابا جعفر پسر زُرارة وهارون پسر سلطان وسام پسر مُعلّا را بر المالق ونواحی چین وصحراها وایشان از اهل مرو‌اند ووالی وحاکم میگرداند رهبان پسر صالح وعمّارة پسر حازم وعطّاف پسر صفوان وبطّال پسر حمدون وعبد الرزّاق پسر عیشام وحامد پسر عبادة ویوسف پسر داود وعبّاس پسر ابی الحسن را بر اقلیمهای دیلم وقمامم وسرحدهای شقاقش وغیلان وایشان از اهل سمرقند میباشند ووالی وحاکم میگرداند مطاع پسر حابس ومحمود پسر قدامة وعلی پسر قنبر وضیف پسر اسمعیل وفصیح پسر غیث پسر نفیس وماجد پسر حبیب وفضیل پسر ظهر وغیاث پسر کامل وعلی پسر زید را بر شهرهای خطا وکوههای زوابق واطراف سنجارات وایشان از اهل قم میباشند

قال علیه السلام

ويولّى يعقوب بن حمزة ومحمد بن مسلم وثابت بن عبد العزيز والحسين بن موهوب
واحمد بن جعفر وابا اسحق بن نضيح معاليق الصوب وقرى القواريق وهم من
نيسابور ويولّى الحسن بن العباس ومريد بن قحطان ومعلّى بن ابراهيم وسلامة
بن داود ومفرج بن مسلم ومعد بن كامل بلاد الكلب ونواحي الظلمات وهم
من القرى ويولّى فضيل بن احمد وقدس بن ابي الخير واسد بن مراحات وباقي
بن رشيد ورضي بن فهد وعباس بن الحسين والقاسم بن ابي المحسن ويحيى
بن عتيق السدور وحبالها وهم من نواحي خوارزم ويولّى فضلان بن عقيل
عبد الله بن غياث وبشار بن حبيب وسعد الله بن واثق وفصيح بن ابي عفيف
والمرفد بن مرزوق وسالم بن ابي الفتح وعيسى بن المثنى اقاليم الضحاضح ومناخر
القيعان وهم من قلعة النهر ويولّى الزاهد بن يونس وعصام بن ابي الفتح و
عبد الكريم بن هلال ومؤيد بن قاسم وموسى بن معصوم والمبارك بن سعيد
وغزوان بن شفيع وعلامة بن جواد اقاليم الغزنين واعمال العراعر وهم من الجبل
ويولّى محمد بن قوام وجعفر بن عبد الحميد وعلي بن ثابت وعطاء الله بن احمد و
عبد الله بن هاشم وابراهيم بن شريف وناصر بن سليمان ويحيى بن داود وعلي بن
ابي الحسين اقاليم المعابد وجبال الملابس وهم من قرى العجم

يعني ووالى وحاكم ميگرداند يعقوب پسر حمزة ومحمد پسر مسلم وثابت پسر عبد العزيز
وحسين پسر موهوب واحمد پسر جعفر وابا اسحق پسر نضيح را بر معاليق صوب

و دهات قواریق و ایشان از نیشابورند و والی و حاکم میگرداند حسن پسر عباس
و مرید پسر قحطان و معلی پسر ابراهیم و سلامت پسر داود و مفرج پسر مسلم و معد
پسر کامل را بر شهرهای کلب و نواحی ظلمات و ایشان از دهکده‌ها هستند و والی و
حاکم میگرداند فضیل پسر احمد و قدس پسر ابی الخیر و اسد پسر راحات و مانی پسر
رشید و رضی پسر فهد و عباس پسر حسین و قاسم پسر ابی المحسن و حسین پسر عتیق
را بر سد و روا طراف آن و ایشان از نواحی خوارزمند و والی و حاکم میگردانند
فضلان پسر عقیل و عبدالله پسر غیاث و بشار پسر حبیب و سعدالله پسر واثق و
فصیح پسر ابی عفیف و مرثد پسر مرزوق و سالم پسر ابی الفتح و عیسی پسر مثنی
را بر اقلیمهای ضحاضح و مناخر قبعان و ایشان از قلعه نهرند و والی و حاکم
میگرداند زاهد پسر یونس و عصام پسر ابی الفتح و عبدالکریم پسر هلال و مؤید
پسر قاسم و موسی پسر معصوم و مبارک پسر سعید و غزوان پسر شفیع و علامه پسر
جواد را بر اقلیمهای غزنین و اطراف عراعر و ایشان از اهل جبلند و والی و حاکم
میگرداند محمد پسر قوام و جعفر پسر عبدالحمید و علی پسر ثابت و عطاءالله
پسر احمد و عبدالله پسر هاشم و ابراهیم پسر شریف و ناصر پسر سلیمان و یحیی پسر
داود و علی پسر ابی الحسین را بر اقلیمهای معابد و کوههای ملابس و ایشان
از دهکده‌های عجمند

قال علیه السلام

ويختار الاكابر من السادات الاعمال العارفين لاقامة الدعائم منهم اثنى عشر رجلا
وهم محمد بن ابى الفضل وعلى بن ابى عابر والحسين بن على وداود بن المرتضى و
اسمعيل بن حنيفة ويوسف بن حمزة وعقيل بن حمزة وعقيل بن على وزيد بن على
وجابر بن المصاعد ويوليهم جابرسا واقاليم المشرق ويامرهم باقامة الحدود ومراعات
العهود ثم يختار رجالا كراما احرارا انقياء ابرارا وهم معصوم بن على و طالب بن
محمد وادريس بن عبيد وابراهيم بن مسلم وحمزة بن تمام وعلى بن الحسين ونزار بن
حسن والاشرف بن قاسم ومنصور بن نقى وعبد الكريم بن فاضل واسحق بن المؤيد
وثواب بن احمد ويوليهم جابرقا وبلاد المغرب ويامرهم بما امر به اصحابهم ثم يختار
اثنى عشر رجلا وهم طاهر بن ابى الفرج ومعد بن الكامل ولوى بن حرث ومحمد بن ياجد
ورضى بن اسمعيل ونظير بن ابى الفخر واحمد بن الفضل والركن بن الحسين ويوليهم
الشمال واعمال الروم ويامرهم بما امر به من تقدمهم من الصديقين ثم يختار اثنى عشر رجلا
نقيا من النوب وهم اسمعيل بن ابراهيم ومحمد بن ابى القاسم ويوسف بن يعقوب و
فيروز بن موسى والحسين بن محمد وعلى بن ابيطالب وعقيل بن منصور وعبد القادر
بن حبيب وسعد الله بن سعيد وسليمان بن مرزوق وعبد الرحمن بن عبد المنذر
ومحمد بن عبد الكريم ويوليهم جهة الجنوب واقاليمها ويامرهم بما امر به من تقدمهم
يعنى و اختيار ميكند اكابر از بزرگان كارگذار انكه عارفانند براى برپا داشتن
اركان كه از ايشانند دوازده مرد وايشانند محمد پسر ابى الفضل وعلى پسر ابى عابر

راجعه بعلائم اخر الزمان

وحسین پسر علی وداود پسر مرتضی واسمعیل پسر حنیفه ویوسف پسر حمزه وعقیل پسر علی وعقیل پسر حمزه وزید پسر علی وجابر پسر مصاعد وولایت وحکومت میدهد ایشانرا بر جابرسا واقلیمهای مشرق وفرمان میدهد ایشانرا بر برپا داشتن حدود ورعایت کردن عهدها پس اختیار میکند مردانی را که بزرگواران وازادمردان وپرهیزکاران ونیکانند وایشان معصوم پسر علی وطالب پسر محمد وادریس پسر عبید وابراهیم پسر مسلم وحمزه پسر تمام وعلی پسر حسین ونزار پسر حسن واشرف پسر قاسم ومنصور پسر نقی وعبد الکریم پسر فاضل واسحق پسر مؤید وثواب پسر احمد وحاکم میگرداند ایشانرا بر جابرقا وبلاد مغرب وفرمان میدهد ایشانرا بانچه که فرمان داد بان یاران ایشانرا پس اختیار میکند دوازده نفر مردرا وایشان طاهر پسر ابی الفرح ومعد پسر کامل ولوی پسر حرث ومحمد پسر ماجد ورضی پسر اسمعیل وظهیر پسر ابی الفجر واحمد پسر فضل ورکن پسر حسین ووالی وحاکم میگرداند ایشانرا بر شمال واطراف روم وفرمان میدهد ایشانرا بانچه فرمان داد بان کسانیرا که پیش از ایشان بودند از راستگویان پس اختیار میکند دوازده مرد پاکیزه از هر عیبی را وایشان اسمعیل پسر ابراهیم ومحمد پسر ابی القاسم ویوسف پسر یعقوب وفیروز پسر موسی وحسین پسر محمد وعلی پسر ابی طالب وعقیل پسر منصور وعبد القادر پسر حبیب وسعد الله پسر سعید وسلیمان پسر مرزوق وعبد الرحمن پسر عبد الله ومحمد پسر عبد الکریم وحاکم میگرداند ایشانرا بر طرف جنوب واقلیمهای ان وامر میکند

بخش چهارم اخبار علویه

بیان کتابها که پیشتر بوده اند

ثم بعد ذلك يقيم الرايات ويظهر المعجزات ويسير نحو الكوفة وينزل
على سرير النبي سليمان بن داود ويعلق الطير على رأسه ويتختم بخاتم الاعظم وبيمينه
عصا موسى وجلبابه روح الامين وعيسى بن مريم متشحا ببرد النبي صلى الله عليه
وآله متقلدا بذي الفقار ووجهه كدائرة القمر في ليالي كماله يخرج من بين ثناياه
نور كالبرق الساطع على رأسه تاج من نور راكب على اسد من نور يقول للشيء
كن فيكون بقدرة الله تعالى ويبرئ الاكمه والابرص ويحيي الموتى ويميت الاحياء
وتنشر الارض له عن كنوزها حوى حكمة آدم ووفاء ابراهيم وحسن يوسف و
ملاحة محمد صلى الله عليه وآله وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن شماله و
اسرافيل من ورائه والغمام من فوق رأسه والنصر من بين يديه والعدل
تحت اقدامه ويظهر للناس كتابا جديدا وهو على الكافرين صعب شديد يدعو
الناس الى امر من اقر به هدى ومن انكره غوى فالويل كل الويل لمن انكره
رؤف بالمؤمنين شديد الانتقام على الكافرين ويستدعي الى بين يديه كبار
اليهود واحبارهم ورؤساء دين النصارى وعلمائهم ويحضر التورية والانجيل
والزبور والفرقان ويجادلهم على كل كتاب بمفرده ويطلب منهم تاويله ويعرفهم
تبديله ويحكم بينهم كما امر الله ورسوله

يعني پس بعد از آن برپا میکند پرچمهارا و ظاهر میکند معجزه هارا و میرود
بجانب کوفه و فرود میآید بر تخت سلیمان پیغمبر پسر داود و معلق میشوند مرغها

بالای سر او و در انگشت میکند خاتم بزرگترا اورا و در دست راست او است عصای
موسی و همنشین او جبرئیل و عیسی بن مریم است در حالتیکه در بر دارد برد پیغمبر صلی الله
علیه و آله را در حالتیکه بگردن انداخته است ذوالفقار را و روی او مانند دایره قمر است در شبهای
کمال او یعنی شبهای سیزده و چهارده و پانزده و از میان دندانهای او مانند برقیکه جستن
کند نور درخشندگی دارد و بر سر او تاجی است از نور و سوار است بر شتری از نور بهر چیزی
که بگوید باش پس میباشد بقدرت خدای تعالی و شفا میدهد کور مادرزاد و صاحب
پیسی را و زنده میکند مرده گانرا و میمیراند زندگانرا و میگشاید زمین از برای او گنجهای خود
را در بر دارد حکمت آدم و وفای ابراهیم و حسن یوسف و با نمکی محمد صلی الله علیه و آله
را و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سر او است و ابر
بالای سر او و نصر در مقابل روی او و عدل در زیر پاهای او است و ظاهر میکند
برای مردم کتاب تازه را و پذیرفتن آن بر کفار دشوار و سخت است مردم را دعوت
میکند بکاری که هر که بر آن اقرار کند هدایت یابد و هر که انکار کند گمراه شود پس کلمه
عذاب همراه آنکه بر کسی است که انکار کند او را مهربانست در حق مؤمنین و انتقام او سخت
است بر اشخاص کافر و در پیش خود میخواند بزرگان یهود و دانشمندان ایشانرا و سرکردگان
دین نصاری و دانایان ایشانرا و حاضر میکند تورات و انجیل و زبور و قرآن را و
مجادله میکند با ایشان بهر آیت از این کتابها بتنهائی آن و میخواهد از ایشان تاویل آنرا
و میشناساند با ایشان آنچه را که در آن تبدیل شده و حکم میکند در میان ایشان همچنانکه امر

امر فرموده است خدا و رسول او

ثمّ یرجع بعد ذلک شدیدة الخلاف الی هذه الامة فلیلة الائتلاف و یسید الیه من سائر البلاد الذین ظنوا انهم من علماء الدین و فقهاء الیقین و الحکماء و المنجمین و المتفلسفین و الاطباء الضالین و الشیعة المذعنین فیحکم بینهم بالحق فیما کانوا فیه یختلفون و یتلو علیهم بعدا فامرالعدل بین الانام و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون ینضح للناس الحق و یتجلی الصدق و ینکشف المستور و یحصل ما فی الصدور و یعلم الدار و المصیر و یظهر الحکمة الالهیة بعد اخفائها و یشرق شریعة المختار بعد ظلمائها و یظهر تاویل التنزیل کما اراد الازل القدیم یهدی الی صراط مستقیم و نکشف الغطاء عن اعین الائمة و یسد القیاس و یخمد نار الخناس و یقرض الدولة الباطلة و یعطل العاطل و یفرق بین المفضول و الفاضل و یعرف للناس المقتول و القاتل و یترحم عن الذبیح و یصح الصحیح و یتکلم عن المسموم و ینبه النوم و یظهر الیه المصون و یفتضح الخئون و ینتقم من اهل الفتوی فی الدین لما لا یعلمون فتعسا لهم و لاتباعهم اکان الدین ناقصا فتمموه ام کان به عوج فقوموه ام الناس هموا بالخلاف فاطاعوه ام امرهم بالصواب فعصوه ام هم المختار فیما اوحی الیه فذکروه ام الدین لم یکمل علی عهده فکملوه و تمموه ام جاء نبی بعده فاتبعوه ام القوم کانوا اصوات علی عهده فلما قضی نحبه قاموا تصاغروا بما کان عندهم فهیهات و ایم الله لم یبق امرا مبهما و لا مفصلا الا اوضحه و بینه حتی لا تکون فتنة للذین

آمنوا انما یتذکر اولوا الالباب

یعنی پس برمیگردد بعد از این بسوی این امت دورهائیکه خلاف و سخت است و
ایتلاف و دوستی او کم است و زود باشد که دعوت کرده شوند بسوی او از سایر
شهرها آنکسانیکه گمان میکنند که ایشان از دانایان و فقهاء یقینی و حکماء و ستاره
شناسان و فیلسوفها و طبیبها و پزشکهای گمراهان و شیعیان با اعتقاد بدین حکم
میکند در میان ایشان بدرستی و راستی در آنچه که در آن اختلاف دارند و میخوانند
بر ایشان بعد از برپا داشتن عدل و داد در میان مردم این آیه را که و ما ظلمناهم و
لکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی و ستم نکردیم ایشان را و لکن بودند که ستم میکردند
نفسهای خود را واضح میشود برای مردم حق و روشن و آشکار میشود راستی
و پرده برداشته میشود از چیزهای پوشیده و پنهان و حاصل میشود آنچه که در
سینه‌ها است و یاد میدهد خانه و محل گردش را و ظاهر میکند حکمت الهیه را
پس از پنهان بودن آن و نمایان میشود شریعت اختیار شده بعد از تاریکیهای آن
و ظاهر میکند تاویل قرآن را همچنانکه خواسته است خداوند قدیم که همیشه بوده است
و راهنمائی میکند بسوی راه راست و برمیدارد پرده را از چشمهای گناهکاران
و مسدود میکند راه قیاس را و خاموش میکند آتش شیطان را و قطع میکند
ریشه دولت باطل را و خالی میکند زمین را از اشخاص بیکاره و ناچیز و جدا میکند
آنها اهل فضل را از آنهائیکه فضیلت و برتری ندارند و میشناساند کشته و کشنده او را

بخش چهارم اخبار علویه

و ترحم میکند از جهت سر بریده شده و صحیح میشود آنچه که صحبت پوشیده است و سخن میگویند از جانب مسموم و تنبه میدهد شخص پشیمان را و آشکار میکند آنچه را که محفوظ داشته شده است و رسوا میشود خیانتکار و انتقام میکشد از اهل فتوای در دین بجهة آنچه که نمیدانند و فتوی میدهند پس هلاکت باد بر ایشان و پیروهای ایشان آیا دین ناقص بوده پس تمام کرده اند آنرا یا در آن کجی بوده که راستکرده اند آنرا یا همت گماشتند بر خلافت پس طاعت کردند آنرا یا امر کرده است ایشان را بصواب پس نافرمانی کرده اند آنرا یا ایشان را اختیار داده است در آنچه که وحی فرستاده است بسوی او پس یاد کردند آنرا یا دین کامل نشده بود در عهد او پس کامل کردند آنرا و تمام کردند آنرا یا پیغمبری بعد از او آمد پس پیروی کردند او را یا قوم در عهد او ساکت بودند و چون از دنیا رفت بپا خواستند و خوار و حقیر شدند بآنچه که در برد ایشان بود پس چقدر دور است و سوگند یاد میکنم خدا را که باقی نماند کاریکه نامعلوم و مبهم باشد و نه امریکه تفصیل داده شده باشد مگر اینکه واضح و روشن کردند آنرا تا اینکه فتنه ای نباشد برای آنکسانیکه ایمان آورده و میآورند و جز این نیست که متذکر اینمعنی هستند صاحبان عقلها

فکم من ولیّ جحدوه وکم من وصیّ ضیّعوه وحقّ انکروه ومؤمن شرّدوه وکم من حدیث باطل عن الرسول واهل بیته نقلوه وکم من قبیح منا جوّزوه وخبر عن رأیهم تأوّلوه وکم من آیة ومعجزة اجراها الله تعالی عن یده انکروها وصدّوا عن سماعها وضعّفوها وسنقف ویقفون ونسئل ویسئلون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبت

بدم عثمان وظنوا انی منهم الا ان حاربتنی عائشة ومعاوية وكانی بعد قليل وهم
يقولون القاتل والمقتول فی جنة عالية ونسوا ما قال الله تعالی وكتبنا عليهم فيها
ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن
والجروح قصاص وقوله تعالی من قتل مؤمنا متعمدا فجزائه جهنم خالدا فيها
وكان بعد قليل يقولون عنی انتی بايعت ابابكر فی خلافته فقد قالوا بهتانا عظيما
فيالله العجب كل العجب من قوم يزعمون ان ابن ابی طالب يطلب ما ليس له بحق ويمنی
ويتداول الامر جزعا ويبايعهم هلعا وايم الله ان عليا لانس بالموت من سنة
الكرى بل عند الصباح يحمد القوم السرى الا ان فی قائمنا اهل البيت كفاية
للمستبصرين وعبرة للمعتبرين ومحنة للمنكرين لقوله تعالی وانذر الناس يوم ياتيهم
العذاب هو ظهور قائمنا المغيب لانه عذاب علی الكافرين وشفاء ورحمة للمؤمنين
يظهر وله اربعين عاما فيمكث فی قومه ثمانين سنة وقيل لهم سلاما وصلی الله
علی محمد واله اجمعين

يعنی پس چه بسيار از وليي كه انكار كردند اورا وچه بسيار از وصيي كه ضايع كردند اورا وچه بسيار از حقی كه انكار كردند انرا وچه بسيار مؤمنی كه راندند واواره كردند اورا وچه بسيار حديث باطل ودروغ وناچيز كه از پيغمبر واهل بيت او نقل كردند انرا وچه بسيار از زشتی كه از قول ما نخوبی كردند انرا وچه بسيار خبر كه از رای خود تاويل كردند انرا وچه بسيار از نشانه ومعجزه ای كه جاری كرد انرا خدا ايتعالی از دست او

بخش چهارم [illegible]

که انکار کردند انرا و مانع شدند از شنیدن ان و ننهادند انرا و زود باشد که
واقف شویم و واقف شوند و سؤال کرده شویم و سؤال کرده شوند و زود باشد
که بدانند انکسانیکه ستم کردند که در چه بازگشتگاهی برخواهند گشت مطالبه کرده
شدم بخون عثمان و گمان کردند که من از ایشانم اکنون بمحاربه در اید با من عایشه با
معاویه و گویا میبینم که پس از کمی ایشان میگویند که کشنده و کشته شده در بهشت بلند
مقامند و فراموش کنند انچه را که خدای تعالی فرموده که نوشتیم و حتم و ثابت کردیم
بر ایشان در ان یعنی در توریة که بدرستیکه هر نفسی عوض نفسی و هر چشمی بعوض چشمی و
هر بینی ای بعوض بینی و هر گوشی بعوض گوشی و هر دندانی بعوض دندانی و هر
زخمی و جراحتی را قصاص است و فرموده خدا تعالی را که فرموده هر کسیکه بکشد
مؤمنی را از روی عمد پس جزای او جهنم است در حالتیکه جاوید بماند در ان
و چنین باشد که پس از اندکی از من نقل کنند که من بیعت کردم با ابابکر در زمان
خلافت او پس بتحقیق میگویند دروغ و افتراء بزرگی را پس استغاثه میکنم بخدا عجب
دارم همه عجب را از گروهیکه گمان میکنند که پسر ابی طالب طلب میکند چیزی را که حق
او نیست (یعنی خلافت) و ارزو میکند و فرا میگیرد این امر را نوبت بنوبت از روی
ناشکیبائی و بیعت میکند با ایشان از روی حرص و شتاب و سوگند یاد میکنم بذات
خدا که علی انسش بمرگ بیشتر است از پیدیکی که مقدمه خواب است بخواب بلکه در وقت
صبح میبینند قوم شب روی را اگاه باشید بدرستیکه نزد قائم ما اهل بیت کفایت

است برای کسانیکه طلب بینائی کنند و عبرت است برای عبرت گیرندگان و محنت و رنج
است برای تکبر کنندگان بدلیل گفته خدای تعالی که فرموده و بیم ده و بترسان مردم را
از روزیکه میاید ایشان را عذاب و شکنجه که آن ظهور قائم ما است که غیبت کننده است
زیرا که عذابت برای کافرها و شفاء و رحمت است برای مؤمنان ظاهر میشود در حالتیکه
بسن چهل ساله مینماید پس میماند در میان قوم خود هشتاد سال و گفته شود برای ایشان
تحیت و درود و درود و درود متصل فرستد خدا بر محمد و آل او همه ایشان

۲۷۵ حدیث چهل و سوم

کمال الدین و تمام النعمه بسند خود روایت کرده از نزال بن سبرة که گفت خطبه خواند
ما را علی بن ابیطالب علیه السلام پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او پس فرمود
سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی ثلاثا فقام الیه صعصعه بن صوحان
فقال یا امیر المؤمنین (علیه السلام) متی یخرج الدجال فقال له علی علیه السلام
اقعد فقد سمع الله کلامک و علم ما اردت و الله ما المسئول عنه باعلم من
السائل ولکن لذلک علامات و هیئات یتبع بعضها بعضا کحذو النعل بالنعل
و ان شئت انبأتک بها قال نعم یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام احفظ فان
علامة ذلک اذا امات الناس الصلوة و اضاعوا الامانة و استحلوا الکذب
و اکلوا الربا و اخذوا الرشا و شیدوا البنیان و باعوا الدین بالدنیا و استعملوا
السفهاء و شاوروا النساء و قطعوا الارحام و اتبعوا الاهواء و استخفوا

بالدماء وكان الحلم ضعفا والظلم فخرا وكانت الامراء فجرة والوزراء ظلمة والعرفاء خونة والقراء فسقة وظهرت شهادات الزور واستعلن الفجور وقول البهتان والاثم والطغيان وحليت المصاحف وزخرفت المساجد و طولت المنابر (المنار) واكرم الاشرار وازدحمت الصفوف واختلفت الاهواء ونقضت العهود (العقود) واقترب الموعود وشارك النساء ازواجهن في التجارة حرصا على الدنيا وعلت اصوات الفساق واستمع منهم وكان زعيم القوم ارذلهم واتقي الفاجر مخافة شره وصدق الكاذب واؤتمن الخائن واتخذت القينات والمعازف ولعن اخر هذه الامة اولها وركب ذوات الفروج السروج وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء وشهد الشاهد من غير ان يستشهد وشهد الاخر قضاء لذمام بغير حق عرفه وتفقه لغير الدين واثروا عمل الدنيا على الاخرة ولبسوا جلود الضان على قلوب الذئاب وقلوبهم انتن من الجيف وامر من الصبر فعند ذلك الوحا الوحا العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس ليأتين على الناس زمان يتمنى احدهم انه من سكانه

يعني پرسيد از من پيش از انكه مرا گم كنيد بگروه حرد مان سه مرتبه اين كلام را فرمود پس بپا خواست بسوى او صعصعه پسر صوحان پس گفت يا امير المؤمنين چه وقت بيرون ميايد دجال پس فرمود از براى او على عليه السلام بنشين پس بتحقيق شنيد خدا سخن ترا و دانست انچه را كه اراده كردى وبذات خدا قسم است كه

نیست سؤال کرده شده از او داناتر از سؤال کننده ولیکن از برای آن نشانه‌ها است
و هیئتها است که بعضی از آنها در پی بعض دیگر است مانند نعلی با نعل دیگر و اگر بخواهی
خبر میدهم ترا به آنها گفت آری یا امیر المؤمنین پس فرمود علیه السّلام حفظ کن
پس بدرستیکه نشانه آن است وقتیکه بمیرانند مردم نماز را و ضایع کنند امانت را
و حلال دانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم سازند بناها
را و بفروشند دین را بدنیا و سفهاء را به ریاست و کارگذاری عامّه گیرند
و مشورت کنند با زنها و قطع کنند رحمها را و پیروی کنند از شهوتها و خواهشهای
دل خود و سبک شمارند ریختن خونهای ناحق را و حلم و بردباری را ضعف و نا
توانی دانند و ستمگری را فخر دانند و اهل فسق و فجور بر آنها امارت و سلطنت
کنند و وزیرها ستمکار شوند و رئیسها خیانتکار گردند و خوانندگان و سخنوران
فاسق باشند و شهادت دادن بدروغ آشکار شود و فجور و تهمت زدن به
دروغ آشکارا شود و علانیه گناه و سرکشی کنند و قرآنها و کتابها زیور کرده
شود و مسجدها زینت کرده شود و منبرها یا منارها را طولانی و دراز سازند
و مردمان شریر گرامی داشته شوند و جمعیت صفها زیاد شود و هواها مختلف
شود و عهد و پیمانها شکسته شود و یا بعقدها وفا نشود و آنچه وعده داده شده
نزدیک شود و زنها در تجارت با شوهرهای خود شریک شوند از جهت حرصیکه
بدنیا دارند و صداهای مردمان فاسق بلند شود و گوش بسخنان و صداهای آنها

داده شود و رئیس و فرماندار قوم رذل و پست ترین ایشان شود و از فاجر و بد زبان تقیه کرده شود از ترس شرارت او و دروغگو تصدیق کرده شود و خیانت کننده امین شمرده شود و گرفته شود زنهای خواننده و رقاصه و سازنده و نوازنده و سازهای گوناگون و لعن کنند اخراین امت اول خود را و زنها بر زینها سوار شوند و شبیه شوند مردان بزنان و زنان بمردان و شاهد نطلبیده شهادت دهد و دیگری شهادت دهد بناحق برای اینکه تلافی کرده باشد بجهت قضاء ذمه خود در صورتیکه میداند بناحق شهادت میدهد و احکام فقه را برای غیر دین یاد گیرند و عمل دنیا را بر آخرت اختیار کنند و پوستهای گوسفند را بر روی دلها گرگان پوشند یعنی اهل آن زمان گرگانی هستند که در ظاهر بلباس میشها باشند و دلهای ایشان گندتر و عفونتش از مردار زیادتر است و از صبر که صمغی است بسیار تلخ و آنرا چادر وا نیز گویند تلختر است پس در آن زمان مبادرت کنید مبادرت کنید بشتابید بشتابید بهترین مسکنها در آن وقت بیت المقدس است هرآینه میاید البته البته بر مردم زمانیکه هر کدام از ایشان آرزو میکنند که کاش در آنجا ساکن بودم و از ساکنین آنجا بودم

فقام الیه الاصبغ بن نباته فقال یا امیر المؤمنین من الدجال فقال ان الدجال صائد بن الصید فالشقی من صدقه و السعید من کذبه یخرج من بلدة یقال لها اصبهان من قریة تعرف بالیهودیة عینه الیمنی ممسوحة و الاخری فی جبهته تضئ کانها کوکب الصبح

راجعة بعلائم آخر الزمان

فيها علقة كأنها ممزوجة بالدم بين عينيه مكتوب كافر يقرء كل كاتب وامّي يخوض البحار
وتسير معه الشمس بين يديه جبل من دخان وخلفه جبل ابيض يرى الناس انّه طعام يخرج
في قحط شديد تحته حمار اقمر خطوة حماره ميل تطوى له الارض منهلا منهلا لا يمرّ
بماء الا غار الى يوم القيمة ينادي باعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجنّ و
الانس والشياطين يقول الىّ اوليائي انا الذي خلق فسوّى وقدّر فهدى انا ربّكم
الاعلى وكذب عدوّ الله انّه الاعور يطعم الطعام ويمشي في الاسواق وانّ ربّكم
عزّ وجلّ ليس باعور ولا يطعم ولا يمشي ولا يزول وانّ اكثر اشياعه يومئذ اولاد
الزنا واصحاب الطيالسة الخضر يقتله الله عزّ وجلّ بالشام على عقبة تعرف بعقبة
افيق لثلاث ساعات من يوم الجمعة على يدي من يصلّي المسيح عيسى بن مريم خلفه
الا انّ بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا وما ذلك يا امير المؤمنين قال خروج دابّة
من الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى تضع الخاتم على وجه
كلّ مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقّا وتضعه على وجه كلّ كافر فتكتب فيه هذا كافر
حقّا حتّى انّ المؤمن لينادي الويل لك يا كافر وانّ الكافر ينادي طوبى لك يا
مؤمن وددت انّي اليوم مثلك فافوز فوزا ثمّ ترفع الدابّة رأسها فيراها من بين
الخافقين باذن الله عزّ وجلّ بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة
فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع ولا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في
ايمانها خيرا ثمّ قال لا تسئلوني عمّا يكون بعد ذلك فانّه عهد اليّ حبيبي صلّى الله عليه

والان لا اخبر به غیر عترتی — فقال النزال بن سبرة لصعصعة ما عنی امیر المؤمنین بهذا القول فقال صعصعة یا بن سبرة ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی وهو الشمس الطالعة من مغربها یظهر عند الرکن والمقام یطهر الارض ویضع میزان العدل فلا یظلم احد احدا فاخبر امیر المؤمنین علیه السلام ان حبیبه رسول الله صلی الله علیه واله عهد الیه ان لا یخبر بما یکون بعد ذلک غیر عترته الائمة علیهم السلام

یعنی پس بپا خواست بسوی او اصبغ بن نباته پس گفت یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود بدرستیکه دجال صاید بن صید است پس بد بخت کسی است که تصدیق کند او را وخوش بخت کسی است که تکذیب کند او را بیرون میاید از شهریکه او را اصفهان گفته شود از قریه ای که شناخته شده است بیهودیه چشم راستا و مالیده است و چشم دیگرش در پیشانی او است میدرخشد بخوبیکه گویا ستاره صبح است در آن پاره خون بسته ایست که گویا ممزوج باخون است درمیان دو چشم او نوشته شده است کافر که هر نویسنده و بی سوادی میخواند او را فرو میرود در دریاها و سیر میکند با او آفتاب و در پیش روی او کوهی است از دود تیره و در پشت سر او کوهی است سفید که بنظر مردم خوردنی میاید و در قحطی سخت بیرون میاید زیر پای او خریست سبز رنگ که هر گام خر او یکمیل راه است پیچیده میشود زمین از برای او منزل منزل نمیگذرد به آبی الا اینکه فرو میرود تا روز قیامت صدا میکند بلند

صدای خود که جن و انس در میان مشرق و مغرب صدای او را میشنوند یا شیاطین
میگوید بیائید بسوی من ای دوستان من منم آنچنان خدائیکه آفرید پس درست
کرد و اندازه گیری کرد پس راهنمائی کرد منم پروردگار شما که بلند تر است شأن او
و دروغ میگوید دشمن خدا بد رستیکه او یک چشم است و طعام میخورد و در بازارها راه
میرود و بدرستیکه پروردگار شما عز و جل یک چشم نیست و نمیخورد و راه نمیرود
و نابود نمیشود آگاه باشید که بیشتر از پیروان او در آنروز زنازادگان و صاحبان
طیلسانهای سبزند میکشد او را خدای عز و جل در شام بالای گردنه ای که آنرا
گردنه افیق گویند در سه ساعتی روز جمعه بدست کسیکه در پشت سر او عیسی ابن
مریم نماز میگذارد آگاه باشد که بعد از آن بلای بزرگ هست گفتیم چیست آن یا امیر المؤمنین
فرمود بیرون آمدن جنبنده زمین است از نزد کوه صفا که با او است خاتم سلیمان
و عصای موسی میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمنی پس نقش میگیرد بر آن که این مؤمن
است از روی حقیقت و راستی و میگذارد آنرا بر روی هر کافری پس نوشته میشود بر آن
که این کافر است از روی حقیقت و راستی تا اینکه مؤمن هر آینه ندا میکند که وای بر تو
ایکافر و کافر ندا میکند خوشا بحال تو ای مؤمن دوست داشتم که امروز مثل تو باشم تا رستگار
شوم رستگار شدنی پس آن جنبنده سر خود را بلند میکند بطوریکه تمام اهل مشرق و
مغرب او را میبینند باذن خدا تعالی عز و جل بعد از طلوع آفتاب از مغرب آن پس
در آنوقت توبه برداشته شود پس نه توبه قبول شود و نه عملی بالا میرود و نفع نمیدهد

نفسی را ایمان آوردن او که از پیش ایمان نیاورده باشد یا کسب کند و کسب کرده باشد
در ایمان خود خیری را پس فرمود از من نپرسید از آنچه میباشد بعد از آن پس بدرستیکه
عهد گرفته است از من دوست داشته شده من که درود متصل خدا بر او است و آل او که
خبر بدهم به آن غیر از عترت خودم را - پس نزال بن سبره بصعصعه گفت چه چیز را
قصد کرد امیر المؤمنین بگفتن این سخن صعصعه گفت ای پسر سبرة بدرستیکه آن
کسیکه نماز میگذارد در پشت سر او عیسی پسر مریم آن دوازدهمین عترت است نهمین از
اولاد حسین بن علی علیهما السلام است و او است آفتابیکه از مغرب خود طلوع میکند
ظاهر میشود نزد رکن و مقام و پاک میکند زمین را و بر قرار میکند ترازوی عدل
را پس در آن زمان ظلم نکند احدی احدی را پس خبر داد امیر المؤمنین علیه السلام که
حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته است که خبر ندهد به آنچه بعد از
آن واقع میشود بغیر از عترة خود که ائمه علیهم السلام اند

بیان در موضوع دجال در صفحه سیصد و یازده از جزء اول این کتاب تا جزء
سیصد و بیست و در صفحه صد و پنجاه چهار تا صفحه صد و شصت از این جزء که جزء
دوم کتاب است بسط کلام بقدر مقتضی داده شد و راجع بدابة الارض نیز در هر دو جزء
از پیش گذشت و آنچه ظاهر است که این علامت از علامات قیامت کبری باشد نه صغری
و همچنین قبول نشدن توبه که در این حدیث و امثال آن ذکر شده و بعضی دیگر از علامات
از قبیل بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و غیره که برخی از اینها قبلا تذکر داده شد

وبعض دیگر نیز بعد از این در محل خود ذکر خواهد شد و امّا مراد از طلوع آفتاب از مغرب خود اگر بر وجه حقیقت باشد ظهور آن قبل از قیامت کبری خواهد بود چنانچه از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود و اگر اینکه از اخبار بر خلاف ظاهر خود باشد طلوع آفتاب از مغرب خود مؤوّل است به آفتاب جمال حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه چنانچه در همین حدیث از صعصعة اشاره و تصریح به آن شده و از بسیاری از اخبار و احادیث دیگر نیز مستفاد میشود — و نزال بن سبرة هلالی از بنی هلال بن عامر بن صعصعة است و سبرة بفتح سین و سکون باء موحده و فتح راء است

۲۶۶ حدیث چهل و چهارم

سیزدهم بحار الانوار طبع طهران ص ۱۶۳ بسند خود روایت نموده از انس بن مالک که گفت لما رجع امیر المؤمنین علیه السلام من قتال اهل النهروان نزل براثا وکان بها راهب فی قلایته وکان اسمه الحباب فلما سمع الراهب الصیحة والعسکر اشرف من قلایته الی الارض فنظر الی عسکر امیر المؤمنین علیه السلام فاستفظع ذلک ونزل مبادراً فقال من هذا ومن رئیس هذا العسکر فقیل له هذا امیر المؤمنین وقد رجع من قتال اهل النهروان فجاء الحباب مبادراً یتخطی الناس حتی وقف علی امیر المؤمنین فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین حقاً حقاً فقال وما علمک بانی امیر المؤمنین حقاً حقاً قال له اخبرنا بذلک علماؤنا واحبارنا فقال له یا حباب فقال له الراهب وما علمک باسمی فقال اعلمنی بذلک حبیبی رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال له الحباب مُدّ يدَيك فانا اشهد ان لا اله الا الله وانّ محمداً رسول الله و
انّك علي بن ابي طالب وصيّه فقال له امير المؤمنين عليه السلام واين تاوي
فقال اكون في قلاية لي هيهنا فقال له امير المؤمنين عليه السلام بعد يومك هذا
لا تسكن فيها ولكن ابن هيهنا مسجداً وسمّه باسم بانيه فبناه رجل اسمه براثا
فسمّي المسجد براثا باسم الباني له ثم قال ومن اين تشرب يا حباب فقال يا امير المؤمنين
من دجلة هيهنا قال فلِمَ لا تحفر هيهنا عينا او بئرا فقال له يا امير المؤمنين كلّما حفرنا
وجدناها مالحة غير عذبة فقال له امير المؤمنين عليه السلام احفر هيهنا بئراً فحفر
فخرجت عليهم صخرة لم يستطيعوا قلعها فقلعها امير المؤمنين عليه السلام فانقلعت عن
عين احلى من الشهد والذّ من الزبد فقال له يا حباب يكون شُربك من هذا
العين اما انه يا حباب ستبنى الى جنب مسجدك هذا مدينة وتكثر الجبابرة فيها
وتعظم البلاء حتى انه ليركب فيها كل ليلة جمعة سبعون الف فرج حرام فاذا عظم
بلاءهم سدّوا على مسجدك بقطوة ثم وابنه ببنتين ثم وابنه لا يهدمه الا كافر ثم بيتا
فاذا فعلوا ذلك منعوا الحج ثلاث سنين واحترقت خضرهم وسلّط الله عليهم رجلا
من اهل السفح لا يدخل بلداً الا اهلكه واهلك اهله ثم ليعد عليهم مرّة اخرى ثم ياخذهم
القحط والغلاء ثلاث سنين حتى يبلغ بهم الجهد ثم يعود عليهم ثم يدخل البصرة فلا يدع
فيها قائمة الا سخطها واهلكها واسخط اهلها وذلك اذا عمرت الخربة وبني فيها
مسجد جامع فعند ذلك يكون هلاك البصرة ثم يدخل مدينة بناها الحجاج يقال ل

لها واسط فيفعل مثل ذلك ثم يتوجه نحو بغداد فيدخلها عفواً ثم يلتجئ الناس الى الكوفة ولا يكون بلد امن الكوفة تشوش (بتشوش) الامر له ثم يخرج هو والذى ادخله بغداد نحو قبرى لينبشه فيتلقاهما السفيانى فيهزمهما ثم يقتلهما ويتوجه جيشاً نحو الكوفة فيستعبد بعض اهلها ويجيئ رجل من اهل الكوفة فلجئهم الى سور فمن لجأ اليها امن ويدخل جيش السفيانى الى الكوفة فلا يدعون احداً الا قتلوه وان الرجل منهم ليمر بالدرة المطروحة العظيمة فلا يتعرض لها ويرى الصبى الصغير فيلحقه فيقتله فعند ذلك يا حباب يتوقع بعدها هيهات هيهات وامور عظام وفتن كقطع الليل المظلم فاحفظ عنى ما اقول لك يا حباب

يعنى چونكه برگشت امير المؤمنين عليه السلام از قتال با اهل نهروان كه جنگ با خوارج باشد فرود امد در براثا ودر انجا راهبى بود در سر كوهى كه نام او حباب بود وقتيكه صدا وفرياد لشكر را شنيد از كوهيكه بالاى ان بود بزمين امد ونگاهى كرد بلشكر امير مؤمنان عليه السلام وفرود امدن ايشان در انجا كار زشتى بنظر او امد پس بشتاب فرود امد وگفت كيستاين ورئيس اين لشكر كيست به او گفتند كه اين امير مؤمنان است واز قتال با اهل نهروان برگشته پس حباب بعجله قدم گذارد در ميان مردم تا اينكه در مقابل امير مؤمنان رسيد وتوقف كرد پس گفت سلام بر تو باد اى امير مؤمنان از روى حق وراستى از روى حق وراستى پس حضرت فرمود كه از كجا دانستى كه من امير مؤمنانم از روى حق وراستى از روى حق وراستى پس عرض كرد به انحضرت كه دانايان ما ودانشمندان ما خبر

داده اند مارا پس براو فرمود ای حباب پس راهب عرض کرد از کجا نام مرا دانستی فرمود مرا بر آن دانا کرد حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حباب گفت دست را دراز کن که من گواهی میدهم باینکه نیست خدائی مگر خدای یگانه و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و اینکه توئی علی بن ابیطالب وصی او پس امیر المؤمنین علیه السلام براو فرمود که در کجا جا داری عرض کرد که در بالای کوهی جا دارم در همین جا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام براو فرمود که بعد از این روز دیگر در اینجا ساکن مشو ولیکن در اینجا مسجدی بنا کن و آنرا بنام سازنده اش نام بگذار پس آن مسجد را مردی ساخت که نام او براثا بود پس آن مسجد براثا نام گذارده شد بنام بنای او پس براهب فرمود از کجا آب میاشامی گفت یا امیر المؤمنین از دجله که در اینجا است پس فرمود چرا در اینجا چشمه ای یا چاهی نمیکنی عرض کرد یا امیر المؤمنین هرچه در اینجا چاه کنده ایم آب آن شور در آمده و گوارا نبوده است پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بکن در اینجا چاهی را پس چاهی حفر کرد که بر آن سنگ سختی در آمد که نتوانستند آنرا از جا بکنند پس حضرت امیر مؤمنان آن سنگرا از جا کند پس چون کنده شد چشمه ای ظاهر شد از شهد شیرین تر و از کره نرم تر پس فرمود بحباب از آب این چشمه بیاشام اما بدرستیکه ای حباب زود باشد که بنا گذارده شود در نزدیکی این مسجد تو شهری و بسیار شوند در آن جبابره و ستمکاران و بزرگ شود بلاء تا اینکه هر اینه سوار کرد

شود در ان در هر شب جمعه ای هفتاد هزار فرج حرام پس وقتیکه بلاء انجا بزرگ شد
مسجد تو را سد میکنند ببازاری پس بناکن در انجا دو خانه پس بناکن انرا که خراب (یعنی مسجد را)
نمیکنند انرا مگر کافری پس بناکن خانه ای را پس چون این کار را کردند یعنی مسجد را
خراب کردند سه سال حج رفتن منع کرده شود و سبزه های انجا خشک شود و مسلط
گرداند خدا بر ایشان مردیرا از اهل زنا که داخل نشود در شهری مگر انکه انرا خراب و
اهل انرا نابود کند پس برمیگردد بصره ایشان مرتبه دیگری پس قحطی ایشانرا فرو
گیرد و گرانی تا سه سال تا برسد بر ایشان مشقت و سختی شدیدی پس باز برمیگردد
بصره ایشان پس داخل بصره میشود و چیزیرا در ان برپا نگذارد مگر انکه خشمگین
شود بر ان و هلاک و نابود کند انرا و بخشم در اورد اهل انرا و این وقتی روی دهد
که خرابه های ان اباد شده باشد و مسجد جامعی در ان بنا شده باشد انوقت وقت
هلاک و نابود شدن بصره است پس داخل میشود در شهریکه حجاج انرا بنا کرده باشد
بنام واسط پس در انجا هم انچه در بصره کرده میکند پس متوجه میشود بطرف بغداد
پس در انجا داخل شود در حالتیکه عفو کننده است مردم را پس مردم پناهنده بکوفه
شوند پس شهری از شهرهای کوفه نباشد مگر انکه همه اهل ان بتشویش افتند پس
بیرون میاید او با انکسیکه او را وارد بغداد کرده از بغداد بطرف قبر من یعنی نجف اشرف
برای اینکه نبش کند قبر مرا پس سفیانی با ان دو نفر تلاقی میکند و انها را فرار میدهد
پس میکشد هر دو را و با لشکر خود متوجه کوفه میشود و بعضی از اهل انرا ببندگی و غلامی

خود میگیرد و میاید مردی از اهل کوفه و پناه میدهد ایشان را در حصاری پس کسیکه به آنجا ملتجی شد ایمن است و داخل میشود لشکر سفیانی بکوفه پس باقی نگذارند احدی را مگر اینکه او را میکشند و بدرستیکه مرد میگذرد به دری که بوزلک وقیمتی است و در راه افتاده متعرض آن نمیشود و میبیند بچه کوچکی را پس به او ملحق میشود و او را میکشد در آنوقت ای حباب انتظار داشته باش و انتظار کشیده شود آنچه بعد از آن واقع شود چند رد و راست چند رد و راست که کارهای بزرگی و فتنه هایی مانند پاره های شب تاریک کننده پیش آمد کند. پس حفظ کن از من آنچه را که برای تو میگویم ای حباب

حدیث چهل و پنجم

۲۶۷

من لا یحضره الفقیه جزء دوم مخطوط سال ۱۳۰۵ هجری قمری کتاب النکاح باب المذموم من اخلاق النساء و صفاتهن از اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که شنیدم از آنحضرت که میفرمود یظهر فی آخر الزمان و اقتراب الساعة و هو شر الازمنة نسوة کاشفات عاریات متبرجات خارجات من الدین داخلات فی الفتن مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات

یعنی ظاهر میشود در آخر زمان و نزدیک قیامت و آن بدترین زمانها است زنهایی گشاده رویان برهنگان آرایش کنندگان بیرون روندگان از دین داخل شوندگان در فتنه ها میل کنندگان بشهوتها شتابکنندگان بسوی لذتها حلال کنندگان حرامها

راجع به علائم آخر الزمان

جاوید ماندگان در جهنم

مؤلف فقیر گوید از این حدیث شریف نکاتی چند استفاده میشود اوّل
آنکه آخر زمان بدترین همه زمانها است دوّم چند صفت برای زنهای آخر الزمان بیان
فرموده که مصادیق آن درباره ایشان در زمان حاضر ظاهر و آشکار است و این یکی از
معجزات کلامیه و پیشگوئیهای علویه است یکی بیرون آمدن زنهای آخر الزمان از حجاب
و کشف نمودن صورتهای خود بر کسانیکه از محارم آنها نیستند دیگر آنکه علاوه بر کشف
حجاب نمودن هر چند لباس پوشیده امّا حکم برهنه را دارند کنایه از اینکه لباسهای آنها
ساتر و پوشنده عورتهای آنها نیست زیرا که در شریعت اسلام تمام اعضای زن عورت
شمرده شده مگر گردی رو و کف دستهای او آن هم در صورتیکه نظر کردن بر آنها از
روی شهوت و ریبه نباشد و الّا آنها هم باید پوشیده شود و دیگر نمودن آن نا شت
زینتهای خود را بمردان غیر از محارم خود و تبرّج در لغت بمعنای نمودن زن است
زینت خود را بنامحرم و این عمل در شریعت اسلام و قانون قرآن حرام شمرده شده و
نهی صریح بر آن وارد شده و این صفت امروز و در این زمان در میان زنهائیکه باسم خود
را مسلمان مینامند رواج دارد و نمیدانند که مسلمان نیستند و دیگر آنکه اینگونه
از زنها بیرون روندگان از دین میباشند و بمتصف شدن باین صفات از راه
استخفاف بدین و قرآن و مخالفت دستور خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از دین
اسلام خارج شده و لباس ارتداد بخود پوشیده اند و دیگر آنکه اینگونه زنها وارد

داخل در فتنه ها میشوند که از شأن آنها نیست داخل شدن در آنها و دیگر آنکه حلال
میدانند چیزهائی را که خدا بر آنها حرام کرده و میل بشهوتهای نفسانیه و شهوترانیها
میکنند که آن نیز سبب کفر و ارتداد آنها است و دیگر آنکه اینگونه زنها در نشأه
آخرت جاهایشان در آتش جهنم است و همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن بیرون
نخواهند آمد

حدیث چهل و ششم ۲۶۸

مجلد بیستم بحار الانوار طبع امین الضرب ص ۷۸ باب ما یثبت به الهلال از کتاب
فضائل اشهر الثلاثة بسند خود از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که گفته است قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یأتی علی
النّاس زمان یرتفع فیه الفاحشة و تتصنع و ینتهک فیه المحارم و یعلن فیه الزنا
و یستحل فیه اموال الیتامی و یؤکل فیه الربا و یطفف فی المکاییل و الموازین
و یستحلّ الخمر بالنبیذ و الرشوة بالهدیة و الخیانة بالامانة و یتشبه الرجال بالنساء
و النّساء بالرجال و یستخف بحدود الصلوة و یحجّ فیه لغیر الله فاذا کان ذلک الزمان
انتفخت الاهلّة تارة حتّی یری هلال لیلتین و خفیت تارة حتّی یفطر شهر رمضان
فی اوّله و یصام العید فی آخره فالحذر الحذر حینئذ من اخذ الله علی غفلة فانّ من
وراء ذلک موت ذریع یختطف الناس اختطافا حتّی انّ الرجل لیصبح سالما و یمسی
دفینا و یمسی حیّا و یصبح میّتا فاذا کان ذلک الزمان وجب التقدّم فی الوصیّة قبل نزول

البلية ووجب تقديم الصلوة فى اول وقتها خشية فوتها فى آخر وقتها فمن بلغ
منكم ذلك الزمان فلا يبيتن ليلة الا على طهر وان قدر ان لا يكون فى جميع احواله
الا طاهرا فليفعل فانه على وجل لا يدرى متى يأتيه رسول الله بقبض روحه
وقد حذرتكم ان حذرتم وعرفتكم ان عرفتم ووعظتكم ان اتعظتم فاتقوا الله فى سرائركم
وعلانيتكم ولا تموتن الا وانتم مسلمون ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل
منه وهو فى الآخرة من الخاسرين

لغات ارتقاع بلند گردیدن و بلند مرتبه شدن و رفیع شریف و بلند قدر و
بلند مرتبه و اگر ارتفاغ بغین نقطه دار باشد بمعنای فراخ بودن عیش و بفراخی عیش و
خوشی و رفاهیت زندگی کردنست و ترفّع میان دو ران زن نشستن است برای جماع کردن
و تن آسانی و تن پروری را نیز گویند **فاحشه** زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و
هر چه که خدای عز و جل از آن نهی فرموده **صنع** ساختن و نیکو تربیت کردن و نیکو پرورش
دادن و محکم کردن و آموختن کاری و مصانعه رشوه دادن و تصنیع جاریه یعنی زینت
دختر چنانچه گفته شود صنع الجاریه یعنی تربیت کن دختر را و آن میسر نمیشود مگر به اسباب
و اشیاء بسیار و اصطناع اختیار کردن و تصنع بتکلف خود را آراستن و آرایش کردن
چنانچه در قاموس و منتهی الارب والمنجد گفته شده و در مجمع البحرین است تصنع علی
عینی ای تربی و تغذی بمرأی منی ای لا اکلک الی غیری - واصطنعتک لنفسی ای اتخذتک
صنعی و خالصتی واختصصتک بکرامتی و صنع یعنی احسان و تصنع بمعنای تدلیس

واصطناع از صنع است بمعنای تقرّب وتکریم وعطیه وکرامت واحسان و صنیعه نیز بمعنای احسان است انتهاک زشت وآلوده کردن ناموس کسی را (منتهی الارب) انتهاک دریده وشکافته شدن پرده منهتک شخص بی پروا که از پرده دری و رسوائی باک ندارد محارم یا جمع مُحَرَّم است یعنی چیزهائیکه خدا حرام کرده است آنها را و یا جمع مَحْرَم است که مراد محرمهای شخص باشد یعنی کسانیکه نکاح آنها بر شخص حرام است اِعْلان آشکارا و هویدا کردن وعَلَن وعُلون وعلانیه بفتح وتخفیف یا آشکار و هویدا شدن انتفاخ هلال یعنی بلند در آمدن ماه موت ذریع یعنی سریع اختطاف ربودن قوله علیه السلام اِنْ قَدَرَ اَنْ لا یکون فی جمیع احواله الاطاهراً الخ دلالت دارد بر استحباب ذاتی داشتن طهارت در هر حالی

معنی فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که میآید بر مردم زمانیکه بلند مرتبه میشود در آنزمان زنا و هر گناه و بدیکه از حدّ بگذرد و هر چه که خداوند متعال از آن نهی فرموده و حرام کرده و در نزد اهل آنزمان مقرّب گردد و اگر کلمه یرتفع بغین نقطه دار باشد معنی اینستکه زن فاحشه بفراخی عیش و خوشی و رفاهیّت زندگی کند و تن پروری و تن آسائی کند و یا در میان دوپای او برای زنا کردن نشسته شود و هر آینه برای زنادادن تربیت کرده شود یا رشوه به او داده شود برای زنادادن یا زانیه تقرّب پیدا کند در نزد اهل آنزمان و مورد کرامت و عطا و احسان واقع شود یا دختران تربیت کرده شوند برای اقسام فجور و اعمال نامشروع

از قبیل تعلیم انواع موسیقی وسازها ونوازها ورقصها ومنافیات عفت وزشت و
آلوده کرده شود ناموسها درآن زمان وبا آنکه دریده وشکافته شود پرده ها وبیباک
شوند در پرده دری ورسوائی کسانیکه حرام باشد نکاح ایشان برآنها بجمع شدن
با ایشان یا وادار کردن ایشان آنهارا مجبور یا آنکه بی پروا شوند در ارتکاب چیزهائی
که در شریعت اسلام حرام شده است ارتکاب آنها وآشکار کنند یا آشکارا شود در
زنا کردن وزنا دادن وآشکار شدن آن ممکن است که تهیه کردن مکانهای مخصوص
باشد برای این عمل شنیع وحلال شمرده شود درآن زمان خوردن مالهای یتیمان
وخورده میشود ربا ودر کیلها ووزنها کم بفروشند وزیاد بگیرند یعنی درآن زمان در
خرید وفروش کم فروختن بمشتری وزیاد گرفتن از اورا حلال دانند وحلال کرده میشود
مسکرات بتغییر دادن اسم آن ورشوه بنام هدیه وخیانت بنام امانت وشبیه میشوند
مردان بزنان وزنان بمردان وسبک شمرده میشود حدود نمازها واین کنایه است
از ترک کردن نمازها یا کاهلی کردن یا ضایع کردن آنها در اثر صحیح بجا نیاوردن یا
آداب ومسائل آنرا یاد نگرفتن وحج میگذارند درآن زمان برای غیر خدا یعنی مقصود
ایشان از حج گذاردن یا تفریح وتماشا است یا تجارت کردن یا برای ریا ونمایش دادن
وامثال اینها باشد پس چون چنین زمانی بیاید ماهها گاهی در افق بلند دیده شود
بطوریکه بحالت ماه دو شبه دیده شود وگاهی پنهان شود که دیده نشود تا اینکه روزه
دراول ماه رمضان خورده شود وآخر ماه رمضان روز عید واقع شود وروزه گرفته

بخش چهارم در احکام صلوة

شود یعنی روز اول ماه رمضان روزه گرفته نشود و روز اول ماه شوال که
روز عید فطر است و روزه گرفتن در آن روز حرام است روزه بگیرند و توفیق
عید فطر از آنها گرفته شود پس باید بترسند باید بترسند در آن زمان از اینکه
خدا بطور ناگهانی آنها را غافل گیر کند زیرا که بعد از آن مرگ بسرعت آنها را فرو
گیرد و برباید مردم را در بودن تا اینکه مرد شب را صبح میکند در حالیکه سالم است
و روز را شام میکند در حالیکه دفن کرده شده یعنی مرده و در زیر خاک است و داخل
در شب میشود در حالیکه زنده است و صبح میکند در حالیکه مرده است پس در
چنین زمانی واجب است پیشی گرفتن در وصیت کردن پیش از نازل شدن بلاء
و واجب است نماز را در اول وقت خواندن از ترس اینکه مبادا عمر او تا آخر وقت
وفا نکند و نماز او فوت شود پس کسیکه از شما به آن زمان برسد باید نخوابد شب را
مگر با طهارت یعنی با غسل یا وضو یا تیمم و اگر میتواند در همه حالات خود نباشد
مگر با طهارت پس بکند این کار را البته زیرا که او ترسانست نمیداند که چه وقت
فرستاده خدا یعنی عزرائیل برای قبض روح او خواهد آمد و بتحقیق ترسانیدم
شما را اگر بترسید و شناسانیدم شما را اگر بشناسید و پند دادم شما را اگر پند گیرید
پس بترسید از خشم و غضب خدا در پنهانی و آشکارای خود و نمیرید البته البته مگر
اینکه شما مسلمان باشید و هر که طلب نماید برای خود غیر از دین اسلام دینی را
هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران و ورشکستگان است

چهل و هفتم

غیبت نعمانی - طبع طهران در سال ۱۳۱۸ هجری قمری ص ۱۱۳ از اصبغ بن نباته از
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود کونوا کالنحل فی الطیر لیس شیء من الطیر
الا و هو یستضعفها و لو علمت الطیر ما فی اجوافها من البرکة لم تفعل بها ذلک خالطوا
الناس بالسنتکم و ابدانکم و زایلوهم بقلوبکم و اعمالکم فو الذی نفسی بیده ما ترون
ما تحبون حتی یتفل بعضکم فی وجوه بعض و حتی یسمی بعضکم بعضا کذابین و حتی
لا یبقی منکم او قال من شیعتی کالکحل فی العین و الملح فی الطعام (فی ذلک او کالملح
فی الطعام خ ل) و ساضرب لکم مثلا و هو مثل رجل کان له طعام فنقاه و طیبه
ثم ادخله بیتا و ترکه فیه ما شاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابه السوس فاخرجه
و نقاه و طیبه ثم اعاده الی البیت فترکه ما شاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابته
طائفة من السوس فاخرجه و نقاه و طیبه و اعاده و لم یزل کذلک حتی بقیت
منه رزمة کرزمة الاندر لا یضره السوس شیئا کذلک انتم تمیزون حتی لا یبقی
منکم الا عصابة لا یضرها الفتنة شیئا

لغات نحل زنبور عسل است تفل آب دهان انداختن کحل سرمه سوس کرم است رزمة الاندر چیز کمی که در حساب نیاید

یعنی باشید مانند زنبور عسل در میان جنس پرندگان که نباشد چیزی از

از پرندگان مگر اینکه او را ضعیف و ناتوان شمارند و اگر میدانستند پرندگان که
چه چیز در جوف اینها است از برکت و زیادتی اینها را ناتوان نمیکردند آمیزش کنید
با مردم بزبانها و بدنهای خودتان و کناره گیری کنید از ایشان بدلهای خودتان
و کارهای ایشان پس سوگند یاد میکنم بحق آنکسیکه جان من در دست او است نخواهید
دید آنچه را که دوست میدارید یعنی قیام مهدی و ریشه کن شدن ظلم و جور و
بر پا شدن لوای عدل و داد را تا اینکه آب دهان بیندازد بعضی از شماها بروی
بعض دیگر و تا اینکه بعضی از شما بعض دیگر را دروغگو نام گذارد و تا اینکه باقی نماند
از شما یا اینکه فرمود از شیعیان من مانند سرمه ای که در چشم کشند یا مانند نمکی که
در طعام ریزند و البته بیان میکنم برای شما مثلی را و آن مانند مردیست که از برای او
طعامی باشد و آنرا پاک و پاکیزه کند و او را در داخل خانه ای بگذارد تا آنچه قدر که خدا
میخواهد پس از آن برگردد بسوی آن طعام پس ببیند که کرمک در آن افتاده پس آنرا
بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند باز آنرا برگرداند و در همان خانه گذارد تا آنقدر
که خدا میخواهد پس برگردد بسوی آن باز ببیند که در آن کرمک افتاده پس آنرا بیرون
آورد و پاک و پاکیزه کند و همچنین پیوسته چنین کار را تکرار کند تا اینکه باقیماند از
آن طعام چیز کمی که در حساب نیاید و دیگر کرمک در آن نیفتد و ضرری از آن نبیند
همچنین هستید شماها تمیز داده و امتحان کرده میشوید تا اینکه باقی نماند از شما مگر
جماعت کمی که فتنه به ایشان ضرری نرساند

راجعة بعلائم آخر الزمان

۲۷۰ چهل و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۱۱ بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود

یا مالک بن ضمرة کیف انت اذا اختلفت الشیعة هکذا و شبّک اصابعه و ادخل بعضها فی بعض فقلت یا امیرالمؤمنین ما عند ذلک من خیر قال الخیر کله عند ذلک یا مالک عند ذلک یقوم قائمنا فیقدم سبعین رجلا (فیقدم علیه سبعون رجلا خ ل) یکذبون علی الله و علی رسوله فیقتلهم ثم یجمعهم الله علی امر واحد

یعنی ای مالک پسر ضمرة چگونه ای تو وقتیکه اختلاف در میان شیعیان بیفتد همچنین و انگشتان خود را مشبک نمود و بعضی از آنها را در بعض دیگر داخل کرد پس گفتم یا امیرالمؤمنین وقتیکه اینچنین شد یعنی در میان شیعیان اختلاف افتاد خیر نیست فرمود همه خیر و نیکی در آنوقت است ای مالک در آنوقت قیام میکند قائم ما پس پیشی میگیرند در آنوقت هفتاد نفر مرد بر او که دروغ میگویند بر خدا و بر پیغمبر او پس میکشد ایشان را پس جمع میکند همه ایشان یعنی شیعیان را بر یک امر

در این حدیث اشاره است باینکه یکی از علامات نزدیک ظهور اختلاف افتادن در میان شیعیان است و بقیام آنحضرت اختلاف از میان ایشان برداشته میشود

۲۷۱ چهل و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۱۴ در باب صفت قائم علیه السلام مسنداً روایت کرده از حضرت ابیعبدالله الحسین علیه السلام که فرمود جاء رجل الی امیرالمؤمنین علیه السلام

فقال له یا امیر المؤمنین نبّئنا بمهدیّکم هذا فقال اذا درج الدّارجون وقلّ المؤمنون
وذهب المجلبون فهنالک فقال یا امیر المؤمنین ممّن (فممّن ح ل) الرّجل فقال من
بنی هاشم من ذروة طود العرب وبحر مغیضها اذا وردت ومجفوّ اهلها اذا اتت
ومعدن صفوتها اذا اکتدرت (تکدّرت ح ل) لا یجبن اذا المنایا هلعت ولا یجوز
اذا المنون اکتنفت ولا ینکل اذا الکماة اصطرعت مشمّر مغلولب ظفر ضرغامة حصد
مخدش ذکر سیف من سیوف الله رأس قثم (قیّم ح ل) نشق رأسه فی باذخ السؤدد
وغارز مجده فی اکرم المحتد فلا یصرفنّک من تبعته صارف عارض ینوص الی
الفتنة کلّ مناص ان قال فشرّ قائل وان سکت فذو دعائر (فذو دعائر خ ل) ثمّ رجع
الی صفة المهدیّ فقال اوسعکم کهفا واکثرکم علما واوصلکم رحما اللّهمّ فاجعل بعثه
(بعثته ح ل) خروجا من الغمّة واجمع به شمل الامّة فان خار الله لک فاعزم ولا تنثن
عنه ان وفّقت له ولا تجیزنّ عنه (ولا تجوزنّ عنه ح ل) ان هدیت الیه هاه واومأ بیده
الی صدره شوقا الی رؤیته

لغات دروج رفتن وراه خود را گرفتن مجلب روشن کننده کار ذروة بلندی
طود کوه یا کوه بلند بحر دریا مغیض محل فرو رفتن آب مجفوّ جفا کرده شده و بزمین
انداخته شده کدورت تیرگی و آلودگی جبن ترس منیّة مرگ هلوع خروش و
ناشکیبائی جوز گذشتن اکتناف احاطه کردن ایکال دفع کردن آنچه بر او واقع شود
گفته میشود نکلت صخرة انّه التی لا تنکل ای لا تدفع عمّا وقعت علیه کماة جمع کمیّ

بمعنای دلاور و شجاع یا پوشنده سلاح مُشَمِّر بروزن مُحَدِّث مرد کار آزموده مُغَلِّب ومغلوب غلبه کننده و فرو گیرنده و در هم پیچیده و چیره ظَفِر ظفر یابنده بر دشمن ضِرغامة بکسر ضاد یعنی شیر حَصِید دِرِوَنده یعنی صید درود و مردم را بکشتن مُخَدِّش جراحت وارد آورنده بدشمن و کفّاد والذَّکَر من الرّجال قوی شجاع را گویند چنانچه فیروزآبادی در قاموس گفته و رَأس بلندتر هر چیز بیست و بزرگ قوم را گویند و قُثَم بروزن زُفَر کسی را گویند که عطا و بخشش او بسیار باشد نَشِق بکسی گویند که چون داخل در اموری شود بر دیگری نباشد خلاص شدن او از آن و در بعضی از نسخه‌ها لَبِق بروزن کَتِف ضبط شده بمعنی حاذق و در بعضی از نسخ شق رأسه ای جانبه است و باذِخ عالی مرتفع را گویند غازِر یعنی ثابت مَجِد بزرگوار مَحِتْد بکسر تاء یعنی اصل بوص صفت است برای صارِف و مَناص بمعنای ملجأ و پناهگاه است دعا برای دعاره است که کنایه از خباثت و فساد باشد خار الله لک یعنی اختیار بخواهد خدا برای تو و در بحار گفته بنا بر نسخه‌ای فان جاز لک یعنی میسر شود برای تو گذشتن و تجاوز کردن و انثناء بمعنی انعطاف و کج رفتن است و لا یحجزنّ عنه ای اذا ادرکته فی زمان غیبته و در نسخه سیزدهم بحار فرموده که در بعضی از نسخ و لا تحجزنّ بجای بی نقطه است و زاء نقطه دار یعنی لا تنحیزنّ عنه از تَحَیُّز بمعنای تنحّی یعنی دور شدن و کناره گرفتن است و نسخه‌ها اکثر الفاظ آن مصحّف و محرّف است

یعنی آمد مردی بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیرالمؤمنین

بخش چهارم اخبار علویه

خبر دهد ما را از مهدی حق خود یعنی از مهدی یعنی مهدی موعود پس فرمود که
که رفتند روندگان و منقرض شدند کنایه است از انقراض قرنهای بسیار وگم شدند
اهل ایمان و رفتند جمع شوندگان بر طریق حق و یاری کنندگان دین پس در آن وقت
ظاهر میشود پس گفت یا امیر المؤمنین از نسل چه کسی است آن مرد پس فرمود از فرزندان
هاشم است از بلند ترین مرد یکه از عرب است و مانند کوه و دریای علم و دانش است
که همه علوم را در سینه خود فرو برده و دریای علوم وارده را در سینه خود جای دهد
و چون کسان او برادر او را بیند او را جفا کند معدن صفوت و برگزیدگی انها است زمانی
که کدورت و تیرگی انها یعنی عرب را فرو گیرد نترسنده نمیباشد زمانیکه حریص و ناشکیبا
باشد برای کشتن مردمان و نمیترسد زمانیکه لشکرهای مرگ او را احاطه کند و وحشت
نمیشود زمانیکه شجاعان و دلاوران با او بمصارعت و کشتن و برخاک افکندن در آیند
را بمعنی بنابراین است که لا ینکل لفظ حدیث باشد از نکول و اگر از نکول بمعنای دفع
باشد معنی چنین میشود که از خود دفع نمیکند اگر بمصارعت با او در آیند مرد کار آزموده
و غلبه کننده و فرو گیرنده و در هم پیچنده است ظفر یابنده بر دشمن شیر بیشه درنده و
درو کننده دشمن و جراحت وارد آورنده و قوی و شجاع شمشیری است از شمشیرهای خدا
رئیس و بزرگی است صاحب عطا و بخشش بسیار در هر امری که وارد شود در نهایت
استقامت بخرج دهد و خود را بر کنار نکند و بلند مرتبه و رفیع الشان و ثابت در بزرگی
و بزرگواری است شجره کرم و اصالت است پس نگردانند تو را از تابعیت او

راه گردانیده ای که پناه میبرد بسوی فتنه در هر پناه گاهی اگر سخن گوید پس بد گوینده

ایست و اگر ساکت باشد پس بدبختی است پس حضرت رجوع فرمود بصفت مهدی علیه

السلام پس فرمود که او وسیع تر پناه گاه و ماهر و معتمد شما ها است و بیشتر است علم او

از شما ها و چسبنده تر است برحم و خویشاوندان خود از شما ها بار خدایا پس بگردان

بعث یا او بیا بر انگیخته شدن او و را بیرون شدن او از هر کار مشتبه و پوشیده ایکه موجب اندوه

باشد و جمع کن بسبب یا وجود او تفرقه امت را پس اگر خیر خواست خدا برای تو پس قصد کن

و منحرف و منعطف از او مشو و کج روی مکن اگر توفیق درک کردن او را یافتی و اگر راه یافتی

بسوی حضرتش از او دوری مکن و دست از دامن او بر مدار پس حضرت آهی از دل کشید

و فرمود و اشاره بسینه خود کرد از جهت مشتاق بودن بدیدن او

حدیث پنجاهم ۲۷۳

غیبت نعمانی ص ۱۳۲ در باب علامات ظهور بسند خود از اصبغ بن نباته از

امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود یاتیکم بعد الخمسین والمأة امراء

کفرة و امناء خونة و عرفاء فسقة فتکثر التجار و تقل الارباح و یفشو الربا و یکثر

الزنا و تعمر السباخ و تتناکر المعارف و تعظم الاهلة و تستکفی النساء بالنساء

و الرجال بالرجال - فحدث رجل عن علی بن ابی طالب علیه السلام انه قام الیه

رجل حین یحدث بهذا الحدیث فقال له یا امیر المؤمنین و کیف نصنع فی ذلک الزمان

فقال الهرب الهرب فانه لا یزال عدل الله مبسوطا علی هذه الامة ما لم یمل قراؤهم

بخش چهارم اخبار علویه

الی امرائهم و ما لم یزل ابرارهم ینهی فجارهم فان لم یفعلوا ثم استنفروا (استدبروا)
(استدفروا احد) فقالوا لا اله الا الله قال الله فی عرشه کذبتم لستم بها صادقین

یعنی میاید شما را بعد از صد و پنجاه سال امیرانی کافر و امینهائی خیانتکار و
رئیسهائی فاسق پس زیاد میشود تجارتها و کم میشود سودها و منفعتها و ظاهر و فاش
میشود ربا دادن و گرفتن و زیاد میشود زنا و بنابر نسخه‌ای اولاد زنا و کارهای خوب
بد و زشت شمرده شود و زمینهای شوره زار آباد شود و ماهها بزرگ دیده شود کنایه از
اینکه ماه شب اول دو شبه بنظر آید و بزرگ و روشن و بلند نماید و زنها در فجور به
زنها اکتفاء کنند و مردها بمردها پس حدیث کرد مردی از علی بن ابیطالب علیه السلام
که برپا خواست بسوی آنحضرت مردی هنگامی که این حدیث را میفرمود و عرض کرد یا
امیر المؤمنین و چه بکنیم در آن زمان فرمود فرار کنید فرار کنید از میان ایشان زیرا
که بساط عدل خدا گسترده شده است بر این امت تا زمانیکه خوانندگانشان به
طرف امیرانشان میل نکنند و مادامیکه نیکانشان بفاجرهای خود نهی از فجور
کنند پس اگر نکردند این کارها را و ترسیدند با حق پشت کردند و گفتند لا اله الا الله
خدا در عرش خود فرماید دروغ گفتید شما راستگو نیستید

مؤلف گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این حدیث شریف ابتداء فساد
و ضعف اسلام را بعد از گذشتن صد و پنجاه سال فرموده و ظاهر است که گذشتن این
مدت بعد از زمان فرمودن آنحضرت این حدیث را باشد نه بعد از هجرت بلکه در زمان

خلافت ظاهری آنحضرت تقریباً سی سال منجاوز بعد از هجرت بوده بلکه قریب چهل سال بعد از هجرت که مصادف با صد و نود سال تقریبا بعد از هجرت باشد که تا این زمان قریب هزار و دویست سال باشد و آن تقریباً موافق با شروع جنگ مسیحیین با مسلمانان بوده که عبارت از جنگ صلیبی باشد که در اواخر قرن دوم اسلامی واقع شده و تا کنون قریب دوازده قرن از آن میگذرد و بمقتضای آنچه که حضرت در بعض از احادیث دیگر از علامات آخر الزمان تا انقضاء قرن دوازدهم خبر داده مراد قرن دوازدهم بعد از صد و پنجاه سال گذشتن از زمان خلافت ظاهریه آنحضرت باشد چنانچه قبلا بعض از سخنان آن بزرگوار شرح داده شد و بدین تقریب دور نیست که زمان فرج خیلی نزدیک باشد والله العالم بحقائق الامور اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وارنا الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واجعلنی من انصاره واعوانه والمستشهدین بین یدیه بجاه محمد وآله الطاهرین

لمؤلفه

شود روزی که بوی نافه مشک ختن آید ... شمیم یوسف مصر جلال از پیرهن آید

شود روزی بفیروزی جهان رشک جنان گردد ... بهار آید زمستان بگذرد خرم چمن آید

شود روزی گل سوری نقاب از چهره برگیرد ... گل آید سنبل آید سوسن آید نسترن آید

شود روزیکه مرغان در گلستان نغمه انگیزند ... نواخوان بلبل آید قمری و زاغ و زغن آید

شود روزیکه مهر از رخ حجاب غیب برگیرد ... نوید وصل او یکسر بگوش مرد و زن آید

شود روزیکه آثار قیام شه شود ظاهر ... برون سفیانی از شام و یمانی از یمن آید

شود روزیکه در بطحا لوای حق شود برپا ... بسر حیران دوان بهر نثار جان فزاید

۲۷۳ حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی در باب علامات ظهور ص ۱۳۷ بسند خود از حضرت صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام روایت کرده که فرمود در بالای منبر کوفه ان الله عزّ وجلّ ذکره قدّر فیما قدّر وحتم بانّه کائن لا بدّ منه اخذ بنی امیة بالسیف جهرة وانّ اخذ بنی فلان بغتة (وانه یاخذ بنی العباس بغتة ح ل) وقال علیه السلام لا بدّ من رحی تطحن فاذا قامت علی قطبها وتثبت (قامت ح ل) علی ساقها بعث الله علیها عبدا عسفا (عنیفا ح ل) خاملا اصله یکون النصر معه اصحابه الطویلة شعورهم اصحاب السبال سود ثیابهم اصحاب رایات سود ویل لمن ناواهم یقتلونهم هرجا والله لکأنّی انظر الیهم والی افعالهم وما یلقی الفجّار منهم والاعراب الحفاة یسلّطهم الله علیهم بلا رحمة فیقتلونهم هرجا علی مدینتهم بشاطئ الفرات البرّیة والبحریة جزاء بما عملوا وما ربّک بظلّام للعبید

لغات رحی آسیا قطب مثلثه ستون آهنی آسیا و مهتر و سردار قوم که مدار کار بر وی باشد و سپهسالار لشکر او را قطب آسیای حرب گویند و شیخ یگانه و مدار هر چیز و قوام آنرا گویند عسف مرد ستمکار و بیراه روند عنیف مرد درشت خو و سوار کار سخت و سخن درشت و سر سخت را گویند خامل گمنام و بی اصل هرج قتل حفاة

جمع حافی یعنی پا برهنه جُفاة جمع جافی یعنی مرد درشت اندام و بدخو
یعنی بدرستیکه خدائیکه غالبست و بزرگست کراو مقدّر کرده در آنچه که مقدّر کرده
است و حتم کرده باینکه شدنی است و هیچ چاره ای از آن نیست گرفتن بنی امیه را با شمشیر
یعنی حتماً آنها را بشمشیر هلاک خواهد کرد و هیچ چاره ای از آن نیست که بنی عبّاس ناگهان
گلوی آنها را میگیرد و غافل گیر میکند و فرمود آنحضرت علیه السّلام که ناچار است از
اینکه آسیای جنگ در گردش آید و نرم کند (یعنی مردم را) پس چون بر روی پایه و قطب
خود ایستاد و بر روی دو پای خود ثابت و قائم شد بر میانگیزاند خدا بنده ستمکار و دور
از راهی یا درشتخو و سوارکار سخت گفتار سرسختی را که اصل او گمنام و بی اسم و
ناشناس است و یاری با او است و غلبه و اصحاب او موهاشان دراز و صاحبان سبیلهایند
و جامه هاشان سیاه است و صاحبان پرچمهای سیاهند وای بر آنکسیکه قصد
کند ایشان را که میکشند قصد کنندگان را کشتنی عجیب و بذات خدا قسم است که هر آینه
مینگرم بسوی ایشان و بسوی کارهاشان و آنچه میرسد بفجّار و عربهای پا برهنگان
از ایشان مسلّط میگرداند خدا بجماعت را بر آنها یعنی بر فجّار و عربها بدون اینکه رحم
کنند بر آنها پس میکشند فجّار و عربها را کشتنی عجیب در خانه هایشان در کنار فرات
چه در بیابان باشد یا دریا و این نحو کشته شدن جزای عمل ایشانست و پروردگار
تو ستمکار در حق بندگان نیست

حدیث پنجاه و دوم

۲۷۴

غیبت نعمانی باب علامات ظهور ص ۱۳۸ بسند خود از عبایة بن ربعی اسدی روایت کرده که گفت داخل شدم بر امیرالمؤمنین علیه السلام و من پنجمی پنج نفر بودم و کوچکتر از همه ایشان بودم از حیث سال پس شنیدم از آنحضرت که میفرمود حدثنی اخی رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال انی خاتم الف نبی و انک خاتم الف وصی و کلفت ما لم یکلفوا فقلت ما انصفک القوم یا امیرالمؤمنین فقال لیس حیث تذهب بک المذاهب یا ابن اخی انی لأعلم الف کلمة لا یعلمها غیری و غیر محمد صلی الله علیه و آله و انهم لیقرءون منها آیة فی کتاب الله عز وجل و هی و اذا وقع علیهم القول اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و ما یتدبرونها حق تدبرها الا اخبرکم بآخر ملک بنی فلان قلنا بلی یا امیرالمؤمنین قال قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش والذی فلق الحبة و برء النسمة ما لهم ملک بعده غیر خمسة عشر لیلة قلنا هل قبل هذا من شیء او بعده من شیء فقال صیحة فی شهر رمضان تفزع الیقظان و توقظ النائم و تخرج الفتاة من خدرها

یعنی حدیث کرد مرا برادرم رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود من تمام کننده هزار پیغمبرم و تو تمام کننده هزار وصی هستی و مکلف شدم چیزی را که مکلف نشدند پس گفتم انصاف نکردند اینگروه در حق تو یا امیرالمؤمنین پس فرمود چنین نیست که هر راهی بخواهی بروی ای پسر برادر من هر آینه میدانم هزار کلمه را که نمیداند کسی آنرا غیر

راجع بعلائم آخر الزمان

از من و غیر از محمد صلی الله علیه و آله و بد رستیکه ایشان میخوانند هر اینه آن آیه‌ای را از کتاب خدای عز و جل و آن اینست که فرموده و چون واقع شود گفته عذاب بر ایشان بیرون میاوریم برای ایشان جنبنده‌ای از زمین را که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردمان کسانی هستند که بنشانیهای ما یقین نمیکنند و تدبر نمیکنند در آنها خود تدبر را در آن ایا خبر دهم شما را بد آخر ملک بنی فلان یعنی بنی عباس گفتیم چرا یا امیرالمؤمنین فرمود کشتن نفسی حرام یا کشتن میشود نفس حرامی در روز حرامی در ماه حرامی از گروه قریش قسم بانکسیکه میشکافد دانه را و خلق کرده و میکند بندگان را که برای ایشان ملکی نمیماند بعد از آن غیر از پانزده روز گفتیم ایا پیش از آن یا بعد از آن چیزی یعنی نشانه‌ای هست پس فرمود صدائی در ماه رمضان بلند شود که هر شخص بیدار بفزع در آید و هر خوابیده‌ای بیدار شود و دختران جوان از سراپرده‌های خود بیرون آیند

مؤلف ناچیز گوید که جمله‌ای از ابتدای بحدیث مخالف با قول مشهور است راجع بعدد و شماره پیغمبران زیرا که عدد آنها بنا بر مشهور و بسیاری از اخبار و احادیث صحیحه و معتبره و موثقه از متواتره و مستفیضه و غیر اینها یکصد و بیست و چهار هزار و بعضی یکصد و بیست هزار روایت شده و با عدد هزار توافق ندارد لذا این حدیث را یا باید راجع بعدد انبیاء حمل بر سقط و افتادگی و تصحیف کرد یا بر خواص از انبیاء حمل نمود و همچنین است نسبت باوصیاء — و مراد از بنی فلان

بنی عباس است که انقراض دولت آنها متصل بظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه است و عدد خلفاء بنی عباس بمقتضای بعضی از اخبار چهل نفر ند که سی و هفت نفر از آنها یکی بعد از دیگری خلافت کردند تا بعبد الله مستعصم رسید و پس از کشته شدن مستعصم مدتها ملک از آنها گرفته شد و از امر خلافت ترکنار شدند و فترتی واقع شد و دو نفر دیگر از ایشان بعد از مدتهای زیاد بنفر قه حکومت کرده اند و یکنفر دیگر از آنها که حکومت این سلسله باو خاتمه مییابد عبد الله نامی است که مقارن با زمان خروج سفیانی حکومت خواهد کرد و در آن وقت حکومت مصر هم با عبد الرحمن نامی خواهد بود چنانچه در بخش اخبار صادقیه در این کتاب حدیث آن ذکر کرده خواهد شد و به این عبد الله عباسی قبلا در بعض از فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام در همین بخش و همین جزء از این کتاب اشاره و نقل کردم — و مراد از نفس حرام در این حدیث شریف محمد بن الحسن نفس زکیه است که کشته شدن او در میان رکن و مقام در روز بیست و پنجم یا بیست و ششم ماه ذیحجة الحرام از علائم حتمیه است و بعد از کشته شدن او پانزده روز زیادتر نمیشود که قائم آل محمد علیهم السلام قیام میفرماید و صیحه شهر رمضان هم از علائم حتمیه است که بعد از خروج سفیانی قریب چهار ماه پیش از ظهور واقع خواهد شد

حدیث پنجاه و سوم ۲۷۵

غیبت نعمانی در باب علامات ظهور ص ۱۴۵ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که سؤال کرد ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از غضب یعنی قیام قائم علیه السلام پس فرمود هیهات الغضب هیهات موتات فیهن (بینهن خ ل) موتات وراکب الذعلبة وما راکب الذعلبة مختلط جوفها بوضینها یخبرهم بخبر فیقتلونه ثم الغضب عند ذلک

لغات ذعلبة شتر ماده تندرو وضین بروزن امیر هر چیزی بر هم چیده و دوتا کرده و نوار و تنگ هودج پهن که از دوال یا موی بافند یا تنگی که از چرم باشد یا تنگ پالان شتر را گویند راکب ذعلبة مراد محمد بن الحسن نفس زکیه است و غضب مراد قیام قائم علیه السلام است که غضبناک و با شمشیر قیام میفرماید

یعنی دور است قیام قائم علیه السلام دور است مرگهائی پیش از آن است که در آن مرگها یا در میان آنها مرگهای دیگری است با آمدن شتر سواری که بر شتر ماده تندروی سوار باشد و چه شتر سواری که تنگ شتر او در جوف او آمیخته شده یعنی شکم آن شتر از جای تنگ خط گذارده بنحویکه گویا تنگ او در شکم شتر آمیخته شده خبر میدهد ایشانرا یعنی اهل مکه را بخبری پس میکشند او را پس از کشته شدن او در آنوقت قائم که مأمور بغضب است قیام میکند

حدیث پنجاه و چهارم ۲۷۶

غیبت نعمانی باب علامات ص ۱۴۹ بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایتکرده که فرمود بین یدی القائم موت احمر و موت ابیض وجراد فی حینه وجراد فی غیر حینه احمر کالدم فاما الموت الاحمر فبالسیف والابیض فالطاعون
(واما الموت الابیض فطاعون خ ل)

یعنی در پیش روی قائم یعنی پیش از ظهور او مرگ سرخی خواهد بود و مرگ سفیدی و آمدن ملخ در وقت آن و ملخی در غیر وقت آن که مانند خون سرخ باشد پس مراد از مرگ سرخ کشته شدن بشمشیر است و مراد از مرگ سفید مردن بمرض طاعون است

حدیث پنجاه و پنجم ۲۷۷

غیبت نعمانی باب علامات ص ۱۴۹ بسند خود از اصبغ بن نباته روایتکرده که گفت سمعت علیا علیه السلام یقول ان بین یدی القائم سنین خداعة یکذب فیها الصادق ویصدق فیها الکاذب ویقرب فیها الماحل وفی حدیث وینطق فیها الرویبضة فقلت وما الرویبضة وما الماحل قال اوما تقرءون القرآن قوله وهو شدید المحال قال یرید المکر فقلت وما الماحل قال یرید المکار

لغت خدعه بمعنای فریب ماحل مکار رویبضة یعنی پست وحقیر و بی لیاقت

یعنی شنیدم از علی علیه السلام که میفرمود پیش روی قائم یعنی پیش از ظهور او سالهای فریبنده ای خواهد بود که تکذیب کرده شود در آنها راستگو

وتصدیق کرده شود در آنها دروغگو و تقرّب یابد در آنها شخص مکّار حیله گر

و در حدیث دیگری است که فرموده و سخنرانی کند در آنها رُوَیبِضَة پس گفتم

رُوَیبِضه چیست و ماحِل کدامست فرمود آیا قرآن نمیخوانید قول خدای تعالی

را که فرموده و هو شدید المِحَال فرمود از مِحَال اراده فرموده است مکر را پس

گفتم ماحِل چیست فرمود یعنی مکّار

نگارنده گوید ظاهر اینستکه در حدیث افتادگی و سقطی باشد زیرا که

راوی دو مطلب را از حضرت سؤال کرده و جواب از یکی از آن دو گفته شده

و از رُوَیبِضَة جوابی نفرموده ابن اثیر در نهایه و صاحب منتهی الارب در منتهی و

غیر ایشان در غیر اینها و کتاب گفته اند که در حدیث اشراط السّاعة که فرموده و ان

ینطق الرّوَیبِضَة فی امر العامّة از حضرت سؤال شده که رُوَیبِضَة چیست یا رسول الله

در جواب فرموده است که التّافِهُ الخَسیس یعنی حقیر و احمق و پست تافِه بفاء یکنقطه دار

٢٧٨ حدیث بیست و ششم

غیبت نعمانی باب السفیانی ص ١٦٤ بسند خود از حارث همدانی از امیر المؤمنین

علیه السّلام روایت کرده که فرمود المهدیّ اَقبَلُ جَعْدٌ بِخَدِّهِ خَالٌ یکون مَبدَاُهُ

من قِبَلِ المشرق و اذا کان ذلک خرج السّفیانی فیملک قدر حمل امرأة تسعة اشهر

یخرج بالشام فینقاد له اهل الشام الّا طوائف من المقیمین علی الحق یعصمهم

الله من الخروج معه و یاتی المدینة بجیش جرّار حتی اذا انتهی الی بیداء المدینة

خسف الله به و ذلک قول الله عزّ و جلّ فی کتابه و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب

لغات اقبل وصف است برای کسیکه سیاهی چشم او بطرف بینی او مایل باشد جعد شخص پیچیده مو را گویند جرّار گران رو جیش جرّار لشکر یست که از کثرت جمعیت نتوانند تند حرکت کنند بیداء بیابانی است درمیان مدینه و مکه که لشکر سفیانی درآنجا بزمین فرو روند

یعنی مهدی سیاهی چشم او بطرف بینی او مایل است و موهای او درهم پیچیده است و بر رخسار او خالی است ابتداء قیام او از سمت مشرق است یعنی مقدمه قیام او از طرف مشرق شروع میشود و وقتیکه این علامت ظاهر شد یعنی مشرقی قیام کرد سفیانی بیرون میاید و بقدر مدت حمل یکزن حکومت و پادشاهی کند در شام بیرون آید و اهل شام مطیع و منقاد او شوند مگر طائفه ای چند از قیام کنندگان بحق که حفظ میکند خدا اینها را از بیرون آمدن ایشان با او و میاید سفیانی بمدینه با لشکریکه از کثرت جمعیت بگرانی حرکت کنند تا اینکه میرسند بزمین بیداء مدینه پس خدا درآنجا لشکر او را بزمین فرو برد و اینست معنای گفته خدای عزّ و جلّ که فرموده است و اگر بینی زمانیکه بترسند پس گذشتی در آن نیست گرفته خواهند شد بعذاب یعنی بفرو رفتن بزمین از مکان نزدیکی

حدیث پنجاه و هفتم ۲۷۹

غیبت طوسی چاپ تبریز ص ۲۸۴ بسند خود از محمد بن الحنفیة از آنحضرت روایت کرده که قال قلت له قد طال هذا الامر حتی متی فقال (قال) فحرک رأسه ثم قال انی یکون ذلک ولم یعض الزمان انی یکون ذلک ولم یجفوا الاخوان انی یکون ذلک ولم یظلم السلطان انی یکون ذلک ولم یقم الزندیق من قزوین فیهتک ستورها ویکفر صدورها ویغیر سورها ویذهب ببهجتها من فر منه ادرکه ومن حاربه قتله ومن اعتزله افتقر ومن تابعه کفر حتی یقوم باکیان باک یبکی علی دینه وباک یبکی علی دنیاه

یعنی گفت که گفتم به آنحضرت یعنی امیر المؤمنین علیه السلام که این امر یعنی قیام مهدی علیه السلام تاکی طول میکشد گفت پس حضرت سر خود را جنبانیده پس فرمود کجا خواهد بود یعنی کجا باین زودی قیام خواهد کرد و حال آنکه هنوز زمان دندان گیر نشده یعنی شدت وفشار زمان اهل خود را بدندان نگرفته کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز برادران یعنی نزدیکهای مشرقی جور و جفائی نکرده اند کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز پادشاه ستمکار نشده کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز کافر مخصوص از قزوین برنخواسته که پرده های اهل آنجا را پاره کند و نسبت کفر بزرگان آنجا بدهد یا آنها را گرفته وحبس و مخفی کند و حصارهای آنجا را تغییر دهد و زیبائی وخوشی آنجا را ببرد کسیکه از او فرار کند او را دریابد وکسیکه با او جنگ کند او را بکشد وکسیکه از او کناره گیری کند فقیر و محتاج شود و کسیکه تابع او شود کافر گردد تا اینکه بپا خیزند دو دسته از مردم درحالتیکه گریان

باشند یکدسته برای دین خود گریه کنند و یکدسته برای دنیای خود گریه کنند

مؤلف گوید که بعضی چنین گمان کرده اند که مصداق این حدیث ظاهر شده و بعض توجیهاتی کرده اند ولی آنچه بنظر میرسد هنوز مصداقی پیدا نکرده است

کرانچه متفرع بر آنست ظاهر شده باشد و این قضایا و مراجع ضمیرها راجع بخود قزوین است و مربوط بجاهای دیگر نیست چنانچه از ظاهر حدیث فهمیده میشود و دور نیست مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم

گیلانی باشد و آن وقتی است که جنگی ما بین اهل مازندران و گرگان رخ دهد چنانچه ببعض از اخبار آن قبلا اشاره شده و بعد از این هم خواهد شد ــ و دور نیست که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسنی و جوانان آذربایجان و ارمنیه و ظهور فتنه ایشان در نزدیکیهای قزوین نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد چنانچه از حدیث علی بن مهزیار و تشرف او بخدمت امام زمان و خبر دادن آنحضرت باین وقایع استفاده میشود و نگارنده آنحدیث را در ردیف اخبار قائمیه در محل خود ذکر خواهم کرد و همچنین خبر مروی از کعب الاحبار را نیز در جای مناسب خود ذکر خواهم نمود که آن نیز اشعار بر همین معنی دارد ان شاء الله تعالی

۲۸۰ حدیث پنجاه و هشتم

غیبت طوسی. ص ۲۹۴ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت شنیدم از علی بن

ابی طالب علیه السلام که میفرمود اظلتکم فتنة مظلمة عمیاء منکشفة لا ینجو منها الا النومة قیل یا ابا الحسن وما النومة قال الذی لا یعرف الناس ما فی نفسه

یعنی سایه میاندازد بر سر شما فتنه‌ای تاریک کننده و کور کننده ظاهر آشکار که نجات نمییابد از آن مگر مرد گمنامی که بیقدر باشد در نزد مردمان که کسی او را نشناسد گفته شد که یا ابا الحسن نومه چیست فرمود آن کسی است که مردم نشناسند شخص او را از حیث نفس

۲۸۱ حدیث پنجاه و نهم

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار میفرماید یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل (الماجن خ ل) ولا یظرف فیه الا الفاجر ولا یضعف فیه الا المنصف یعدون الصدقة فیه غرما وصلة الرحم منا والعبادة استطالة علی الناس فعند ذلک یکون السلطان بمشورة الاماء وامارة الصبیان وتدبیر الخصیان

لغات ماحل بمعنای مکار و سخن‌چین و سعایت کننده نزد سلطان و خبر برنده (راپورت دهنده) و باج و خراج گیرنده و در بعضی از نسخ ماجن نوشته شده و آن بمعنای مرد شوخ چشم بیباک در گفتار و کردار است که باک نداشته باشد از گفتن و کردن هر سخن بد نارو او کار زشتی ظریف بمعنای زیرک فجور کار زشت ناروا و منافی عفت غرم تاوان دادن و آزمندی استطالة بلندی جستن و تکبر کردن اماء کنیزان و دختران خصیان خواجه سرایان و کسانیکه مردی ندارند

بخش چهارم اخبار غیبیه

۲۴۱

یعنی میاید بر مردم زمانیکه تقرب پیدا نمیکند در انزمان مگر مرد مکار حیله ور سخن چین سعایت کننده وخبر برنده نزد پادشاه وباج وخراج گیرنده یا شوخ چشم بیباک در گفتار وکردار وکارهای زشت ناروا وزیرک دانسته نشود مگر مرد فاجر بد زبان وبد عمل وبضعف وناتوانی شناخته نشود مگر مرد با انصاف صدقه را غرامت وتاوان وزیان وانمندی شمارند واگر وصل رحم کنند برای منت گذاردن باشد وعبادت وبندگی کردن را برای تکبر کردن وبلندی بر دیگران جستن بجا آورند پس در چنین زمانی پادشاهی بمشورت کنیزان وبا زنان ودختران کار کنند وامارت وریاست با کودکان گردد وتدبیر کارها باکسانیکه مردی ندارند شود

حدیث ششم

۲۸۲

نهج البلاغه درضمن کلمات قصارمیفرماید یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه ومساجدهم یومئذ عامرة من البناء خراب من الهدی سکانها وعمارها شر اهل الارض منهم تخرج الفتنة والیهم تأوی الخطیئة یردون من شذ عنها فیها ویسوقون من تأخر عنها الیها یقول الله سبحانه فبی حلفت لابعثن علی اولئک فتنة اترک الحلیم فیها حیران وقد فعل ونحن نستقیل الله عثرة الغفلة

یعنی میاید بر مردم زمانیکه باقی نمیماند درمیان اهل انزمان از قرآن مگر نقشی یا نشانه ونوشتنی واز اسلام مگر اسمی ومساجد ایشان در انزمان آبادست

از حیث ساختمان و خراب است از جهت هادی وراهنما ساکنین و تعمیر کنندگان

آن بدترین اهل زمین اند فتنه از ایشان بیرون میاید و در آنها معصیت و گناه

جای میگیرد برمیگردانند در آن فتنه هر که را که از آن کناره گرفته و میکشانند

بسوی آن هر که را که از آن عقب مانده خدای سبحانه میفرماید پس بحق خودم قسم

است که هر اینه برمیانگیزم البته البته فتنه را بر ایشان که شخص بردبار با شکیبا از

آن در حیرت و سرگردان ماند و میکند البته خدا این کار را و ما از خدا گذشت از

لغزش و بیخبری را درخواست مینمائیم

از این حدیث شریف چند نکته استفاده میشود یکی باقی نماندن

از قرآن در آخر زمان مگر نوشتن و نقشی کنایه از اینکه در آن زمان غالبا قرآن

خوانده نشود و اگر بندرت هم بخوانند در آن تدبر و تفکر نکنند و با حکام آن عمل

ننمایند دوم از اسلام بجز اسم تنها باقی نماند و با سم اقرار بمسلمانی کنند ولی

از آداب و رسوم آن بر کنار و بی اطلاع باشند سوم آنکه در ساختن و تعمیر مساجد

ظاهری آن از نظر ساختمانی و فرش و زینت بکوشند ولی هادی و راهنمائی

که مردم را بجا و آداب خداشناسی و دینداری و روش مسلمانی راهنمائی

کند در آنها نباشد چهارم آنکه کسانیکه در آن مساجد جا میگیرند و در تعمیر ظاهر

آنها میکوشند بدترین اهل زمین میباشند بعلت اینکه در اثر هواهای نفسانی

و شهوترانیها ئیکه در خاطرها شان میباشد ایجاد فتنه میکنند و القاء خلاف

و نفاق میکنند و آتش عداوت و دشمنی را در میان همدیگر میافروزند و انواع گناه و معصیت را در خود جای میدهند و کسانیرا که از فتنه و فساد دور و بر کنارند اینها را از روشی که پیش گرفته اند بر میگردانند و با خود داخل در فتنه و فساد مینمایند و اینهائیرا هم که عقب مانده اند از ایشان با خود همراه میکنند پنجم آنکه چون چنین صفاتی در ایشان ظاهر شد خداوند پاک قسم یاد کرده که فتنه عظیمی بر ایشان انگیزد که هر چند شخص حلیم و برده بار باشد در حیرت و سرگردانی بماند و راه نجات و رهائی بر ایشان نباشد و حضرت میفرماید که چنین علی را خدا با ایشان البته خواهد کرد

حدیث شصت یکم ۲۸۳

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار میفرماید یأتی علی الناس زمان عضوض یعض الموسر فیه علی ما فی یدیه ولم یؤمر بذلک قال الله سبحانه ولا تنسوا الفضل بینکم تنهد فیه الاشرار وتستذل الاخیار ویبایع المضطرون وقد نهی رسول الله صلی الله علیه واله عن بیع المضطرین

لغات عض دندان گرفتن موسر توانگر و ثروتمند و بینیاز نهد برخواستن و بلند شدن مضطر بیچاره شده بیع خرید و فروش کردن

یعنی میاید بر مردمان زمانی دندان گیرنده که شخص ثروتمند و توانگر بدندان میگیرد آنچه را که بر دو دست خود گرفته از مال و دارائی یعنی بخل میورزد و در راه خدا بر بینوایان انفاق نمیکند و خیر او برایشان نمیرسد و حال آنکه خدای پاک و منزه

میفرماید فضل و احسان را در میان خود فراموش نکنید   در انزمان بپا خیزند و
بلندی جویند مردمان شریر و بد یعنی ریاست کنند بر اهل انزمان و ذلیل و خوار
میشوند نیکان و خوبان و با یکدیگر خرید و فروش میکنند بیچارگان یا با اجبار وادار
بخرید و فروش با یکدیگر کرده میشوند بیچارگان و حال انکه از روی تحقیق نهی فرموده
است رسول خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش کردن بیچارگان

پوشیده نماناد که در معنای فرموده حضرت و یبایع المضطرون چند وجه
بنظر میرسد که بعد از تحقیق در اطراف لفظ بیع و مبایعه و معنای ان در این مقام شرح
داده خواهد شد بدانکه بیع در لغت بمعنای خریدن و فروختن و از لغات اضداد است
و بمعنای سعایت و سخن چینی کردن نزد سلطان نیز امده چنانچه در قاموس و منتهی
الادب گفته اند که باعه من السلطان یعنی سعایت وی کرد نزد سلطان و نیز گفته
اند که بائع بمعنای ساعی و نمام و خریدار و فروشنده است و مبایعه بمعنای خریدن
و فروختن و بیعت کردن است با یکدیگر قال الله تعالی اذ یبایعونك تحت الشجرة یعنی
زمانیکه بیعت کردند با تو در زیر درخت پس وجه اول از معنای و یبایع المضطرون
یعنی مردم را بحت فشار قرار دهند بنحویکه بیچاره شوند و از روی بیچارگی و اضطرار املاك
و خانه و ضیاع و عقار خود را بفروشند وجه دوم انکه مبایعت بمعنای سعایت کردن
نزد سلطان باشد در اینصورت معنی چنین میشود که فشار و بیچارگی مردم بقدری شدت
کند که امر اعاشه انها سخت شود که از روی ناچاری خود را بسلطان فروخته یعنی حقوق از

دولت بگیرند و بضرر مردم در نزد سلطان سعایت و نمامی کنند وجه سوم اینکه متابعت بمعنای عهد و پیمان گرفتن باشد بنا براین معنی چنین میشود که در آن زمان بر مردم چنان سخت گیری کنند که از راه اضطرار و بیچارگی عهد و پیمان بندند و برای اعتماد دهند اینوجوه سه گانه در صورتیستکه یبایع بصیغه معلوم باشد و اما اگر بصیغه مجهول خوانده شود نیز در آن چند وجه احتمال میرود و میگوئیم وجه چهارم اینکه معنی چنین باشد که بیچارگی مردم بجدی رسد که در آن زمان دندان گیر اینها وا به اشرار و کفار بفروشند و برای شهوت پرستی و ترضیه خاطر بیگانگان بیچارگان و مضطرین فروخته شوند و اینها را ذلیل دشمنهای داخلی و خارجی کنند وجه پنجم اینکه مراد از مضطرین شیعیان و دوستان آل محمد و راهنمایان مردم باشند که اینها را محدود و ملزم کنند و تحت شکنجه و فشار قرار دهند و از اینها عهد و پیمان گرفته شود که ساکت باشند و بر ضرر عهد و پیمان گیرندگان و برخلاف خواهشها و جور و جنایات و ظلم و تعدیات آنان سخنی نگویند و قیامی نکنند وجه ششم اینکه مراد از مضطرین آل محمد علیهم السلام باشند که برای خاطر اشخاص بیدین و معاندین هتک حرمت اینها را نموده و روش و مسلک و طریقه و منهاج ایشانرا بکفر و زندقه و الحاد بفروشند

و جای هیچگونه تردید و شک و شبهه ای نیست که همه اینوجوه مورد نهی صریح حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم میباشد

۲۸۴ حدیث شصت و دوم

سیزدهم بحار الانوار طبع طهران ص ۱۷۴ مسنداً روایت کرده از کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود لیاتین علی الناس زمان یظرف فیه الفاجر و یقرب فیه الماجن و یضعف فیه المنصف قال فقیل له متی ذالک یا امیر المؤمنین فقال اذا تسلطن النساء و سلطن الاماء و امّر الصبیان

یعنی هر اینه میاید البته البته زمانیکه بر مردم زیرک و دانا شمرده شود مرد بد زبان و بد عمل بی عفت و اهل فجور و تقرب یابد در آن زمان مرد شوخ بیباک در گفتار و کردار و رفتار و ناتوان گردد یا ناتوان شمرده شود در آن مرد با انصاف و تسلط در امور پیدا کنند زنها و مسلط در کار شوند کنیزان یا دختران و ریاست و فرمانفرمائی کنند کودکان

۲۸۵ حدیث شصت و سوم

سیزدهم بحار ص ۱۷۶ از کتاب عدد قویه بسند خود از سلمان فارسی روایتکرده که گفت در خلوت وارد شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام پس عرضکرم یا امیر المؤمنین متی القائم من ولدک فتنفس الصعداء و قال لا یظهر حتی یکون امور الصبیان و تضیع حقوق الرحمن و یتغنی بالقرآن فاذا قتلت ملوک بنی العباس اولی العمی و الالتباس اصحاب الرمی عن الاقواس بوجوه کالتراس و خربت البصرة هنالک یقوم القائم من ولد الحسین

یعنی چه وقت قیام میکند قائم از فرزندان تو پس آنحضرت نفس عمیق سردی

کشید و فرمود ظاهر نمیشود قائم تا وقتیکه کارهای عامه در دست کودکان افتد و حقوق خداوند رحمن ضایع شود و به آواز سرود و خوانندگی بقرآن تغنی شود یا بقرآن سرزنش کرده شود یا مردم از قرآن بینیاز شوند و اعتنائی بدان نکنند و باحکام آن عمل ننمایند پس وقتیکه بکشند پادشاهان بنی عباس را صاحبان کوری و اشتباه کاری یعنی کوردلان گمراه و اشتباهکار که باطل را بصورت حق جلوه میدهند و صاحبان کمانها و اندازندگان تیرها یعنی دارای سلاحها و قوای جنگی میباشند بارو‌های مانند سپرها یعنی بارو‌های پهن مانند سپر هستند و وقتیکه بصره خراب و ویران شود در انوقت قیام میکند قائمیکه از فرزندان حسین است

توضیح آنکه کلمه تغنی را معانی چنداست آنچه که در اینمقام تناسب دارد یکی بمعنای سرودن و خوانندگی بلحن غناء است و دیگر بمعنای نکوهش و سرزنش کردن است و دیگر بمعنای بینیاز شدن است و مراد از صاحبان کوری و التباس ترکهای بنی قنطورا هستند که شرح حالات آنها در جزء اول این کتاب در بخش سوم در اخبار نبویه و در اینجزء که جزء دوم است قبلاً شرح داده شد در همین بخش لذا از تکرار آن صرف نظر شد و اما خرابی بصره مراد خرابی اخیر است که ایصال دارد بخروج سفیانی ملعون

خبر شصت و چهارم ۲۸۶

راجع بعلائم آخر الزمان

منتخب کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال تالیف علاء الدین علی بن حسام الدین الشهیر بمتقی الهندی موضوع درحاشیه کتاب مسند احمد بن حنبل طبع مصر جزؤ ششم ص ۲۳ ازعلی علیه السلام روایتکرده که فرمود لیأتین علی الناس زمان یطری فیه الفاجر ویقرب فیه الماحل ویعجز فیه المنصف فی ذلک الزمان تکون الامانة فیه مغنما والزکوة فیه مغرما والصلوة تطاولا والصدقة منا وفی ذلک الزمان استشارة الاماء وسلطان النساء وامارة السفهاء

لغات اطراء نیکو ستودن و پرورش دادن فاجر کارزشت ونارواکننده ماحل مکار وحیله ورو سخن چین وسعایت کننده وخبر برنده نزد سلطان مغنم مالرا گویند که از کفار حربی گرفته شود یا مالیکه بی دست رنج بدست آید مغرم تاوان دادن وازمند چیزی شدن تطاول گردن درازکردن وگردن کشی کردن وتکبر وبلند پروازی وفخر کردن بر دیگران من منت گذاردن سلطان حجت وقدرت ملک وقهرمان سفیه نادان یا اکبر قدر مالوا اندازد یا مسرف بناهکار

یعنی هر آینه میاید البته البته بر مردمان زمانیکه ستوده یا پرورش داده شود در آن زمان کار زشت وناروا کننده ونزدیک باشد مکار حیله ورو سخن چین وسعایت کننده وخبر برنده نزد سلطان وعاجز وناتوان شود در آن انصاف دارنده در آن زمان امانت مانند غنیمتی باشد که از کفار حربی گرفته شود یا مانند مالی باشد که بدون زحمت ودست رنج بدست آید وزکوة تاوان وازمندی شمرده شود ونماز برای تکبر وفخر

کردن و سربلندی بجا آورده شود و صدقه دادن برای منت گذاردن باشد در آن زمان زنان قدرت و تسلط بر ملک پیدا کنند و دختران مشاور امور شوند و نادانان از حد تجاوز کنندگان تباهکار بر عامه مردم امارت و فرمانفرمائی کنند

۲۸۷ حدیث شصت و پنجم

منتخب کنز العمال در همان صفحه از آنحضرت روایت کرده که فرمود والذی نفسی بیده لا یذهب اللیل والنهار حتی تجیئ الرایات السود من قبل خراسان حتی یوثقوا خیولهم بنخلات بیسان والفرات

لغت رایات جمع رایت یعنی پرچم ایثاق بستن خیول جمع خیل یعنی اسب نخلات جمع نخل درخت خرما بیسان بفتح با و سکون یا و سین بی نقطه شهریست در اردن در میان حوران و فلسطین

یعنی بحق آنکسیکه جان من در دست او است نمیرود هر شب و روزی تا اینکه بیاید پرچمهای سیاه از طرف خراسان تا اینکه ببندند اسبهای خود را بدرختهای خرمای شهر بیسان در منطقه اردن میان حوران و فلسطین ، و فرات

دانستنی باد که این پرچمهای سیاه که از طرف خراسان به بیسان میاید غیر از پرچمهای سیاه حسنی است که از سمت طالقان بطرف کوفه میاید و بر طریق هدایت است فتنه پرچمهای سیاه خراسانی بسیار شدید و خرابی ایشان بسیار است

۲۸۸ حدیث شصت و ششم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ عن علی علیه السلام قال لا یخرج المهدی حتی یقتل ثلث ویموت ثلث ویبقی ثلث

یعنی فرمود علی علیه السلام که بیرون نمیاید مهدی تا اینکه ثلث مردم کشته شوند وثلث مردم هم بمیرند ویکثلث باقی بمانند

۲۸۹ حدیث شصت وهفتم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ از علی علیه السلام روایتکرده که فرمود لا یخرج المهدی حتی یبصق بعضکم فی وجه بعض

یعنی بیرون نمیاید مهدی تا وقتیکه آب دهن بیندازد بعضی از شما بروی بعض دیگر

۲۹۰ حدیث شصت وهشتم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ از آنحضرت روایتکرده که فرمود اذا نادی مناد من السما ان الحق فی آل محمد فعند ذلک یظهر المهدی علی افواه الناس یشربون حبه فلا یکون لهم ذکر غیره

یعنی وقتیکه منادی ندا کند از آسمان که حق با آل محمد است پس در آنوقت ذکر اینکه مهدی ظاهر میشود در دهان مردم میافتد و آب محبت او را میآشامند پس هیچ ذکری غیر از ذکر مهدی در دهان مردم نمیباشد

۲۹۱ حدیث شصت ونهم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایتکرده که فرمود اذا خرجت خیل

السفیانی فی الکوفة بعث فی طلب اهل خراسان و یخرج اهل خراسان فی طلب المهدی فیلتقی هو و الهاشمی برایات سود علی مقدمته شعیب بن صالح فیلتقی هو و السفیانی بباب اصطخر فتکون بینهم ملحمة عظیمة فتظهر الرایات السود و تهرب خیل السفیانی فعند ذلک یتمنی الناس المهدی فیطلبونه

یعنی زمانیکه بیرون آید لشکر سفیانی در کوفه میفرستند در طلب اهل خراسان و بیرون میایند اهل خراسان در طلب مهدی پس او با هاشمی یعنی سید حسنی هم میرسند با پرچمهای سیاه که پیشرو اینها شعیب بن صالح است پس او و سفیانی با هم تلاقی میکنند نزد دروازه اصطخر و بین ایشان جنگ عظیمی واقع میشود پس ظاهر میشود پرچمهای سیاه و لشکر سفیانی فرار میکنند در اینوقت مردم تمنای ظهور مهدی را دارند و او را میطلبند

حدیث هفتاد و دوم ۲۹۲

منتخب کنز العمال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود یبعث بجیش الی المدینة فیاخذون من قدروا علیه من آل محمد صلی الله علیه (و آله) و سلم و یقتل من بنی هاشم رجالا و نساءً فعند ذلک یهرب المهدی و المنصر من المدینة الی مکة فیبعث فی طلبهما و قد لحقا بحرم الله و امنه

یعنی بر میانگیزانند و میفرستند یعنی سفیانی لشکری را بسوی مدینه پس میگیرند کسانیرا که توانائی بر او دارند از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و میکشند از بنی

هاشم مردهائی وزنهائی را پس در آنوقت فرار میکند مهدی با منصر از مدینه بمکه پس برمیانگیزاند در طلب ایشان لشکری را در حالتیکه آنها رسیده اند بحرم و امن خدا

حدیث هفتاد و یکم ۲۹۳

منتخب کنز العمال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا بعث السفیانی الی المهدی جیشا فخسف بهم البیداء وبلغ ذلک اهل الشام قال لخلیفتهم قد خرج المهدی فبایعه وادخل فی طاعته والا قتلناک فیرسل الیه بالبیعة ویسیر المهدی حتی ینزل بیت المقدس وتنقل الیه الخزائن وتدخل العرب والعجم واهل الحرب والروم وغیرهم فی طاعته من غیر قتال حتی یبنی المساجد بالقسطنطنیة ومادونها ویخرج قبله رجل من اهل بیته بالمشرق ویحمل السیف علی عاتقه ثمانیة اشهر یقتل ویمثل ویتوجه الی بیت المقدس فلا یبلغه حتی یموت

یعنی وقتیکه برمیانگیزاند و میفرستد بسوی مهدی لشکری را پس زمین بیدا آنها را بخود فرو میبرد واین خبر باهل شام میرسد سر لشکر سفیانی میگوید که مهدی خروج کرده از روی تحقیق پس بیعت کن با او و بطاعت او در آی واگر نه تو را میکشیم پس میفرستد سفیانی بنزد او برای بیعت کردن او با مهدی و مهدی سیر میکند تا وقتی که در بیت المقدس فرود میاید و خزانه های آن بسوی او نقل کرده میشود و عرب و عجم و اهل حرب و روم و غیر ایشان طاعت او را بغیر جنگ میپذیرند تا اینکه بنا میکند مسجد هائی در قسطنطنیه و غیر آنجا و بیرون میاید پیش از او مردی از اهل بیت او

بیرون میاید از طرف مشرق و حمل میکند شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه میکشد و مثله میکند و بسمت بیت المقدس متوجه میشود و پیش از رسیدن ببیت المقدس

۲۹۴ حدیث دویست و نود و چهارم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ نیز از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود تفرج الفتن برجل منهم یسومهم خسفا لا یعطیهم الا السیف یضع السیف علی عاتقه ثمانیة اشهر حتی یقولوا والله ما هذا من ولد فاطمة ولو کان من ولد فاطمة لرحمنا یغریه الله ببنی العباس وبنی امیة

یعنی گشایش میدهد و دور میکند فتنه‌ها را یا گشایش داده و دور کرده میشود فتنه‌ها بمردیکه از ایشان است و خواری و مذلت میدهد ایشانرا تا پنج ماه با ایشان عطائی و بخششی نمیدهد مگر شمشیر میگذارد شمشیر را بر دوش خود تا هشت ماه تا اینکه مردم میگویند که بذات خدا قسم است که این شخص از اولاد فاطمه نیست و اگر از اولاد فاطمه بود هر آینه بر ما رحم میکرد بجنگ میاندازد خدا او را با بنی عباس و بنی امیه

۲۹۵ حدیث دویست و نود و سوم

منتخب کنز العمال ص ۳۴ عن علی (علیه السلام) قال ویحا للطالقان فان لله فیها کنوزا لیست من ذهب ولا فضة ولکن بها رجال عرفوا الله حق معرفته وهم انصار المهدی فی آخر الزمان

راجع بعلائم آخر الزمان

از علی علیه السلام روایتکرده که فرمود رحمت وخوشی برای طالقان باد زیرا که از برای خدا در ان گنجها ایست که نه از طلا باشد ونه از نقره ولیکن در انجا مردانی هستند که شناخته اند خدا را حق شناختن او وایشان یاران مهدی هستند در آخر زمان

۲۹۶ حدیث هفتاد و چهارم

منتخب کنز العمال ص ۳۴ از سعد اسکاف از اصبغ بن نباته روایتکرده است که گفت خطب علی بن ابی طالب (علیه السلام) فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان قریشا ائمة العرب ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها ولابد من رحی تطحن علی ضلالة وتدور فاذا قامت علی قطبها طحنت بحدتها الا ان لطحنها روقا ولروقها حدتها وفلها علی الله الا وانی وابرار عترتی واهل بیتی اعلم الناس صغارا واحلم الناس کبارا معنا رایة الحق من تقدمها مرق ومن تخلف عنها محق ومن لزمها لحق انا اهل الرحمة وبنا فتحت الحکمة وبحکم الله حکمنا وبعلم الله علمنا ومن صادق سمعنا فان تتبعونا تنجوا وان تتولوا یعذبکم الله بایدینا بنا فک ربق الذل من اعناقکم وبنا یختم لابکم وبنا یلحق التالی والینا یفیئ الغالی فلولا تستعجلوا وتستاخروا القدر لامر قد سبق فی البشر لحدثتکم بشباب من الموالی وابناء العرب ونبذ من الشیوخ کالملح فی الزاد واقل الزاد الملح فینا معتبر ولشیعتنا منتظر انا وشیعتنا نمضی الی الله بالبطن والحمی والسیف عدونا یهلك بالداء والدبیلة و بما شاء الله من البلیة والفتنة وایم الله الاعز الاکرم ان لو حدثتکم بکل ما

اعلم لقالت طائفة ما اكذب وارجم ولو انتقيت منكم مائة قلوبهم كالذهب ثم
انتخبت من المائة عشرة ثم حدثتهم فينا اهل البيت حديثا لينا لا اقول فيه الا حقا
ولا اعتمد فيه الا صدقا لخرجوا وهم يقولون علي من اكذب الناس ولو اخترت من
غيركم عشرة فحدثتهم في عدونا واهل البغي علينا احاديث كثيرة لخرجوا وهم يقولون
علي بن ابي طالب من اصدق الناس هلك حاطب الحطب وحاصر صاحب القصب
وبقيت القلوب تقلب فمنها مشعب ومنها مجدب ومنها منصب ومنها مسبب يا بني
ليبر صغاركم كباركم وليرأف كباركم بصغاركم ولا تكونوا كالغواة الجفاة الذين لم يتفقهوا
في الدين ولم يعطوا في الله محض اليقين كبيض بيض في اداحي ويح لفراخ فراخ آل محمد
من خليفة جبار عطريف مترف مستخف بخلفي وخلف الخلف وبالله لقد علمت تاويل
الرسالات وانجاز العدات وتمام الكلمات وليكونن من يخلفني في اهل بيتي رجل
يامر بامر الله قوي يحكم بحكم الله وذلك بعد زمان مكلح مفضح يشتد فيه البلاء
وينقطع فيه الرجاء ويقبل فيه الرشاء فعند ذلك يبعث الله رجلا من شاطئ دجلة
لامر حزبه يحمله الحقد على سفك الدماء قد كان في ستر وغطاء فيقتل قوما وهو
عليهم غضبان شديد الحقد حران في سنة بخت نصر يسومهم خسفا ويسقيهم سوط
عذاب وسيف دمار ثم يكون بعده هنات وامور مشتبهات الا من شط الفرات الى النجفات
٧ (كذا في النسخة) بابا الى القطقطانيات في آيات وآفات متواليات يحدثن شكا بعد
يقين يقوم بعد حين يبني المدائن ويفتح الخزائن ويجمع الامم ينفذها شخص البصر

وطمح النظر وعنت الوجوه وكشف البال حتى يرى مقبلا مدبرا فيا لهفي على ما
اعلم رجب شهر ذكر رمضان تمام السنين شوال شال فيه امر القوم ذو القعدة يقتعدون
فيه ذو الحجة الفتح من اول العشر الا ان العجب كل العجب بعد جمادى والرجب جمع اشتات
وبعث اموات وحديثات هونات هونات بينهن موتات رافعة ذيلها داعية عولها
معلنة قولها بدجلة وحولها الا ان منا قائما عفيفة احسابه سادة اصحابه
ينادي عند اصطلام اعداء الله باسمه واسم ابيه في شهر رمضان ثلاثا بعد هرج و
قتال وضنك وخبال وقيام من البلاء على ساق واني لاعلم الى من تخرج الارض ودائعها
وتسلم اليه خزائنها ولو شئت ان اضرب برجلي فاقول اخرجي من ههنا بيضا ودرعا
كيف انتم يا ابن هنات اذا كانت سيوفكم بايمانكم مصلتات ثم رملتم رملات ليلة البيات
ليستخلفن الله خليفة يثبت على الهدى ولا ياخذ على حكمه الرشا اذا دعا دعوات بعيدات
المدى دامغات للمنافقين فارجات عن المؤمنين الا ان ذلك كائن على رغم الراغمين
والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا محمد خاتم النبيين وآله واصحابه اجمعين

لغات

روق شکستن وریدن فل رخنہ یافتن وشکستہ شدن رکیۃ الحق برپا داشتن حق
مرق از دین خارج شدن محق باطل وناچیز ومحو شدن فیئ برگشتن غالی غلو کنندہ
بطن درون وحقیقت حمی نگاہداری دبیلہ داہیہ وسختی حاصر بخیل وتنگدل قضب
عیب گفتن ودشنام دادن مشعب راہ جدا کردن حق از باطل یافتہ مجدب معیوب

زمینی که حاصل خیز نباشد منصب بتعب افتاده و آلوده بدرد شده مسبب دشنام دهنده بیض بیضه سفیده تخم مرغ اداحی جاهای تخم نهادن فراخ جوجه ها عزیف برون زنبیل پلید بدکار بیباک دلاور کارگذار و زشت ستمکار سخت مرق وزن مکرم کسی است که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خود سری هرچه میخواهد میکند و بناز و نعمت پرورده شده و ستمکار باشد مکلح ترش رو و ترشروئی کننده مفصح و مفضح روشن و آشکار کننده عول بلند آوازی کردن در حال گریه ارجاء بتاخیر انداختن

یعنی بدرستیکه قریش پیشوایان عرب‌اند نیکان ایشان برای نیکانشان و بدان ایشان برای بدانشان آگاه باشید ناچار آسیای ضلالت و گمراهی بگردش خواهد افتاد وقتیکه بر قلب خود پایدار شد نرم میکند بحدت و تیزی خود آگاه باشید که نرم شده آن شکست آورنده است و شکست آوردن آن برای حدت و تیزی ایست که دارد و رخنه انداختن و شکست آوردن آن برای دشمنی با خدا است آگاه باشید که من و نیکان از عترت من و اهل بیت من کوچکهای ما ها داناتر و بزرگان ما ها بردبارتر از همه مردمانیم با ما است بر پا داشتن حق کسی که خود را بر ما پیش انداز داز دین خارج شده و کسیکه مخالفت کند ما و عترت و اهل بیت ما را باطل و ناچیز و نابود شود و کسیکه ملازم ما باشد بما ملحق شود بدرستیکه ما ئیم اهل رحمت و بما گشوده شود در حکمت و بحکم خدا حکم میکنیم و بعلم خدا دانائیم و از راستگو یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ایم

پس اگر از ما پیروی کنید نجات مییابید و اگر از ما رو بگردانید خدا شما را بدستهای ما عذاب میکند بسبب ما بند ذلت وخواری از گردنهای شما برداشته میشود و به ما ختم میشود نه بشما و پیروی کنید از ما تا بما ملحق شوید و بازگشت غلو کنند بسوی ما است و اگر شتاب نکنید و بتاخیر بیندازید متابعت ما را اندازه گیری کارهای شما برای امر سابقه داریت که در بشر بوده است و هر اینه حدیث کردم شما را با جوانی از دوستان و غلامان و پسران عرب و پاره ای از پیران سال دیده بچیزیکه مانند نمکست که در طعامی ریخته شود و از آن لذیذ و خوش طعم کند و کمتر چیزیکه در طعام ریخته میشود نمکست در ما است چیزیکه بدان عبرت گرفته شود و برای شیعیان ما است انتظار کشیدن بدرستیکه ما و شیعیان ما میرویم بسوی خدا با درون پر از حقیقت و در حمایت خدا یا با حمایت کردن از دین با شمشیر و بدرستیکه دشمنان ما هلاک میشوند بدردی گمراهی و داهیه و سختی و با نچه از بلاها و عذابها که خدا خواهد و سوگند یاد میکنم بذات خدائیکه از هر غلبه کننده ای غالبتر و از هر کریمی کریمتر است اگر حدیث کنم برای شما آنچه را که میدانم هر اینه طایفه ای خواهند گفت چقدر دروغ میگوید و میپرانند حرف را و اگر انتخاب کنم از میان شما صد نفر را که دلهای ایشان مانند طلا باشد پس از آن صد نفر ده نفر را انتخاب کنم و برای ایشان حدیثی بگویم که در حق ما اهل بیت باشد حدیثیکه نرم و ملایم باشد که نگفته باشم مگر بحق و اعتماد نکنم مگر براستی

الحدیث هر آینه بیرون میروند ایشان ومیگویند علی دروغگوترین مردم است و
اگر اختیار کنم از غیر شما ده نفر را پس حدیث کنم ایشانرا در حق دشمنان ما وآنهائیکه
بر ما ظلم وستم میکنند حدیثهای بسیاری میگویند علی از راستگوترین مردم است
هلاک میشود آورنده هیزم وبخیل ودلتنگ میشود عیب گو ودشنام دهنده و
باقی میماند دلها در تغییر وتغیّر بعضی از آنها را وجدا کردن حق از باطل را یافته
وبعضی از آنها مانند زمین خشک مجبولی است که دانه سبز نکند وبیفائده
باشد وبتعب ودرد آلوده باشد وبعضی از آنها سب کننده ودشنام دهنده
وناسزاگوینده است ای پسران من هر آینه باید نیکی کنید کوچکهای شما درباره
بزرگان شما ومهربان باشید بزرگان شما درباره کوچکان شما ونباشید
مانند گمراهان جفاکاری که تفقّه در دین نکردند وآداب دین ودیانت
را یاد نگرفتند ویقین خالص بخدا برای ایشان عطا نشده مانند تخم مرغی که
در آشیانه مانده باشد وفاسد شده باشد خوشا بحال جوجه ها جوجه های
آل محمّد ووای بر ایشان از جبّار ستمکار پلید بدکار بیباک درشتخوئیکه اصرار
درنافرمانی خدا ورسول دارد وبطور خودسرانه هرچه میخواهد میکند ودر ناز
ونعمت پرورده شده وستمکاری را پیشه خود کرده استخفاف میکند فرزندان مرا و
فرزندان فرزندان مرا وبذات خدا قسم است که هر آینه من دانسته ام تاویل رسالتها
ووعده های منجّز وتمام کلماترا وهر آینه مهیا شد البته البته کسیکه جانشین مراست

در خانواده من و آن مردیست که امر میکند بامر خدا و صاحب قوتی است بحکم خدا حکم
میکند و این پس از زمان ترش روئیست که ترش رویی خود را واضح و آشکار کننده است
که در آن زمان بلا شدت کند و امیدها بریده شود و رشوه ها پذیرفته شود در آنهنگام
بر میانگیزاند خدا مردی را از کنار دجله که فرمان دهد لشکر خود را و وادار میکند او را
کینه ای که در دل دارد بر ریختن خونها هر اینه آن شخص در پوشش و پرده است پس
میکشد گروهی را در حالیکه بر ایشان سخت خشمگین است و کینه او گرم کننده و
آتش جنگ را برافروزنده است روش او روش بخت نصر است عده او بر زمین فرو
رونده اند و بکشانند ایشان را زیر شکنجه تازیانه های عذاب و پس از آن واقعات
مهمه ای رخ دهد و اشتباه کاریها ظاهر شود آگاه باشید که از شط فرات
تا نجف و اطراف آن هفت وقعه تا قطقطانه و اطراف آن روی خواهد داد و علامات
و نشانه های پی در پی و آفتهای بسیار ظاهر خواهد شد بنحویکه خدشه شك
بعد از یقینی که در دل داشته اند در مردم ایجاد شود - قیام میکند پس از آنکه شهرها
بنا شود و خزینه ها گشاده گردد و مردم را بنفوذیکه دارد جمع میکند و چشمها
راست میایستد و به بلندی نگاه میکند و روها قصد او کند و حالها روشن شود
تا اقبال کننده و پشت کننده شناخته شوند - پس ای دریغ و حسرت برای آنچه که
میدانم در ماه رجب رخ دهد و رمضان ماه یاداوریست و در شوال کار اجتماعات بالا
گیرد و در ذیقعده منعقد شود و در ذیحجه فتح روی دهد از اول دهه اش ابتدا اول

محرّم باشد) آگاه باشید که عجب و شگفتی تمام عجب و شگفتی بعد از جمادی و رجب است که پراکندگان جمع شوند و مرده ها زنده شوند تاره های رسوا کننده و رسوا کننده و خوار کننده ای که در میان آنها مرگهائی واقع شود و جنگها و قتلها رو دهد که در عقب آنها صداهای ناله ها و فریادها بلند شود و گفتگوها در دجله و اطراف آن زیاد شود - آگاه باشید که در آنحال قیام کننده ای از ما که دارای حسبهای با عفت است قیام کند و یاران او بزرگانی هستند که بعد از ستمگری بی اندازه دشمنان خدا با او باشند و ندا کرده شود بنام او و نام پدرش در ماه رمضان سه مرتبه بعد از خونریزی و کشتار و تنگی و فشار سواران و لشکریان و بلند شدن بلا بر روی دو پای خود و من مبدأ هم و داریم و اما نهائیرا که در زیر زمین پنهان است برای که بیرون خواهد آمد و زمین خزینه های خود را بچه کسی تسلیم خواهد نمود و اگر بخواهم پای خود را بزمین میزنم و میگویم بآن خزاین که از اینجا بیرون بیا که از آنها عبارت است از شمشیرها و زرهها چگونه است حال شما ها ای پسران صاحبان خصلتهای ناپسند بد زمانیکه شمشیرهای کشیده شما در دستهای راست شما ها باشد و در شب بشنوید در روی رملهای خاک آلود باشید در آنحال خدا باقی میگذارد خلیفه خود را که ثابت در هدایت است و در حکم کردن رشوه نمیگیرد برای خلافت که هرگاه دعا کند بدعاهائیکه پایان و نهایت آن دور باشد دعاهای او هلاک کننده و شکننده

سرهای منافقین وگشایش دهنده است برای مؤمنین ودفع شدن ازانها است برای بحالت ما لیدن بینیهای انها که بینیهای ایشان بحالت مالیده شونده است و ستایش مختص خدا است که پروردگار جهانیان است ورحمت بی منتهای خدا برآقای ماکه تمام کننده دائره انبیاء وسفیران است وبرآل واصحاب وباد

۲۹۷ هفتاد وپنجم

منتخب کنز العمال ص ۳۰ مسنداز محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت روزی علی بن ابیطالب (علیه السلام) درمجلس خود فرمود - والله لقد علمت لتقتلنی ولتخلفنی ولتکفؤن اکفاء الاناء بما فیه ما یمنع اشقاکم ان یخضب هذه یعنی لحیته بدم من فود هذه یعنی هامته فوالله ان ذلک لفی عهد رسول الله صلی الله علیه (وآله) وسلم ولیدالن علیکم هؤلاء باجتماعهم علی اهل باطلهم وتفرقکم علی اهل حقکم حتی یملکوا الزمان الطویل فیستحلوا الدم الحرام والفرج الحرام والخمر الحرام والمال الحرام فلا یبقی بیت من بیوت المسلمین الا دخلت علیهم مظلمتهم فیا ویح بنی امیة من ابن امتهم یقتل زندیقهم ویسیر خلیفتهم فی الاسواق فاذا کان کذلک ضرب الله بعضهم ببعض والذی فلق الحبة وبرئ النسمة لا یزال ملک بنی امیة ثابتا لهم حتی یملک زندیقهم فاذا قتلوه وملک ابن امتهم خمسة اشهر القی الله بأسهم بینهم فیخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین وتعطل الثغور وتهراق الدماء وتقع الشحناء فی العالم والهرج سبعة اشهر فاذا قتل زندیقهم فالویل ثم الویل للناس

فی ذلک الزمان یتسلّط بعض بنی هاشم علی بعض حتی من الغیرة تغیر خمسة نفر علی الملک کما یتغایر الفتیان علی المرأة الحسناء فمنهم الهارب والمشئوم ومنهم السناط الخلیع یبایعه جلّ اهل الشام ثم یسیر الی حمار الجزیرة من مدینة الاوثان فیقاتله الخلیع و یغلب علی الخزائن فیقاتله من دمشق الی حرّان و یعمل عمل الجبابرة الاولی فیغضب الله من السماء لکل عمله فیبعث علیه فتیً من المشرق یدعوا الی اهل بیت النبیّ صلّی الله علیه (وآله) وسلم هم اصحاب الرایات السود المستضعفون فیعزّهم الله وینزل علیهم النصر فلا یقاتلهم احد الّا هزموه و یسیر الجیش القحطانی حتی یستخرجوا وهو کاره خائف فیسیر معه تسعة آلاف من الملائکة معه رایة النصر و فتی الیمن فی نحر حمار الجزیرة علی شاطئ نهر فیلتقی هو و سفّاح بنی هاشم فیهزمون الحمار و یهزمون جیشه و یغرقونهم فی النهر فیسیر الحمار حتی یبلغ حرّان فیتبعونه فیهزم منهم فیاخذ علی المدائن التی بالشام علی شاطئ البحر حتی ینتهی الی البحرین ویسیر السفّاح و فتی الیمن حتی ینزلوا دمشق فیفتحونها اسرع من التماع البرق و یهدمون سورها ثم یبنی و یعمر و یساعدهم علیها رجل من بنی هاشم اسمه اسم نبیّ فیفتحونها من الباب الشرقی قبل ان یمضی من الیوم الثانی اربع ساعات فیدخلها سبعون الف سیف مسلول بایدی اصحاب الرایات السود شعارهم امت امت اکثر قتلاها فیما یلی المشرق و الفتی فی طلب الحمار فیدرکانه فیقتلانه من وراء البحرین من المعرتین والیمن و یکمل الله للخلیفة سلطانه ثم یثور سمیّان احدهما بالشام والآخر بمکة فیهلک صاحب

سجد الحرام و یقبل حتی تلقی جموعه جموع صاحب الشام فیهزمونه

لغات

اِکْفاء خمانیدن و کج کردن اِناء بمعنای ظرف قَوْد کرانه سَر کرا نرا هامة نیز گویند تداول فرا گرفتن نوبت بنوبت وگردانیدن روزگار در میانه مردم تهراق الدماء ریختن خونها شحناء دشمنی هرج کشتن زِندیق بکسر زاء گروهی است از مجوس که قائل بدو خدا هستند یا قائل بنور و ظلمت اند یعنی نور را مبدء خیرات و ظلمت را مبدء شُرور دانند یا آنکه به آخرت و ربوبیت رب ایمان ندارند یا آنکه بظاهر مؤمن و بباطن کافر باشند یا آنکه آن معرّب زن دین است و آن ماخوذ از زند است که کتابی است بلغت پهلوی از زردشت مجوس و پس از آن استعمال شده برای هر مُلحِد در دینی سِناط بضم و کسر سین مرد کوسه را گویند که ریش نداشته باشد یا مرد تُنُک ریش در رخسار یا مردیکه زنخ او ریش داشته باشد و عارض او مو نداشته باشد حمار الجزیرة خروج کننده ایست از جزیره که حضرت او را نظیر حمار شمرده که او مردی بوده از عاد که پدرش مالک یا مُوَیلِع نام داشته که تا مدت چهل سال مسلمان و صاحب کرم وجود بوده و او ده پسر داشته که همه برای شکار کردن بیرون رفتند و صاعقه آنها را یکمرتبه هلاک کردین پدر آنها حمار کافر شد و گفت بندگی نمیکنم خدائی را که باینطور بچه های مرا هلاک کرد و او ضرب المثل بکفر شده حَرّان نام شهریست در شام معرّبین دو قریه ثوْر و ثوران بر انگیخته شدن

معنی

بذات خدا قسم است که هر آینه از روی تحقیق دانسته ام که هر آینه میکشید البته البته و پس
از من برای خود خلیفه ای قرار میدهید و کج و سرنگون میشوید مانند ظرفیکه
سرنگون شود و آنچه که در آنست ریخته گردد و منع کرده نمیشود بد بخت ترین شما
از اینکه رنگ کند اینرا یعنی ریش آنحضرت را بخون سرش پس بذات خدا قسم هر آینه این
در عهدیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است مرا و هر آینه فرا
میگیرند شما را نوبت بنوبت یعنی یکی پس از دیگری اینگروه با جمعیتهایشان یعنی
بنی امیه که اهل باطل ایشانند و تفرقه میاندازند در میان اهل حق شما تا اینکه
مالک میشوند ملک را زمانی طولانی پس حلال میدانند ریختن خون حرام را و
فرج حرام را و هر مست کننده حرام را و مال حرام را پس باقی نمیماند خانه از خانه های
مسلمانان مگر اینکه ظلم و ستم آنها در آنخانه داخل میشود پس ای وای بر بنی امیه
از پسر کنیز شان که میکشد کافر بدین از ایشانرا و میگرداند خلیفه ایشان را در
بازارها پس وقتیکه چنین شد خدا میاندازد بعضی از ایشانرا بجان بعضی دیگر قسم
بآن خدائیکه شکافته و میشکافد دانه را و آفریده و میافریند بندگانرا همیشه ملک
بنی امیه ثابت و پابرجا خواهد بود تا وقتیکه مالک شود کافر و بیدین از ایشان
پس چون آن زندیق را کشتند و مالک ملک شد پسر کنیز ایشان در مدت پنج ماه
میاندازد خدا بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلیری را در میان خودشان
پس خراب و ویران میکنند خانه های خود را بدستهای خودشان و دستهای

راجعه بعلائم آخر الزمان

اهل ایمان و معطّل میشود سرحدّات و ریخته میشود خونها و واقع میشود دشمنیها
در جهان و خونریزیها تا هفت ماه پس چون کافر و زندیق ایشان کشته شود
وای پس وای بر مردم در آنزمان مسلّط میشود بعضی از بنی هاشم یعنی بنی عباسیها
بر بعض دیگر تا اینکه از روی غیرت پنج نفر از ایشان غیرت میکشند بر مُلک مانند
غیرت کشیدن جوانان بر زن خوبروی خوش گل پس بعضی از ایشان فراری و بدبخت
میشوند و بعضی از ایشان کوسه و بیریش و خلع شده از خلافت استکه بزرگان و
بیشتر از اهل شام با او بیعت میکنند و میرود بسوی حمار جزیره که آن خروج کننده کافر
است و آن اهل شهر بیت که مخصوص برای بتها و بتخانه است پس آن خلیفه خلع شده
با او مقاتله و کارزار میکند و بر خزینه های آنجا غالب میشود و از دمشق تا حرّان که
یکی از شهرهای شام است با او مقاتله میکند و بروش گردنکشان قرنهای پیش
از اسلام عمل میکند پس خدا بغضب آسمانی بر او غضب کند پس بر میانگیزاند بر ضرر
او جوانمردی را از طرف مشرق که مردم را بطریق اهل بیت دعوت کند و ایشان صاحبان
پرچمهای سیاه باشند و از ناتوانهای شیعیان و دوستان آل محمد شمرده میشوند
پس عزّت و غلبه میدهد خدا ایشانرا و لشکر نصر و یاری را برای ایشان فرو فرستند
پس با ایشان احدی قتال نمیکند مگر اینکه او را شکست و فرار میدهند و در آنوقت
سیر میکند لشکر قحطانی (مراد امام زمان علیه السلام است) تا اینکه بیرون میابند
در حالیکه کراهت دارد و ترسانست پس با او سیر میکنند نه هزار فرشته با پرچم

نص و جوان یمنی برای تحرکردن حمار جزیره درکنار نهر پس تلاقی میکند او با سفاح
بنی هاشم (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود) پس
فرار میکند حمار و لشکر او هم فرار میکنند و اینها را در نهر غرق میکنند و حمار میرود بحرّان
که یکی از شهرهای شام است پس بدنبال او میروند از آنجا هم فرار میکند از ایشان و میرود
بطرف شهرهای شام درکنار دریا تا منتهی میشود به بحرین و سفاح و جوان میروند بطرف
دمشق و در آنجا فرود میآیند و آنجا را بسرعتی برق آسا فتح میکنند و خراب میکنند بارهها
و حصارها و پایگاههای آنرا پس از آن بنا و آباد میکنند و مردی از بنی هاشم که نام او
نام پیغمبری است با ایشان مساعدت میکند و فتح میکنند آنجا را از سمت دروازه شرقی
چهار ساعت قبل از روز دوم که در آنجا وارد شده اند پس داخل میشوند در آن هفتاد
هزار نفر با شمشیرهای کشیده ای که بدستهای صاحبان پرچمهای سیاه است و
شعار ایشان گفتن امت امت است و بیشتر کشتگان در سمت شرقی دمشق کشته میشوند
و جوان یمنی در تعقیب حمار میرود در طلب وی و او را در میان دو قریه در پشت بحرین
مییابند و میکشند و آن دو قریه در طرف یمن واقع است و تکمیل میفرماید خدا برای
آنخلیفه سلطنت او را پس برمیانگیزاند دو نفر همنام را یکی از ایشان را در شام و دیگری
را بمکه پس هلاک میکنند یا هلاک میشود آنکه صاحب مسجد الحرام است و لشکر و جمعیتهای
او میروند بطرف لشکر و جمعیتهای صاحب شام پس فرار میدهند او را

الزام الناصب ص ۱۷۸ از آنحضرت روایت کرده که ان علیاً علیه السلام قال اذا وقعت النار فی حجازکم وجری الماء بنجفکم فتوقعوا ظهوره

یعنی بدرستیکه علی علیه السلام فرمود وقتیکه واقع شد آتش در حجاز شما وجاری بشد آب در نجف شما پس انتظار بکشید ظاهر شدن او یعنی قائم آل محمد علیهم السلام را

مؤلف گوید ظهور آتش در حجاز بعض از اخبار آن در جزء اول این کتاب در بخش سوم شرح داده شد وبعض دیگر از آن بعداً در این محل خود شرح داده میشود ان شاء الله تعالی واما جریان آب در نجف نیز یکی از علامات قریب ظهور است وباید دانست که بعضی را گمان اینست که این علامت واقع شده ودر این چند سال اخیر آب در نجف جاری شده بوسیله آلات واسباب متداوله لکن آنچه از بعض دیگر از اخبار مستفاد میشود مراد از جریان آب در نجف بوسیله آلات واسباب نیست بلکه در اثر طغیان فرات فرات منشق وشکافته میشود وبدون آلات واسباب آب در نجف جاری میشود واین علامت در سال فتح یعنی ظهور واقع خواهد شد چنانچه حدیث راجع باین موضوع در بخشهای بعد بمحل خود در این کتاب ذکر خواهد شد واز کلمه جری الماء هم که فعل لازم است میتوان این معنی را استشهاد کرد که ظهور در جریان بخودی خود دارد نه جاری کردن آن

الزام الناصب ص ١٨٨ از کتاب اربعین میرلوحی از علی علیه السلام روایت کرد
که فرمود یقع التدابر والاختلاف بین آراء العرب والعجم فلا یزالون
یختلفون الی ان یصیر الامر الی رجل من ولد ابی سفیان یخرج من وادی
الیابس من دمشق فیهرب حاکمها منه ویجتمع الیه قبائل العرب ویخرج الربیع
والجرهمی والاصهب وغیرهم من اهل الفتن والشغب فیغلب السفیانی علی کل من یحاربه
منهم فاذا قام القائم بخراسان الذی اتی من الصین وملتان وجه السفیانی فی الجنود
الیه فلم یغلبوا علیه ثم یقوم منا قائم بجیلان ویجیبه المشرقی فی دفع شیعة عثمان و
یجیبه الابر والدیلم ویجدون منه النوال والنعم وترفع لولدی الوود والرایات و
یفرقتها فی الاقطار والحرمات ویاتی الی البصرة ویخربها ویعمر الکوفة ویوذیها
فیعزم السفیانی علی قتاله ویهتم مع عساکره باستیصاله فاذا جهزت الالوف و
قتل الکبش الخروف وصفت الصفوف فیموت الثائر ویقوم الآخر ثم ینهض الیمانی لمحاربة
السفیانی ویقتل النصرانی فاذا هلک الکافر وابنه الفاجر ومات الملک الصائب
ومضی لسبیله النائب خرج الدجال وبالغ فی الاغواء والاضلال ثم یظهر الآمر
وقاتل الکفرة السلطان المأمول الذی تحیر فی غیبته العقول وهو التاسع من
ولدک یا حسین یظهر بین الرکنین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین
طوبی للمؤمنین الذین ادرکوا زمانه ولحقوا اوانه وشهدوا ایامه ولاقوا اقوامه

تدابر پشت کردن و بریده شدن از همدیگر شغب و شغب برانگیختن فتنه و تباهی
وخصومت و نزاع صین چین ملتان بضم میم و سکون لام شهریست از نواحی
هند نزدیک غزنه که اهل آن مسلمانند (معجم البلدان) جیلان مراد گیلان است
مراد از مشرقی دور نیست شعیب بن صالح باشد که از سمت سمرقند قیام میکند چنانچه
از بعض از اخبار دیگر استفاده میشود که بعض از اینها در جزء اول این کتاب گذشت و
بعضی در همین جزء و بعضی در جزوهای بعد خواهد آمد ابر و ابرشهر منطقه ایست
از خراسان دیلم در قسمت شمالی قزوین واقع است و از شهرهای آن الموت است
و نیز گفته شده که اینها طایفه‌ای هستند که نسبت اینها بزمینی است که در آن ساکن
اند و آن زمین را ابر گویند و اسم پدران اینها ذکر نشده که آنچه سلسله و طایفه‌ای
میباشند نوال عطا و بخشش نوء جمع نداء یعنی صداها توریع خراب کردن و از
نو ساختن کبش سرلشکر و سردار و بزرگ قوم خروف تز و دلیر ثائر خونخواه نهوض
قیام کردن بر روی دو پا صائب درستکار نقیض خطاکار اذین مردمان پست
فرومایه

معنی واقع میشود پشت کردن و بریدن از یکدیگر و اختلاف در میان زایهای
عرب و عجم پس همیشه با همدیگر اختلاف کنند تا اینکه کار بدست مردی از اولاد
ابی سفیان افتد که بیرون آید از وادی یابس یعنی بیابان خشک بی آب و علف
از دمشق پس حاکم آنجا از او فرار کند و قبایل عرب در گرد او جمع شوند و بیرون

ابند ربیعی وجرهمی واصهب یعنی هرکدام از اینها پرچم مخالفت را بلند کنند
وقیام نمایند وغیر ایشان از اهل فتنه ها ودشمنیها ونزاعها پس سفیانی غالب
میشود برهرکه با او جنگ کند از ایشان پس از ان قائمی از سمت خراسان قیام کند
واو کسی است که از چین ومولتان میاید پس سفیانی لشکرهای خود را بسوی او
میفرستد وبر او غالب نمیشود پس از ان قائمی از ما از گیلان قیام میکند ومشرقی
بکمک او بر میخیزد برای دفع کردن پیروان عثمان یعنی سفیانی واجابت میکنند او
را جمعی از اهل منطقه ای از منطقه های خراسان که اینها را آبر گویند وطایفه دیلم
که ان از مناطق کوهستانی مازندران است ویکی از شهرستانهای ان آلموت
است ومی یابند از او عطاها وبخششها ونعمتها ودلبند کرده میشود بنفع فرزند من
یعنی قائم آل محمد علیهم السلام صداها وپرچمها ومتفرق میشوند در اطراف
جهان وحرمهای مشرفه ومیاید (قائم گیلانی) بجانب بصره وخراب وویران
میکند انجا را ومعمور وآباد میکند بعد از خرابی کوفه را پس سفیانی عازم قتال با
او میشود وهمت میگمارد با لشکر خود برای بیچاره کردن او پس چون تجهیز هزاران
لشکر شد وجبهه بندیها وصف آرائیها صورت گرفت وسر لشکری که مانند قوچ جنگی
است کشته شد پس میمیرد شخص خونخواه وبجای او دیگری قیام کند پس بپای خیزد
یمانی برای جنگ کردن با سفیانی ومیکشد شخص نصرانی را پس چون ان کافر وبسر
فاجر او هلاک شدند وپادشاه درستکار مرد ونایب ورااه او را پیش گرفت

بیرون میاید دجال و مبالغه میکند در گمراه کردن و از راه بیرون بردن پس در آنوقت ظاهر میشود قائم یا امر یعنی حضرت بقیة الله علیه السلام که او است کشنده کافران و سلطانیکه آرزوی ظهور او داشته شده و او آنچنان کسی است که عقلها در غیبت او متحیر و سرگردانست و او نهمین فرزند تست یا حسین که ظاهر میشود در میان دو رکن یعنی رکن و مقام در مسجد الحرام و آشکار میشود بر همه آدمیان و پریان و باقی نمیگذارد در روی زمین مردمان پست و فرومایه و بیدین را خوشا بحال آن مؤمنهائی که درک میکنند زمان او را و باو پیوسته میشوند در اوقات ظهور او و میبینند روزهای او را و ملاقات میکنند خویشان و نزدیکان او را

۳۰۰ هفتاد و هشتم

ملاحم و فتن ص ۱۵۱ بسند خود روایت کرده از حسن بن محبوب که گفته است من خطبة لمولنا علی علیه السلام یقول فی اواخرها ما هذا لفظه — وقد عهد الی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال لی یا علی لتقاتلن الفئة الباغیة و الفئة الناکثة و الفئة المارقة اما و الله یا معشر العرب لتملأن ایدیکم من الاعاجم و لتتخذن منهم الاعبد و امهات الاولاد و ضرائب النکاح حتی اذا امتلأت ایدیکم منهم عطفوا علیکم عطف الضراغم التی لا تبقی و لا تذر فضربوا اعناقکم و اکلوا ما افاء الله علیکم و ورثوکم ارضکم و عقارکم و لکن لن یکون ذلک منهم الا عند تغییر من دینکم و فساد من انفسکم و استخفاف بحق ائمتکم و تهاون بالعلماء من اهل بیت نبیکم فذوقوا بما کسبت

ایدیکم و ما الله بظلام للعبید

لغات

فئة جمعیت باغیه گمراه مراد معاویه و صاحبان صفین است ناکثه شکنندگان عهد و پیمان مارقه بیرون روندگان از دین - از دوم مراد اصحاب جمل است قسم سوم مراد خوارج نهروانند اعبد جمع عبد است یعنی بنده ضرائب جمع ضرب بمعنای قسم ضراغم جمع ضرغام بمعنای شیر درنده و ذر نشر و بردن و پاره کردن فیئ غنیمت عقار بفتح عین بروزن سحاب زمین و آب و رخت و اسباب خانه و مانند اینها

معنی

بعضی از خطبه مولای ما علی علیه السلام است که در اواخر آن میفرماید آنچه را که لفظ آن اینست . و بتحقیق عهد کرد با من رسول خدا صلی الله علیه و آله و بمن فرمود یا علی هر اینه قتال خواهی کرد با گروه گمراه یعنی معاویه و اصحابش و با گروهیکه شکننده عهد و پیمان خود باشند بعد از عهد و پیمان بستن یعنی طلحه و زبیر و اصحاب جمل و گروهیکه از دین خارج شونده اند یعنی خوارج نهروان آگاه باشید بذات خدا قسم است ایگروه عرب هر اینه روبروی شما پر از عجم خواهد شد و از ایشان بندگان و غلامان و کنیزانیکه صاحب فرزندان شوند خواهید گرفت و اقسام نکاحها با آنها خواهید کرد تا اینکه پیش روی خود را پر کنید از ایشان تا اندازه ایکه برگردند بر روی شما مانند برگشتن شیران شکاری که قدر بده شما را باقی نگذارند پس میزنند

گردنهای شمارا و میخورند آنچه را که خدا غنیمت داده است بشما و وارث میشوند زمین
و آب و زراعات و اثاث البیت و خانه های شمارا ولیکن اینها وقتی میشود که دین
خود را تغییر دهید و نفسهای شما فاسد شود و در حق امامها و پیشوایان خود
استخفاف کنید و علمای خود را که از اهل بیت پیغمبر شما یند خوار و خفیف کنید
پس بچشید بسبب آنچه که کسب میکند دستهای شما کنایه از آنکه سبب میشود که مبتلا
باین بلاها شوید و خدا ستمکار بر بندگان نیست

اثر هفتاد و نهم

ملاحم و فتن . ص ۱۴۵ بسند خود روایت کرده از ابی سالم حیان که گفته است با علی بن
ابیطالب علیه السّلام در کوفه بودیم پس روزی از روزها که در نزد او بودیم
فرمود . ایّ سبط من الاسباط یقاتل علی حق لیقوم ولن یقوم والامر لهم
فاذا کثروا فشا فسوا فقتلوا قتلهم بعث الله اقواما علیهم من اهل المشرق فقتلهم
بددا واحصاهم عددا والله لا یملکون سنة الا ملکنا سنتین ولا یملکون سنتین
الا ملکنا اربعین یوما من ثلاثمأة تخرج الی یوم القیمة الا لو شئت لسمیت لکم
سائقها وناعقها

معنی

هر سبطی از سبطها که بحق قتال میکند هر اینه قیام خواهد کرد و هرگز قیام نمیکند
درحالتیکه امر برای ایشان یعنی برای دشمنان باشد پس چون بسیار شدند
و رغبت و هم نفسی کردند و کشتند کشته خود شان را برانگیزاند خدا بضرر

ایشان گروههائی را از طرف مشرق پس میکشند ایشان را درحالیکه متفرق شده باشند وشمرده تر باشند از حیث عدد وشماره بذات خدا قسم است که مالک نمیشوند سالی را مگر آنکه مالک میشویم ما دو سال را و مالک نمیشوند دو سال را مگر اینکه مالک میشویم ما سیصد سال الا چهل روز از سیصد سال را که بقیامت باقی مانده یعنی سلطنت ما تا چهل روز بقیامت مانده باقی خواهد بود آگاه باشید که اگر بخواهم هر اینه نام میبرم برای شما راننده وفریادکننده انجمعیتها را

۳۰۲ حدیث هشتادم

ملاحم و فتن - ص ۱۴۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود بنقص الاسلام حتی لا یقال لا اله الا الله فاذا فعل ذلک ضرب یعسوب الدین بذنبه فاذا فعل ذلک بعث الله قوما یجتمعون کما تجتمع قزع الخریف والله انی لاعرف اسم امیرهم ومناخ رکابهم

معنی کم میشود عمل باحکام اسلام تا اینکه لا اله الا الله هم گفته نشود پس وقتی که کار باینجا رسید میزند پادشاه دین با زهر خود وقتیکه زهر خود را بزند بر میانگیزاند خدا گروهی را که باهم جمع و پیوسته شوند همچنانیکه پاره های ابر متفرق بیکدیگر پیوسته میشوند وبذات خدا قسم است که من هر اینه میشناسم نام امیر وفرمانفرمای ایشانرا و خوابگاه مرکبهای ایشانرا

۳۰۳ حدیث هشتاد و یکم

ملاحم وفتن . ص ١٠١ بسند خود از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت
کرده که به ابن عباس فرمود . یا ابن عباس قد سمعت اشیاء مختلفة ولکن
حدثت انت رضی الله عنك قال نعم قال اول فتنة من المائتین امارة الصبیان
وتجارات کثیرة وربح قلیل ثم موت العلماء والصالحین ثم قحط شدید ثم الجور
وقتل اهل بیتی الظلماء بالزوراء ثم الشقاق ونفاق الملوك وملك العجم فاذا
ملکتکم الترك فعلیکم باطراف البلاد وسواحل البحار والهرب الهرب ثم تکون
فی سنة خمسین ومائتین وخمس وثلاث فتن فی البلاد فتنة بمصر الاولی لمصر والثانیة
بالکوفة والثالثة بالبصرة وهلاك البصرة من رجل ینتدب لها لا اصل له ولا فرع
فیصیر الناس فرقتین فرقة معه وفرقة علیه فیمکث فیدوم علیهم سنین ثم یولی
علیکم خلیفة فظ غلیظ یسمی فی السماء القتال وفی الارض الجبار فیسفك الدماء
ثم یمزج الدماء بالماء فلا یقدر علی شربه ویهجم علیهم الاعراب بقتل الخلیفة فیفشو
الجور والفجور بین الناس وتجیئکم رایات متتابعات کانهن نظام منظومات
انقطعن فتتابعن فاذا قتل الخلیفة الذی علیکم فتوقعوا خروج آل ابی سفیان
وامارته عند هلاك مصر وعند هلاك مصر خسف بالبصرة خسف بکلاها وارجاها
وخسفان آخران بسوقها ومسجدها معها ثم بعد ذلك طوفان الماء فمن نجا من
السیف لم ینج من الماء الا من سکن ضواحیها وترك باطنها وبمصر ثلاث خسوف
وست زلازل وقذف من السماء ثم بعد ذلك الکوفة ویکون السفیانی بالشام

بخش چهارم اخبار غیبیه

فاذا صار جیشه بالکوفة توقّع لخیر ال محمّد صلوات الله علیه وعلیهم تحت الکعبة فیتمنّی الاحیاء عند ذلك ان امواتهم فی الحیوة یملأها عدلاً کما ملئت جوراً

معنی

ای ابن عبّاس بتحقیق که شنیده ای چیزهای مختلفی را ولیکن حدیث کن تو خدا از تو خشنود شود گفت آری فرمود اوّل شروع فتنه از سال دویست هجری است و آن فرمانفرمائی کردن کودکان و بسیار شدن تجارتها و کم شدن منفعتها و سودها است پس از آن مردن علماء و دانایان و شایسته گان است و پس از آن قحطی سخت و پس از آن ظلم و جور و کشته شدن اهل بیت من است با آن فتنه در بغداد پس از آن خلاف و دشمنی کردن و ضرر رسانیدن بمردم و در مشقّت انداختن و شکست دادن بیکدیگر و نفاق یعنی دو روئی و دو زبان بودن با همدیگر است که در میان پادشاهان و پادشاه عجم واقع شود پس وقتیکه ترکها مسلّط بر شما و مالك رقاب شما شوند و بر شما پادشاهی کنند بر شما باد که متفرّق شوید در اطراف شهرها و کناره های دریاها و فرار کردن از مکانهای خود پس از آن در سال دویست و پنجاه و پنج و با سه فتنه هائی در شهرها رو میدهد یکی فتنه ای که در مصر واقع میشود ای وای بر فتنه مصر و دوّم فتنه ایست که در کوفه واقع شود سوم فتنه ای که در بصره واقع میشود و نابود شدن یا هلاکشدن اهل آن از مردیکه بسرعت و شتاب اجابت کرده شود برای وقوع آن فتنه و آن مرد بی اصل

و فرعی است که هیچ اصلی و فرعی ندارد پس در آنوقت مردم دو فرقه میشوند یکفرقه
با او همراه شوند و فرقه برضد او قیام کنند پس از آن مدت سالهائی در میان ایشان درنگ
و دوام پیدا میکند پس از آن والی شود بر شما خلیفه ای که درشت خو و سنگدل باشد
که در آسمان او را قتال یعنی بسیار کشنده خوانند و در زمین او را جبار یعنی سرکش و ستمکار
خوانند پس خونها را میریزد و با آب ممزوج میکند که کسی قادر بر آشامیدن آن نباشد و آنها
بر عربها هجوم میاورند و خلیفه را میکشند پس آشکار میشود ستمکری و کارهای زشت
ناروا در میان مردم و میاید شما را پرچمهای پی در پی یعنی خروج کنندگان از هر طرف که گویا
آنها بهم پیوسته و منظم و باهم یکی بوده اند و از هم بریده شدند و باز بهم پیوسته و یکی شده
اند پس چون آنکه خلیفه شما است کشته شد منتظر باشید خروج آل ابی سفیان را و خروج و
فرمانفرمائی کردن او وقتی است که مصر هلاک شود یعنی اهل آن نابود شوند و وقت هلاک
و نابود شدن مصر خسفی یعنی بزمین فرو رفتنی در بصره واقع میشود که زمینهای حاصلخیز
و کرانه های چاههای ایشان بزمین فرو رود و دو خسف دیگر بیازا و مسجد آنها با هم دیگر
روی دهد بعد از آن آب طوفان و طغیان کند که آنهائیکه از شمشیر نجات یافته اند از غرق شدن
در آب نجات نیابند مگر کسانی که در اطراف خارج بصره باشند و در داخل آن نباشند
و در مصر سه مرتبه زمین فرو رفتن و خسف واقع شود و شش مرتبه زلزله و سنگ باریدن
از آسمان واقع گردد پس از آن فتنه کوفه رخ دهد و سفیانی در آنوقت در شام خواهد
بود لشکر کوفه میفرستد زمانیکه لشکر او بکوفه رسید انتظار ظهور بهترین آل محمد را

صلوات الله علیه و آله از زیر کعبه پس زنده ها آرزو میکنند که ایکاش زنده بودند مرده ها

ایشان زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانیکه پر از ظلم و جور شده باشد

مؤلف گوید علاماتیکه در این حدیث بیان فرموده همه اینها واقع شده مگر هلاک

مصر و خسفهای بصره و غرق شدن آن در آب و خسفها و زلزله های مصر که اینها خیلی

نزدیک قیام سفیانی واقع خواهد شد و پس از آن فتنه کوفه رخ خواهد داد و آن اتصال

دارد بظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه

۳۰۴ حدیث هشتادوم

ملاحم و فتن. ص ۱۰۹ بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده

که فرمود. ویعود دار الملک الی الزوراء و یصیر الامور شوری من غلب علی شیئ

فعله فعند ذلک خروج السفیانی فیرکب فی الارض تسعة اشهر یسومهم سوء

العذاب فویل لمصر و ویل للزوراء و ویل للکوفة و ویل لواسط کانی انظر الی

واسط و ما فیها مخبر یخبر و عند ذلک خروج السفیانی و یقل الطعام و یقحط الناس

و یقل المطر فلا ارض تنبت و لا سماء تنزل ثم یخرج المهدی الهادی المهتدی

الذی یاخذ الرایة من ید عیسی بن مریم ثم خروج الدجال من بعد ذلک یخرج

الدجال من میسان نواحی البصرة فیاتی سفوان و یاتی سنام فیسحرهما و یسحر الناس

فیکونان کالزبد و ما هما بزبد من الجوع و القحط ان ذلک لشدید ثم طلوع الشمس

من مغربها الی قیام الساعة اربعین عاما

معنی و بر میگردد دار الملك ببغداد یعنی مرکز حکومت بغداد میشود و کارها بشوری یعنی برای دادن و مشورت کارگذاران انجام گیرد هرکه غالب شد بر چیزی همان چیز را انجام میدهد یعنی مدار کارها بر پایه اکثریت آراء گذارده میشود پس در آنزمان سفیانی بیرون میاید و سوار کار میشود در روی زمین در مدت نه ماه یعنی مدت استیلاء و ریاست او نه ماه است حکومت و تکلیف میکند ایشان را بعذاب و شکنجهای بد پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه و وای بر واسط گویا میبینم واسط را در حالتیکه خبر دهنده ای نیست که خبری را برساند یعنی روابط آن با جاهای دیگر قطع شود و خبر نرسد در آنوقت سفیانی خروج میکند و خوردنی کم میشود و قحطی مردم را فرو میگیرد و باریدن باران کم میشود پس گیاه از زمین نروید و آسمان باران نبارد پس در آنوقت بیرون آید مهدی آل محمد که راهنمائی کننده و راه یافته است و او آنچنان کسی است که پرچم را از دست عیسی پسر مریم میگیرد پس از آن دجال خروج میکند از میان کم ناحیه ایست از نواحی بصره پس میاید بسفوان که یك منزل است تا بصره و میاید به سنام که کوهی است نزدیك بصره پس جادو میکند ایشانرا و جادو میکند مردم را که دو کوه در نظرها مانند ترید نماید و حال آنکه ترید نیست از جهت گرسنگی و قحطی بد رستیکه این هر این فتنه سختی است پس از آن بیرون آمدن آفتاب است از مغرب خود در آنوقت تا قیام قیامت چهل سال مانده است

۳۰۵ هشتاد و سوم

ملاحم و فتن . بسند خود در ص ۱۱۸ روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود . دخل الحسین بن علی علی علی بن ابیطالب علیهم السلام و عنده جلساؤه فقال هذا سیدکم سماه رسول الله صلی الله علیه و آله سیدا و لیخرجن رجل من صلبه شبهی شبهه فی الخلق و الخلق یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا قیل له و متی ذلک یا رسول الله امیر المؤمنین فقال هیهات اذا خرجتم عن دینکم کما تخرج المرئة عن ورکیها لبعلها

معنی داخل شد حسین پسر علی بر علی بن ابیطالب علیهم السلام در حالیکه نزد او بودند کسانیکه در نزد او نشسته بودند پس فرمود اینست آقای شما نام گذارده است او را پیغمبر صلی الله علیه و آله بسید و هر آینه بیرون میاید مردی از صلب او که شبیه من است شباهت او در خلق و خلق پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور گفته شد که او چه وقت ظاهر شود یا امیر المؤمنین پس فرمود دور است هنوز وقتی است که بیرون روید شما از دین خودتان همچنانکه بیرون رود زن از اندیشه برای شوهرش

۳۰۶ هشتاد و چهارم

ملاحم و فتن . ص ۱۱۰ از سلیلی روایت کرده از آنحضرت علیه السلام که پانزده روز پیش از بیرون رفتن آنحضرت از بصره خطبه ای انشاء فرمود که در آن یاد کرد پادشاهان

راجعه بعلائم آخر الزمان

بنی عباس و غیر ایشان را که بعد از ایشان میایند و در ان مهدی علیه السلام
را یاد فرموده پس در ان خطبه فرموده بعد از نام بردن پادشاهان بنی عباس که
تمت الفتنة الغبراء والقلادة الحمراء وفی عنقها قائم الحق ثم یسفر عن وجهه
بین اجنحة الاقالیم کالقمر المضیئ بین الکواکب الدراری الا وان لخروجه علامات عشر
فاولهن طلوع الکوکب المذنب ویقارب من المجاری وای قرب ویتبع بهرج
وشغب فتلک اول علامات المغیب ومن العلامة الی العلامة عجب فاذا انقضت
العلامات العشر فیها یظهر القمر الازهر وتمت کلمة الاخلاص بالله رب العالمین

لغات

الغبراء غبار آلود القلادة الحمراء اشاره بفتنه مسیحیان است که صاحبان گردن
بندهای (کروابها) هستند عنق زمان یسفر عن وجهه سفر بمعنای کشف است
اجنحه جمع جناح بمعنای طرف و جانب است دُرّی یعنی درخشنده المذنب دنباله‌دار
مجاری جمع مجری بمعنای مدار هرج قتل شغب برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت
و نزاع مغیب صفتی است برای مهدی علیه السلام

معنی

تمام میشود فتنه غبار آلود و دوره فتنه کنندگان در آن زمان که مسیحیها و صاحبان
قلاده های سرخ (کروابها) هستند و در آن زمان است قیام کننده بحق پس پرده بردارد
از روی خود در اطراف اقلیمها مانند ماه نور دهنده در میان ستاره‌های درخشنده

آگاه باشید بدرستیکه از برای آن ده نشانه است اول از آنها طلوع ستاره دنباله دار است که در نزدیکی مدارها دیده شود و چه نزدیکی ای که دنباله آن کشتن وکشته شدن زیاد شود و برانگیختن فتنه و تباهی و خصومت و نزاع افزون گردد پس این اول نشانه ظاهر شدن امامی است که از دیده ها پنهان شده و از نشانه ای تا نشانه دیگر شگفتیها روی دهد چون علامات ده گانه بگذرد در آن زمان ظاهر شود ماه درخشنده و تمام شود کلمه اخلاص بخدائیکه پروردگار جهانیان است

مخفی نماند که علامتهای ده گانه بروایت دیگر در اوایل بخش چهارم این کتاب در جزء اول شرح داده شد مراجعه شود

۳۰۷ هشتاد و پنجم

ملاحم و فتن . ص ۱۱۱ نیز از سلیلی در عقب همین خطبه از خطبه دیگر از خطب آنحضرت روایت کرده و گفته است که آن بزرگوار این خطبه را در کوفه بالای منبر انشاء فرمود

فقال علیه السلام بعد التمجید العظیم والثناء علی الرسول الکریم - سلونی سلونی فی العشر الاواخر من شهر رمضان تفقدونی ثم ذکر الحوادث بعده وقتل الحسین صلوات الله علیه وقتل زید بن علی رضوان الله علیه واحراقه وتذریته فی الریاح ثم بکی علیه السلام وذکر زوال بنی امیة وملک بنی العباس ثم ذکر ما یحدث بعدهم من الفتن وقال اولها السفیانی وآخرها السفیانی فقیل له وما السفیانی والسفیانی فقال السفیانی صاحب هجر

والسفيانى صاحب الشام ـــ (وذكر السليلى ان السفيانى الاول ابو طاهر سليمان بن الحسن القرمطى) وذكر ان الذى يخبره عن النبى صلى الله عليه وآله وذكر شيعته ومحبيه ومدحهم. وقال انهم عند الناس كفار وعند الله ابرار وعند الناس كاذبون وعند الله صادقون وعند الناس ارجاس وعند الله نظاف وعند الناس ملاعين وعند الله بارون وعند الناس ظالمون وعند الله عادلون فازوا بالايمان وخسر المنافقون (وهذا صورة ما جرى حال شيعته عليه

معنى

پس فرمود آنحضرت براو باد سلام بعد از حمد کردن بر خدای بزرك وثنا گفتن بر رسول گرامی. پرسید از من پرسید از من که در دهه آخر ماه رمضان که خواهید کرد مرا. پس یاد فرمود حوادثرا که بعد از آنحضرت واقع میشود وکشته شدن حسین صلوات الله علیه وکشته شدن زید بن علی رضوان الله علیه وسوزانیدن بدن او وبر باد دادن خاکستر او را پس گریه کرد آنحضرت علیه السلام ویاد کرد زوال دولت بنی امیه وملك بنی عباس را پس یاد فرمود از فتنه هائیکه بعد از آن تازه وحادث میشود وفرمود اول از آنها فتنه سفیانی است وآخر آنها هم فتنه سفیانی است پس از آنحضرت سؤال شد که سفیانی اول کدام وسفیانی آخر کدامست پس فرمود سفیانی صاحب هجر وسفیانی صاحب شام (ویاد کرد

سلیلی که سفیانی اوّل ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است) و یاد کرد (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) که آنکه خبر داده است آنحضرت را به آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و یاد کرد شیعیان و دوستان خود را و مدح فرمود ایشان را و فرمود بدرستیکه ایشان در نزد مردم کافرانند و در نزد خدا نیکانند و نزد مردم دروغ گویانند و در نزد خدا راستگویانند و نزد مردم پلیدهایند و نزد خدا پاکیزه‌هایند و نزد مردم لعنت شده گانند و نزد خدا نیکی کننده‌گانند نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا دادخواهانند رستگار شدند بسبب ایمانی که دارند و زیانکار شدند منافقین و دوروبان و دوزبانان (و اینست ماجرای حال شیعیان او که براند)

۳۰۸ هشتادوششم

ملاحم و فتن . ص ۱۱۹ از ابوصالح سلیلی در کتاب فتن نقل کرده بسند خود از اصبغ بن نباته که گفت خطبه‌ای خواند امیرالمؤمنین علیه السلام پس یاد کرد مهدی علیه السلام و بیرون آمدن اصحاب او را با او و نامهای ایشان را پس ابوخالد حلبی عرض کرد وصف کن او را برای ما یا امیرالمؤمنین پس فرمود علی علیه السلام . ألا انه أشبه الناس خَلقاً و خُلقاً و حسناً برسول الله صلی الله علیه و آله ألا ادلکم علی رجاله و عددهم قلنا بلی یا امیرالمؤمنین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله اولهم من البصرة و آخرهم من الیمامة . و جعل علی علیه السلام یعدّ رجال المهدیّ علیه السلام والناس یکتبون . فقال رجلان من البصرة و رجل من الاهواز

ورجل من عسكر مكرم ورجل من مدينة تستر ورجل من دورق ورجل من الباستان
واسمه علي وثلاثة من قاشان احمد وعبد الله وجعفر ورجلان من عمان محمد
والحسن ورجلان من سيراف شداد وشديد وثلاثة من شيراز حفص ويعقوب
وعلي واربعة من اصفهان موسى وعلي وعبد الله وغلفان ورجل من ايذج
واسمه يحيى ورجل من المرج واسمه داود ورجل من الكرخ واسمه عبد الله و
ورجل من بروجرد واسمه قديم ورجل من نهاوند واسمه عبد الرزاق ورجلان
من الدينور عبد الله وعبد الصمد وثلاثة من همدان جعفر واسحق وموسى و
عشرة من قم اسماؤهم على اسماء اهل بيت رسول الله صلى الله عليه واله ورجل
من خراسان اسمه دريد وخمسة رجال من الذين اسماؤهم على اسماء اصحاب الكهف
ورجل من آمل ورجل من جرجان ورجل من هراة ورجل من بلخ ورجل من قراح
ورجل من عانة ورجل من دامغان ورجل من سرخس وثلاثة من السيار ورجل
من ساوة ورجل من سمرقند واربعة وعشرون من الطالقان وهم الذين ذكرهم
رسول الله صلى الله عليه واله وفي طالقان كنوز لا ذهب ولا فضة ولكن رجال
يجمعهم الله ورسوله ورجلان من قزوين ورجل من فارس ورجل من ابهر
ورجل من برجان من جوح ورجل من شاخ ورجل من صريح ورجل من اردبيل
ورجل من مراد ورجل من تدمر ورجل من ارمينية وثلاثة من المراغة
ورجل من خوى ورجل من سلماس ورجل من نقلبين ورجل من تسور

ورجل من بكرى ورجل من سرخس ورجل من مارجرد ورجل من قلقبلا و
ثلاثة من واسط وعشرة من الزوراء واربعة من الكوفة ورجل من القادسية
ورجل من سوراء ورجل من السراة ورجل من النيل ورجل من صيداء ورجل
من جرجان ورجل من المنصور ورجل من الانبار ورجل من عكبر ورجل من الحنانة
ورجل من تبوك ورجل من الجامدة وثلاثة من عبادان وستة من حديثة الموصل
ورجل من الموصل ورجل من معلثايا ورجل من نصيبين ورجل من اردن و
رجل من فارقين ورجل من آمد ورجل من رأس العين ورجل من الرقة ورجل
من حران ورجل من بالس ورجل من قبج وثلاثة من طرسوس ورجل من القصر
ورجل من اذنه ورجل من خمري ورجل من عرار ورجل من قورص ورجل من
انطاكية وثلاثة من حلب ورجلان من حمص واربعة من دمشق ورجل من سورية
ورجلان من قنوان ورجل من قيموت ورجل من صور ورجل من عرفات ورجل
من عسقلان ورجل من غزة واربعة من الفسطاط ورجل من قرميس ورجل
من دمياط ورجل من الحلة ورجل من الاسكندرية ورجل من برقة ورجل
من طنجة ورجل من افرنجة ورجل من القيروان وخمسة من السوس الاقصى و
رجلان من قبرس وثلاثة من حميم ورجل من قومس ورجل من عدن ورجل من
العلالى وعشرة من مدينة الرسول صلى الله عليه وآله واربعة من مكة ورجل من
الطائف ورجل من الدير ورجل من شروان ورجل من زبيد وعشرة من سرف

ورجل من الاحساء ورجل من القطیف ورجل من هجر ورجل من الیمامة

مؤلف گوید چون ترجمه عدد یاران آنحضرت چندان مورد اهمیت نبود
لذا از ترجمه آن صرف نظر شد و بنقل بقیه حدیث پرداختم

[illegible]

قال علی علیه السلام

احصاهم لی رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا بعدد اصحاب
بدر یجمعهم الله من مشرقها الی مغربها فی اقل مما یتم الرجل عیناه عند بیت الله الحرام
فبینا اهل مکة کذلک فیقولون اهل مکة قد کبسنا السفیانی فیشرفون اهل مکة
فینظرون الی قوم حول بیت الله الحرام وقد انجلی عنهم الظلام ولاح لهم الصبح وصاح
بعضهم ببعض النجاة واشرف الناس ینظرون وامرائهم یفکرون - قال امیر المؤمنین
علیه السلام وکانی انظر الیهم من تحت ستارة الکعبة فی آخرها رجل اشبه الناس
برسول الله صلی الله علیه وآله خلقا وخلقا وحسنا وجمالا فیقولون انت المهدی
فیجیبهم ویقول انا المهدی فیقول بایعوا علی اربعین خصلة واشترطوا عشرة
خصال . قال الاحنف یا مولای وما تلک الخصال فقال امیر المؤمنین علیه
الصلوة والسلام یبایعون علی ان لا یسرقوا ولا یزنوا ولا یقتلوا ولا یهتکوا حریما
محرما ولا یسبوا مسلما ولا یهجموا منزلا ولا یضربوا احدا الا بالحق ولا یرکبوا الخیل
الهمالیج ولا یتمنطقوا بالذهب ولا یلبسوا الخز ولا یلبسوا الحریر ولا یلبسوا النعال
الصرارة ولا یخربوا مسجدا ولا یقطعوا طریقا ولا یظلموا یتیما ولا یخیفوا سبیلا

ولا یحتسبوا منکرا ولا یاکلوا مال الیتیم ولا یفسقوا بغلام ولا یشربوا الخمر ولا
یخونوا امانة ولا یخلفوا العهد ولا یحبسوا طعاما من برّ او شعیر ولا یقتلوا
مستامنا ولا یتبعوا منهزما ولا یسفکوا دما ولا یجهزوا علی جریح ویلبسون
الخشن من الثیاب ویوسدون التراب علی الخدود ویاکلون الشعیر ویرضون
بالقلیل ویجاهدون فی الله حق جهاده ویشمون الطیب ویکرهون
النجاسة ویشرطهم علی نفسه ان لا یتخذ صاحبا ویمشی حیث یمشون ویکون
من حیث یریدون ویرضی بالقلیل ویملأ الارض بعون الله عدلا کما ملئت جورا
یعبد الله حق عبادته یفتح له خراسان ویطیعه اهل الیمن وتقبل الجیوش امامه
من الیمن فرسان همدان وخولان وحده یمده بالاوس والخزرج ویشد عضده
بسلیمان علی مقدمته عقیل وعلی ساقته الحرث ویکثر الله جمعه بهم ویشد
ظهره بمضر یسیرون امامه ویحالف بجیلة وثقیف وجمع وغداف ویسیر
بالجیوش حتی ینزل وادی القریٰ ویلحقه الحسنی فی اثنی عشر الفا فیقول له انا
احق بهذا الامر منك فیقول له هات علامة هات دلالة فیومی الی الطیر فیسقط
علی کفه ویغرس القضیب الذی بیده فیخضر ویعشوشب فیسلم الیه الحسنی الجیش و
یکون الحسنی علی مقدمته وتقع الصیحة بدمشق ان اعراب الحجاز قد جمعوا لکم فیقول
السفیانی لاصحابه ما یقول هؤلاء القوم فیقال له هؤلاء اصحاب ترك وابل ونحن
اصحاب خیل وسلاح فاخرج بنا الیهم — قال الاحنف ومن ای قوم السفیانی

راجعه بعد الأمن الزمان

قال امير المؤمنين عليه السلام هو من بني امية واخواله كلب وهو عنبسة بن مرة بن كليب بن سلمة بن عبد الله بن عبد المقتدر بن عثمان بن معاوية بن ابى سفيان بن حرب بن امية بن عبد شمس اشد خلق الله شرا والعن خلق الله جيا واكثر خلق الله ظلما فيخرج بخيله وقومه ورجاله وجيشه ومعه مأة الف وسبعون الفا فينزل بحيرة طبرية ويسير اليه المهدى عن يمينه وعن شماله وجبرئيل امامه فيسير بهم في الليل ويكمن بالنهار والناس يتبعونه حتى يواقع السفياني على بحيرة طبرية فيغضب الله على السفياني ويغضب خلق الله لغضب الله تعالى فترشقهم الطير باجنحتها والجبال بصخورها والملائكة باصواتها ولا تكون ساعة حتى يهلك الله اصحاب السفياني كلهم ولا يبقى على الارض غيره وحده فياخذه المهدى عليه السلام فيذبحه تحت الشجرة التي اغصانها مدلاة على بحيرة طبرية ويملك مدينة دمشق ويخرج ملك الروم في مأة الف صليب تحت كل صليب عشرة الاف فيفتح طرسوسا باسنة الرماح وينهب ما فيها من الاموال والناس ويبعث الله جبرئيل عليه السلام الى المصيصة ومنازلها ويجمع ما فيها فيطلقها بين السماء والارض ويأتي ملك الروم بجيشه حتى ينزل تحت المصيصة فيقول اين المدينة التي كان يخوف الروم منها والنصرانية فيسمع فيها صوت الديوك ونباح الكلاب وصهيل الخيل فوق رؤسهم – وذكر الحديث – قال السيد ره اقول انا وهذا لفظ ما ذكره السليلي نقلناه كما وجدناه

بخش چهارم اخبار متعلق

مهدی

فرمود علی علیه السلام که شماره کرد ایشان را برای من رسول خدا صلی الله علیه
و آله سیصد و سیزده نفر مرد را بعدد اصحاب بدر که جمع میکند خدا ایشان را از مشرق
زمین تا مغرب آن در کمتر از آنکه مرد چشم خود را بهم زند در نزد خانه محترم خدا یعنی
مسجد الحرام پس در حالیکه اهل مکه میبینند آنها را میگویند پوشانید ما را سفیانی
پس اهل مکه مشرف برآنها میشوند و نظر میکنند میبینند گروهی را در اطراف خانه
خدا که محترم است در حالتیکه برطرف شده است تاریکی از ایشان و صبح برآنها درخشیدگی
دارد و بعضی بر بعض دیگر فریاد میزنند ببشارا النجاة و مردم مشرف بر ایشانند
و نگاه میکنند و فرمانده هان ایشان فکر میکنند - فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
و گویا میبینم ایشان را که همه بیک زی و یک قد و یک جمال و یک لباس گویا میطلبند چیزی را
که از ایشان ضایع شده باشد پس ایشان متحیرند در کار خودشان تا اینکه بیرون
آید بسوی ایشان از زیر پرده کعبه که در طرف آخر است مردیکه شبیه ترین مردم است
برسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث خَلق و خُلق و حسن و جمال پس میگویند ایا تو
مهدی پس جواب میدهد ایشان را و میفرماید منم مهدی پس فرماید که بیعت کنید بر
چهل خصلت و شرط بگیرید ده خصلت را - اخنف گفت ای مولای من این خصلتها
کدام است پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام با او بیعت کنند بر اینکه دزدی
نکنند و زنا نکنند و کسی را نکشند و هتک حرمت کسی را نکنند و دشنام بمسلمانی

ند هند و بر منزلی هجوم نیاورند و کسی را نزنند مگر بحق و سوار نشوند بر اسبهای
تند رو و کمربند طلا بر کمر نبندند و جامه خز نپوشند و جامه حریر و ابریشمی نپوشند
و کفش صدادار نپوشند و از مسجد بیرون نروند و مال یتیم نخورند و با پسر فسق نکنند
و مسکرات ننوشند و امانتی را خیانت نکنند و پیمان شکنی نکنند و خوردنی را
از گندم و جو حبس نکنند و کسی را که امان خواسته است نکشند و کسی را که فرار کرد
تعقیب او نکنند و خونی را بناحق نریزند مجروحی را بشتاب نکشند و لباس خشن
و زبر بپوشند و خاک را متکای صورتهای خود قرار دهند یعنی روی خاک
بخوابند و نان جو بخورند و بکم راضی باشند و در راه خدا جهاد و کوشش
کنند حق مجاهده و کوشش را و بوی خوش استشمام کنند و از پلیدی و نجاست
کراهت داشته باشند — و شرط کرده میشود بر ایشان یعنی شرط میکند
مهدی علیه السلام بر ایشان بر نفس خود که رفیقی غیر از ایشان نگیرد و برود
هر کجا که میروند و باشد هر کجا که میخواهند و به اندکی راضی شود و زمین را
پر کند از عدل و داد بیاری خدا همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و بندگی
کند خدای را حق بندگی کردن او گشوده شود خراسان برای او و اهل یمن او را
فرمانبرداری کنند و روآورند لشکرها در پیش روی او از طرف یمن سواران
طایفه همدان و خولان بنهائی و اوس و خزرج او را مدد کنند و پشت او
محکم شود عقیل در جلو او و بر ساقه لشکر او حرث باشد و خدا جمعیت او را

کند در میان ایشان و محکم کرداند بیت او را بقبیله مضر که در پیش روی او میروند
و با او مخالفت کنند قبیله بجیله و قبیله ثقیف و جمع و غذاف - و با لشکرها
سیر کند تا نزول کوفه وادی فتنه‌ها را و حسنی با او ملحق شود با دوازده هزار نفر
پس مهدی علیه السلام گوید من سزاوارترم باین امر از تو پس با آنحضرت گوید که
علامت و دلیل مهدویت خود را بیاور پس اشاره میفرماید بمرغی که میرفت
در کف باکیف آنحضرت و عصائیکه در دست دارد در زمین فرو میبرد فورا سبز میشود
و برگ میاورد پس حسنی با لشکر خود تسلیم آنحضرت میشود و پیش روی لشکر او میشود
و فریاد در دمشق بلند شود که عربهای حجاز جمع شده اند برای شما پس سفیانی
باصحاب خود میگوید این گروه چه میگویند پس باو گفته شود که اینها صاحبان
نزول و شترند و ما صاحبان اسب و اسلحه ایم پس بیرون بیا با ما تا بسوی ایشان رویم
اخنف عرض کرد سفیانی از کدام گروه هست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
او از بنی امیه است و قبیله کلب خویشاوندان مادری او هستند و او عنبسه پسر مرة
پسر کلیب پسر سلمه پسر عبد الله پسر عبد المقتدر پسر عثمان پسر معاویه پسر ابی سفیان
پسر حرب پسر امیه پسر عبد شمس است سخت‌ترین خلق خدا است از حیث شرارت
و ملعون‌ترین خلق خدا است از حیث حسب و بیشتر ظلم کننده بر خلق خدا است از
حیث ستمگری پس بیرون آید با لشکر و قوم خود و مردان خود و با او است
صد و هفتاد هزار لشکر در کنار دریاچه طبریه فرود میاید و مهدی از سمت راست

او سیر میکند و از جانب چپ او در حالیکه جبرئیل در پیش روی انحضرت است پس میرود با ایشان در شب و کمین میکند در روز و مردم هم پیروی از انحضرت میکنند تا انکه در کنار دریاچه طبریه با سفیانی جنگ میکند پس خدا غضب میکند بر سفیانی و خلق خدا هم بغضب خدا بر او غضب میکنند مرغها با بالهای خود و کوهها با صخره های خود و ملائکه با صداهای خود و یکساعت نکشد که خدا اصحاب سفیانی را هلاک میکند هر ایشانرا و باقی نماند در روی زمین از لشکر او مگر خود ش تنها پس مهدی او را میگیرد و در زیر درختیکه شاخه های ان او بخته است کنار دریاچه طبریه سر میبرد و شهر دمشق را مالک میشود و بیرون میاید پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیبی ده هزار لشکر است پس طرسوس را فتح میکند با سر نیزه ها و غارت میکند انچه که از اموال در ان است با مردم ان و بر میانگیزاند خدا جبرئیلرا بسوی مصیصه که شهریست در شام و خانهای ان و انچه که در ان است پس معلق میکند انشهر را در میان اسمان و زمین و پادشاه روم با لشکر او میاید تا فرود میاید در زیر مصیصه پس میگوید کو ان شهریکه روم از ان ترسان بود و مسیحها از ان میترسیدند پس میشنود در انجا صداهای خروسها و فریاد کردن سگها و شیهه اسبان را بالای سر ایشان — (و ذکر کرد حدیث را) سید علیه الرحمه میفرماید — میگویم من اینست لفظ انچه که ذکر کرده است انرا سلیلی نقل کردیم انرا چنانکه یافتیم —

بخش چهارم اخبار علویه

۳۰۹

هشتاد و هفتم

نهج البلاغه. جزو اول طبع بمبی ص ۱۴۵ از خطبه‌ای از خطبهای آنحضرت است

رایة ضلالة قد قامت علی قطبها و تفرقت بشعبها تکیلکم بصاعها و تخبطکم بباعها قائدها خارج من الملة قائم علی الضلة فلا یبقی یومئذ منکم الا ثفالة کثفالة القدر او نفاضة کنفاضة العکم تعرککم عرک الادیم و تدوسکم دوس الحصید و تستخلص المؤمن من بینکم استخلاص الطیر الحبة البطینة من بین هزیل الحب این تذهب بکم المذاهب و تتیه بکم الغیاهب و تخدعکم الکواذب و من این تؤتون و انی تؤفکون فلکل اجل کتاب و لکل غیبة ایاب فاستمعوه من ربانیکم و احضروه قلوبکم و استیقظوا ان هتف بکم و لیصدق رائد اهله و لیجمع شمله و لیحضر ذهنه فلقد فلق لکم الامر فلق الخرزة و قرفه قرف الصمغة فعند ذلک اخذ الباطل ماخذه و رکب الجهل مراکبه و عظمت الطاغیة و قلت الداعیة و صال الدهر صیال السبع العقور و هدر فنیق الباطل بعد کظوم و تواخی الناس علی الفجور و تهاجروا علی الدین و تحابوا علی الکذب و تباغضوا علی الصدق فاذا کان ذلک کان الولد غیظا و المطر قیظا و تفیض اللئام فیضا و تغیض الکرام غیضا و کان اهل ذلک الزمان ذئابا و سلاطینه سباعا و اوساطه اکالا و فقرائه امواتا و غار

الصدق وفاض الكذب واستعملت المودة باللسان وتشاجر الناس بالقلوب وصار الفسوق نسبا والعفاف عجبا ولبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا

لغات کیل پیمودن صاع پیمانه ایست که بدان پیمایند خبط ریختن برگ درخت است با عصا — باع مقداریست معین از سر انگشت میانه دست راست تا سر انگشت میانه دست چپ چون دستها را از هم بگشایند ملة اصول واعتقاداتیست که در آن تغییر و نسخ راه نداده مثل توحید و معاد ومذهب اعم است از اصول و فروع دین عبارتست از مجموع ما جاء به النبی صلی الله علیه واله در هر زمان ومنهاج خصوصیات جزئیه وغیره است که در دین پیغمبر و وصی او تغییر میپابد و آن هم بعلم وتعلیم پیغمبر والهامی الهی است ضلة سراسیمگی وغیبت بجز باشد با شر و گمراهی ثفالة دُرد هر چیز را گویند نفاضه تکانده شده عکم انچیز ست که بار را بر او میبندند و تنگ بار را گویند عرك الادیم مالیدن پوست دوس درو کردن و درویدن حصید درویده و بریده شده بطینه درشت پر مغز هزیل لاغر وضعیف غیهب تاریکی و سیاهی زاند جوینده وخواهنده و آنکه او را بطلب آب و علف فرستاده باشند و پیشرو قوم که علف وآب را با ایشان نشان دهد خرزه مهره و آنچه در رشته کشیده شود فرق پوست کندن صمغه ریش و پاره ای از صمغ صول حمله کردن و کشتن هدر رد کردن صدا در حنجره فنیق اسب نر نجیبی را گویند که بجهت نجابت و کرامت

نرنجانند انرا و سوار شوند کظوم جری نشدن و نشخوار نکردن شتر توآخی برادری
کردن فجور کار زشت ناروا غیظ خشم یا سخت ترین خشم قیظ گرمای تابستان و بمعنای
کثیر و بسیار نیز امده غیض بمعنای قلت وکمی فیض بمعنای جاری شدن اکال خورنده
فرو پوستین را گویند

معنی پرچم گمراهی محققا بر روی قطب خود میایستد و بشعبه‌های خود
متفرق میشود میپیماید شما را به پیمانه خود و میزند برگهای شما ایندرازدستی
خود پیش روان پرچم خارج از ملت است یعنی اعتقاد بتوحید ومعاد ندارد برپای
خود ایستاده است بگمراهی پس باقی نماند در انروز از شما مگر ثفاله و دردی مانند
دردی که در ته دیگ بنشیند یا تکیده شده ای که از انچه بران بار را میبندند تکیده
شده باشد که بمالد شما را مانند مالیدن پوست و درو کند شما را مانند درو کردن
داس انچه را که بریده شده و مستخلص شود مؤمن از میانه شماها مانند برچیدن
مرغ دانه های چاق پر مغز را از میان دانه های لاغر بی مغز کجا میبرد شما را این
راههای باطل و سرگردان میکند شما را تاریکیها و فتنه های تاریک و سیاه
و فریب میدهد شما را این دروغها و از کجا اورده شدید و از کجا دروغ گفته
شدید پس برای هر مدتی نوشته ایست و برای هر پنهان شدنی بازگشتی است
پس بشنوید انرا از مرد خدائی متعبد عارف بالله دانشمند راسخ در علم و دین
خودتان که با علم و عمل خدا را میطلبند و انچه را میشنوید حاضر در دل خود نگاهدارید

واگر شما را صدا کرد بیدار شوید و باید راست بگوید جوینده و خواهنده پیش
رود و راهنما کسان خود را و جمع کند پراکندگی آنها را و حاضر کند ذهن خود را پس
هر آینه شکافت برای شما امر را مانند شکافتن مهره و پوست کنده را چسباند
مانند چسبانیدن صمغ ریش شده‌ها و پاره‌ها را پس در آن زمان میگیرد باطل
راههای خود را که در پیش گرفته و سوار میشود جهل و نادانی مرکبهای خود را
و بزرگ میشود سرکشی کننده و کم میشود داعیه حق و حمله میکند و میکشد روزگار
مانند حمله کردن و کشتن جانور درنده و صدا در گلوی خود میگرداند باطل بعد
از آنکه جری و جسور نشده بود و برادری میکنند مردم با یکدیگر در انجام کارهای
زشت ناروا و منافی عفت و مهاجرت و دوری میکنند بر ضرر دین و دوست
یکدیگر میشوند بر دروغ گفتن و دشمن یکدیگر میشوند بر راست گفتن پس
وقتیکه چنین زمانی شود پسر پدر خود خشمگین شود و باران بسیار ببارد
با اینکه فصلی که باید باران ببارد و هوا سرد شود مانند فصل تابستان باشد
باران نبارد و هوا سرد نشود و سرازیر و بحرکت در آیند مردمان لئیم پست مانند
سیل جاری و اشخاص کریم کم شوند کم شدنی و اهل آن زمان گرگها باشند و
پادشاهانشان درندگان باشند و مردمان میانه حال خورندگان باشند
و بینوایانشان مرده‌ها باشند و راستی فرو رود و دروغ جوشش کند و دوستیها
زبانی باشد و در دلهاشان تشاجر باشد و کارهای زشت کردن نسبشان باشد

وعفت و پاکدامنی عجب آور باشد و اسلام لباس وارونه بپوشد مانند پوشیدن پوستین وارونه که پشمهای آن بیرون باشد

۳۱۰ هشتاد و هشتم

نهج البلاغه ص ۱۳۶ طبع بمبئی از خطبه‌ای از خطبه‌های آنحضرت که فرموده وذلک زمان لا ینجو فیه الا کل مؤمن نومة ان شهد لم یعرف وان غاب لم یفتقد اولئک مصابیح الهدی واعلام السری لیسوا بالمسابیح ولا المذابیع البذر اولئک یفتح الله لهم ابواب رحمته ویکشف عنهم ضراء نقمته ایها الناس سیاتی علیکم زمان یکفأ فیه الاسلام کما یکفأ فیه الاناء بما فیه ایها الناس ان الله تعالی قد اعاذکم من ان یجور علیکم ولم یعذکم من ان یبتلیکم وقد قال جل من قائل ان فی ذلک لآیات وان کنا لمبتلین

لغات

نومه اسم مصدر است برای نوم اراده فرموده است از آن مرد گمنامی را که شر او اندک باشد اعلام السری نشانه‌های شب روی وشب بیداری مسابیح جمع مسیاح است وآن کسی است که در میان مردم فساد وسخن چینی کند مذابیع جمع مذیاع است وآن کسی است که هرگاه بشنود عمل زشتی را ازآن فاش کند وبه آن اشاره کند بذر جمع بذور است وآن کسی است که بسیار نادان باشد وزبان او لغوگو باشد کفأ بمعنای سرنگون شدنست

راجع بعلائم آخر الزمان

معنی و آن زمان زمانیست که نجات نمییابد در آن مگر هر مؤمنی که گمنام و شهرت او اندك باشد اگر حاضر باشد شناخته نشود و اگر غایب باشد جستجو کرده نشود ایشان چراغهای هدایتند و نشانه‌های شب بیداری و شب روی‌اند در میان مردم فساد و سخن چینی نمیکنند و عمل زشت کسی را فاش نمیکنند و بدان ایشان نمییابند و نادانان نیستند و زبانهاشان لغوگو نیست خدا میگشاید برای ایشان درهای رحمت خود را و برطرف میکند از ایشان سختی و بدحالی عذاب خود را ایگروه مردمان زود باشد که بیاید برای شما زمانیکه سرنگون شود در آن اسلام همچنانکه سرنگون شود از آن ظرف و بریزد آنچه که در آن است ایگروه مردمان بدرستیکه خدای تعالی پناه میدهد شما را از روی حقیقت از اینکه بر شما ستم کند و پناه نداده است شما را از اینکه شما را آزمایش و امتحان کند و بتحقیق که فرموده است و صاحب جلال است کسیکه گوینده است و با بزرگست کلام از گوینده بدرستیکه در آنست هر آینه نشانه‌هائی و بدرستیکه میباشیم ما هر آینه آزموده و امتحان شده گان

۳۱۱ هشتاد و نهم

سیزدهم بحار . طبع طهران ص ۱۸۵ از خصال صدوق از اذینه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایتکرده که فرموده بنا یفتح الله و بنا یختم الله و بنا یمحو ما یشاء و بنا یثبت و بنا یدفع الله الزمان الکلب و بنا ینزل الغیث فلا یغرنکم بالله الغرور ما انزلت

بخش چهارم الجباء علوته

السماء قطرة من ماءٍ منذ حجبه الله عز وجل ولو قد قام قائمنا لانزلت السماء
قطرها ولاخرجت الارض نباتها ولذهبت الشحناء من قلوب العباد واصطلحت
السباع والبهائم حتى تمشي المرئة بين العراق الى الشام لا تضع قدميها الا على
النبات وعلى رأسها زينتها لا يهيجها سبع ولا تخافه

معنی

بسبب ما گشایش میدهد خدا و بسبب ما تمام میکند خدا و بما محو میکند آنچه را که میخواهد
و بما ثابت میکند و بما دفع میکند زمانرا که مانند سگ گزنده است پس فریب
ندهد شمارا البته بخدا شیطان فریب دهنده نیافریده است آسمان قطره ای از آب را
از زمانیکه محجوب افریده است از خدای عز وجل و چون قیام کند قائم ما هر اینه
میبارد آسمان باران خودرا و هر اینه بیرون میاورد زمین روئیدنیهای خودرا
و هر اینه دشمنی کردن از دلهای بندگان میرود و درنده گان با چهار پایان
سازش میکنند تا اینکه زن در میان عراق و شام که راه میرود نمیگذارد قدم خود
را مگر بالای سبزه و روئیدنی و زینت او روی سر او است و درنده ای حمله براو
نمیکند و آن زن از درنده نمیترسد

۳۱۲ حدیث نودم

سیزدهم بحار الانوار . طبع طهران . ص ۳۳ از کتاب مختصر البصائر که گفته است واقف
شدم بر کتاب خطبه مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام که براو نوشته شده بود

خطّ سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس انچه که صورت آن اینست که این کتاب
که ذکر شد وکاتب او ذکر کرده است به دو واسطه بعد از صادق علیه السلام است
پس ممکن است که تاریخ کتابت او بعد از سال دویست از هجرت باشد زیرا که روح بن
بعد از سال صد وچهل از هجرت انتقال یافته وبتحقیق که روایت شده است بعضی از
انچه در آن است از ابی روح فرج بن فروة از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد علیهما
السلام وبعض انچه در آن است از غیر ایشان . ذکر کرده است در آن کتاب که بر آن
اشاره شد خطبه ایست از امیر المؤمنین علیه السلام که مخزون نامیده شده وآن
اینست . الحمد لله الاحد المحمود الذی توحّد بملکه وعلا بقدرته احمده علی ما
عرّف من سبیله والهم من طاعته وعلّم من مکنون حکمته فانه محمود بکل
ما یولی مشکور بکل ما یبلی واشهد انّ قوله عدل وحکمه فصل ولم ینطق فیه
ناطق بکان الا کان قبل کان واشهد انّ محمداً عبد الله وسیّد عباده خیر
من اهل اولا وخیر من اهل آخرا فکلّما نسج الله الخلق فریقین جعله فی خیر
الفریقین لم یسهم فیه عاہر ولا نکاح جاهلیة ثم انّ الله قد بعث الیکم رسولا
من انفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فاتبعوا ما
انزل الله الیکم من ربّکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکّرون فان الله
جعل للخیر اهلا وللحق دعائم وللطاعة عصما یعصم بهم ویقیم من حقه
فیهم علی ارتضاء من ذلک وجعل لها رعاة وحفظة یحفظونها بقوة ویعینو

علیها اولیاء ذلک بما ولّوا من حقّ الله فیها

توضیح قوله علیه السلام لم ینطق فیه ناطق بکان علامه مجلسی اعلی الله مقامه فرموده یعنی هر چه از او تعبیر بلفظ کانَ شده است برای ضرورت است در عبارت زیرا که کلمه کان دلالت بر زمان دارد وخدا معرّی و منزه از زمانست و پیش از حدوث زمان خدا موجود بوده و قوله علیه السلام من اهل یعنی قرار داده است او را اهل برای نبوت وخلافت و قوله علیه السلام کلما نسخ الله تعبیر بلفظ نسخ مجاز است بمعنی جمع و قوله لم یسهم یعنی لم یشرک فیه و العاهر من السهام الذی لا یدری رامیه که کنایه باشد از زنا واختلاط نسب وگفته است که محتمل است ماخوذ از عار باشد وگویا تصحیف عاهر باشد

معنی

کل حمد وستایش مختص ذات خدائیستکه بیکتائی ستوده شده است آنچنان خدائیستکه متصف بصفت یکتائیت بسبب آفرینش ملک خود وبلند است شان او بسبب قدرت و توانائی خود ستایش میکنیم او را برآنچه که شناسانیده است راه خود را والهام کرده است طاعت خود را ودانا کرده است از حکمت پنهان داشته خود زیرا که او ستایش کرده شده است بسبب هر چیزی که بگردن اند اخته است وولایت داده است وشکر کرده شده است بسبب هر چیزیکه امتحان میکند وگواهی میدهم باینکه گفتار او عدل ودرست است وحکم او قاطع وفاصل است وگوینده ای در حق او بلفظ بودن زمانی نطق نکرده است مگر آنکه پیش از زمان وزمانیات وجود داشته وگواهی میدهم که محمد (صلی الله علیه

والہ) بندۂ خدا است واقا وبزرك بندگان او است وبهتر کسی است که درا و اهلیت نبوت
وخلافت قرارداده شده است در ابتداء خلقت او وبهتر کسی است که درا و اهلیت
قرارداده شده در رسالت وخاتمیت او پس هرچند که جمع اوری کرده واراسته است خلق را
بدو دسته او را در بهترین دو دسته قرار داده واو را در سهم زنا و نکاح اهل جا هلیت
قرار نداده یعنی همه سلسله پدران ومادران او تا ادم ابو البشر پاك وپاکیزه وموحد
وخدا پرست بوده اند واز اصلاب شامخه وارحام مطهره بیرون امده پس از ان بدرستیکه
خدا برانگیخت از روی حقیقت بسوی شما فرستاده ایرا از خود شما ها یا از نفیس ترین شما ها
که سخت است بر او ما را میکه رنج بکشید شما حریص است بر هدایت وراهنمائی شما وبمؤمنان
رأفت دارندۂ مهربا نست پس پیروی کنید انچه را که فرو فرستاده است خدا بسوی شما
که از جانب پروردگار شما است ومیل نکنید دوستان غیر از او چه قدر کم متذکر میشوید
پس بدرستیکه خدا قرار داده است اهلی را برای خیر وبرای حق ستونهائیرا وبرای طاعت حفظ
کننده هائیرا که بسبب ایشان حفظ کرده شوند وبرپا دارند حق خدا را درمیان ایشان بر
وجهیکه خشنود شدن از ان باعث باشد وقرار داده از برای ان والی وامیر ونگاهدارنده هائیکه
که نگاهداری وحفظ کنند انرا با توانائی که دارند ومعین وکمك باشند بر ان دوستان
انرا بسبب انچه که ولایت دارند از جهت حق خدا در ان

اما بعد

فان روح البصرة روح الحيوة الذى لا ينفع ايمان الا به مع كلمة الله والتصديق بها

فالكلمة من الروح والروح من النور والنور نور السموات فبايديكم سبب وصل اليكم منه ايثار واختيار نعمة الله لا تبلغوا شكرها خصصكم بها واختصكم لها تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون فابشروا بنصر من الله عاجل وفتح يسير يقر الله به اعينكم ويذهب بحزنكم كفوا ما تناهى الناس عنكم فان ذلك لا يخفى عليكم ان لكم عند الله كل طاعة عونا من الله يقول على الالسن ويثبت على الافئدة وذلك عون الله لاوليائه يظهر في خفي نعمته لطيفا وقد اثمرت لاهل التقوى اغصان لشجرة الحيوة وان فرقانا من الله بين اوليائه واعدائه فيه شفاء للصدور وظهور للنور يعز الله به اهل طاعته ويذل به اهل معصيته فليعد امرؤ لذلك عدته ولا عدة له الا بسبب بصيرة وصدق نية وتسليم سلامة اهل الخفة في الطاعة ثقل الميزان والميزان بالحكمة والحكمة فضاء للبصر والشك والمعصية في النار وليسا منا ولا لنا ولا الينا قلوب المؤمنين مطوية على الايمان اذا اراد الله اظهار ما فيها فتحها بالوحي فيها الحكمة ولكل شيء اناً يبلغه لا يعجل الله بشيء حتى يبلغ اناه ومنتهاه فاستبشروا وابشروا بما بشرتم واعترفوا بقربان ما قرب لكم وتنجزوا ما وعدكم ان منا دعوة خالصة يظهر الله بها حجته البالغة ويتم بها نعمه السابغة ويعطي بها الكرامة الفاضلة من استمسك بها اخذ بحكمة منها اتاكم الله رحمته و من رحمته نور القلوب ووضع عنكم اوزار الذنوب وعجل شفاء صدوركم

وصلاح اموركم وسلام منّا دائماً عليكم تعلمون به فى دول الايام وقرار الاختام

توضيح

قال المجلسى ره قوله فان روح البصيرة لعلّ خبر انّ مع كلمة الله وروح الحيوة بدل من روح البصيرة اى روح الايمان الذى يكون مع المؤمن وبه يكون بصيراً وحيّاً حقيقة لا يكون الّا مع كلمة الله اى امام الهدى فالكلمة من الروح اى معه او هو ايضا اخذ من الروح اى روح القدس والروح ياخذ من النور والنور هو الله تعالى كما قال الله الله نور السموات والارض فبايديكم سبب من كلمة الله وصل اليكم من الله ذلك السبب اثركم واختاركم وخصّصكم به وهو نعمة من الله خصّصكم بها لا يمكنكم ان تؤدّوا شكرها قوله يظهر اى لعون او هو تعالى قوله وانّ فرقانا خبر انّ امّا محذوف اى بيّن ظاهر او هو قوله يعزّ الله او قوله فليعدّ بتاويل مقول فى حقّه ومراده بالفرقان القرآن وقوله سلامة مبتداء وثقل الميزان خبره اى سلامة من يخف فى الطاعة ولا يكسل فيها انّما يظهر عند ثقل الميزان فى القيمة او هو سبب لثقله ويحتمل ان يكون التسليم مضافا الى السلامة اى التسليم الموجب للسلامة واهل مبتداء وثقل بالتشديد على صيغة الجمع خبره قوله والميزان بالحكمة اى ثقل الميزان بالعمل انّما يكون اذا كان مقرونا بالحكمة فانّ عمل الجاهل لا وزن له فقد بره الميزان يثقل بالحكمة والحكمة فضاء للبصر اى بصر القلب يجول فيها قوله انّا بالكسر والقصر اى وقتا قوله

واعترفوا بقربان ما قرب لكم اى اعترفوا وصدقوا بقرب ما اخبركم انه قريب منكم

معنی

اما پس از ستایش وسپاس خدا ودرود وتحیت بر پیغمبر صلی الله علیه وآله پس بدرستیکه روح بینائی دل یعنی روح ایمانی که میباشد با مؤمن وبسبب آن چشم دل وبینا میشود و زندگانی حقیقی را میباید نمیباشد مگر با کلمه الهی یعنی وجود مبارک امام هدایت کننده وان کلمة الله از روح است یعنی با او است روح یعنی میگیرد از روح القدس وروح القدس نیز میگیرد از نور ونور خدا تعالی است که روشن کننده آسمانها وزمین است یا هدایت کننده اهل آسمانها وزمین است چنانچه در کلام خود فرموده الله نور السموات والارض پس بدرستیهای خودتان است سببی که میرسد بسوی شما از او ایثار واختیار یعنی بدرستیهای شما ها است سببی که آن کلمه خدا یعنی وجود حجت وامام است میرسد فیض از جانب خدا بسوی شما بسبب او کرامت میکند وبرمیگزیند شما را واین نعمتی است از جانب خدا که مخصوص کرده است شما را بر آن چنان نعمتی که نمیتوانید از عهده شکرگذاری آن برآئید و گردانیده است شما را برای آن این مثلها را میزنیم برای مردمان وتعقل نمیکنند ونمی فهمند آنها را مگر دانایان پس مژده باد شما را بیاری کردنی با شتاب وسرعت از جانب خدا وگشایش آسانی که قرار وآرام دهد وسرد کند چشمهای شما را که موجب روشنی چشمها تان شود آن نصرت ویاری وگشایش با شتاب وببرد حزن واندوه

شما را باز دارید خود را زمانیکه مردم یکدیگر را باز میدارند از شما دیواگران یاری و گشایش بر شما مخفی نخواهد ماند بدرستیکه برای شما نزد هر طاعتی یاری کردنی است از خدا که بزبانها میگوید و بدلها ثابت میدارد اینست یاری کردن خدا دوستان خود را ظاهر میشود این یاری در نعمت پنهان او در حالتیکه از لطافت پیدا نیست و بتحقیق که میوه ورود میبا برای اهل تقوی و پرهیزکاری شاخه های درخت زندگانی و بدرستیکه قرآنیکه جدا کننده میان حق و باطل است از جانب خدا در میان دوستان او و دشمنان او میباشد که دارانست شفاء برای سینه ها و پیدایش نور در دلها که غلبه میدهد خدا بدان اهل طاعت خود را و ذلیل و خوار میکند بدان اهل معصیت خود را پس باید مهیا کند هر مردی برای نصرت و فتح آمادگی خود را و این آماده گی برای او نیست مگر بسبب بینائی دل و راستی نیت و تن دادن بطاعت و بندگی و بقضای حق راضی بودن و سلامتی کسانیکه فرمانبردار یکودن برای ایشان سبک و آسانست و در طاعت کسل نمیشوند ظاهر میشود در قیامت هنگام سنگینی ترازوی عمل یا آنکه مراد اینست که نفس سلامتی سبب سنگینی ترازوی عمل است در قیامت (و سنگینی ترازوی عمل است در حالتیکه مقرون بحکمت باشد زیرا که عمل جاهل وزنی ندارد) پس سنگین شود ترازوی عمل بحکمت و حکمت جولانگاه چشم است - و شک و نافرمانی در دانش اند و این هر دو از ما نیست و برای ما نیست و بسوی ما نمی آید دلهای مؤمنان پیچیده با ایمان است هرگاه اراده کند خدا آشکار کردن آنرا میگشاید آن دلها را بوحی و جا دهد

بخش چهارم از اخبار علویه

در انها حکمت را و بدرستیکه برای هر چیزی که بوقت خود میرساند از نشتاب
نمیکند خدا بچیزی تا اینکه وقت ان برسد و مدت ان باخر رسد پس بپذیرید
مژده ای را که بشما مژده داده شد و اعتراف و تصدیق کنید بنزدیکی انچه
که خبر میدهم شما را زیرا که ان بشما نزدیکست و وفا کرده خواهید شد انچه را که
وعده داده شدید از ما است خواندن از روی خلوص که ظاهر میگرداند خدا
بان حجت رسای خود را و بان حجت و خواندن تمام میکند نعمتهای تمام خود
خود را و عطا میکند بسبب ان کرامتهای برتری دارنده را کسی که چنگ بزند بان حجت
بالعز میگیرد حکمت را از او و میدهد شما را خدا از رحمت خود و از رحمت او دلها
روشن و نورانی میشود و گناهان از شماها برداشته میشود و شتاب میکند شفا
در سینه های شما و سازش یافتن کارهای شما و درود و تحیت همیشگی ما
بر شما باد که بسبب ان خواهید داشت دور زدن روزها و انچه را که در قرار دهیدهاست

قال علیه السلام

فان الله اختار لدینه اقواماً انتجبهم للقیام علیه والنصرة له بهم ظهرت کلمة
الاسلام واوصیٰ مفترض القرآن والعمل بالطاعة فی مشارق الارض ومغاربها
ثم ان الله خصصکم بالاسلام واستخلصکم له لانه اسم سلامة وجماع کرامة
اصطفاه الله فنهجه وبیّن حججه وارّف ارفه وحدّه ووصفه وجعله رضیٰ
کما وصفه ووصف اخلاقه وبیّن اطباقه ووکّد میثاقه من ظهر وبطن ذی

حلاوة وأمن من ظفر بظاهره رأى عجائب مناظره في موارده ومصادره ومن فطن
بما بطن رأى مكنون الفطن وعجائب الامثال والسنن فظاهره انيق وباطنه عميق
لا تنقضي عجائبه ولا تفنى غرائبه ينابيع النعم ومصابيح الظلم لا تفتح الخيرات
الا بمفاتيحه ولا تنكشف الظلم الا بمصابيحه فيه تفصيل وتوصيل وبيان
الاسمين الاعلين الذين جمعا فاجتمعا لا يصلحان الا معا يسميان فيعرفان
ويوصفان فيجتمعان قياما معا في تمام احدهما في منازلهما جرى بهما ولهما نجوم
على نجومهما نجوم سواهما تحمي حماه وترعى مراعيه وفي القرآن بيانه وحدوده واركانه
ومواضع تقادير ما خزن بخزائنه ووزن بميزانه ميزان العدل وحكم الفصل ان رعاة
الدين فرقوا بين الشك واليقين وجاءوا بالحق المبين قد بينوا الاسلام تبيانا و
اسسوا له اساسا واركانا وجاءوا على ذلك شهودا وبرهانا من علامات و
امارات فيها كفاء المكتفي وشفاء المشتفي يحمون حماه ويرعون مرعاه ويصونون
مصونه ويهجرون مهجوره ويحبون محبوبه بحكم الله وبره وبعظيم امره وذكره
بما يجب ان يذكر به يتواصلون بالولاية ويتلاقون بحسن اللهجة ويتساقون بكأس
الروية ويتراعون بحسن الرعاية بصدور برية واخلاق سنية وبسلام رضية
لا يشرب فيه الدنية ولا تشرع فيه الغيبة فمن استبطن من ذلك شيئا استبطن
خلقا سيئا وقطع اصله واستبدل منزله بنقصه مبرما واستحلال محرما
من عهد معهود اليه وعقد معقود عليه بالبر والتقوى وايثار سبيل

الهدی علی ذلک عهد خلقهم واما القتهم فعلیه یتجابون وبه یتواصلون وکانوا کالزرع وتفاضله یبقی فیؤخذ منه ویفنی وبیعته التخصیص ویبلغ منه التخلیص فانظر امرؤ فی قصر ایامه وقلة مقامه فی منزله حتی یستبدل منزلا لیضع متحوله ومعارف منتقله فطوبی لذی قلب سلیم اطاع من یهدیه و تجنب ما یردیه فیدخل مدخل الکرامة فاصاب سبیل السلامة سیبصره ببصره واطاع هادی امره دل افضل الدلالة وکشف غطاء الجهالة المضلة الملهیة فمن اراد تفکرا او تذکرا فلیذکر رأیه ولیبرز بالهدی ما لم تغلق ابوابه وتفتح اسبابه وقبل نصیحة من نصح بخضوع وحسن خشوع بسلامة الاسلام ودعاء التمام وسلام بسلام تحیة دائمة لخاضع متواضع یتنافس بالایمان ویتعارف عدل المیزان فلیقبل امره واکرامه بقبول حسن ولیحذر قارعة قبل حلولها ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان لا یعی حدیثنا الا حصون حصینة وصدور امینة او احلام رزینة

توضیح

قال المجلسی ره وارف ازفة الازف کصرد جمع الازفة وهی الحد ای حد حدود وبینها ـ ثم الظاهر انه قد سقط کلام مشتمل علی ذکر القرآن قبل قوله من ظهره وبطن فانما ذکر بعده اوصاف القرآن وما ذکر قبله اوصاف الاسلام لکن الظاهر

على هذا السياق ان يكون جميع ذلك اوصاف الاسلام وان امكن ان يستفاد
ذكر القرآن من الوصف والتبيين والتحديد المذكورة فى وصف الاسلام و
المراد من بالاسمين الاعلين محمد وعلى صلوات الله عليهما ولئما بنجوم اى بسائر
ائمة الهدى وعلى بنجوم مهما بنجوم اى على كل من تلك النجوم دلائل وبراهين
من الكتاب والسنة والمعجزات الدالة على حقيتهم ويحتمل ان يكون المراد بالاسمين
الكتاب والعترة قوله يحتمى على بناء المعلوم والفاعل النجوم او المجهول وعلى
التقديرين الضمير فى حماه ومراعيه راجع الى الاسلام وكذا الضمائر بعدهما وكان
فى الاصل واخلاق سنية بياض والطرفة بالفتح نقطة حمراء من الدم تحدث فى
العين من ضربة ونحوها **ثم قال اعلى الله مقامه** اقول
هكذا وجدتها فى الاصل سقيمة محرفة وقد صححت بعض اجزائها من بعض مؤلفات
بعض اصحابنا ومن الاخبار الاخر وقد اعترف صاحب الكتاب بسقمها ومع ذلك
يمكن الانتفاع باكثر فوائدها ولذا اوردتها مع ما ارجو من فضله تعالى ان تتيسر
نسخة يمكن تصحيحها بها وقد سبق كثير من فقراتها فى باب علامات ظهوره انتهى كلامه

معنا

پس بدرستيكه خدا اختيار كرده است براى دين خود گروههائى را كه برگزيده است
ايشانرا براى ايستادگى كردن براى دين و يارى كردن آن كه بسبب ايشان ظاهر شود
كلمه اسلام و دور زدن واجبات قرآن و عمل بطاعت و فرمانبردارى در مشارق

ومغارب زمین پس از آن خدا مخصوص گردانید شما را بدین اسلام وخالص گردانید
شما را برای خودش زیرا که آن یعنی اسلام اسم سلامتی است و مجمع کرامت است
که برگزیده است آنرا خدا و آنرا راه میان خود و بندگان قرار داده و حجتهای آنرا هویدا
و آشکار کرده و محدود کرده است حدود و اطراف آنرا و وصف فرموده است آنرا
و آنرا سبب خشنودی خود قرار داده چنانچه وصف کرده است آنرا و وصف فرموده
است خوها و طبیعتها و مروتهای آنرا و واضح کرده است پوشیده های آنرا و محکم کرده
است پیمان آنرا از ظاهر و باطن آن که صاحب حلاوت و شیرینی و ایمنی است پس کسیکه
بظاهر آن ظفر یابد و برخورد کند میبیند عجایب منظره های آنرا در مثل ورود و صدور
آن و کسیکه بزرگی درک کند باطن آنرا میفهمد پوشیده و تیزی نکات لطیفه آنرا
و عجائب مثالها و حکمتها و روشنهائی که در آنست پس ظاهر آن نیکو عجیب و آراسته و باطن
آن دورنک ولی پایان از فهم بشر عادی است که عجایب آن تمام شدن ندارد و غرائب
آن فنا پذیر نیست در آن است چشمه سارهای هرگونه نعمتی و چراغهائی برای
روشن کردن تاریکیها و تیرگیها درهای خیر و خوبی باز نمیشود مگر بکلیدهای
آن و تاریکیها و تیرگیها روشن نشود مگر بچراغهای آن در آن است جدا کردن
هر چیزی و چسبانیدن هر چیزی و بیان دو نام که بلند مرتبه و بلند قدر و مقام ترند
از تمام نامها (یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما) آن دو نامیکه با یکدیگر
جمع شدند و قبول کردند جمع شدن با یکدیگر را و صلاحیت ندارند مگر اینکه

هر دو با همدیگر باشند و با همدیگر نامبرده میشوند پس شناخته شوند و وصف کرده
میشوند پس با همدیگرند یعنی اوصاف کمالیه هر دو یکی است

مؤلف فقیر گوید جمله قیاماً مهما فی تمام احدهما فی منازلهما جری بهما
چون سقیم بنظر امد و نسخه صحیحی هم در دست نبود و بعلاوه علامه مجلسی علیه الرحمه هم
برای ان بیانی نفرموده لذا از ترجمه و معنای ان خودداری کردم

و از برای این دو ستاره هائیست و در ان ستاره ها ستاره هائیست یعنی برای ایشان
ستاره هائیست که ائمه هدی علیهم السلام مند که ستاره های هدایتند که برای هر یک
از ایشان ستاره ها یعنی دلائل و براهینی است در کتاب و سنت و معجزاتستکه دلیل
بر حقانیت ایشان است که ان ستاره های هدایت حمایت میکنند حمایت کرده شدگان
و حمایت کنندگان از ایشانرا و رعایت میکنند رعایت کنندگان انرا و در فرا است
بیان اسلام و حدود ان و ارکان ان و جاهای اندازه گیری انچه که پنهان شده
است در گنجینه ان و سنجیده شده است ترازوی ان که ترازوی عدل و راستی و در
و حکم قطعی است بدرستیکه رعایت کنندگان دین فرق گذارندند میان شك
و یقین و حق ثابت واضح و واضح کننده ای اوردند و از روی تحقیق واضح و روشن
کردند اسلام را واضح و روشن کردنی و تاسیس کردند برای ان اساس و پایه ها
را و اوردند بر ان گواهانی و دلیلهائی از علامات و نشانه هائیکه در انها
کفایت است برای اکتفا کننده بر ان و شفاء است برای شفا طلبنده از ان که حمایت

بخش چهارم اخبار علویه

میکنند حمایت کرده اورا و رعایت میکنند رعایت کرده اورا وحفظ میکنند حفظ کرده اورا و
دوری میکنند از دور شده او و دوست میدارند دوست داشته اورا بحکم خدا و فرمان
برداری از او وبه رعایت شمردن فرمان او و یاد کردن او بچیزیکه واجب است به آن یاد کرده شود
وصل میکنند خود را بولایت ودوستی و همدیگر را ملاقات میکنند بر نیکوئی وخوش گوئی
و همدیگر را نکاشته دیدار یکدیگر با محبت و مهربانی سیراب میکنند و رعایت میکنند همدیگر
را به نیکی وحسن رعایت با سینه های بیکینه وبخل وحسد وکبر ونخوت و با خلقهای روشن
وباز وخوش طبعی وخوش خوئی وبا تحیت ودرودی خوش اینده که شربت دنیائست
وپستی از آن اشامیده نشود وراه بیابد گول زدن ویا غفلتی در آن پس کسیکه در دل
بگیرد از این صفات ذمیمه چیزیرا در دل گرفته است طبع وخوی بدی را واصل وریشه
خود را قطع کرده وبدل کرده است رفعت منزلت ومقام خود را به پستی بسبب نقص همه
فاسد شده ای که در او است وبواسطه حلال کردن او حرام را از جهت عهدیکه از او گرفته
شده وپیمانیکه با او بسته شده بر نیکی کردن وپرهیزکاری وایثار راه هدایت بر
اینها پیمان گرفته است خالق وافریننده ایشان زمانیکه اورنده است ایشان را وبرادری
والفت را به ایشان یاد داد پس بنابراین عهد وپیمان همدیگر را دوست میدارند وبسبب آن
با یکدیگر متصل میشوند مانند زراعتی هستند که در زمین باقی میمانند واز تفاضل وزیادی
آن گرفته شود تا فانی شود وخالص آن باقی بماند غربال کرده وانتظار کشیده شود امر
آن در کوتاهی روزهای آن وکمی مقام آن در منزل وجایگاه خود تا اینکه تبدیل شود

منزل آن که غربال شده و سنجیده شده آن زرع در آن منزل جای داده شود پس خوشا بحال صاحب قلب سلیم یا بهشت طوبی جایگاه صاحب قلب سلیمی است که اطاعت کند کسی را که او را رهنمائی کند و دوری کند از آنچه او را پست کند پس در آید در جایگاه کرامت و برسد براه سلامت زود باشد که بچشم خود میبیند و بینا میشود و اطاعت میکند هادی امر خود را و دلالت کرده شود به بالاترین دلالتی و پرده جهالت گمراه کننده بازی دهنده برداشته شود پس کسیکه بخواهد متفکر و متذکر شود باید یاد آوری کند رای خود را و مبارزه کند شمشیر هدایت تا زمانیکه درهای هدایت بسته شده و درهای اسباب آن باز است و بپذیرد پند کسی را که او را پند دهد با کمال فروتنی و نیکوئی خشوع و ترس تسلیمی اسلام و دعوت تمام و درود گفتن در مقابل درود گفتن تحیت همشکلی است برای شخص خاضع و فروتن کننده ای که هم نفسی کند با ایمان و بشناسد میزان عدل را که عبارت از کتاب و سنت و قرآن و عترت پس باید بپذیرد امر او را و گرامی داشتن او را بپذیرفتنی نیکو و باید بترسد از سرکوبی پیش از وارد شدن آن بدرستیکه امر ما دشوار و مشکل است زیر بار نمیرود و نمی پذیرد آنرا مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنیکه قلبا امتحان ایمان خود را داده باشد حفظ نمیکند حدیث ما را مگر حصار های محکم دلها یا سینه های استوار امانت نگاهدار یا عقلهای محکم پا برجا

قال علیه السلام

یا عجبا کل العجب بین جمادی و رجب - فقال رجل من شرطة الخمیس ما هذا

التعجب يا امير المؤمنين قال ومالى لا اعجب وسبق القضاء فيكم وما تفقهون الحديث الا صوتات بينهن موتات حصد نبات ونشر اموات واعجبا كل العجب بين جمادى ورجب قال ايضا رجل يا امير المؤمنين ما هذا العجب الذى لا تزال تعجب منه قال ثكلت الاخر امه واى عجب يكون اعجب منه اموات يضربون هوام الاحياء قال انى يكون ذلك يا امير المؤمنين قال والذى فلق الحبة وبرئ النسمة كانى انظر قد تخللوا سكك الكوفة وقد شهروا سيوفهم على مناكبهم يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين وذلك قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الاخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور الا يا ايها الناس سلونى قبل ان تفقدونى انى بطرق السماء اعلم من العالم بطرق الارض انا يعسوب الدين وغاية السابقين ولسان المتقين وخاتم الوصيين ووارث النبيين وخليفة رب العالمين انا قسيم النار وخازن الجنان وصاحب الحوض وصاحب الاعراف وليس منا اهل البيت امام الا عارف بجميع اهل ولايته وذلك قول الله تبارك وتعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد الا يا ايها الناس سلونى قبل ان تشرع برجلها فتنة شرقية وتطأ فى خطامها بعد موت وحيوة او تشب نار بالحطب الجزل غربى الارض و رافعة ذيلها تدعو يا ويلها بذحلة او مثلها فاذا استدار الفلك قلت مات او هلك باى واد سلك فيومئذ تاويل هذه الاية ثم رددنا لكم الكرة

راجعه بعلائم آخر الزمان

علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا

معنی

ای عجب وتمام عجب است از هر گونه عجبی که در میان ماه جمادی وماه رجب روی خواهد داد پس مردی از شرطة الخمیس عرض کرد یا امیرالمؤمنین این چه تعجبی است فرمود چرا تعجب نکنم وچرا عجب نباشد وحال آنکه قضای پیشین الهی در حق شما جاری شده است فهمید حدیث را مگر آنکه صداهائیست که در میان آنها مرگهائیست وچیده وبریده شدن روئیدنیهائیست وپراکنده وزنده شدن مرده هائیست چقدر عجب است وهر گونه عجبی در میان ماه جمادی وماه رجب مرد دیگری عرض کرد یا امیرالمؤمنین این چه عجبی است که همیشه از آن تعجب میکنی فرمود مادران دیگر بعزای او بنشینند چه عجبی است عجیب تر از اینکه مرده ها بر فرقهای زنده ها زنند عرض کرد چه وقتی بطور خواهد شد یا امیرالمؤمنین فرمود قسم بآنکسیکه دانه را میشکافد وبنده را آفریده و میافریند گویا میبینم که مرده ها در کوچه های کوفه گردش وکاوش میکنند در حالتیکه شمشیرهای ایشان بالای دوشهای ایشانست ومیزنند هر کسی را که دشمن خدا وپیغمبر او واهل ایمان است واین است معنای فرموده خدای تعالی که فرموده است ای کسانیکه ایمان آورده اند دوستی نکنید با گروهی که غضب کرده است خدا بر ایشان که مأیوس ونا امید از آخرت میباشند همچنانکه کفار از صاحبان قبرها مأیوس ونا امیدند ایگروه مردمان بپرسید از من پیش از آنکه از میان شما گم شوم

بخش چهارم در اخبار علویه

و مرا بیابید بدرستیکه من داناترم براههای اسمان وجهت بالا از کسیکه دانا
براههای زمین است منم پادشاه دین منم پایان دهنده علوم پیشینیان و زبان
پرهیزکاران وتمام کننده جانشینان ووارث علوم وکمالات پیغمبران وخلیفه پروردگار
جهانیان منم قسمت کننده اتش دوزخ وخزینه دار بهشتها وصاحب حوض کوثر و
صاحب اعراف ونیست از ما اهل بیت نبوت امامی مگر اینکه میشناسد همه اهل بیت
خودرا واینست معنای گفته خدای تعالی که فرموده است ای پیغمبر جز این نیست که تو
ترساننده وبیم دهنده ای واز برای هر گروهی امامیست هدایت کننده وراه نماینده
اگاه باشید ای گروه مردمان بپرسید از من پیش از اینکه راه یابد بپای خود فتنه
مشرقیه یعنی فتنه اینکه در اخر زمان از سمت مشرق بلند شود واتش ان مشتعل گردد
وپایمال کند اندک اندوخته فنا پذیر خودرا بعد از مرگ وزندگی یا برافروخته شود اتش
مغرب زمین بهم زند خشک وسطبر فتنه وفساد که اتش ان دنباله دار است ودعوت میکند
اهل انزمان را بگفتن ویل ووای بسبب دشمنی وکینه توزی وکشتن وکشته شدن ومانند
ان پس چون چرخ فتنه دور زند وصدای کشته شد ومرد بلند شود وراههای بدبینی
واختلاف پیش گرفته شود در انروز وانزمان تاویل این ایه ظاهر خواهد شد که
خداوند متعال فرموده پس برمیگردانیم برای ایشان بازگشت کردن بدینها را ومدد میکنیم
ایشانرا بمالها وفرزندان وقرار میدهیم جمعیت نفرات ایشان را بیشتر

قال علیه السلام

ولذلك آيات وعلامات أولهن احصار الكوفة بالرصد والخندق وتخريق الزوايا
في سكك الكوفة وتعطيل المساجد اربعين ليلة وتخفق رايات ثلاث حول المسجد
الاكبر يشبهن بالهدى القاتل والمقتول في النار وقتل كثير وموت ذريع وقتل
النفس الزكية بظهر الكوفة في سبعين والمذبوح بين الركن والمقام وقتل
الاسبع (كذا في النسخة) المظفر صبراً في بيعة الاصنام مع كثير من شياطين الانس
وخروج السفياني براية خضراء وصليب من ذهب اميرها رجل من كلب واثني عشر
الف عنان من خيل السفياني متوجها الى مكة والمدينة اميرها احد من بني امية
يقال له خزيمة اطمس العين الشمال على عينه طرفة يميل بالدنيا فلا ترد له راية حتى
ينزل المدينة فيجمع رجالا ونساءً من آل محمد فيحبسهم في دار بالمدينة يقال لها
دار ابي الحسن الاموي ويبعث خيلا في طلب رجل من آل محمد صلوات الله عليهم
قد اجتمع عليه رجال من المستضعفين بمكة اميرهم رجل من غطفان حتى اذا توسطوا
الابيض بالبيداء يخسف بهم فلا ينجو احد منهم الا رجل واحد يحول الله وجهه في قفاه
لينذرهم وليكون آية لمن خلفه فيومئذ تأويل هذه الآية ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت
واخذوا من مكان قريب ويبعث السفياني مائة وثلاثين الفاً الى الكوفة فينزلون
بالروحاء والفاروق وموضع مريم وعيسى عليهما السلام بالقادسية ويسير منهم
ثمانون الفاً حتى ينزلوا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالنخيلة فيهجموا عليه
يوم زينة وامير الناس جبار عنيد يقال له الكاهن الساحر فيخرج من مدينة يقال

له الزوراء فی خمسة الاف من الکهنة و یقتل علی جسرها سبعین الفا حتی یحمی الناس الفرات ثلاثة ایام من الدماء و نتن الاجسام و یسبی من الکوفة ابکارا لا یکشف عنها کف و لا قناع حتی یوضعن فی المحامل یزلف بهن الثویة و هی الغریین ثم یخرج من الکوفة مائة الف بین مشرک و منافق حتی یضربون دمشق لا یصدهم عنها صاد و هی ارم ذات العماد و تقبل رایات شرقی الارض لیس بقطن و لا کتان و لا حریر مختمة فی رؤس القنا بخاتم السید الاکبر یسوقها رجل من آل محمد یوم تطیر بالمشرق یوجد ریحها بالمغرب کالمسک الاذفر یسیر الرعب امامها شهرا و یخلف ابناء سعد السقا بالکوفة طالبین بدماء ابائهم و هم ابناء الفسقة حتی یهجم علیهم خیل الحسنی یستبقان کانهما فرسا رهان شعث غبر اصحاب بواکی و قوادح اذ یضرب احدهم برجله باکیة یقول لا خیر فی مجلس بعد یومنا هذا اللهم فانا التائبون الخاشعون الراکعون الساجدون فهم الابدال الذین وصفهم الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و المطهرون نظرائهم من آل محمد صلی الله علیه و آله و یخرج رجل من اهل نجران راهب مستجیب الامام فیکون اول النصاری اجابة و یهدم صومعته و یدق صلیبها و یخرج بالموالی و ضعفاء الناس و الخیل فیسیرون الی النخیلة باعلام هدی فیکون مجمع الناس جمیعا من الارض کلها بالفاروق و هی محجة امیر المؤمنین و هی ما بین البرس و الفرات فیقتل یومئذ فیما بین المشرق و المغرب ثلاثة الاف من الیهود و النصاری فیقتل بعضهم بعضا فیومئذ تاویل

هذه الآية فما زالت تلك دعواهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین بالسیف وتحت
ظلّ السیف ویخلف من بنی اشهب الزاجر اللحظ فی اناس من غیر ابیه هرابا حتی
یاتون سبطری عوذاً بالشجرة فیومئذ تاویل هذه الآیه فلما احسّوا باسنا اذا
هُم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلّکم
تسئلون ومساکنهم الکنوز التی غلبوا من اموال المسلمین ویاتیهم یومئذ الخسف
والقذف والمسخ فیومئذ تاویل هذه الآیة وما هی من الظالمین ببعید

شرح لغات

رَصَد محرّکه یعنی گروه چشم دارندگان مفرد وجمع و مذکر و مؤنث دران مساوی
است در اینجا مراد از باالرّصَد یعنی با نقشه کشی و مهندسی کارشناسان صاحب نظر
خندق وخنذق معرّب کَندَه فارسی است وان کودی است که گرداگرد حصار وقلعه
ولشکرگاه کنند تخریق دریدن وقطعه قطعه کردن وبُریدن وشکافتن زوایا جمع
زاویه است بمعنای کنج وبغوله وکناره وتخریق الزوایا اشاره است به بریدن وجدا
کردن گوشه وکنارها وسکوها وباشکافتن کوچه های بن بست وصاف ودرست
کردن کوچه ها وراه دادن بیکدیگر بعبارة اخری یعنی خیابان کشی کردن سکک
جمع سکّه وان بمعنای راه بسته وبن بست است چنانچه درمنتهی الارب گفته وخفق رایات
یعنی جنبیدن پرچمها مسجد اکبر مراد مسجد جامع کوفه است یشبهن بالهدی یعنی ان
پرچمها شباهت به پرچم هدایت دارند ولی هیچکدام از انها پرچم هدایت نیست

بخش چهارم اخبار علویه

موت ذریع یعنی مرگ بسیار سریع نفس زکیه یکی با هفتاد نفر در پشت کوفه از اهل هدایت کشته میشوند
است و غیر از سید حسنی است و نفس زکیه ای که در میان رکن و مقام کشته میشود
محمد بن الحسن نام دارد و در بیست و پنجم ماه ذیحجة الحرام در اینجا کشته میشود و بدون
تردید پانزده روز بعد از کشته شدن او حضرت بقیة الله در مکه ظاهر میشود و قتل
الاسبع ظاهراً تحریف ابقع است چنانچه در بیشتر از روایات خاصه و عامه ابقع
روایت شده و در بعضی اشقع است و آن نیز ظاهراً اینست که تحریف شده باشد عنان
بمعنی پرچم روایت است اطمس العین الشمال یعنی چشم چپ و نابینا است طرفه نقطه
سرخی است از خون که در چشم حادث شود از ضربت و نحو آن روحاء نام موضعی است
میان مکه و مدینه سی یا چهل میل از مدینه دور است و نام دهی است از مضافات رحبه شام
و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و نام شهری است در عراق و در اینجا مراد معنای اخیر است
فاروق نام موضعی است در میان برس و فرات قادسیه از مضافات کوفه است زوراء
بغداد است یوم زینة مراد روز عید است احتماء پرهیز کردن ثویه نزدیک نجف است
که قبر کمیل بن زیاد رضی الله عنه در اینجا است رایات شرقی مراد پرچمهای سید حسنی است
سید اکبر مراد خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است رجل من آل محمد سید حسنی است
یطیر بالمشرق ظاهر اینست که حرکت او از مشرق با هواپیما باشد شقاء یعنی بدبخت و مراد
از سعد ظاهراً اسعد و قاص باشد شعث غبر ژولیده مو و غبارآلود فوادح بارهای
گران خمود بیهوشی و مردن اشهب بمعنای سرخ و سفید برای علم و وصف هر دو اطلاق

شده زاجر مرا انگیزنده کاری لحظ نگاه کننده بچشم سبطری بکسر سین و فتح باء و سکون
طاء رفتن بتبختر و تکبر رکض دویدن اتراف اطراف برپا فرمائی کردن و بیراه گردانیدن خسف
فرو رفتن بزمین قذف باریدن سنگ مسخ تغییر یافتن و تبدیل شدن صورت انسانیت به سبعیت
و حیوانیت

معنی

و از برای آن یعنی فتنه مشرقیه و مغربیه و غیر اینها که قبلاً در همین خطبه خبر داده علامتها
و نشانه هائیست که اول آنها حصاربندی کردن کوفه است با نقشه کشی و مهندسی کارشناس
و کندن خندق گرداگرد حصار آن یا گرداگرد لشکرگاه آن و بریدن و شکافتن کوچه های
بن بست و صاف کردن و راه دادن بیکدیگر که اینها است از خیابان کشی و مستقیم کردن آنها
در کوفه و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب که کسی در آنها نرود یا نماز و عبادت در
آنها بجا آورده نشود یا جماعت در آنها برپا نشود و بجنبش و اهتزاز در آمدن سه پرچم
در اطراف مسجد بزرگ کوفه که شبیه باشد به پرچم هدایت ولی پرچم هدایت نباشد
بلکه پرچمهای ضلالت و گمراهی باشد که کشنده و کشته شده آنها اهل آتش جهنم باشند
و کشتار و کشته شدن بسیار و مردن زیاد و کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر در پشت
کوفه که همه اینها بر طریق حق باشند و سر بریده شدن نفس زکیه ای در مکه معظمه در
مسجد الحرام در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام (که پانزده روز بعد
از آن امام زمان علیه السلام ظاهر شود. و نام او محمد و نام پدر او حسن و از آل محمد است

وکشته شد شخص (اصبغ) با ابقع که صاحب یکی از سه پرچم باطل است پس از ظفر یافتن
بقتل صبر در راه بیعت کردن با بتها با بسیاری از شیطانهای ادم صورت و بیرون
امدن سفیانی با پرچم سبز (در بعضی از روایات با پرچم سرخ) وصلیبی از طلا که سر لشکر
او مردیست از قبیله کلب با دوازده پرچم که در زیر هر پرچمی دوازده هزار مرد جنگی است
که اینها را سفیانی بمکه میفرستد و مدینه که سر لشکر اینها شخصی است از بنی امیه بنام
خزیمه که چشم چپ او نابینا است و در چشم راست او نقطه ایست از خون و مایل بدنیا است
پس رد کرده نمیشود از برای او پرچمی یعنی کسی از او جلوگیری نکند تا اینکه وارد مدینه
میشود و در انجا فرود میاید پس جمع اوری میکند مردان و زنانیرا از ال محمد علیهم السلام
و اینها را زندانی میکند در خانه ای در مدینه که انرا خانه ابو الحسن اموی میگویند و
برانگیزد مردها و سوارانیرا در طلب مردی از ال محمد که در گرد او جمعی از مستضعفین یعنی
از شیعیان و دوستان ال محمد علیهم السلام جمع شده اند در مکه و امیر این لشکری که
میفرستد مردیست از قبیله غطفان تا اینکه میرسند لشکر او در وسط بیابان که قطعات
ان سفید رنگ است و ان بیابان را بیداء میگویند ان زمین اینها را بخود فرو میبرد پس نجات
نمییابد از ایشان احدی مگر یکنفر که روی او را خدا بعقب بر میگرداند تا برگردد و بیم
دهد سفیانی و تابعین او را و نشانه ای باشد برای کسانیکه در پشت سر اویند پس
در انروز تاویل این ایه ظاهر میشود که میفرماید واگر ببینی هنگامی را که بترسند
(یعنی لشکر سفیانی) پس نباشد هیچ گذشتی در ان و گرفته میشوند از جائیکه نزدیک است

راجعه بعلائم آخر الزمان

و میفرستد سفیانی یکصد و سی هزار لشکر بجانب کوفه که در روحاء که از مضافات
نهر عیسی و نام شهریست در عراق . و فاروق که نیز موضعی است درمیان شهر برس و فرات
فرود میایند و فاروق موضع مریم و عیسی علیهما السلام است در قادسیه . و سیر میدهد
هشتاد هزار نفر انهارا بکوفه در موضع قبر هود پیغمبر علیه السلام در نخیله فرود میایند
پس در روز عیدیست که هجوم میاورد بر این لشکر گردنکشی که اهل عناد و دشمنی است
که او را کاهن و ساحر میگویند پس بیرون میاید از شهر بغداد با پنجهزار نفر از کهنه
و میکشد در کنار جسر ان هفتاد هزار نفر را تا اینکه مردم تا سه روز از اب فرات پرهیز
میکنند از جهت خونهائیکه در ان ریخته شده و گند و عفونت جسمهای کشته گانی
که در ان ریخته و اسیر میکند از کوفه دخترهای باکره را که ظاهر نمیشده است نه کف
دستی و نه مقنعه ای از فرط حیا و عفت تا اینکه گذارده میشوند در محملها و انهارا میاورند
در نزدیکی ثویه که محلی است در بیرون نجف اخر وادی از سمت کوفه که قبر کمیل بن زیاد
در انجا است و انجا را عزیین گویند پس بیرون میاید از کوفه صد هزار نفر مابین
مشرک و منافق تا اینکه میروند بطرف دمشق و کسی از انها جلوگیری نمیکند و دمشق
باغ ارم صاحب ستونها است - و رو میاورد پرچمهائی از سمت شرقی زمین که ان
پرچمها نه از جنس پنبه است و نه کتان و نه ابریشم و بر سر نیزه های ان پرچمها به
مهر سید اکبر یعنی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم مهر زده شده که میکشد ان
پرچمها را مردی از ال محمد علیهم السلام (یعنی سید حسنی) روزیکه از سمت مشرق

پرواز میکند در مغرب بوی آن پرچمها مانند مشک از فراستشام میشود سیر میکند
ترس در پیش روی او بیگاه یعنی از هرکجا که سیر میکند بقدر یکماه راه مانده که بمقصد
برسد ترس او در دلها جای گیرد و پسران سعد سقا یعنی ذریهٔ سعد وقاص ملعون
خلافت میکنند در کوفه در حالتیکه طلب کنندگان خونهای پدران خود هستند
و ایشان پسران فاسقها سند تا اینکه هجوم میاورد بر ایشان لشکر حسنی سبقت میگیرند
بر یکدیگر مانند دو سواری که با همدیگر مسابقه اسب دوانی گذارده باشند و
اصحاب حسنی همه با موهای پریشان و غبار آلود و گریان و بارهای سنگین اندوه
یکی از ایشان پای خود را بر زمین میزند در حالتیکه گریان است و میگوید دیگر
خیری در نشستن نیست پس از امروز که ما در آنیم خدایا بدرستیکه ما توبه کنندگانیم
که خاشع و بترسناکیم و رکوع کنندگان و سجده کنندگانیم پس ایشانند آن ابدالیکه
وصف کرده است ایشانرا خدای عزوجل که فرموده بدرستیکه خدا دوست میدارد
توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان و پاکیزگانرا و پاکیزگان نظیرهای
ایشان یعنی ابدالند از آل محمد علیهم السلام و بیرون میاید مردی از اهل
نجران که آن راهبی است و اجابت میکند امام را پس او اول نصرانی است که آنحضرت
را اجابت میکند و صومعه خود را خراب میکند و نرم میکند صلیب صومعه را
و بیرون میاید با موالی و دوستان و ضعفای مردم و سواران پس میروند بجانب
نخیله با پرچمهای هدایت پس محل اجتماع همه مردم از زمین در فاروق است و

اینجا محل احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام است وآن درمیان موش وفراغت پس
کشته میشود درآن روز درمیانه مشرق ومغرب سه هزار نفر از یهود ونصاری پس
میکشند بعضی از ایشان در آن روز بعضی دیگر را آن روز تاویل این آیه ظاهر میشود
که فرموده است پس همیشه اینست دعوای ایشان تا اینکه قرار دهیم ایشانرا درحالتیکه
مانند زرع بریده ودرویده ومرده باشند باشمشیر وزیر سایه شمشیر وخلافت کیند
از پیران اشهب برانگیزنده فتنه ونگرانی درمیان مردم که زنازاده است درحالتیکه
نترسانند تا اینکه میایند بتجزیه ونکره درحالتیکه پناهنده بدرخت شوند پس درآن روز
تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که میفرماید پس چون احساس کردند عذاب مارا
درآنحال ایشان میدوند ندوید وبرگردید بسوی آنچه که اصرار درنافرمانی کردید بدو
دیگران را هم از راه بیرون بردید وبرگردید بمسکنهای خودتان شاید شما سؤال کرده
شوید ومساکن ایشان گنجهائیست که بغلبه گرفته اند از مالهای مسلمانان و
میاید ایشانرا درآن روز وآن زمان عذاب بزمین فرو رفتن وسنگ باریدن بر آنها و
از صورت آدمیت بیرون رفتن ومسخ شدن پس درآن روز تاویل این آیه ظاهر شود
که فرموده ونیست این عذابها دور برای ستمکاران

قال علیه السلام

وینادی منادی فی رمضان من ناحیة المشرق عند طلوع الشمس یا اهل الهدی اجتمعوا
وینادی من ناحیة المغرب بعد ما تغیب الشمس یا اهل الهدی اجتمعوا ومن الغد عند

الظهر بعد تكوّر الشمس فتكون سوداء مظلمة والیوم الثالث یفرق بین الحق و
الباطل بخروج دابة الارض وتقبل الروم الی قریة بساحل البحر عند کهف الفتیة
و یبعث الله الفتیة من کهفهم الیهم رجل یقال له ملیخا والآخر مکسلمینا وهما
الشاهدان المسلّمان للقائم فیبعث احد الفتیة الی الروم فیرجع بغیر حاجة ویبعث
بالآخر فیرجع بالفتح فیومئذ تأویل هذه الآیة وله اسلم من فی السموات والارض
طوعا وکرها ثم یبعث الله من کل امة فوجا لیریهم ما کانوا یوعدون فیومئذ
تأویل هذه الآیة ویوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون
والوزع خفقان افئدتهم ویسیر الصدیق الاکبر برایة الهدی والسیف ذی الفقار
والمخصرة حتی ینزل ارض الهجرة مرتین وهی الکوفة فیهدم مسجدها ویبنیه علی
بنائه الاول ویهدم ما دونه من دور الجبابرة ویسیر الی البصرة حتی یشرف علی
بحرها ومعه التابوت وعصا موسی فیعزم علیه فیزفر فی البصرة زفرة فتصیر
بحرا لجیا لا یبقی فیها غیر مسجدها کجؤجؤ السفینة علی ظهر الماء ثم یسیر الی حروراء
حتی یحرقها ویسیر من باب بنی اسد حتی یزفر زفرة فی ثقیف وهم زرع فرعون
ثم یسیر الی مصر فیصعد منبره فیخطب الناس فتستبشر الارض بالعدل وتعطی السماء
قطرها والشجر ثمرها والارض نباتها وتتزین لاهلها وتأمن الوحوش حتی ترتعی
فی طرق الارض کانعامهم ویقذف فی قلوب المؤمنین العلم فلا یحتاج مؤمن
الی ما عند اخیه من علم فیومئذ تأویل هذه الآیة یغنی الله کلا من سعته وتخرج

لهم الارض كنوزها ويقول القائم كلوا هنيئا بما اسلفتم فى الايام الخالية —
فالمسلمون يومئذ اهل صواب للذين اذن لهم فى الكلام فيومئذ تاويل هذه الآية
وجاء ربك والملك صفا صفا فلا يقبل الله يومئذ الا دينه الحق الا لله الدين الخالص
فيومئذ تاويل هذه الآية اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به
زرعا تاكل منه انعامهم وانفسهم افلا يبصرون ويقولون متى هذا الوعد
ان كنتم صادقين قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم ولا هم ينصرون
فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون فيمكث فيما بين خروجه الى يوم موته ثلثمائة
سنة ونيف وعدة اصحابه ثلثمائة وثلاثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل وسبعون
من الجن ومائتان واربعة وثلاثون منهم سبعون الذين غضبوا للنبى صلى الله عليه و
آله اذ هجته مشركو قريش فطلبوا الى نبى الله ان يأذن لهم فى اجابتهم فاذن لهم حيث
نزلت هذه الآية الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد
ما ظلموا وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون وعشرون من اهل اليمن منهم
المقداد بن الاسود ومائتان واربعة عشر الذين كانوا بساحل البحر مما يلي عدن فبعث
اليهم نبى الله برسالته فاتوا مسلمين ومن افناء الناس الفان وثمانمائة وسبعة
عشر ومن الملائكة اربعون الفا من ذلك من المسومين ثلاثة الاف ومن المردفين
خمسة الاف فجميع اصحابه سبعة واربعون الفا ومائة وثلاثون من ذلك تسعة رؤس
مع كل رأس من الملائكة اربعة الاف من الجن والانس عدة يوم بدر فبهم يقاتل واياهم

بخش چهارم اخبار علویه

ینصر الله و بهم ینتصر و بهم یقدم النصر و منهم نصرة الارض (قال المجلسی اعلی الله مقامه کتبتها کما وجدتها و فیها نقص حروف) (انتهی کلامه)

شرح لغات

ابزاع بمعنای برانگیختن و تحریص نمودن وزع را در ضمن کلام آنحضرت بخفقان قلب معنی فرموده حضرة ظاهرا اسب مخصوص باشد دُوُوُر و دُوُر جمع دار است بمعنی خانه جبابره جمع جبار است بمعنای گردنکش و ستم پیشه زفرة بانگ کردن بحر لجی دریای بسیار آب جُوجُوءُ السفینه بروزن هُدهُد سینه کشتی حروراء دهی است در پشت کوفه بقدر دو میل راه فاصله و نام شهریست ارض الجرز بضم جیم و راء و ضم جیم و سکون راء و بفتح هر دو و سکون دوم بچهار لغت زمین بی نبات را گویند که هیچ نروید یا اکثر علف وی را چرانیده باشند یا زمین باران نرسیده را گویند نیف بروزن کیس افزونی و زیادتی چیزی و هر چه از ده زیادتر باشد آنرا نیز نیف گفته اند و نیز گفته شده که هر چه از عقد اول بگذرد تا بعقد دوم رسد و هکذا از دوم بگذرد تا به سوم رسد و باقی را بر همین قیاس کن آنرا نیف گویند و از یک تا سه را نیز نیف گویند انقلاب برگشتن و منقلب برگردیدن و جای برگردیدن اقناء جمع قنا است بمعنی گروه صُوّمین ملائکه فشا مذاری هستند که در جنگ شناخته شوند مُردِفین بکسر دال و فتح دال هر دو آمده بنابر اول یعنی ملائکه که پیروی کننده اند بعضی از ایشان بعض دیگر را یا پیروی کننده برای مؤمنین که حفظ کنند ایشانرا — و بنابر دوم در حق ایشان نیست که چون دیگری سوار شود در عقب ایشان

راجعه بعلائم آخر الزمان

انها را مُردفین گویند چنانچه در مجمع البحرین گفته است

معنی

و ندا میکند منادیئی در ماه رمضان از طرف مشرق وندای وا ینستکه ای اهل هدایت
جمع شوید واین ندا هنگام درامدن وطالع شدن آفتاب خواهد بود و ندا میکند ندا
کننده دیگری از طرف فرو رفتن وغروب کردن آفتاب یعنی مغرب که ای اهل هدایت جمع شوید
واین ندا بعد از غروب آفتاب اول شب خواهد بود ودر فردای امروز در وقت ظهر بعد
از گرفته شدن نور آفتاب که رنگ آن سیاه وتاریک کننده باشد خواهد بود یعنی آفتاب میگیرد
ودر روز سوم حق از باطل جدا میشود بیرون میاید دابة الارض یعنی جنبنده زمین که
مراد خود آنحضرت اعنی امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود چنانچه از اخبار واحادیث صحیحه
ومعتبره فهمیده میشود ولشکر رومیها رومیا ورند بسوی شهریکه در کنار دریا واقع است
نزدیک کهف یعنی غار وشکاف کوهی که جوان مردان یعنی اصحاب کهف در انجایند و بر
میانگیزانند خدا انجوان مردها را از کهف خودشان یعنی از آن غار وشکاف کوهی که در آن
خوابیده اند ومیفرستند بسوی ایشان یعنی بسوی رومیها مردیرا که انرا ملیخا میگویند و
مرد دیگریرا که انرا مکسلمینا میگویند وایمها یعنی این دو نفر از شهیدان وتسلیم شوندگان
بقائم (علیه السلام) اند پس آنحضرت میفرستند یکی از این دو جوان مردرا بسوی رومیها پس
انجوان برمیگردد بدون اینکه حاجتی انجام داده باشد یعنی بیشرفتی در مقصد کرده باشد پس
حضرت آن دیگررا میفرستند پس آنشخص برمیگردد با گشایش وفیروزی پس در اینوقت و...

این آیه ظاهر میشود که میفرماید وخالص برای او یعنی برای خدا اسلام میاورند
یا بقائم آل محمد صلوات الله علیهم تسلیم میشوند همه کسانیکه در آسمانها و زمین میباشند
از روی رغبت و میل و از روی کراهت پس برانگیزاند خدا از هر گروهی فوجی یعنی دسته‌ئی
را یعنی زنده میکند از هر امتی دسته‌ای از مردگان ایشانرا تا به آنها بنماید آنچه را که
وعده داده شده بودند از ظهور دولت حقه و پرشدن زمین از عدل وداد و انتقام کشیدن
از اهل ظلم و جور و رجعت آل محمد علیهم السلام ودر امروز تاویل این آیه ظاهر میشود که
فرموده وروزیکه برانگیخته شود از هر امتی دسته‌ای از کسانیکه تکذیب میکردند و دروغ
میپنداشتند آیات و نشانه‌های قدرت و عظمت ما را پس ایشان بطپش دل گرفته خواهند شد
و کلمه وزع بمعنای خفقان و طپشی است که در دلهای ایشان میافتد وسیر میکند بسیار
راستگوی بزرگ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام با پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و اسب
خاصه تا اینکه فرود میاید در محل هجرت خود و آن زمینی که در آن هجرت فرموده است دو مرتبه
یعنی کوفه پس خراب میکند مسجد آنرا و بنا میکند بنائی که در اول بنا شده و آنچه غیر از بنای
اول است خراب میکند و نیز خراب میکند غیر از آن خانه‌هائیکه جباران و گردنکشان و ستمکاران
در آنجا بنا کرده اند ومیرود بجانب بصره تا اینکه مشرف بر دریای آن میشود و با او است تابوت
وعصای موسی پس قصد میکند تا بود گردن آنرا پس فریاد میکند بآنک بلند فریاد کردن عجیبی
در بصره پس آنجا را آب میگیرد و دریای پر آبی میشود بطوریکه باقی نماند در آن غیر از مسجد او
که آن مانند سینه کشتی بر روی آبست پس از آنجا میرود بجانب حرورا که موضعی است در

پشت کوه فرود و میل راه فاصله با نام شهر بیت تا آنکه مینوازند آنجا را و مهر و دراز در رواه
مى اسد تا اینکه فریاد میزنند با بانگ بلند فریاد زدن عجیبی در قبیله ثقیف و حال آنکه ایشان
میشناسند بیدی و ترسنده است دلهای آنها پس از آن مهرود بجانب مصر و بر منبران بالا میرود
پس بمردم آنجا خطاب میکند و بشارت میدهد ایشان را بعدل و داد در روی زمین و آسمان
باران خود را میبارد و درختها میوه های خود را ظاهر میکند و زمین روئیدنیهای خود
را میرویاند و زینتهای خود را برای اهل خود ظاهر میکند و نیست هیچ حیوان وحشی مگر
اینکه چرا میکند در طرف زمین مانند چهارپایان بومی آنها و علم و دانائی در دلهای
مؤمنین انداخته میشود پس محتاج نمیشود مؤمنی بیاد گرفتن علم از برادر مؤمن خود پس
در آنروز تاویل این آیه ظاهر میشود که فرموده است بی نیاز میگرداند خدا همه مؤمنین را از
گشایش فضل خود و بیرون میآورد زمین از برای ایشان گنجهای خود را و قائم علیه السلام
میفرماید پس بخورید یعنی نعمتهای خدا را گوارا باد شما را بسبب آنچه که پیش فرستادید در
روزهای گذشته پس مسلمانان در آنروز از اهل صواب هستند کسانی هستند که
بآنها اذن داده میشود در سخن گفتن پس در آنروز تاویل این آیه ظاهر میشود و جاء
ربک والملک صفا صفا یعنی و میاید صاحب و پادشاه تو یعنی قائم آل محمد و صفوف ملائکه
پشت در پشت یکدیگرند پس در آنروز نمیپذیرد خدا مگر دین حق خود را آگاه باشید که
دین خالص مخصوص است برای خدا پس در آنروز تاویل این آیه ظاهر خواهد شد
آیا ندانسته اند که ما میکشانیم ابر را در زمین بی آب و گیاه که باران مران نباریده یا گیاهی در آن

روئیده نشده پس بیرون اید بسبب ان زراعتی که بخورند از انها چهارپایانشان وخودشان
اما پس نمیبینند ومیگویند چه وقت است این فتح وگشایش اگر هستید شما راستگویان
بگو روز فتح وگشایش نفع نمیدهد انکسانیرا که کافر شدند ایمان اوردنشان ونیستند ایشان
کسانیکه یاری کرده شوند پس روگردان شو از ایشان ومنتظر باش بدرستیکه ایشانهم
انتظار کشنده گانند - پس درنگ مینماید یعنی قائم علیه السلام از زمان بیرون
امدن وظاهر شدنش تا روزیکه میمیرد سیصد سال وچیزی زیادتر که عبارت باشد
زیادتی ان میان ده سال تا نود سال وعدد اصحاب او سیصد وسیزده نفرند
نه نفر ایشان از بنی اسرائیلند وهفتاد نفر از جنیانند ودویست وسی وچهار نفر
دیگر هفتاد نفر از ایشان کسانی هستند که برای خاطر پیغمبر صلی الله علیه واله غضب
کردند وهجوم اوردند بر مشرکین قریش واز پیغمبر اذن خواستند پس انحضرت اجابت
فرمود واذن داد ایشان را زمانیکه این ایه نازل شد که فرموده مگر انهائیکه ایمان
اوردند وعمل شایسته کردند وبسیار یاد خدا کردند وبعد از مظلوم واقع شدن یاری
کرده شدند وزود باشد که بدانند انهائیکه ستم کردند کدام بازگشتنی است بازگشتن و
جای برگشتن ایشان که بانجا برمیگردند - وده نفر از اهل یمن اند که از ایشان است
مقداد بن اسود ودویست وچهارده نفر ایشان کسانی هستند که در کنار دریای
عدن میباشند که برانگیخته شد بسوی ایشان پیغمبر خدا با رسالت از جانب خدا پس
امدند وهمه مسلمان شدند - واز گروهها وجمعیتهای سایر مردم دو هزار وهشتصد و

هفده نفر و از ملائکه چهل هزار نفر که سه هزار نفر از اینها از ملائکه ای هستند که
نشانهای جنگی دارند و به آن نشانها شناخته میشوند و پنجهزار نفر از اینها از ملائکه
مردفین اند که بعضی از اینها پیروی از بعض دیگر کنند یا اینها پیروی از مؤمنین و نگاه
داری از ایشان کنند و یا اینکه بعضی از ایشان بعض دیگر را در ردیف خود سوار کنند پس
همه اصحاب آنحضرت چهل و هفتهزار و یکصد و سی نفرند که ۳۱۳ نفر از اینها سرکردگان لشکر
آنحضرتند که با هر یک از اینها چهار هزار از جن و انس اند بعدد لشکر روز بدر پس آنحضرت
بمدد ایشان قتال میکند و بسبب ایشان نصر و یاری در پیش روی آنحضرت است و از
ایشان است نعمت و زینت و توانگری زمین و خوبی و تازه روئی آن

(مجلسی علیه الرحمه میفرماید نوشتم این خطبه را همچنانکه یافتم آنرا و در آنست نقص حروف)

بخش پنجم در اخبار حسنیه و حسینیه و سجادیه

این بخش مشتمل بر سه قسمت است قسمت اول در اخباریکه از حضرت سبط اکبر امام حسن مجتبی
علیه السلام روایت شده قسمت دوم در اخباریکه از سبط دوم حضرت ابی عبدالله الحسین
علیه السلام روایت شده قسمت سوم در اخباریکه از حضرت امام چهارم علی بن الحسین
زین العابدین علیه السلام روایت شده

۳۱۳ قسمت اول از بخش پنجم حدیث اول

سیزدهم بحار الانوار ـ طبع طهران ص ۱۷۶ بسند خود از حضرت امام حسن علیه السلام

روایتکرده که فرموده ما منّا احد الّا ویقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الّا القائم الّذی یصلّی خلفه روح الله عیسی بن مریم علیه السّلام فانّ الله عزّ وجلّ یخفی ولادته ویغیب شخصه لئلّا یکون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج ذلک التّاسع من وُلد اخی الحسین علیهما السّلام ابن سیّدة الاماء یطیل الله عُمره فی غیبته ثمّ یظهر فی صورة شابّ دُون اربعین سنة ذلک لیعلم انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر

یعنی نیست از ما ائمّه احدی مگر اینکه واقع میشود در گردن او بیعت گردن یا طاغیه زمانش یعنی خلیفه جور مگر ان قیام کننده ای که نماز میگذارد در پشت سر او روح خدا عیسی پسر مریم علیه السّلام زیرا که خدای عزّ وجلّ پنهان میکند ولادت او را و پنهان میگرداند شخص او را از دیده های مردم تا اینکه بیعت احدی در گردن او نباشد هنگامیکه بیرون میاید یعنی ظاهر میشود وان نهم از فرزندان برادرم حسین علیه السّلام است پسر سیّدة و بزرگ کنیزان یعنی علیا جناب نرجس خاتون قیصرزاده روم که دراز میگرداند خدا عمر او را در غیبت و پنهانی او تا اینکه ظاهر شود در صورت جوانی چهل ساله تا دانسته شود که خدا بر هر چیزی توانا است

مؤلف ناچیز گوید از این حدیث شریف چند چیز مستفاد میشود اوّل انکه چون ظاهر شود بیعت احدی بگردن او نیست برخلاف سایر ائمه که در زمان

خلفاء جور بوده اند دوّم آنکه چون ظاهر شود حضرت عیسی علیه السلام با نحضرت اقتداء کند و پشت سر او نماز بگذارد و این دلیل افضلیت آنحضرتست بر حضرت عیسی سوّم مخفی بودن ولادت آنحضرت بر مردم نظر خفاء ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله علیهم السلام چهارم غیبت کردن آنحضرت و مخفی بودن او در زمان غیبت از نظرها پنجم طولانی و دراز شدن مدت غیبت آن بزرگوار ششم تصرف نکردن گردش زمان و طول مدت غیبت در بنیه آنحضرت و ظاهر شدن آن بزرگوار بسن جوانی چهل سالگی یا کمتر از چهل سال چنانکه از احادیث بسیار دیگر فهمیده میشود هفتم آنکه آن بزرگوار از فرزندان حضرت امام حسین علیهم السلام است و مادر بزرگوار او سیده تمام کنیز انست

حدیث دوم ۳۱۴

سیزدهم بحار ص ۱۷۷ بسند خود نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود یبعث الله رجلا فی آخر الزمان وکلب من الدهر وجهل من الناس یؤیده الله بملائکته ویعصم انصاره بنصره بآیاته ویظهره علی الارض حتی یدینوا طوعا او کرها یملأ الارض عدلا وقسطا ونورا وبرهانا یدین له عرض البلاد وطولها لا یبقی کافر الا آمن ولا طالح الا صلح وتصطلح فی ملکه السباع وتخرج الارض نبتها وتنزل السماء برکتها وتظهر له الکنوز یملک ما بین الخافقین اربعین عاما فطوبی لمن ادرک ایامه وسمع کلامه (در جلد هفتم اثبات الهداة ص ۴۹ طبع قم)

یعنی بر میانگیزاند خدا در آخر زمان وسختی و دیوانگی اهل روزگار

وسختی دوران ونادانی مردم مردیرا که یاریکند اورا مهلا نکه خود وحفظ کند
یاران اورا بوسیله وسبب آیات ونشانه های خود وظاهر کند اورا بر اهل زمین و
غلبه کند بر همه آنها ناخواه وناخواه بدین حق بگروند وزمین را از عدل وداد
ونور وبرهان پر کند ودر از او پهنای روی زمین بدین او مندین شوند تا
آنجا که هیچ کافری بروی زمین نماند مگر اینکه ایمان آورد وهیچ ناشایسته ای
نماند جز اینکه شایسته شود ودر دولت او درنده گان صلح وسازش کنند وازار
نرسانند وزمین برکات خودرا بیرون آورد واسمان برکتهای خودرا فرو
بارد وگنجها برای او ظاهر گردد چهل سال بر شرق وغرب زمین حکومت کند
ایخوشا بحال آنکه دوران اورا دریابد وسخنش را بشنود

علامه مجلسی ره در ذیل این حدیث بیانی فرموده که مفاد وترجمه آن اینست
اخبار وارده در ایام ملک وسلطنت آنحضرت مختلف وارد شده بعضی از آنها محمول
است بر جمیع مدت ملک او وبعضی بر زمان استقرار دولت او وبعضی بر حساب
سالهای متداول در میان ما است وبعضی محمول بر سالها وماههای طولانی
(ربوبیت) وخدا میداند وبحقایق داناتر است

حدیث سوم ۳۱۵

اثبات الهداة . جزء هفتم طبع قم ص ۴۰۹ بسند خود از حسن بن علی علیهما السلام
روایتکرده که فرمود لا یکون هذا الامر الذی تنتظرون حتی یبرء بعضکم من بعض

ویلعن بعضکم بعضاً ویتفل بعضکم فی وجه بعض وحتی یشهد بعضکم بالکفر علی بعض. قلت ما فی ذلک خیر. قال الخیر کله فی ذلک. یقوم قائمنا ویرفع ذلک

یعنی

نمیباشد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام که انتظار آنرا میکشید تا اینکه بیزاری جوید بعضی از شما ها از بعضی دیگر و لعن کند بعضی از شما بعض دیگر را و آب دهن بیندازد بعضی از شما برروی بعض دیگر و تا اینکه شهادت دهد بعضی از شما بکفر بر ضرر بعضی (راوی گفت) گفتم در آن زمان خیری نیست. فرمود همه خیر در آنست قیام میکند قائم ما و برمیدارد آنرا

قسمت دوم از بخش پنجم

در بیان اخبار از حضرت سید الشهداء ابی عبد الله الحسین علیه السلام روایت شده

حدیث اول ۳۱۶

سیزدهم بحار ص ۱۹۳ طبع طهران از غیبت نعمانی بسند خود از بشر بن غالب اسدی از آنحضرت روایت نموده که گفت قال لی الحسین بن علی علیهما السلام یا بشر ما بقاء قریش اذا قدم القائم المهدی منهم خمسمائة رجل فضرب اعناقهم صبراً ثم قدم خمسمائة فضرب اعناقهم صبراً فقلت قال اصلحک الله ایبلغون ذلک فقال الحسین بن علی علیهما السلام ان مولی القوم منهم قال فقال بشر بن غالب اخو بشر بن غالب اشهد ان الحسین بن علی عدّ ست عداة

نجم سوم

یعنی گفت بشر بن غالب که فرمود برای من حسین بن علی علیهما السلام ای بشر چون قیام کند قائم علیه السلام از ایشان یعنی از قریش کسی باقی نخواهد ماند یا پانصد نفر از ایشان زده میشود گردنهاشان و کشته میشوند بقتل صبر پس پیش اید یا پانصد نفر دیگر از ایشان و زده میشود گردنهای ایشان پس پیش اورده شوند یا پانصد نفر دیگر پس زده شود گردنهای ایشان گفت پس گفتم اصلحک الله ایا عدد ایشان باین اندازه میرسد پس حضرت فرمود غلام و دوست این گروه یعنی قریش هم از ایشان محسوب شود پس بشیر بن غالب برادر بشر بن غالب گفت که گواهی میدهم که حسین بن علی علیهما السلام شمرد تا شش مرتبه

مؤلف گوید قتل صبر یعنی باز داشتن و زندان و حبس کردن کسی را برای کشتن و ظاهر حدیث انست که کشته شوندگان از قریش در شش مرتبه هر مرتبه پانصد نفر سه هزار نفر خواهند بود و فرمایش آنحضرت که فرموده مولی القوم منهم اشاره بانست که هوا خواهان و موالی و تابعین قریش هرچند از قریش هم نباشند از قریش محسوب میشوند

۳۱۷ حدیث دوم

سیزدهم بحار . ص ۲۱۸ بسند خود از حضرت باقر از حضرت سید الشهداء علیهما السلام روایت کرده که فرمود قال الحسین علیه السلام لاصحابه قبل ان یقتل ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق و هی

ارض قد التقى بها النبيون واوصياء النبيين وهي ارض تدعى عمورا وانك
تستشهد بها ويستشهد معك جماعة من اصحابك لا يجدون الم مس الحديد وتلى
قلنا يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم يكون الحرب بردا وسلاما عليك وعليهم
فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد على نبينا قال ثم امكث ما شاء الله فاكون
اول من ينشق الارض عنه فاخرج خرجة يوافق ذلك خرجة امير المؤمنين وقيام
قائمنا عليهما السلام ثم لينزلن علي وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا الى الارض
قط ولينزلن الي جبرئيل وميكائيل واسرافيل وجنود من الملائكة ولينزلن محمد
وعلي وانا واخي وجميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب خيل بلق
من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمد لوائه وليدفعنه الى قائمنا مع سيفه
ثم انا نمكث بعد ذلك ما شاء الله ثم ان الله يخرج من ارض الكوفة عينا من
دهن وعينا من ماء وعينا من لبن ثم ان امير المؤمنين يدفع الي سيف رسول
الله ويبعثني الى المشرق والمغرب فلا اتي على عدو لله الا اهرقت دمه ولا ادع
صنما الا احرقته حتى اقع الى الهند فافتحها وان دانيال ويوشع يخرجان الى
امير المؤمنين يقولان صدق الله ورسوله ويبعث الله معهما الى البصرة سبعين
رجلا فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثا الى الروم فيفتح الله لهم ثم لاقتلن
كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب واعرض على
اليهود والنصارى وسائر الملل ولاخيرنهم بين الاسلام والسيف فمن

اسلم مننت علیه ومن کره الاسلام اهرق الله دمه ولا یبقی رجل من شیعتنا الا انزل الله الیه ملکا یمسح عن وجهه التراب ویعرفه ازواجه ومنزله (ومنزلتهم) فی الجنة ولا یبقی علی وجه الارض اعمی ولا مقعد ولا مبتلی الا کشف الله عنه بلائه بنا اهل البیت ولینزلن البرکة من السماء الی الارض حتی ان الشجرة لتقصف بما یزید الله فیها من الثمرة ولتأکلن ثمرة الشتاء فی الصیف وثمرة الصیف فی الشتاء وذلک قوله تعالی ولو ان اهل الکتاب امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون ثم انزل الله لیهب لشیعتنا کرامة لا یخفی علیهم شیئ فی الارض وما کان فیها حتی ان الرجل منهم یرید ان یعلم علم اهل بیته فیخبرهم بعلم ما یعلمون

یعنی فرمود حسین علیه السلام بیاران خود پیش از آنکه کشته شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ای پسرک من بدرستیکه تو زود باشد که رانده شوی بسوی عراق وان زمینی است که رسیده اند بر ان پیغمبران واوصیا پیغمبران. وان زمینی است که انرا عمورا گویند وبدرستیکه شهید میشوی در انجا وشهید میشوند با تو گروهی از یاران تو که نمییابند درد وشکنجه مالش اهن را وتلاوت فرمود این ایه را که خدا فرموده گفتیم ما ای اتش سرد وسلامت باش بر ابراهیم میباشد جنگ کردن سرد وسلامت بر ایشان وبر تو پس خرده باد

شما را پس بذات خدا قسم است که هر آینه اگر ما را کشتند وارد میشویم بر پیغمبر خود فرمود پس درنگ میکنم هر قدر از مدت که خدا میخواهد و میباشم اول کسیکه شکافته میشود زمین از او پس بیرون میایم بیرون آمدنی پس موافق شود بیرون آمدن من با بیرون آمدن امیر مؤمنان (علیه السلام) و قیام کردن قائم ما پس هر آینه فرود میاید نزد من گروهی از آسمان از جانب خدا که فرود نیامده اند بزمین هرگز و هر آینه فرود آیند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهائی از فرشتگان و هر آینه فرود آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع کسانیکه منت گذارده است خدا بر ایشان در محملهائی از محملهای پروردگار که اسبهای مخصوص و سوارانی که حکم آنها روان و نافذ است که آن اسبها از نور است و مخلوقی بر آنها سوار نشده پس هر آینه بجنبش در آورد محمد (صلی الله علیه و آله) پرچم خود را و میدهد آنرا بدست قائم ما با شمشیر خود پس ما درنگ میکنیم بعد از آن تا هر مقداری که خدا میخواهد پس از آن بیرون میاورد خدا از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس امیر المؤمنین (علیه السلام) شمشیر خود را بمن میدهد که شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و میفرستد مرا بجانب مشرق و مغرب پس دشمنی از دشمنان خدا نزد من آورده نشود مگر اینکه خون او را میریزم و بتی را نمیگذارم مگر اینکه آنرا میسوزانم تا اینکه بهند میروم و آنجا را فتح میکنم و دانیال و یوشع بیرون میایند بسوی امیر المؤمنین (علیه السلام)

راست گفت خدا و رسول او و برمیانگیزاند خدا با ایشان هفتاد نفر را که ببصره
روند پس میکشند کسانیرا که با ایشان مقاتله میکنند و میفرستند لشکریرا بجانب
روم پس میگشاید خدا روم را بدست ایشان پس از آن هر اینه میکشم هر جنبنده ایرا
که حرام کرده است خدا گوشت آنرا تا نباشد بر روی زمین مگر حلال گوشت پاکیزه
و عرضه میدارم بر یهود و نصاری و سایر ملتها دین اسلام را و انها را مخیر میکنم
باسلام اوردن و با شمشیر زدن با ایشان پس هر که مسلمان شد بر او منت میگذارم
و هر که کراهت از مسلمان شدن دارد خدا خون او را بدست من میریزد و باقی نماند
مردی از شیعیان ما مگر اینکه نازل گرداند خدا بر او فرشته ای که پاک کند خاک
را از روی او و بشناساند بر او زنها و منزلت و جایگاه او را در بهشت و باقی
نماند بر روی زمین کوری و نه زمین گیری و نه مبتلاء بمرضی مگر اینکه برطرف میکند
خدا از او بلای او را بسبب ما اهل بیت و هر اینه نازل گرداند خدا برکت را از اسمان
بزمین تا اینکه درخت از زیادتی میوه ای که بر آنست بشکند و هر اینه میخورید البته
میوه های فصل زمستان را در فصل بهار و تابستان و میوه های تابستانی را
در فصل زمستان و اینست تاویل قول خدای تعالی که میفرماید واگر چنین بود
که اهل کتاب ایمان میاوردند و پرهیزکار میشدند هر اینه میگشودیم بر ایشان
درهای برکات را از اسمان و زمین ولیکن دروغ میگویند پس میگیریم ایشانرا
بسبب انچه که کسب میکنند یا دستها ایشان کسب میکند پس بدرستیکه خدا هر اینه میبخشد

برای شیعیان ما چنان کرامتی را که بر ایشان مخفی نماند بر روی زمین چیزی
و نباشد در روی زمین چیزی تا اینکه هر مردی از ایشان که اراده کند بداند
علم اهل خانه خود را با ایشان خبر میدهد بدانستن آنچه را که میدانند

مؤلف گوید از ظاهر این حدیث شریف مطالبی چند مستفاد
میشود که بعض از آنها مربوط به زمان قیام قائم علیه السلام است و بعضی مربوط
برجعت است و بعضی مشترک بین هر دو است اوّل خبر از پیشگوئی پیغمبر صلی الله علیه
و آله بشهادت حسین علیه السلام و اصحاب او در عمورا که زمین کربلا باشد دوّم آنکه
انبیاء و اوصیاء در آن زمین عبور کرده اند سوّم آنکه اصحاب آنحضرت از فرط شوق و محبتی که با
خدا دارند الم و عذاب مس آهن را نمیفهمند چهارم پس از شهادت بر پیغمبر وارد شده اند
پنجم آنکه اوّل کسی که زمین بر او شکافته میشود و بدنیا برمیگردد حسین علیه السلام است
ششم آنکه زمان بیرون آمدن او حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هم بدنیا برمیگردد
هفتم آنکه خروج ایشان موافق با قیام قائم علیه السلام است هشتم آنکه زمان
خروج حسین علیه السلام گروهی از ملائکه که تا آن زمان هرگز بزمین نیامده اند از نزد خدا
بر او نازل میشوند نهم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهائی از فرشتگان در
نزد او فرود میآیند دهم آنکه آنحضرت با پیغمبر و علی و برادرش حضرت مجتبی علیهم السلام
همگی با هم بکرّه فرود میآیند یازدهم همه آنها بر اسبهائی از نور سوارند که بر آن اسبها
احدی از مخلوقات سوار نشده اند دوازدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچمی در

در دست دارد که درا هزار و جنبش است از بدست قائم علیه السلام میدهد
با شمشیر خود سیزدهم درانزمان در مسجد کوفه سه چشمه ظاهر میشود چشمه ای
از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر چهاردهم درانوقت امیرالمؤمنین
شمشیر پیغمبر را بدست حسین علیهم السلام میدهد پانزدهم رفتن حضرت سید
الشهداء علیه السلام بجانب مشرق و مغرب و جنگ کردن و کشتن دشمنان
خدارا شانزدهم سوزاندن انحضرت همه بتها را هفدهم رفتن حسین علیه
السلام بهند و فتح کردن او انجارا هیجدهم زنده شدن دانیال پیغمبر و یوشع
و امدن انها در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و تصدیق کردن ایشان
گفته خدا و رسول را نوزدهم برانگیختن و فرستادن خدا دانیال و یوشع
را با هفتاد نفر بجانب بصره و کشتن ایشان مقاتلین خود را بیستم برانگیختن
لشکری بطرف روم و فتح دادن خدا بدست ایشان روم را بیست و یکم کشتن حضرت
سید الشهداء علیه السلام هر جنبنده حرام گوشتی را در روی زمین که غیر
از حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند بیست و دوم عرضه داشتن
حضرت سید الشهداء علیه السلام دین اسلام را بر یهود و نصاری و سایر
ملتهائیکه در روی زمین اند و مخیر کردن ایشانرا باختیار کردن دین اسلام
یا کشته شدن بیست و سوم باقی نماندن شیعه ای از شیعیان آل محمد علیهم
السلام مگر اینکه فرشته ای خدا برا و نازل کند که گرد و غبار و خاک را از روی

او پاک کند بیست، و چهارم نمودن آن فرشته بر آن شیعه زنها و مقام و منزلتیکه از برای او در بهشت میباشد بیست و پنجم باقی نماندن در روی زمین کوری یا زمین گیری یا مبتلائی الا اینکه آن بلاها از او برداشته شود ببرکت اهل بیت علیهم السلام بیست و ششم آسمان برکات خود را بر زمین ببارد بیست و هفتم آنکه هر درختی بقدری میوه بیاورد که شاخهایش از زیادتی و سنگینی میوه بشکند بیست و هشتم آنکه این اندازه میوه زیاد باشد که میوه های تابستانی در زمستان مصرف شود و میوه های زمستانی در تابستان خورده شود بیست و نهم مخصوص گردانیدن و بخشیدن خدا بشیعیان کرامتی را در روی زمین و آنچه که در آن است سی ام دانا شدن هر مردی بآنچه که در پیشانی خانواده او میدانند و میکنند

این حدیث را علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الانوار از کتاب خرائج و کتاب مختصر البصائر هر دو نقل فرموده است

قسمت سوم از بخش پنجم

در ذکر احادیث مأثوره از حضرت امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

حدیث اول ۳۱۸

سیزدهم بحار ص ۱۶۱ از کتاب مواعظ بسند خود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده بروایت جذلم بن بشیر که گفت گفتم بعلی بن الحسین علیهما السلام که وصف فرما برای من خروج مهدی (علیه السلام) را و بمن بشناسان دلیلها

او و نشانه‌های او را پس فرمود یکون قبل خروجه خروج رجل یقال له عوف السلمی بارض الجزیرة و یکون ماواه بکریت (بکویت) و قتله بمسجد دمشق ثم یکون خروج شعیب بن صالح من سمرقند ثم یخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس و هو من ولد عتبة بن ابی سفیان فاذا ظهر السفیانی اختفی المهدی ثم یخرج بعد ذلک

یعنی میباشد پیش از خروج او یعنی مهدی خروج مردی که عوف سلمی گفته میشود در زمین جزیره و جایگاه او در کریت یا کویت است و محل کشته شدن او در مسجد دمشق است پس خروج میکند شعیب بن صالح از سمرقند پس از آن بیرون میاید سفیانی ملعون از بیابان خشک بی آب و علف و او از فرزندان عتبه پسر ابی سفیان است پس چون سفیانی ظاهر شود مخفی میشود مهدی پس بیرون میاید بعد از آن

نگارنده گوید از این حدیث نیز چند نکته استفاده میشود اول خروج عوف نام سلمی که از زمین جزیره بیرون میاید و مراد از جزیره دور نیست جزیره اوال که از جزائر بحرین است باشد چنانچه از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود که بعضی از آنها قبلا ذکر شده و بعضی بعد از این خواهد آمد و ماوای عوف در کریت یا کویت است و دوم اقرب و انسب است فلذا بعید نیست کریت محرف کویت باشد دوم کشته شدن عوف است در مسجد جامع دمشق سوم خروج شعیب بن صالح است از سمرقند چهارم خروج سفیانی که از علائم حتمیه ظهور مهدی است

پنجم ظاهر بودن مهدی است پیش از خروج سفیانی اما نه ظهور قیامی چنانچه از بعض احادیث دیگر نیز مستفاد میشود و ظاهر اینها ظهور دارد بر اینکه زمانیکه لشکر سفیانی بمدینه میآید حضرت با اتباع خود از مدینه بمکه هجرت میکند و بعد در مکه ظاهر میشود بظهور قیامی

۳۱۹ حدیث دوم

کمال الدین و تمام النعمة . و سیزدهم بحار نیز از آن کتاب ص ۱۸۷ بسند خود از ابی خالد کابلی از آنحضرت روایت کرده که فرمود المفقودون عن فرشهم ثلاثمأة و ثلاثة عشر رجلا عدة اهل بدر فیصبحون بمکة و هو قول الله عز و جل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا و هم اصحاب القائم

یعنی گمشدگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفر بشماره اهل بدر پس صبح میکنند در حالیکه در مکه اند و اینست معنای گفته خدای عز و جل که فرموده هر کجا باشید میاورد خدا همه شما ها را و ایشان یاران قائم علیه السلام اند

۳۲۰ حدیث سوم

غیبت نعمانی . ص ۱۷۲ بسند خود از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود اذا قام القائم اذهب الله عن کل مؤمن العاهة و رد الله قوته

یعنی زمانیکه قیام کند قائم (علیه السلام) میبرد خدا از هر مؤمنی کلیه آفتها را و بر میگرداند باو قوت و توانائی او را

بخش پنجم قسمت سوم

حدیث چهارم

۳۲۱

سیزدهم بحار، ص ۳۲ از جامع الاخبار مسنداً از ابی خالد کابلی روایت کرده که گفت که گفت فرمود برای من علی بن الحسین علیهما السلام یا اباخالد لتأتین فتن کقطع اللیل المظلم لا ینجو الا من اخذ الله میثاقه اولئک مصابیح الهدی وینابیع العلم ینجیهم الله من کل فتنة مظلمة کانی بصاحبکم قد علا فوق نجفکم بظهر کوفان فی ثلثمائة و بضعة عشر رجلا جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن شماله واسرافیل امامه معه رایة رسول الله قد نشرها لا یهوی بها الی قوم الا اهلکهم الله عز وجل

یعنی ای اباخالد هر آینه می‌آید البته فتنهائی مانند پاره های شب تیره و تاریک کننده که نجات نیابد از آن مگر کسیکه پیمان خود را از او گرفته آنگروه چراغهای هدایتند و چشمه های دانائی که نجات میدهد ایشان را خدا از هر فتنهٔ تاریک کننده گویا میبینم صاحب شما (یعنی مهدی علیه السلام) را که بالا رفته است در بالای نجف شما در پشت کوفه در میان سیصد و سیزده نفر مرد که جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل در پیش روی او است و با او است پرچم رسول خدا صلی الله علیه واله که پهن کرده است آنرا که با آن بطرف قومی نمیرود مگر اینکه هلاک میکند خدای عزوجل ایشانرا

حدیث پنجم

۳۲۲

الزام الناصب ص ۱۷۸ از کتاب صراط المستقیم از حضرت زین العابدین علیه السلام

روایت کرده که فرمود اذا ملأ نجفکم هذا السیل و المطر و ظهرت النار فی الحجاز و المدر
و ملکت بغداد الترک فتوقعوا ظهور القائم المنتظر

یعنی زمانیکه پر کند این نجف شما را سیل و باران و ظاهر شود آتش مخصوص در حجاز
و مدر و مالک شد بغداد را ترک تاتار پس انتظار بکشید ظهور قائم انتظار برده شده را

مؤلف گوید از این حدیث کوچک سه آیت بزرگ برای ظهور ولی عصر عجل الله
تعالی فرجه شمرده شده یکی پر شدن نجف است از سیل و باران چنانچه از احادیث دیگر ظاهر
میشود و این علامت در همان سال است که حضرت علیه السلام قیام میکند در اثر باریدن
بیست و چهار باران پی در پی که زمین را پاک و شسته کند و در همان سال در اثر طغیان سیل
و آب فرات شکافته شود و آب بپای خود در نجف جریان پیدا میکند بدون اسباب
و آلات چنانچه اخبار آن در این کتاب ذکر کرده خواهد شد دوم ظاهر شدن آتش است
در حجاز و مدر که آن قریه ایست از قراء یمن که بیست میل تا شهر صنعاء فاصله دارد
و در بخش سوم این کتاب در جزو اول بعض از اخبار آن ذکر شد و بعد از این هم قسمت
دیگر از آنها یاد کرده میشود سوم گرفتن ترکت بغداد را و هجوم آوردن ایشان بغداد
نیز در سال قبل از ظهور است تقریبا و گرفتن ایشان بغداد را غیر از گرفتن مغولها است
ببرکردگی هلاکو و کشته شدن مستعصم عباسی است زیرا که آنچه از احادیث و اخبار
خاصه و عامه استفاده میشود چندین مرتبه ترک باید بعراق حمله آورد از ظاهر بعض
از اخبار تا سه مرتبه حمله ایشان اشاره بلکه تنصیص شده که یکی از آنها داستان هلاکو بود

ودیگری هجوم آل عثمان جوق واستیلاء عثمانیه که انهانیز از نژاد ترکند بوده ودر اخبار نبویه گذشت که برای ترک سه مرتبه خروج است وآخرین خروج آنها اتصال دارد بخروج سفیانی وقیام قائم آل محمد علیهم السلام

بخش ششم در اخبار باقریه

در بیان احادیثیکه از حضرت باقر العلوم امام محمد باقر علیه السلام روایت شده

۳۲۳ حدیث اول

غیبت نعمانی. ص ۱۳۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود. اذا رأیتم نارا من المشرق شبه الهردی العظیم تطلع ثلاثة ایام او سبعة فتوقعوا فرج آل محمد صلی الله علیه وآله ان شاء الله عز وجل ان الله عزیز حکیم ثم قال الصیحة لا تکون الا فی شهر رمضان لان شهر رمضان شهر الله وهی صیحة جبرئیل الی هذا الخلق ثم قال ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع من بالمشرق ومن بالمغرب لا یبقی راقد الا استیقظ ولا قائم الا قعد ولا قاعد الا قام علی رجلیه فزعا من ذلک الصوت فرحم الله من اعتبر بذلک الصوت فاجاب فان الصوت صوت جبرئیل الروح الامین وقال علیه السلام الصوت فی شهر رمضان فی لیلة جمعة لیلة ثلاث وعشرین فلا تشکوا فیه انه صوت جبرئیل فی ذلک واسمعوا واطیعوا وفی آخر النهار صوت ابلیس اللعین ینادی ان فلانا قتل مظلوما لیشکک الناس ویفتنهم فکم ذلک الیوم من شاک متحیر

قد هوی فی النّار فاذا سمعتم الصّوت فی شهر رمضان فلا تشکّوا فیه انّه صوت
جبرئیل وعلامة ذلک انّه ینادی باسم القائم واسم ابیه علیهما السّلام حتّی تسمعه
العذراء فی خدرها فتحرّض اباها واخاها علی الخروج ولا بدّ من هذین الصّوتین
قبل خروج القائم صوت من السّماء وهو صوت جبرئیل باسم صاحب هذا الامر
واسم ابیه والصّوت الذی (الثانی؟) من الارض هو صوت ابلیس اللّعین ینادی
باسم فلان انّه قتل مظلومًا یرید بذلک الفتنة فاتبعوا الصّوت الاوّل وایّاکم والاخیر
ان تفتنوا به وقال علیه السّلام لا یقوم القائم علیه السّلام الّا علی خوف
شدید من النّاس وزلازل (زلزال؟) وفتنة وبلاء یصیب النّاس وطاعون
قبل ذلک وسیف قاطع بین العرب واختلاف شدید فی النّاس وتشتّت فی دینهم
وتغیّر من حالهم حتّی یتمنّی المتمنّی الموت صباحًا ومساءً من عظم ما یری من
کلب النّاس واکل بعضهم بعضًا فخروجه علیه السّلام اذا خرج یکون عند الیأس
والقنوط من ان یروا فرجًا فیا طوبی لمن ادرکه وکان من انصاره والویل کلّ
الویل لمن ناواه وخالفه وخالف امره وکان من اعدائه وقال علیه السّلام یقوم
بامر جدید وکتاب جدید وسنّة جدیدة وقضاء جدید علی العرب شدید ولیس
شأنه الّا القتل لا یستبقی احدًا ولا تأخذه فی الله لومة لائم ثمّ قال علیه السّلام
اذا اختلف بنو فلان فیما بینهم فعند ذلک فانتظروا الفرج ولیس فرجکم الّا فی
اختلاف بنی فلان فاذا اختلفوا فتوقّعوا الصّیحة فی شهر رمضان وخروج القائم

ان الله یفعل ما یشاء ولن یخرج القائم ولا ترون ما تحبون حتی تختلف بنو فلان فیما بینهم فاذا کان طمع الناس فیهم واختلفت الکلمة وخرج السفیانی وقال لابد لبنی فلان من ان یملکوا فاذا ملکوا ثم اختلفوا تفرق ملکهم وتشتت امرهم حتی یخرج علیهم الخراسانی والسفیانی هذا من المشرق وهذا من المغرب یستبقان الی الکوفة کفرسی رهان هذا من هنا وهذا من هنا حتی یکون هلاک بنی فلان علی ایدیهما اما انهم لا یبقون منهم احدا ثم قال خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضا فیکون البأس من کل وجه ویل لمن ناواهم ولیس فی الرایات رایة اهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی لانه یدعو الی صاحبکم فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم واذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایة هدی ولا یحل لمسلم ان یلتوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار لانه یدعو الی الحق والی طریق مستقیم

ثم قال لی ان ذهاب ملک بنی فلان کقصع الفخار وکرجل کانت فی یده فخارة وهو یمشی اذ سقطت من یده وهو ساه فانکسرت فقال حین سقطت هاه شبه الفزع فذهاب ملکهم هکذا اغفل ما کانوا عن ذهابه

لغات هُرْدِیّ منسوب بهُرْد بضم هاء است بمعنای زعفران وکل سرخ وبیخ درختی است که بآن رنگ کنند وهُرْدِیّ بمعنای از هرد و رنگ کرده وهُرْدِیّه بضم هاء وتشدید یاء دسته نی را گویند که گیاه بآن پیچیده باشد وحضرت تشبیه فرموده آتش را بدسته

نی که بدان گیاه پیچیده باشند یا زرات ان زعفرانی رنگ و گلی رنگ باشد راقد بمعنای خوابیده و مراد از فلان عثمان است تحریض بمعنای تحریص کلب محرکه دیوانه گردیده و خشمناک شده و فزونا بکی کردن و سخت شدن زمانه یأس و قنوط مترادفند بمعنای ناامیدی امر جدید فرمان تازه ایست که بان حضرت مهدی از طرف خدا بوسیله پیغمبر صلی الله علیه و اله یا امیر المؤمنین علیه السلام یا جبرئیل امین چنانچه از بعض از اخبار مستفاد میشود و کتاب جدید عبارتست از ان صحیفه ای که مخصوص بخود انحضرت بوده از دوازده صحیفه انکه جبرئیل از جانب رب جلیل در مرض الموت پیغمبر صلی الله علیه و اله نزد انحضرت اورده که در هر یک از ان صحیفه ها تکلیف هر یک از ائمه علیهم السلام خصوصا ثبت بوده و مامور بوده که در انتقال امر امامت باو بمفاد ان عمل نماید نه اینکه مراد این باشد که انحضرت کتاب تازه و شریعت و سنت تازه ای بیاورد بر خلاف قران و شریعت و سنت جدش حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه چنانچه بعضی از ضالین مضلین و ملحدین گمراه و گمراه کننده فهمیدن رفته اند زیرا که امام حق تشریع شریعت و تبدیل سنت را ندارد بلکه او حافظ شریعت و سنت پیغمبر است و بنص قران و سنت و بحکم عقل و ضرورت ثابت شده که بعد از وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم پیغمبری نیامده و تا قیامت نخواهد امد بنو فلان اشاره ببنی عباس است خفق بمعنای مهره النواء بلند کردن لواء یعنی پرچم فضح کاسه فخار خزف یعنی گل پخته شده هاه لفظی است که برای وعید و ترسانیدن استعمال میشود

معنا

بخش ششم در احادیث باقریه

زمانیکه دیدی آتشی را که از سمت مشرق ظاهر شود بشکل دسته نی بزرگی که بر دور
آن گیاهی پیچیده باشد سرخ رنگ که سه روز یا هفت روز نمایان باشد پس منتظر باشید
فرج آل محمد علیهم السلام را اگر بخواهد خدای عز و جل که غالب و درستکار است
پس فرمود که صدای آسمانی نمیباشد مگر در ماه رمضان که ماه خدا است و آن
صدای جبرئیل است بسوی این خلق پس فرمود که منادی از آسمان ندا میکند
بنام قائم پس میشنود آن ندا را هر که در مشرق باشد و هر که در مغرب باشد نماند
خوابیده ای مگر آنکه از آن ندا بیدار شود و نه ایستاده ای مگر آنکه بنشیند و نه
نشسته ای مگر آنکه بپا ایستد ترسناک از این نداء پس خدا رحمت کند کسی را که
از این ندا عبرت گیرد پس جواب گوید زیرا که صدا صدای جبرئیل است که روح الامین
باشد و فرمود علیه السلام که صدا در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم
خواهد بود پس شک نکنید در آن و بشنوید و فرمانبرداری کنید و در آخر همان
روز صدای شیطان لعنت کرده شده بلند شود ندا میکند که آگاه باشید که فلان
یعنی عثمان مظلوم کشته شد تا اینکه مردم را بشک بیندازد و بفتنه بیندازد
ایشان را پس چه بسیار در آن روز شک کننده ای که متحیر و سرگردان شود و
بر آتش جهنم میل کند پس چون شنیدید صدا را در ماه رمضان شک نکنید در
آن صدای اول که صدای جبرئیل است و نشان آن اینست که ندا میکند بنام
قائم و نام پدر او علیهما السلام تا اینکه میشنوند آن ندا را دختران باکره اینکه در

سراپرده های خود هستند پس تحریص میکنند پدران و برادران خود را بر بیرون آمدن وفرمود ناچار است از اینکه این دو صدا بلند شود پیش از خروج قائم علیه السلام صدائی از آسمان که آن صدای جبرئیل است باسم صاحب این امر واسم پدر او وصدای دوم که از زمین است وآن صدای شیطان لعین است که ندا میکند باسم فلان یعنی عثمان که مظلوم کشته شد ومراد او از این صدا فتنه انداختن است پس پیروی کنید صدای اول را وبر شما باد اجتناب ودوری کردن از صدای دوم که بواسطه آن در فتنه خواهید افتاد وفرمود علیه السلام که قیام نمیکند قائم مگر با ترس سختی از مردم ولغزشها یا زلزلهها وفتنه وبلائی که بمردم میرسد وواقع شدن طاعونی پیش از آن وشمشیر بران درمیان قبائل عرب واختلاف شدید در مردم وپراکندگی در دینشان وتغییر یافتن حالاتشان ببدی بنحویکه در هر صبح وشامی شخص آرزوی مردن کند از بزرگی آنچه که میبیند از درندگیهای مردم وخشم گینی وفرومایگی ایشان وسختی زمانه وخوردن بعضی از ایشان بعض دیگر را پس خروج آنحضرت علیه السلام وقتی خواهد بود که مردم مأیوس وناامید شوند از اینکه فرج را ببینند پس خوشا بحال کسیکه درک کند او را واز یاران او باشد ووای بر کسیکه قصد بدی بر او کند ومخالفت کند او را وفرمان او را واز دشمنان او باشد وفرمود آنحضرت علیه السلام که چون قائم علیه السلام بیرون آید قیام میکند بفرمان تازه ای وبا کتاب تازه ای که دستور عمل حضرت در آن است

و سنت و روش تازه و حکم تازه که تحمل آن بر عرب سخت است و کار او نیست مگر
کشتن باقی نمیگذارد احدی از کفار و مشرکین و منافقین را و ملامت و سرزنش ملامت
و سرزنش کنندگان او را نخواهد گرفت پس فرمود وقتیکه بنی فلان یعنی بنی عباس
با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و در میانشان اختلاف واقع شد منتظر صیحه آسمانی
در ماه رمضان و خروج قائم باشید و ببینید آنچه را که دوست میدارید یعنی ظهور
آنحضرت و خوشی و راحتی را تا وقتیکه در میان بنی عباس اختلاف واقع شود پس چون
در میانشان اختلاف واقع شود مردم در ملک ایشان طمع کنند و اختلاف کلمه در میانشان
افتد و سفیانی بیرون آید و فرمود ناچار است از اینکه بنی عباس مالک ملک شوند
یعنی بعد از خلع شدن ملک از ایشان و انقراض خلفای مشهور از ایشان چنانچه
از اخبار و احادیث دیگر مستفاد میشود پس چون اختلاف ملکی پیدا کردند کار
مملکت ایشان و سلطنت ایشان بتفرقه و پراکندگی کشد تا اینکه خراسانی بر ایشان
خروج کند و سفیانی این از مشرق و دیگری از مغرب یعنی خراسانی از مشرق و سفیانی
از مغرب و مراد از این دو مشرق و مغرب عراق است که سمت شام طرف مغرب آنست و
سمت خراسان طرف مشرق آن است و گویا این هر دو در خروج با هم مسابقه گذارند
اند مانند دو سواری که با یکدیگر در مسابقه گرو بندی کنند هر دو رو بکوفه میآیند
تا اینکه هلاکت بنی عباس بدست این دو دسته واقع شود و ایشان باقی نمیگذارند
از بنی عباس احدی را پس فرمود خروج سفیانی و یمانی و خراسانی هر سه

دریکسال و دریکماه و دریکروز واقع شود که هرکدام از محل خود خروج کنند مانند نظام مهره ایکه دریک رشته کشیده باشد هرکدام دنبال دیگری پس از هرطرفی جنگ واقع شود وای برکسیکه بقصد جنگ گردن با ایشان بیرون آید و درمیان این پرچمها پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست که پرچم او پرچم هدایت است زیرا که میخواند مردم را بسوی صاحب شما یعنی قائم آل محمد علیهم السلام پس چون یمانی خروج کند حرام است فروختن اسلحه بر مردم و هر مسلمانی پس چون یمانی خروج کند قیام کن و برو بسوی او زیرا که پرچم او پرچم هدایتست و حلال نیست برای مسلمانی که رو کند مقابل پرچم او بضرر و مخالفت با او پرچمی بلند کند پس کسیکه این کار را بکند از اهل آتش جهنم خواهد بود زیرا که او یعنی یمانی مردم را بحق دعوت میکند و براه راست هدایت مینماید پس از آن فرمود که رفتن ملک بنی عباس مانند کاسه ای ایست که از گل پخته ساخته شده باشد و مانند مردیست که در دستش کوزه ایکه از گل ساخته شده است باشد در حالتیکه راه میرود از دست او بیفتد و بشکند و او غفلت داشته باشد پس چون ببیند که کوزه او شکست و از دست او افتاد اندوهگین شود و آهی از دل بیرون کشد پس رفتن ملک از دست بنی عباس همچنین خواهد بود که غفلتاً ملک از دستشان برود.

حدیث دوم ۳۲۴

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ بسند خود از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود قال ابی یعنی الباقر علیه السلام لابد لنا من

۳۶۸

اذربیجان لا یقوم لها شئ فاذا کان ذلک فکونوا من احلاس بیوتکم والبدوا ما البدنا والنداء (خسف جیش) بالبیداء فاذا تحرک متحرک فاسعوا الیه ولو حبوا و الله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید قال وویل للعرب من شر قد اقترب

یعنی فرمود پدرم یعنی حضرت باقر علیه السلام ناچار است بنفع ما از فتنه اذربایجان که برپا نمیشود برای ان چیزی یعنی چیزی از ان جلوگیری نمیکند پس چون چنین شد یعنی ان فتنه ظاهر شد باشید از پلاس پاره های خانه های خود و مقیم خانه های خود باشید همچنانکه ما مقیم خانه های خود شدیم یعنی ساکت ماندیم و ازجای خود حرکت نکردیم وناچار است برای ما از نداء بیداء که ان ندای جبرئیل است بر لشکر سفیانی یا بزمین فرو رفتن ایشان پس چون حرکت کرد حرکت کننده یعنی یمانی چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود بروید بسوی او و اگرچه خود را مانند کودکان بزمین بکشید تا راه را طی کنید و نزدیک شوید وقسم است بذات خدا که هر اینه میبینم او را یعنی قائم علیه السلام را درمیان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم که بیعت میگیرد از مردم بر کتاب تازه ای که در ان است دستور العمل انحضرت که انچه در ان است بر ان عمل کند که عمل کردن انحضرت بر انچه در ان است بر عرب سخت است فرمود وای بر عرب از شری که از روی تحقیق بر انها نزدیک شود

حدیث سوم ۳۲۵

غیبت نعمانی، ص ۱۴۱ بسند خود از ناجیه عطار روایت کرده که گفته است که شنیده از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود ان المنادی ینادی ان المهدی فلان بن فلان باسمه واسم ابیه فینادی الشیطان ان فلانا وشیعته علی الحق یعنی رجلا من بنی امیة

یعنی

بدرستیکه منادی ندا میکند که مهدی فلان پسر فلان است بنام او و نام پدرش پس ندا میکند شیطان که فلان و شیعیان او برحقند یعنی مردی از بنی امیه

مؤلف گوید مراد از فلان پسر فلان حضرت بقیة الله محمد بن الحسن علیهما السلام و حضرت باقر علیه السلام از باب تقیه از طاغیه زمان خود بفلان پسر فلان تعبیر فرمود و رجلا من بنی امیه مراد سفیانی ملعون است

۳۲۶ حدیث چهارم

غیبت نعمانی ص ۱۴۵ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان بین یدی هذا الامر انکساف القمر لخمس تبقی والشمس لخمس عشرة وذلک فی شهر رمضان وعنده یسقط حساب المنجمین

یعنی بدرستیکه پیش از این امر یعنی پیش از قیام قائم علیه السلام گرفتن ماه است در پنج روز باقیمانده و گرفتن آفتاب است در پانزدهم و این هر دو در ماه رمضان واقع شود در آنوقت حساب منجمین ساقط میشود (این روایت برخلاف عادت است)

۳۲۷ حدیث پنجم

بخش ششم احادیث باقریه

غیبت نعمانی ص ۱۴۶ مسنداً از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود کیف تقرؤن هذه السّورة قلت وایّ سورة قال سورة سئل سائل بعذاب واقع فقال لیس هو سئل سائل بعذاب واقع انّما هو سال سیل وهی نار تقع فی الثّویّه ثم تمضی الی کناسة بنی اسد ثم تمضی الی ثقیف فلا تدع وتراً لآل محمد الا احرقته

لغات ثُوَیّة مراد غریّین است وان در نجف است وقبر کمیل بن زیاد در آنجا است و کُناسة نام جائی است در کوفه از اعلام است ثقیف قبیله ایست از هوازن وَتَر خون کشته وکینه دار

یعنی فرمود چگونه میخوانید این سوره را (جابر که راوی حدیث است میگوید) گفتم کدام سوره فرمود سوره سئل سائل بعذاب واقع پس فرمود ان سئل سائل بعذاب واقع نیست بلکه ان سال سیل است وان آتشی است که در ثُویّه که نام موضعی است در نجف که در آنجا است قبر کمیل بن زیاد ظاهر میشود ومیرود بطرف کُناسه بنی اسد که محلی است در کوفه وپس از آنجا میرود در قبیله ثقیف از قبیله هوازن وزنده نمیگذارد احدی از کینه جویان را که با آل محمد دشمنی دارند برای خاطر آل محمد علیهم السّلام

مؤلف گوید قرائت حضرت آیه مبارکه را باین کیفیت از باب تأویل است نه تنزیل، واین یکی از تأویلات آیه شریفه است

حدیث ششم ۳۲۸

غیبت نعمانی ص ۱۴۶ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود کانّی بقوم قد

خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سئلوا فلا يقبلونه حتى يقوموا ولا يدفعونها الا الى صاحبكم قتلاهم شهداء اما انى لو ادركت ذلك لاستبقيت نفسى لصاحب هذا الامر

یعنی گویا میبینم گروهیرا که بیرون میایند در مشرق ومطالبه میکنند حق را پس با ایشان نمیدهند پس از آن طلب میکنند آنرا پس با ایشان نمیدهند چون چنین دیدند شمشیرهای خودرا بگردنهای ایشان میگذارند یعنی اینها را میکشند پس میدهند حق را با ایشان پس نمیپذیرند آنرا تا اینکه قیام میکنند و واگذار نمیکنند آنرا یعنی ملک را مگر بصاحب شما یعنی امام زمان کشته‌های ایشان شهیدانند آگاه باش که اگر من درک میکردم آنزمانرا هر آینه میخواستم که باقی گذارم نفس خودرا برای صاحب این امر

مؤلف حقیر گوید

دور نیست که مراد از خروج کنندگان در مشرق سید حسنی و یاران او باشند و مراد از حقی که طلب میکنند سلطنت وحکومت باشد بر طریق حق و استبقاء آنحضرت نفس خودرا برای صاحب الامر یا برای تابعیت از آنحضرت یا مراد حمایت و نصرت از آن بزرگوار است ونیز از فرمایش حضرت مستفاد میشود که مشرقیها قیام میکنند و ملک را میگیرند و پس از گرفتن بقائم علیه السلام واگذار میکنند

حدیث هفتم ۳۲۹

غیبت نعمانی . ص ۱۴۷ نیز مسنداً از معروف بن خربوذ روایت کرده که گفت ما دخلنا

علی ابی جعفر الباقر علیه السلام قط الا قال خراسان خراسان سجستان سجستان کانه یبشرنا بذلک

یعنی هرگز داخل نشدیم بر ابی جعفر باقر علیه السلام مگو اینکه میفرمود خراسان خراسان سیستان سیستان گویا بشارت میداد ما را بر آن یعنی قیام قائم علیه السلام

حدیث هشتم ۳۳۰

غیبت نعمانی . ص ۱۴۷ بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اذا ظهرت بیعة الصبی قام کل ذی صیصیة بصیصته

یعنی زمانیکه آشکار شد بیعت کردن با کودک قیام میکند هر صاحب قدرتی با قدرت خود (صیصیه و صیصه خار خروس و شاخ گاو و حصار و هر چیز یکه بدان باز دارند چیزی را و پناه گیرند بوی)

حدیث نهم ۳۳۱

غیبت نعمانی . ص ۱۵۰ مسند از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود یا جابر لا یظهر القائم حتی یشمل (الناس ل) الشام فتنة یطلبون المخرج منها فلا یجدونه ویکون قتل بالکوفة والحیرة قتلاهم علی سواء وینادی مناد من السماء

یعنی ایجابر ظاهر نمیشود قائم تا وقتیکه شامل شود شام یا مردم شام را فتنه ای که راه بیرون رفتن از آن را میطلبند و نمییابند آن راه را و وقتیکه قتلی در کوفه و حیره که یکی از شهرهای عراق است واقع شود که قاتل و مقتول اهل باطل باشند و کشته های

هر دو طرف مساوی باشند یعنی اهل آتش باشند زیرا که قیام هر دو دستبرد باطل و خلاف حق خواهد بود

۳۳۲ حدیث دهم

غیبت نعمانی . ص ۱۵۰ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود توقّعوا الصّوت یأتیکم بغتة من قبل دمشق فیه لکم فرج عظیم

یعنی انتظار بکشید صدای مخصوصی را که بیاید شما را بناگاه از طرف دمشق که در آن است برای شما فرج بزرگی

۳۳۳ حدیث یازدهم

غیبت نعمانی . ص ۱۵۰ بسند خود از جابر بن یزید جعفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود یا جابر الزم الارض ولا تحرّك یداً ولا رجلاً حتّی تری علامات اذکرها لك ان ادرکتها اوّلها اختلاف بنی العبّاس وما اراك تدرك ذلك ولکن حدّث به من بعدی عنّی ومناد ینادی من السّماء ویجیئکم صوت من ناحیة دمشق بالفتح وتخسف قریة من قری الشام تسمّی الجابیة وتسقط طائفة من مسجد دمشق الایمن ومارقة تمرق من ناحیة الترك ویعقبها فوج (خروج) الرّوم وسیقبل اخوان الترك حتی ینزلوا الجزیرة وسیقبل مارقة الرّوم حتی تنزل الرّملة فتلك السّنة یا جابر فیها اختلاف کثیر فی کل ارض من ناحیة المغرب فاوّل ارض المغرب (تخرب) ارض الشام یختلفون عند ذلك علی ثلاث رایات رایة الاصهب ورایة الابقع ورایة

السفیانی فیلتقی السفیانی بالابقع فیقتتلون فیقتله السفیانی و من تبعه و (ثم سے دار) یقتل الاصهب ثم لایکون له همة الا الاقبال نحو العراق و یمر جیشه بقرقیسیا فیقتتلون بها فیقتل بها من الجبارین مأة الف و یبعث السفیانی جیشا الی الکوفة و عدتهم سبعون الفا فیصیبون من اهل الکوفة قتلا و صلبا و سبیا فبینما هم کذلک اذ اقبلت رایات من قبل (ناحیة دار) خراسان و تطوی المنازل طیا حثیثا (عنیفا دار) و معهم نفر من اصحاب القائم ثم یخرج رجل من موالی اهل الکوفة فی ضعفاء فیقتله امیر جیش السفیانی بین الحیرة و الکوفة و یبعث السفیانی بعثا الی المدینة فینفر المهدی منها الی مکة فیبلغ امیر جیش السفیانی البیداء ان المهدی قد خرج الی مکة فیبعث جیشا علی اثره فلا یدرکه حتی یدخل مکة خائفا یترقب علی سنة موسی بن عمران قال و ینزل امیر جیش السفیانی البیداء فینادی مناد من السماء یا بیداء بیدی بالقوم فیخسف بهم فلا یفلت منهم الا ثلاثة نفر یحول الله وجوههم الی اقفیتهم و هم من کلب و فیهم نزلت هذه الایة

یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما انزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها قال و القائم یومئذ بمکة قد اسند ظهره الی البیت الحرام مستجیرا فینادی یا ایها الناس انا نستنصر الله و من اجابنا من الناس و انا (فانا محمد) اهل بیت نبیکم محمد (صلی الله علیه و اله) و نحن اولی الناس بالله و بمحمد صلی الله علیه و اله فمن حاجنی فی ادم فانا اولی الناس بادم و من حاجنی فی نوح فانا اولی الناس بنوح و من حاجنی فی ابراهیم فانا اولی الناس بابراهیم و من حاجنی فی محمد

فانا اولى الناس بمحمد ومن حاجني في النبيين فانا اولى الناس بالنبيين الى الله يقول في
محكم كتابه ان الله اصطفى ادم ونوحا وال ابراهيم وال عمران على العالمين ذرية بعضها
من بعض والله سميع عليم فانا بقية من ادم وذخيرة من نوح ومصطفى من ابراهيم و
صفوة من محمد صلى الله عليهم اجمعين الا ومن حاجني في كتاب الله فانا اولى الناس
بكتاب الله الا ومن حاجني في سنة رسول الله فانا اولى الناس بسنة رسول الله
فانشد الله من سمع كلامي اليوم لما بلغ الشاهد منكم الغائب واسئلكم بحق الله و
بحق رسوله وبحقي فان لي عليكم حق القربى من رسول الله الا اعنتمونا ومنعتمونا ممن
يظلمنا فقد اخفنا وظلمنا وطردنا من ديارنا وابنائنا وبغي علينا ودفعنا عن حقنا
فافترى اهل الباطل علينا فالله الله فينا لا تخذلونا وانصرونا بنصركم الله قال
فيجمع الله عليه (له ن) اصحابه ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا ويجمعهم الله له على غير ميعاد
قزعا كقزع الخريف وهي يا جابر الاية التي ذكرها الله في كتابه اينما تكونوا يأت
بكم الله جميعا ان الله على كل شيء قدير فيبايعونه بين الركن والمقام ومعه عهد
رسول الله صلى الله عليه واله قد توارثته الابناء عن الاباء والقائم يا جابر
رجل من ولد الحسين يصلح الله له امره في ليلة فما اشكل على الناس من ذلك يا جابر
فلا يشكل (يشكلن خ ل) عليهم ولادته من رسول الله صلى الله عليه واله ووراثته
العلماء عالما بعد عالم فان اشكل هذا كله عليهم فان الصوت من السماء لا يشكل
عليهم اذا نودي باسمه واسم ابيه وامه

بخش ششم در اخبار با فتنه

لغات و شرح جابیه قریه‌ایست از قریه‌های دمشق و باب جابیه در دمشق
معروفست مارقه گروه خوارج را باین نام نامیده اند یعنی بیرون روندگان از دین
روم در عرف عرب در سابق اطلاق بر بریتانیا میشده و امروز بر مسیحیین شرقی کاتولیکی
و ارتودکس اطلاق میشود و روما یا رومیه مرکز ایطالیا است جزیره شهر هائیست
میان دجله و فرات که آنها را بین النهرین گویند که شمالی غربی آنرا جزیره و جنوبی شرقی
آنرا عراق گویند ترک قبیله هائی هستند که نسب آنها به اوغوزخان بن قره خان میرسد
که عبارت باشند از قره خانیها و مغولها و غزنویها و سلجوقیها و غزها یا اغزها که
دسته های مهم ایشان در آسیای وسطی شمال کوههای آلتائی زندگانی میکردند در
میان سیبریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و روسیه و چین و هند و ترکیه هستند
رمله شهریست در فلسطین شمالی شرقی بیت المقدس و نام قریه ایست در سوریا اصهب
صفت یکی از صاحب پرچمهای سرگانست که از شامات بلند میشود چنانچه ابقع هم صاحب
پرچم مصری است قرقیسیا شهریست در کنار فرات نزدیک نهر خابور که بنام قرقیسیا پسر
طهمورث دیوبند ساخته شده طمس ناپدید شدن قزع پاره های ابر تنک خریف فصل
پائیز و سه ماه میان تابستان و زمستان را گویند

معنی

اینجا بر ملازم زمین باش یعنی از جای خود برمخیز و حرکت مده دست را و نه پا را تا وقتی
که ببینی نشانه هائی را که برای تو ذکر میکنم اگر دریابی آنرا اول آنها مخالفت بنی عباس

است با یکدیگر و نمیبینیم تو را اگر درک کنی آن زمان را ولیکن حدیث کن بعد از من از من وَ
منادی ایست که ندا میکند از آسمان و صدا از ناحیه دمشق بگوش شما میرسد و آن صدای
فتح و گشایش است و فرو میرود بزمین دهکده ای از دهکده های شام که آنرا جابیه
گویند و آن در نزدیکی دمشق واقع است و اُفتادن قسمتی از دیوار مسجد دمشق است که
مسجد اموی باشد از سمت راست آن و بیرون آمدن خارجیهای از دین است از طرف
تُرکها و در پی آن است خروج رُومیها و برادران تُرک زود باشد که رو آورند تا اینکه
در جزیره یعنی جائیکه در سمت شمال غربی جزیره است فرود آیند یعنی فرودگاه و پایگاه خود را
در آنجا قرار دهند و زود باشد که خارجیان رُوم هم عدّه خود را در رَمْله که شهریست
واقع در فلسطین شمالی که در سمت شرقی بیت المقدس یا قریه ای از سوریا پیاده کنند
و آنجا را فرودگاه و پایگاه خود قرار دهند پس در آن سال آنجا بر اختلاف بسیار
در هر زمینی از ناحیه مغرب واقع خواهد شد پس اوّل زمین مغرب یا اول جائیکه
خراب میشود شام خواهد بود در آنوقت اختلاف در میان اهل شام خواهد افتاد
در آنوقت سه پرچم مخالف یکدیگر بلند میشود پرچم اصهَب و پرچم ابقع و پرچم
سفیانی پس سفیانی با ابقع که پرچم مصریها باشد با هم تلاقی کنند و مقاتله نمایند
سفیانی بر ابقع غالب شود و او را با تابعین او میکشد پس از آن بر اصهَب غالب
میشود و او را نیز میکشد در آنوقت سفیانی هیچ همّی و فکری ندارد مگر اینکه بجانب
عراق رو آورد پس لشکر او بقرقیسیا که شهریست در کنار فرات نزدیک نهر خابور

است پس در آنجا قتال میکنند ولشکر سفیانی صد هزار نفر از جباران وگردن کشان را
میکشند بعد از آن سفیانی لشکری را بکوفه میفرستند که شماره آنها هفتاد هزار نفر ند
پس از اهل کوفه بسیاری را میکشند وبردار میزنند واسیر میکنند پس در آن میانه همچنانکه
مشغولند پرچمهای خراسانی افراشته شود واز خراسان رو بعراق میاورند وبسرعتی
شدید وسخت طی منازل ومراحل میکنند طی کردنی باشتاب وعجله تمام وبا ایشانند
گروهی از اصحاب قائم علیه السلام پس بیرون میاید مردی از دوستان آل محمد علیهم
السلام از کوفه با جمعی از ضعفاء وناتوانان پس سر لشکر سفیانی آنها را میکشد در میان
کوفه وسفیانی لشکری بمدینه میفرستند وحضرت مهدی علیه السلام در آنوقت
در مدینه است از آنجا کوچ میکند بطرف مکه خبر بسر لشکر سفیانی میرسد که مهدی
علیه السلام از مدینه بیرون رفت بجانب مکه پس آن ملعون لشکری بدنبال آنحضرت
میفرستد آنها حضرت را نمییابند وآنجناب وارد مکه میشود درحالیکه ترسان ومنتظر
فرمان الهی است بروش موسی بن عمران فرمود وفرود میاید سر لشکر سفیانی با قوم خود
در سر زمین بیداء پس ندا کننده ای از آسمان ندا میکند که ای زمین بیداء بخود
فرو گیر این گروه را پس زمین آنها را بخود فرو میبرد وباقی نمیگذارد از آنها مگر سه نفر را
که خدا روهای ایشان را بعقب بر میگرداند وایشان از قبیله کلب اند واین آیه درباره
ایشان نازل شده (که خدا میفرماید) ایکسانیکه کتاب بر آنها آورده شد ایمان بیاورید
بآنچه که فرو فرستادیم درحالیکه تصدیق کننده است مر آنچه را که با شما هاست پیش از آنکه

محو و نابود کنیم روها ئیرا و آنهارا بعقب ایشان برگردانیم فرمود حضرت باقر علیه السلام قائم علیه السلام در آنروز در مکه تکیه میدهد پشت خودرا بخانه خدا در حالتیکه پناه شده است پس ندا میکند که ایگروه مردمان ما طلب یاری میکنیم خدای را و کسانی که اجابت کنند مارا از مردمان و مائیم اهل بیت پیغمبر شما محمد (صلی الله علیه واله) و مائیم سزاوارترین مردم بخدا و بمحمد صلی الله علیه واله پس کسیکه با من محاجه کند در آدم من سزاوارترم بآدم از مردم و کسیکه با من محاجه کند در نوح پس من سزاوارترم بنوح از مردم و کسیکه با من محاجه کند در ابراهیم پس من سزاوارترم بابراهیم از مردم و کسیکه با من محاجه کند بمحمد (صلی الله علیه واله) پس من سزاوارترم از مردم بمحمد (صلی الله علیه واله) و کسیکه با من محاجه کند در پیغمبران پس من سزاوارترم از مردم بپیغمبران آیا نمیگوید خدا در محکم کتاب خود بدرستیکه خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ذریه هستند که بعض از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوای دانا است پس من باقیمانده ای هستم از آدم و ذخیره ای هستم از نوح و برگزیده شده ای هستم از ابراهیم و مصفا شده ای هستم از محمد درود متصل فرستد خدا برایشان همگی آگاه باشید کسیکه با من محاجه کند در کتاب خدا پس من سزاوارترم از مردم بکتاب خدا آگاه باشید کسیکه محاجه کند با من بسنت پیغمبر پس من سزاوارترم از مردم بسنت رسول خدا پس شما را قسم میدهم بخدا کسیکه کلام مرا امروز میشنود باید برساند حاضر از شما بر آنکه غائب است و سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق فرستاده او و بحق خودم زیرا

که از برای من بر شما حق خویشاوندی من است از رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و محو... از شما مگر اینکه یاری کنید ما را و منع کنید از ما ظلم کسانیرا که بما ظلم میکنند پس از روی تحقیق خفت داده شدیم ما و ستم کرده شدیم ما و دور شدیم ما از خانه های خودمان و فرزندان خودمان و تعدی کرده شد بر ما و حق ما از ما دفع کرده شد و اهل باطل بر ما دروغ بستند پس خدا را در نظر داشته باشید خدا را در نظر داشته باشید در حق ما و خوار نکنید ما را و یاری کنید ما را که یاری میکند خدا شما را فرمود یعنی حضرت باقر علیه السلام پس جمع میکند خدا برای او یارانش را که سیصد و سیزده نفرند بدون اینکه با همدیگر وعده کرده باشند مانند پاره های ابر نازک که در فصل پاییز در هوا متفرقند و بیکدیگر میپیوندند و اینست ای جابر معنای آیه ای که ذکر کرده است خدا در کتاب خود (که میفرماید) هر کجا باشید میاورد خدا همه شما ها را بدرستیکه خدا بر هر چیزی توانا است پس بیعت میکنند با او در میان رکن و مقام و با او است عهدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وارث شده اند آنرا پسرها از پدرها پس قائم ای جابر مردیست از فرزندان حسین که اصلاح میکند خدا برای او کار او را در یکشب پس چقدر مشکل میشود بر مردم از اینجهت پس اشکال نمیکنند اینجا بر و مشکل نمیشود بر ایشان ولادت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث بودن او علم را از دانایان هر کدام بعد از دیگری پس اگر همه اینها مشکل باشد بر ایشان صدا که از آسمان شنیده میشود مشکل نمیشود بر ایشان زیرا که ندا کرده میشود بنام او

ونام پدر او ومادر او ــــ (در اختصاص شیخ مفید طبع طهران . مکتبه صدوق . ص ۲۵۵ نیز همین حدیث را روایت کرده از عمرو بن ابی المقدام از جابر جعفی از انحضرت)

۳۳۴ حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار . ص ۱۷۴ از کتاب امامت وتبصره تالیف علی بن بابویه بسند خود نقل کرده از ابی عبیده حذاء که گفت سئلت اباجعفر علیه السلام عن هذا الامر متی یکون قال ان کنتم تؤملون ان یجیئکم من وجه فلا تنکرونه

معنی پرسیدم از ابی جعفر یعنی حضرت باقر علیه السلام از این امر یعنی فرج که چه وقت میباشد فرمود اگر شما کسانی هستید که ارزو دارید که بیاید شما را از جهتی پس انکار نمیکنید او را یعنی انکار وجود او را یا اینکه دعوت او را منکر نمیشوید

۳۳۵ حدیث سیزدهم

سیزدهم بحار . ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل الایمان بسند خود از برید از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود یا برید اتق جمع الاصهب قلت وما الاصهب قال الابقع قلت وما الابقع قال الابرص واتق السفیانی واتق الشریدین من ولد فلان یاتیان مکة یقسمان بها الاموال یتشبهان بالقائم علیه السلام واتق الشذاذ من آل محمد قلت ویرید بالشذاذ الزیدیة لضعف مقالتهم اما کونهم من آل محمد فانهم من بنی فاطمة

معنی ای برید بپرهیز از جمعیت اصهب گفتم اصهب چیست فرمود ابقع گفتم ابقع چیست فرمود ابرص یعنی صاحب لک وپیسه وبپرهیز از سفیانی وبپرهیز از رانده وآواره:

شده از پسران فلان یعنی عبّاس که میایند بمکّه و در آنجا تقسیم اموال میکنند و خود را شبیه
قائم مینمایند وبپرهیز از شذاذ از آل محمد گفتم اراده میکند از شذاذ فرقه زیدیه را بجهت
ضعف در گفتارشان واما بودن ایشان از آل محمد برای اینست که ایشان از فرزندان
فاطمه (علیها السلام) اند

۳۳۶ حدیث چهاردهم

سیزدهم بحار. ص ۱۷۵ از همان کتاب مسند از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت شنیدم
از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اذا سمعتم باختلاف الشام فیما بینهم فالهرب
من الشام فان القتل بها والفتنة قلت الی ای البلاد فقال مکّة فانها خیر بلاد
یهرب الناس الیها قلت فالکوفة قال الکوفة ماذا یلقون نقتل الرجال الا شامی
ولکنّ الویل لمن کان فی اطرافها ماذا یمرّ علیهم من اذی بهم وتسبی بها رجال ونساء
واحسنهم حالا من یعبر الفرات ومن لا یکون شاهداً بها. قال. فما تری فی سکان
سوادها فقال بیده یعنی لا ثم قال الخروج منها خیر من المقام فیها قلت کم یکون
ذلک قال ساعة واحدة من نهار قلت ما حال من یؤخذ منهم قال لیس علیهم
بأس اما انهم سینقذهم اقوام ما لهم عند اهل الکوفة یومئذ قدر ما لا
یجوزون بهم الکوفة

یعنی وقتیکه شنیدید اختلاف را که در شام واقع میشود در میان خودهاشان
پس وقت فرار کردن از شام است زیرا کشتن و فتنه در آنجا خواهد بود گفتم بکدام

از شهرها فرار کنند فرمود بمکه که آن بهترین شهرها است که مردم بآنجا فرار میکنند
گفتم پس کوفه درچه حال خواهد بود فرمود اهل کوفه چه بلاهائیکه خواهند دید کشته
میشوند مردان مگر آنکسی که از اهل شام است ولیکن وای برای کسانیکه در اطراف کوفه
ساکنند که چه میگذرد بر آنها از اذیتی که با یشان وارد آید واسیر میشوند در آنجا مردان
و زنانی و نیکوترین حال از ایشان کسی است از فرات عبور کند و کسیکه در آنجا حاضر
نباشد گفت راوی پس حال ساکنین سواد کوفه را چگونه می‌بینی بدستش اشاره فرمود
که نه بیرون رفتن از آنجاها بهتر است از ماندن در آنجاها گفتم تا چقدر طول میکشد
فرمود بقدر یکساعت از روز گفتم حال آنهائیکه گرفته شده اند یعنی اسیر شده اند چگونه
خواهد بود فرمود برای آنها باکی نیست یعنی آنها کشته نمیشوند آگاه باش که زود
باشد که آنها را از کشته شدن نجاة دهند و دستگیری کنند گروههائیکه در آنروز
نزد اهل کوفه کوچکتر قدر و منزلتی ندارند و آنها را بکوفه راه نمیدهند

حدیث پانزدهم

۳۳۷

تفسیر قمی. ص ۲۸۶ سوره یونس مسنداً از فضیل روایت کرده که گفت گفتم بحضرت ابی جعفر
علیه السلام فدایت شوم بما خبری رسیده که برای آل جعفر پرچمی است و برای آل
عباس دو پرچم خواهد بود آیا بشما در علم با یموضوع چیزی منتهی شده است فرمود
اما آل جعفر فلیس بشیئ ولا الی شیئ واما آل العباس فان لهم ملکاً مبطئاً تقربون
فیه البعید و یبعدون فیه القریب و سلطانهم عسر لیس فیه یسر حتی اذا امنوا

مکر الله و امنوا عقابه صیح فیهم صیحة لا یبقی لهم مناد یجمعهم و لا اذان یسمعهم و هو قول الله عز و جل حتی اذا اخذت الارض زخرفها الایه قلت جعلت فداک فمتی یکون ذلک قال اما انه لا یوقت لنا فیه وقت و لکن اذا حدثناکم بشیء فکان کما نقول فقولوا صدق الله و رسوله و ان کان بخلاف ذلک فقولوا صدق الله و رسوله تؤجروا مرتین و لکن اذا اشتدت الحاجة و الفاقة و انکر الناس بعضهم بعضا فعند ذلک توقعوا هذا الامر صباحا و مساء فقلت جعلت فداک الحاجة و الفاقة قد عرفناهما فما انکار الناس بعضهم بعضا قال یاتی الرجل اخاه فی حاجة فیلقاه بغیر الوجه الذی کان یلقاه فیه و یکلمه بغیر الکلام الذی کان یکلمه

تمام ایه که در حدیث بعض از ان ذکر شده اینست انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون

معنای حدیث

اما ال جعفر چیزی نیستند و نه بسوی چیزی راه میابند یعنی صاحب ریاست و خلافت و سلطنت نمیشوند و اما ال عباس پس برای ایشان است ملک جمع با فراغت بالی که نزدیک میکنند دور را و دور میکنند نزدیک را و پادشاهی ایشان سخت است

و در آن آسانی نیست تا زمانیکه ایمن شوند از معامله مکر کردن خدا و ایمن شوند از
عقاب او آنوقت در میان ایشان صیحه ای زده میشود که باقی نماند برای ایشان
ملکی که جمع آوری کنند و نه گوشهائیکه بشنوند و اینست فرموده خدای عزّ و جلّ که
فرموده است تا اینکه بخود گیرد زمین پیرایه و آرایش خود را و زینت خود را ظاهر کند
و چنین گمان کنند اهل آن که قدرت بر آن دارند که ناگهان در شب یا روز عذاب ما بر آنها
بیاید پس قرار دهیم آنها را چیده و درو یده شده و نابود بحوریکه گویا در روز گذشته بنیان
نبوده و هیچ زینتی و پیرایه ای نداشته گفتم فدایت شوم چه وقت اینجا دثه بر آنها رو خواهد
داد فرمود وقتی برای ما قرار داده نشده در وقوع آن ولیکن هر وقت چیزی را برای شما
حدیث کردیم و واقع شد بر شما همچنان که گفته ایم بگوئید راست گفت خدا و پیغمبر او و اگر
خلاف آن شد باز بگوئید راست گفت خدا و پیغمبر او تا دو مرتبه مزد ببرید ولیکن هرگاه
احتیاج و فقر و تنگدستی سخت شد و بعضی از مردم بعض دیگر را منکر شدند پس
در آنوقت هر صبح و شامی انتظار این امر را بکشید پس گفتم فدایت شوم احتیاج و فقر
و تنگدستی را دانستم اما مراد از انکار بعضی از مردم بعض دیگر را چیست فرمود اینست
که مرد بیاید نزد برادر خود برای حاجتی که دارد پس آن برادر بچشمی که سابق با او نگاه
میکرده نگاه نکند و طوری با او سخن گوید که پیشتر از اظهار احتیاج با او سخن نمیگفته
یعنی پیش از اظهار احتیاج بنظر عزت و احترام به او نگاه میکرده و بزبان لطف و مهربانی
و دوستی با او سخن میگفته و در هنگام اظهار احتیاج بچشم حقارت و خواری و ذلت به او

باو نگاه کند و برای اعتنائی و پندخوئی و سخنان خشونت آمیز با او سخن گوید

۳۳۸ حدیث شانزدهم

تفسیر قمی ص ۲۸۸ گفته است و فی روایة ابی الجارود عن ابیجعفر علیه السلام فی قوله تعالی قل ارایتم ان اتاکم عذابه بیاتا یعنی لیلا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون فهذا عذاب ینزل فی آخر الزمان علی فسقة اهل القبلة وهم یجحدون نزول العذاب علیهم

یعنی در روایت ابی الجارود از ابیجعفر علیه السلام روایت کرده در قول خدای تعالی که فرموده (در سوره یونس) بگو ای پیغمبر آیا دانسته اید که میاید بشما عذاب او یعنی خدا در شب یا روز چیست آنچیزیکه تعجیل از آن میکنند گناهکاران پس این عذابیستکه نازل میشود در آخر الزمان بر فاسقهای اهل قبله و حال آنکه انکار میکنند نازل شدن عذاب را بر ایشان

۳۳۹ حدیث هفدهم

کمال الدین و تمام النعمة . بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود القائم منصور بالرعب مؤید بالنصر تطوی له الارض و تظهر له الکنوز یبلغ سلطانه المشرق والمغرب و یظهر الله عزوجل به دینه ولو کره المشرکون فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر و ینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلی خلفه فقلت یابن رسول الله

متی یخرج قائمکم قال اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء ورکب ذوات الفروج السروج وقبلت شهادات الزور وردت شهادات العدل واستخف الناس بالدماء وارتکاب الزنا واکل الربا واتقی الاشرار مخافة السنتهم وخرج السفیانی من الشام والیمانی من الیمن وخسف بالبیداء وقتل غلام من آل محمد بین الرکن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزکیة وجائت صیحة من السماء بان الحق فیه وفی شیعته فعند ذلک خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره الی الکعبة واجتمع الیه ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا واول ما ینطق به هذه الآیة بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین ثم یقول انا بقیة الله فی ارضه فاذا اجتمع الیه العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج فلا یبقی فی الارض معبود دون الله عز وجل من صنم وغیره الا وقعت فیه نار فاحترق وذلک بعد غیبة طویلة لیعلم الله من یطیعه بالغیب ویؤمن به

یعنی قائم (علیه السلام) یاری کرده شده است بترسی که از او در دلها میافتد وتائید کرده شده است بیاری کردنی مخصوص از جانب خدا یا ملائکه نصرت یا یاریهای خاص یا همه اینها پیچیده میشود از برای او زمین وظاهر میشود برای او گنجها پادشاهی وسلطنت و بمشرق ومغرب جهان میرسد وآشکار میگرداند خدا بشخص او دین خود را واگرچه مکروه خاطر مشرکان باشد پس باقی نمیماند در زمین جای خرابی مگر اینکه آباد شود وفرود میآید عیسای روح الله پسر مریم علیه السلام پس نماز میگذارد

پشت سر او پس بآنحضرت عرضکردم که ای پسر رسول خدا چه وقت بیرون میاید
قائم شما فرمود وقتیکه شبیه شوند مردها بزنها و زنها بمردها و اکتفا کردند در
فجور مردها بمردها و زنها بزنها و سوار شدند زنها بر زینها و پذیرفته شود شهادتهای
دروغ و رد شود شهادتهای راست و سبک شمارند مردم ریختن خونهای ناحق را
و مرتکب شدن زنا را و خوردن ربا را و از مردمان شریر تقیه کنند از ترس زبانهای
ایشان و بیرون بیاید سفیانی از شام و یمانی از یمن و فرو روند لشکر سفیانی در
بیداء و کشته شود پسری از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن نفس
زکیه باشد و بیاید صدای آسمانی باینکه حق در او و یعنی قائم و شیعیان او است
در آنوقت زمان بیرون آمدن قائم ما است پس چون بیرون آید پشت خود را
بکعبه میدهد و نزد او جمع میشود سیصد و سیزده مرد و اول چیزیکه بدان سخن
گوید این آیه است (که خدا فرموده) باقیمانده خدا نیکو و نیکوتر است برای شما
اگر مباشید مؤمنان پس میفرماید منم باقیمانده خدا در زمین او پس چون
جمع شود در نزد او بعقدیکه عبارت از ده هزار نفر مرد باشد خروج میکند پس
باقی نمیماند پرستیده شده ای غیر از خدای عز و جل از بت و غیر آن مگر اینکه
آتش در آن میافتد و میسوزد و اینها بعد از آنی است که غیبت طولانی کند تا بداند
خدا کی فرمانبرداری میکند او را در غیبت او و ایمان میاورد براو

حدیث هجدهم ۳۴۰

سیزدهم بحار. ص ۱۷۰ از غیبت نعمانی بسند خود از زرارة بن اعین از حضرت ابیجعفر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی فقضی اجلا و اجل مسمی عنده فرمود انهما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف قال له حمران ما المحتوم قال الذی لا یکون غیره قال و ما الموقوف قال هو الذی لله فیه المشیة قال حمران انی لارجوان یکون اجل السفیانی من الموقوف فقال ابوجعفر علیه السلام لا والله انه من المحتوم

یعنی فرمود این مدتی که خدا در این آیه فرموده دو مدت است مدتی که حتم شده و مدتی که موقوف است حمران با حضرت عرض کرد محتوم که غیر از آن نمیشود کدام است فرمود آنست که غیر از آن نیست عرض کرد موقوف کدام است فرمود آنستکه برای خدا در آن مشیت است یعنی موقوفست بمشیت خدا اگر بخواهد میشود و اگر نخواهد نمیشود حمران گفت که من هر آینه امید وارم که مدت سفیانی از موقوف باشد پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود نه بذات خدا قسم است که آن از مدت محتوم است یعنی حتما باید واقع شود و واقع شدنی است (غیبت نعمانی ص ۱۶۲)

حدیث نوزدهم

۳۴۱

غیبت نعمانی. ص ۱۶۱ بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابیجعفر علیه السلام که میفرمود اتقوا الله و استعینوا علی ما انتم علیه بالورع والاجتهاد فی طاعة الله فان اشد ما یکون احدکم اغتباطا بما هو فیه من الدین لو قد صار فی حد الآخرة و انقطعت الدنیا عنه فاذا صار فی ذلک الحد عرف انه

قد استقبل النعيم والكرامة من الله والبشرى بالجنة وامن مما كان يخاف وايقن ان الذى كان عليه هو الحق وان من خالف دينه على باطل وانه هالك فابشروا ثم ابشروا بالذى تريدون الستم ترون اعداءكم يقتتلون فى معاصى الله ويقتل بعضهم بعضا على الدنيا دونكم وانتم فى بيوتكم آمنون فى عزلة عنهم وكفى بالسفيانى نقمة لكم من عدوكم وهو من العلامات لكم مع ان الفاسق لو خرج لمكثتم شهرا او شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقا كثيرا دونكم فقال له بعض اصحابه فكيف يصنع بالعيال اذا كان ذلك قال يتغيب الرجل منكم عنه فان حنقه وشرهه فانما هى على شيعتنا واما النساء فليس عليهن بأس ان شاء الله تعالى قيل فالى اين يخرج (يخرج) الرجال ويهربون منه من اراد منهم ان يخرج الى المدينة او مكة او الى بعض البلدان ثم قال ما تصنعون بالمدينة وانما يقصد جيش الفاسق اليها ولكن عليكم بمكة فانها مجمعكم وانما فتنته حمل امرأة تسعة اشهر فلا يجوزها ان شاء الله

يعنى بپرهيزيد خداى را و يارى بخواهيد از او بر انچه كه بر ان هستيد يعنى محفوظ ماندن دين و ايمانشان بسبب پرهيزكارى و كوشش كردن در فرمانبردارى خدا زيرا كه سخت ترچيزيكه ميباشد يكى از شمارا از حيث غبطه خوردن بچيزى است كه ان در دين و مربوط بدين است كه در دنيا بر ان عمل كرده باشد تا بحد آخرت رسد و رشته دنيا بريده شود از او يعنى بميرد پس چون باين حد رسيد

میداند که نعمتها و کرامتهای خدا روی آورد و مژده بهشت و ایمنی از آنچه که ترسید شود داده میشود و یقین میکند باینکه این راهی که میرفته راه حق بوده و بدرستیکه کسیکه بادین خود مخالفت کرده و راه باطل را پیموده هلاک خواهد بود پس مژده باد شما را و پس از آن مژده باد شما را بر آنچه که میخواهید اما نمی‌بینید یا امید ایند که دشمنان شما کشته میشوند یا میکشند در معصیتهای خدا و میکشند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و بر سر دنیا در پیش روی شما و شما در خانه های خود در گوشه ای ایمن هستید از شر ایشان و کفایت میکند که سفیانی عذابی باشد برای شما از دشمنان شما و بیرون آمدن او از نشانه هااست برای شما با اینکه آن فاسق اگر بیرون آید هر آینه بعد از خروج او یکماه یا دو ماه درنگ خواهید کرد و بر شما باکی نخواهد بود تا اینکه میکشد خلق بسیاری را غیر از شما پس بعضی از اصحاب عرض کردند که آن ملعون با زنها چه خواهد کرد وقتیکه اینطور شد فرمود غائب و پنهان شود هر مردی از شما از او زیرا غیظ و حرص او مخصوص است برای شیعیان ما و اما زنها پس برای ایشان باکی نیست اگر خدای تعالی بخواهد بآنحضرت گفته شد پس مردها کجا بیرون روند بجا فرار کنند از شر او کسی که میخواهد از ایشان که فرار کند بیرون رود بجانب مدینه یا مکه یا بعض شهرهای دیگر پس فرمود بمدینه چکار دارید زیرا که لشکر آن فاسق بر آنجا میرود ولیکن شما بمکه بروید زیرا که محل جمع شدن شما در آنجا خواهد بود و غیر از این نیست که فتنه او بقدر مدت حمل یک زن که نه ماه است زیاد نمیشود اگر بخواهد خدا

۳۴۲ حدیث بیستم

غیبت نعمانی . ص۱۶۳ بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که گفت از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از سفیانی فرمود کجا میپرسید شما از سفیانی یعنی زود است تا خروج او بیرون میاید پیش از او شیصبانی وانی لکم بالسفیانی حتی یخرج قبله الشیصبانی یخرج من ارض کوفان ینبع کما ینبع الماء یقتل وفدکم فتوقعوا بعد ذلک السفیانی وخروج القائم علیه السلام

یعنی شیصبانی (که آخر خلیفه بنی عباسی است ونام او عبدالله است طبق بعضی از اخبار دیگر) از کوفه بیرون میاید جوشش میکند همچنانیکه آب جوشش کند میکشد واردین بر شمارا پس انتظار بکشید پس از آن سفیانی وخروج قائم علیه السلام را

۳۴۳ حدیث بیست ویکم

غیبت نعمانی . ص۱۶۲ بسند خود از ابن ابی یعفور روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود ان لولد العباس والمروانی لوقعة بقرقیسیا یشیب فیها الغلام الحزور یرفع الله عنهم النصر ویوحی الی طیر السماء وسباع الارض اشبعی من لحوم الجبارین ثم یخرج السفیانی

یعنی برای پسران عباس و مروانی هر آینه جنگی است در قرقیسا که پیر شوند در آن پسران تازه بجوانی رسیده با قوت وتوانا برمیدارد خدا از ایشان نصر:

و یاری را والهام میفرماید مرغان هوا و درندگان زمین را که بخورند از گوشتهای ستمکاران پس از آن بیرون میاید سفیانی (قرقیسیا شهریست در کنار فرات نزدیک خابور)

حدیث بیست و دو ۳۶۴

غیبت نعمانی ص ۱۴۳ بسند خود از مغیرة بن سعید از انحضرت روایت کرده که فرمود

اذا اختلفت الرمحان بالشام لم تنجل الا عن آیة من آیات الله قیل وما هی یا امیر المؤمنین قال رجفة تکون بالشام یهلك فیها اکثر من مأة الف یجعلها الله رحمة للمؤمنین وعذابا علی الکافرین فاذا کان ذلك فانظروا الی اصحاب البراذین الشهب المحذوفة والرایات الصفر تقبل من المغرب حتی تحل بالشام وذلك عند الجزع الاکبر والموت الاحمر فاذا کان ذلك فانظروا خسف قریة من دمشق یقال لها حرستا (حرشیاحار) فاذا کان ذلك خرج ابن آکلة الاکباد من الوادی الیابس حتی یستوی علی منبر دمشق فاذا کان ذلك فانتظروا خروج المهدی

یعنی وقتیکه اختلاف افتاد میان دو صاحب سرنیزه در شام این تیرگی وظلمت و اختلاف روشن وبرداشته نمیشود مگر از نشانه ای از نشانه های خدا گفته شد که چیست ان نشانه یا امیرالمؤمنین فرمود زمین لرزه ای رو میدهد در شام که هلاك میشود در ان بیشتر از صد هزار نفر که ان آیت را رحمت قرار میدهد خدا برای مؤمنان وعذاب قرار میدهد برای کفار پس چون چنین ایت ونشانه ای رخ داد نظر کنید یا منتظر باشید صاحبان اسبهای سرخك بومی یا اسبهائیکه سفیدی وسیاهی انها بهم امیخته باشد یا اسبهای لشکری

قوی که موهای دم آنها را چیده باشند و پرچمهای زرد را که از طرف مغرب رو

آورد تا اینکه وارد شام شود و این وقتی است که ناشکیبائی بزرگی رخ دهد و

مرگ سرخ در آنها واقع شود یعنی جنگ خونینی پس چون اینطور شد منتظر باشید فرو رفتن

قریه ای از قریهای دمشق را که آنرا حرستا یا خرستا بنا بر بعضی از روایات حرستا گویند

پس در آنوقت پسر جگر خوار یعنی سفیانی ملعون که از ذریه هند جگر خوار و نسل

ابی سفیان لعین است خروج میکند از بیابان خشک بی آب و علف تا اینکه میاید

در دمشق و بر منبر مینشیند پس چون این قضایا واقع شد انتظار خروج مهدی را بکشید

۳۴۵ حدیث بیست و سوم

غیبت نعمانی . ص ۱۶۵ بسند خود از محمد بن مسلم از آنحضرت روایتکرده که فرمود

السفیانی احمر اصفر ازرق لم یعبد الله قط ولم یر مکة ولا المدینة قط یقول یا رب

ثاری والنار

یعنی سفیانی سرخ رو و زرد مو و زاق چشم است بندگی نکرده است خدا را هرگز

و ندیده است مکه و مدینه را هرگز میگوید پروردگارا خونخواهی میکنم و در آتش

۳۴۶ حدیث بیست و چهارم

جهنم میروم

غیبت نعمانی . ص ۱۶۷ بسند خود از ابیحمزه ثمالی از آنحضرت روایتکرده که فرمود

یا ثابت کانی بقائم اهل بیتی قد اشرف علی نجفکم هذا واومی بیده الی ناحیة

الکوفة فاذا هو اشرف علی نجفکم نشر رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو نشرها انحطت علیه ملائکة بدر فقلت و ما رایة رسول الله صلی الله علیه و آله قال عودها من عمد عرش الله و رحمته و سایرها من نصر الله لایهوی بها الی شیء الا اهلکه الله قلت فمخبوئة هی عندکم حتی یقوم القائم فیجدها ام یؤتی بها قال لا بل یؤتی بها قلت من یاتیه بها قال جبرئیل علیه السلام

یعنی ای ثابت گویا میبینم قائم اهل بیتم را که مشرف شده است بر نجف شما این نجف و اشاره فرمود بدست خود بطرف کوفه پس چون مشرف شد بر نجف شما باز میکند پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دور او را میگیرند فرشتگانیکه در روز بدر یاری و مدد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند گفتم چیست پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چوب آن از پایه های عرش خدا و رحمت او است و سایر چیزهای آن از نصرت و یاری خدا است میل نمیکند با آن پرچم بسوی چیزی مگر اینکه نابود میکند او را خدا گفتم پس آن پرچم پنهان است نزد شما تا قیام کند قائم و بیابد او را یا آنکه آورده میشود بسوی او فرمود نه بلکه آورده میشود آن پرچم گفتم کی میاورد فرمود جبرئیل علیه السلام

۳۴۷ حدیث بیست و پنجم

غیبت نعمانی . ص ۱۷۱ بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت ابو جعفر محمد بن علیه السلام فرمود اصحاب القائم ثلاثمأة و ثلاثة عشر رجلا اولاد العجم بعضهم یحمل فی السحاب نهارا یعرف باسمه و اسم ابیه و نسبه و حلیته و بعضهم نائم

علی فراشه فیوافیه (فیرونه خ ل) فی مکّة (فیوافونه بمکّة خ ل) علی غیر میعاد

یعنی اصحاب قائم سیصد و سیزده نفرند فرزندان عجم بعضی از ایشان بر ابر حمل کرده میشوند در روز که شناخته میشود بنام و نسب و شمشیرها را سنه خود و بعضی از ایشان خوابیده است بالای فراش خود پس گذارده میشود و میبیند خود را در مکه بدون اینکه با هم وعده ای گذارده باشند

٣٤٨ حدیث بیست و ششم

اربعین میرلوحی . والزام الناصب ص ١٨٨ مسنداً از حضرت باقر علیه السلام و سیّد ز روایت کرده که فرمود کانّی بقوم قد خرجوا من اقصی بلاد المشرق من بلدة یقال لها (١) یطلبون حقّهم من اهل الصین فلا یعطون ثمّ یطلبون فلا یعطون فاذا راوا ذلک وضعوا اسیافهم علی عواتقهم فرضوا باعطاء ما سئلوهم فلم یقبلوا وقتلوا منهم خلقاً کثیراً ثمّ یجوزون بلاد الترک والهند کلّها ویتوجّهون الی خراسان و یطلبونها من اهلها فلا یعطون فیاخذونها قهراً ویریدون ان لا یدفعوا الملک الّا الی صاحبکم مع الذین قتلوهم فانتقموا منهم و تعیشوا فی سلطانه الی آخر الدنیا (١ شیلا در بعضی نسخ شیلان نوشته شده و بیمناسبت نیست)

یعنی گویا میبینم گروهی را که بیرون میایند از دورترین شهرهای مشرق از شهری که آنرا شیلا گویند و میخواهند حق خود را از اهل چین و آنها حقشان را نمیدهند پس از آن باز مطالبه میکنند و آنها نمیدهند پس چون چنین دیدند

شمشیرهای خود را بگردنهای ایشان میگذارند پس انها راضی میشوند بدادن حق
ایشان انچه را که ایشان خواسته اند از انها پس ایشان دیگر نمیپذیرند و میکشند از انها
خلق بسیاری را و مسخر خود میگردانند شهرهای ترک و هند را همه انها را و رو میاورند
بجانب خراسان و انجا را از اهلش مطالبه میکنند پس انها حاضر بدادن نمیشوند پس
بقهر و غلبه انجا را میگیرند و قصدی از گرفتن انجا ندارند مگر اینکه انجا و املاک
را بصاحب شما یعنی قائم آل محمد علیهم السلام واگذار کنند با کسانیکه از ایشان کشته
اند تا انتقام بکشند از ایشان و تعیش و زندگی میکنند در دوره سلطنت انحضرت تا اخر دنیا

مؤلف ناچیز گوید

دور نیست خروج کنندگان از دورترین بلاد شرق عده خراسانی باشند چنانچه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام هم بان اشاره فرموده و فرمایش انحضرت در حدیث هفتاد و هفتم
از احادیث علویه در همین جزو از کتاب گذشت در ص ۲۷۶ که خراسانی از چین و ملتان
میاید و خروج انها بنفع آل محمد علیهم السلام است

حدیث بیست و هفتم ۳۴۹

غیبت طوسی . ص ۲۸۹ بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
تنزل الرایات السود التی تخرج من خراسان الی الکوفة فاذا ظهر المهدی علیه السلام
بعث الیه بالبیعة

یعنی فرود میاید پرچمهای سیاهیکه از خراسان بیرون میاید در کوفه و چون

ظاهر شد مهدی علیه السلام میفرستد نزد او و او را دعوت به بیعت کردن فرماید

۳۵۰ حدیث بیست و هشتم

غیبت طوسی. ص ۲۱۹ بسند خود از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود

کأنی بالقائم یوم السبت یوم عاشورا قائماً بین الرکن و المقام بین یدیه جبرئیل ینادی البیعة لله فیملأها عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً

یعنی گویا میبینم قائم (علیه السلام) را در روز عاشورا که روز شنبه باشد در میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل او ندا میکند که بیعت کنید برای خدا پس پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد

۳۵۱ حدیث بیست و نهم

غیبت طوسی. ص ۲۹۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده در حدیث طویلی که فرمود

یدخل المهدی الکوفة و بها ثلاث رایات قد اضطربت بینها فتصفو له فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لا یدری الناس ما یقول من البکاء و هو قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کأنی بالحسنی و الحسینی و قد قاداها فیسلمها الی الحسینی فیبایعونه فاذا کانت الجمعة الثانیة قال الناس یا ابن رسول الله الصلوة خلفک تضاهی الصلوة خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و المسجد لا یسعنا فیقول انا مرتاد لکم فیخرج الی الغری فیخط مسجداً له الف باب یسع الناس علیه اصیص و یبعث فیحفر من خلف قبر الحسین علیه السلام لهم نهراً یجری الی الغریین حتی ینبذ فی النجف

ویعمل علی فوهته فما طوارحاء فی السبیل وکانی بالعجوز وعلی رأسها مکتل فیه بُرحتی تطحنه بلاکراء (روضة الواعظین ابن فتال طبع قم ص۳۱۲)

لغات تصفیق دست بر دست زدن مضاهاة مانند بودن بیکدیگر رُوّد وارتیاد بمعنای طلب کردن ورائد ومُرتاد کسی استکه پیشروی کند بر گروهی برای طلب کردن منزلیکه در اناست یا دنبال آب وعلف پیشروی کند اصبص بروزن امیر بنای محکم فُوهه بمعنای دهن ودهنه ارحاء جمع رحی بمعنای اسیا مِکتل بروزن منبر زنبیلی است که ظرفیت گرفتن پانزده صاع گندم داشته باشد

یعنی مهدی (علیه السلام) داخل کوفه میشود درحالتیکه در آنجا سه پرچم در جنبش است پس دست بدست زده میشود برای او وآنحضرت وارد میشود تا اینکه بر منبر میرود وخطبه میخواند واز شدت گریه آنحضرت مردم نمیفهمند که چه میگوید واین گفته رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است گویا میبینم حسنی وحسینی را که میکشند پرچمها را پس حسنی پرچم را بحسینی میدهد وعده او با آنحضرت بیعت میکنند وچون جمعه دوم شود مردم عرض میکنند ای پسر پیغمبر نماز گذاردن در پشت سر تو برابر است با نماز گذاردن در پشت سر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله واین مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد پس میفرماید که من پیشروی میکنم که جا برا فراهم کنم ومیرود بطرف غری که نجف اشرف باشد وخط مسجد برا میکشد که از برای آن هزار در باشد که گنجایش همه مردمان را داشته باشد وبنای محکمی بنا میکند ومیفرستند که از پشت قبر حسین (علیه السلام) از

کربلا نهری حفر و جاری میکند بطرف غریین که بنجف جاری شود و در دهنه آن

نهر پلهائی بنا کنند و در راه آسیاها ساخته شود و کانه میبینم که پیره زنها بر سر خود

زنبیل گندم گذارده برای آرد کردن میبرند دراز دیمیکند بدون مزد

۳۵۲ حدیث سی‌ام

غیبت طوسی ص ۲۹۷ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان القائم

یملک ثلثمأة و تسع سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم یملأ الارض عدلاً

و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً و یفتح الله شرق الارض و غربها و یقتل الناس حتی

لا یبقی الا دین محمد صلی الله علیه و آله یسیر بسیرة سلیمان بن داود (تمام الخبر)

یعنی

بدرستیکه قائم سیصد و نه سال پادشاهی میکند همچنانکه اصحاب کهف در

کهف خود شان درنگ کردند و زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانکه پر از

ظلم و جور شده باشد و میگشاید خدا مشرق و مغرب زمین را برای او و

میکشد مردمانرا تا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سیر

میکند بروش سلیمان پسر داود (علیهما السلام)

۳۵۳ حدیث سی و یکم

ملاحم و فتن ص ۱۴۶ بسند خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روایت

کرده که فرمود اذا بلغ العباسی خراسان طلع من المشرق کالقرن ذو الشفا و کان

اوّل ما طلع امر الله بهلاک قوم نوح حین غرقهم الله وطلع فی زمن ابراهیم حیث القوه فی النّار وحین اهلک الله فرعون و من معه وحین قتل یحیی بن زکریّا ع فاذا رایتم ذلک فاستعیذوا بالله من شرّ الفتن ویکون طلوعه بعد انکساف الشمس والقمر ثم لا یلبثون حتّی یظهر الابقع بمصر

یعنی زمانیکه عبّاسی بخراسان رسید از سمت مشرق ستاره ای طالع شود مانند شاخ صاحب روشنی ونمایانی واین ستاره اول مرتبه ای که طلوع کرد امر فرمود خدا هلاکت قوم نوح را یعنی وقتیکه طالع شد قوم نوح هلاک شدند وطوفان انها را غرق کرد ومرتبه دیگر در زمان ابراهیم طالع شد وقتیکه او را در اتش انداختند ومرتبه دیگر در زمان فرعون طالع شد واو وقومش هلاک شدند ومرتبه دیگر وقتی طالع شد یحیی بن زکریّا کشته شد پس چون دیدید که ان ستاره طالع شد پناه ببرید بخدا از شرّ فتنه ها وطلوع ان بعد از گرفتن افتاب وماه است پس چون طالع شود طول نمیکشد که ابقع در مصر ظاهر میشود (وابقع مرد یست ابرص مبتلا بمرض للک و پیسه)

حدیث سی و دوم ۳۵۴

ملاحم وفتن . ص ۴۳ بسند خود از انحضرت علیه السّلام روایتکرده که فرمود خرج شابّ من بنی هاشم بکفه الیمنی خال ویاتی من خراسان برایات سود بین یدیه شعیب بن صالح یقاتل اصحاب السفیانی فیهزمهم

یعنی بیرون میاید جوانی از بنی هاشم که در کف دست راستش خالی است ومیاید

از خراسان با پرچمهای سیاه و در پیش روی او است شعیب بن صالح که مقاتله
میکند با اصحاب سفیانی و اینها را فرار میدهد

حدیث سی و سوم ۳۵۵

ملاحم و فتن . ص ۱۵۰ بسند خود از انحضرت روایت کرده که فرمود ثم یظهر المهدی
بمکة عند العشاء و معه رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و قمیصه و سیفه و
علامات و نور و بیان فاذا صلی العشاء الآخرة نادی باعلی صوته یقول اذکرکم
الله ایها الناس و مقامکم بین یدی ربکم و قد اکد الحجة و بعث الانبیاء و انزل
الکتاب یامرکم ان لا تشرکوا به شیئا و ان تحافظوا علی طاعته و طاعة رسوله
صلی الله علیه و آله و ان تحیوا ما احیی القرآن و تمیتوا ما امات و تکونوا اعوانا
علی الهدی و وازروا علی التقوی فان الدنیا قد دنی فناءها و زوالها و
و اذنت بالوداع و انی لادعوکم الی الله و الی رسوله صلی الله علیه و آله و
العمل بکتابه و اماتة الباطل و احیاء السنة فیظهر فی ثلثمأة و ثلاثة عشر رجلا
عدة اهل بدر علی غیر میعاد قزعا کقزع الخریف رهبان باللیل اسد بالنهار فیفتح
الله ارض الحجاز و یخرج من کان فی السجن من بنی هاشم و تنزل الرایات السود
الکوفة فیبعث بالبیعة الی المهدی جنوده الی الآفاق و یمیت الجور و اهله و
تستقیم له البلدان و یفتح الله علی یدیه القسطنطنیة

یعنی

پس ظاهر میشود مهدی (علیه السلام) در مکه در اول شب و با او است پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیراهن او و شمشیر او و نشانه‌ها و نوری و بیانی پس چون نماز عشاء آخر را بجا آورد ببلندترین صدای خود ندا میکند و میفرماید یاد آوری میکنم به شما خدا را و ایستادن شما را در مقابل پروردگار شما ای گروه مردمان خدا حجت خود را بر شما تاکید فرمود و برانگیخت پیغمبران را و فرستاد کتابها را و شما را امر میکند باینکه چیزی برابر او و شریک قرار ندهید و نگاه دارید فرمانبرداری او و فرمانبرداری پیغمبر فرستاده او صلی الله علیه و آله را و زنده بدارید چیزیرا که قرآن زنده داشته و بمیرانید چیزیرا که قرآن میرانیده است و کمکها باشید قرآن و حجت را که هادی و راهنمایند و پشتیبان یکدیگر باشید بر تقوی و پرهیزکاری زیرا که نزدیک شده است فانی شدن این جهان و نابود شدن آن و اعلام میکند شما را بوداع کردن با او و من شما را میخوانم که بسوی خدا و رسول او رو آورید و بکتاب خدا عمل کنید و باطل را بمیرانید و سنت پیغمبر را زنده کنید؛

پس ظاهر میشود با سیصد و سیزده مرد که بشماره اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز بدر بودند که بدون وعده و بیخبر از یکدیگر مانند پاره‌های ابر نازکی که در فصل پائیز در آسمان ظاهر میشود و بهم پیوسته میشوند بیکدیگر پیوسته خواهند شد و آنها کسانی هستند که در شب از خوف خدا ترسانند و در روز مانند شیر خشمناکند پس فتح میکند خدا برای ایشان زمین حجاز را و بیرون میآورند هر زندانیان بنی هاشم را و فرود میآید پرچمهای سیاه که پرچمهای خراسانی باشد در کوفه و با مهدی بیعت میکنند و لشکر خود را به

باطراف جهان میفرستد وجور وستم واهل آنرا میمیراند وتمام شهرها را بتصرف خود درآورد وبدست او خدا قسطنطنیه را میگشاید

حدیث سی وچهارم ۳۵۶

اختصاص شیخ مفید . طبع طهران . مکتبه صدوق . ص ۲۵۷ بسند خود از جابر روایت کرده که گفت شنیدم از ابیجعفر علیه السلام که میفرمود والله لیملکن رجل منا اهل البیت بعد موته ثلثمائة سنة ویزداد تسعا قال فقلت فمتی یکون ذلک قال فقال بعد موت القائم قلت له وکم یقوم القائم فی عالمه حتی یموت قال فقال تسعة عشر سنة من یوم قیامه الی یوم موته . قال قلت له فیکون بعد موته الهرج . قال نعم خمسین سنة ثم یخرج المنتصر الی الدنیا فیطلب بدمه ودماء اصحابه فیقتل ویسبی حتی یقال لو کان هذا من ذریة الانبیاء ما قتل الناس کل هذا القتل فیجتمع علیه الناس بیضهم و اسودهم فیکثرون علیه حتی یلجاؤه الی حرم الله فاذا اشتد البلاء علیه وقتل المنتصر خرج السفاح الی الدنیا غضبا للمنتصر فیقتل کل عدو لنا وهل تدری من المنتصر و من السفاح یا جابر المنتصر الحسین بن علی والسفاح علی بن ابیطالب علیهما السلام

یعنی

بذات خدا قسم است که هر آینه مالک میشود البته مردی از ما اهلبیت بعد از مردنش سیصد ونه سال جابر گفت پس عرضکردم مالک شدن او چه وقت است فرمود بعد از مردن قائم علیه السلام عرضکردم بآنحضرت چقدر وقت است از مدت قیام قائم

تا وقتیکه بمیرد گفت حضرت فرمود نوزده سال از روز قیام او تا روز مردن او است عرضکردم خدمت آنحضرت بعد از مردن او خونریزی بنا حق هست فرمود آری تا پنجاه سال خونریزی هست پس از آن بیرون میاید منصور و برمیگردد بدنیا و خون خود و خونهای یاران خود را مطالبه میکند پس میکشد و اسیر میکند باندازه ایکه در حق او میگویند که اگر این از ذریه پیغمبران بود این همه مردم را نمیکشت پس جمع میشوند همه مردم از سفید پوست و سیاه پوست ایشان بطرفیت با آنحضرت و جمعیت بسیاری بر او حمله میکنند تا اینکه آنحضرت پناهنده بحرم خدا میشود چون بلاء بر آنحضرت شدت کرد آنحضرت کشته میشود در آنحال سفاح بیرون میاید و برمیگردد بدنیا در حالتیکه غضب آلوده است از جهت کشته شدن منصور پس میکشد هر دشمنیکه از برای ما هست وابا بصیر الحی منصور کیست وسفاح کیست ایجابر منصور حسین بن علی است وسفاح علی بن ابی طالب علیهما السلام میند

حدیث سی و پنجم ۳۵۷

انوار النعمانیه . تالیف عالم نبیل و محدث جلیل سید نعمت الله جزائری اعلی الله مقامه الشریف طبع تبریز مطبعه شرکت چاپ جزء دوم ص ۷۳ . در نور علامات ظهور آنحضرت با قر روایتکرده

در تفسیر قول خدای تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین قال سیفعل الله ذلک بهم قال فقلت من هم قال بنو امیة و شیعتهم قلت وما الآیة قال رکود الشمس ما بین زوال الشمس الی وقت العصر و خروج صدر رجل و وجهه فی عین الشمس

یعرف بجسبه ونسبه وذلک فی زمان السفیانی وعندها یکون بواره وبوار قومه

یعنی

خداوند متعال میفرماید اگر بخواهیم فرو میفرستیم برایشان نشانه‌ای را که گردنهای ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود فرمود زود باشد که بکند خدا با ایشان اینکار را (راوی) گفت پس عرض کردم اینها که مشمول این آیه اند کیانند فرمود بنی امیه و شیعیان ایشانند گفتم آیت و نشانه‌ای که خدا در این آیه فرموده است کدام است فرمود ایستادن آفتاب است از حرکت از وقت زوال آفتاب از خط نصف النهار یعنی از اول ظهر تا وقت عصر و بیرون آمدن سینه مردی و روی او است در چشمه آفتاب که شناخته شود بحسب و نسب خود و این نشانه در زمان خروج سفیانی واقع میشود در آنوقت وقت هلاک شدن او و هلاک شدن قوم او است

۳۵۸ حدیث سیصد و پنجاه و هشتم

روضة الواعظین تالیف ابن فتال نیشابوری ص ۳۱۳ طبع قم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اذا قام المهدی سار الی الکوفة یهدم بها اربعة مساجد ولم یبق علی وجه الارض مسجد له شرف الا هدمها وجعلها جما ووسع الطریق الاعظم وکسر کل جناح خارج فی الطریق وابطل الکنف والمیازیب الی الطرقات ولا یترک بدعة الا ازالها ولا سنة الا اقامها ویفتح قسطنطنیة والصین وجبال دیلم فیمکث علی ذلک سبع سنین مقدار کل سنة عشر سنین من سنیکم هذه

ثم يفعل الله ما يشاء قيل له جعلت فداك فكيف يطول السنون قال يأمر الله الفلك باللبوث وقلة الحركة فتطول الايام لذلك والسنون قال قلت له انهم يقولون ان الفلك ان تغير فسد قال ذلك قول الزنادقة فاما المسلمون فلا سبيل لهم الى ذلك وقد شق الله القمر لنبيه صلى الله عليه واله ورد الشمس من قبله ليوشع بن نون واخبر بطول يوم القيمة وقال كالف سنة مما تعدون

يعنى

چون قيام كند مهدى (عليه السلام) ميرود بكوفه و در آنجا خراب ميكند چهار مسجد را و باقى نميگذارد در روى زمين مسجدى را كه بناهاى بلند وكنگره اى داشته باشد مگر اينكه خراب ميكند آنها را وصاف و هموار ميكند و راههاى بزرك را وسعت وگشايش ميدهد وگوشه وكنارها و اطراف خانه هائيرا كه بيرون از حد آنها است و در راه واقع شده آنها را ميشكند وراه را صاف ميكند و پوشش خانه ها و مستراحها و ناودانها را كه در راهها واقع است همه را نابود ميكند و بدعتى را باقى نميگذارد مگر اينكه زايل نمايد وسنتى را نگذارد مگر اينكه آنرا برپا ميدارد و قسطنطنيه وچين وكوهستانهاى ديلم را فتح ميكند و بهمين حال تا هفت سال كه هر سالى بقدر بيست سال از سالهاى شما باشد در ميان مردم ميماند پس از آن خدا آنچه را كه ميخواهد ميكند با نحضرت گفته شد كه فدايت شوم چگونه سالها طولانى و دراز ميشود فرمود امر ميفرمايد خدا فلك را تا بكندى حركت كند وگردش او كم شود پس با ينجهت روزها و سالها دراز ميشود راوى گفت بانحضرت

عرض کردم که ایشان میگویند یعنی طبیعیین و فلاسفه که هرگاه فلک تغییر کند فاسد میشود فرمود این سخن زنادقه و بیدینها است واما مسلمانان راهی باین سخنان ندارند و حال آنکه خدا ماه را برای پیغمبرش صلی الله علیه وآله شکافت و برگردانید آفتاب را پیش از آن برای یوشع بن نون وخبر داده بدرازبودن روز قیامت که آن بقدر هزار سال شماها است که شماره کنید

۳۵۹ حدیث هفتم

روضة الواعظین ص ۲۱۳ از آنحضرت روایت کرده که فرمود باقر علیه السلام در حدیث طویلی اذا قام القائم سار الی الکوفة فیخرج منها بضعة عشر الف یدعون البتریة علیهم السلاح فیقولون له ارجع من حیث جئت فلا حاجة لنا فی بنی فاطمة فیضع فیهم السیف حتی یاتی علی آخرهم ثم یدخل الکوفة فیقتل بها کل منافق مرتاب و یهدم قصرها و یقتل مقاتلیها (مقاتلها ط ل) حتی یرضی الله عز وجل

یعنی چون قیام کند قائم (علیه السلام) میرود بکوفه پس از آنجا بیرون میایند ده هزار و کسری که آنها را بتریه گویند (و آنها گروهی هستند از زیدی مذهبها که منسوبند بمغیرة بن ابتر بن سعد) با اسلحه پس بآنحضرت میگویند ازجائیکه آمده ای برگرد ما حاجتی بفرزندان فاطمه نداریم پس حضرت شمشیر میگذارد در میان ایشان و تا آخر آنها را میکشد پس داخل کوفه میشود و در آنجا هر منافقی که هست که اهل شک و ریبند همه را میکشد و خراب میکند قصر حکومتی کوفه را و میکشد کسانیرا که با او قتال میکنند تا اینکه خدای

عزّ وجلّ خشنود شود

۳۶۰ حدیث سی و هشتم

روضة الواعظین. ص۳۱۴ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا قام القائم من آل محمّد صلی الله علیه و آله. ضرب فساطیط لمن یعلم الناس القرآن علی ما انزل الله عزّ وجلّ فاصعب ما یکون علی من حفظه الیوم لانّه یخالف فیه التألیف

یعنی

وقتیکه قیام کند قائم از آل محمّد صلی الله علیه و آله خیمه هائی زده میشود برای کسانیکه تعلیم میدهند بمردم قرآن را بنحویکه نازل فرموده است خدای عزّ وجلّ پس دشوارتر است حفظ کردن آن در امروز از هر چیزی زیرا که تالیف و ارتباط عبارات و کلمات آن مخالف با قرائتیست که فعلاً در دست مردم است

۳۶۱ حدیث سی و نهم

روضة الواعظین. ص۵۵۷ از آنحضرت روایت کرده که فرمود انّ الزلازل والکسوفین والرّیاح الهائلة من علامات السّاعة فاذا رأیتم من ذلک فتذکّروا قیام الساعة و افزعوا الی مساجدکم

یعنی بدرستیکه زلزله ها و گرفتن آفتاب و ماه و وزیدن بادهای هولناک از علامات ساعت است پس چون دیدید اینها را یاد کنید قیام قیامت را و بترسید و بروید بمسجدهای خودتان و بخدا پناهنده شوید

۳۶۲ حدیث چهلم

تفسیر عیاشی، جزء اول، طبع قم ص ۱۰۳ از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول خدای تعالی فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی الامر فرمود ینزل فی سبع قباب من نور لا یعلم فی ایها هو حین ینزل فی ظهر الکوفة فهذا حین ینزل یعنی فرود میاید (یعنی قائم علیه السلام) در هفت قبه ای از نور که زمانیکه فرود میاید دانسته نمیشود که آنحضرت در کدام یک از آن قبه ها است وقتیکه فرود میاید در پشت کوفه (و بنابر خبر دیگر در همان کتاب و همان جزء و همان صفحه در فاروق پس آنوقت اینملائکه نازل میشوند (و ذیل خبر دیگر فرمود واما قضی الامر فهو الوسم علی الخرطوم یوم یوسم الکافر یعنی واما معنای قضی الامر پس آن داغ گذاردن است بر بینی روزیکه بر شخص کافر داغ گذارده شود (که آن اینی است برای جدا شدن خبیث از طیب

۳۶۳ حدیث چهل و یکم

تفسیر عیاشی، ص ۳ جزء دوم ط ق از ابی لبید مخزومی روایت کرده که قال ابوجعفر یا ابا لبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة فتصیب احدهم الذبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمارهم قلیلة مدتهم خبیثة سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعة لعلما جما ان الله تبارک وتعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد حتی ظهر نوره وثبتت کلمته وولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع مائة سنة وثلاث

سنين ثم قال وتبيانه في كتاب الله في الحروف المقطعة اذا عددتها من غير تكراره و
ليس من حروف مقطعة حرف ينقضي ايام (الايام ظ) الا و قائم من بني هاشم عند
انقضائه قال الالف واحد واللام ثلاثون والميم اربعون والصاد تسعون فذلك مأة
واحدى وستون ثم كان بدو خروج الحسين بن علي عليهما السلام الم الله فلما بلغت مدته
قام قائم ولد العباس عند المص ويقوم قائمنا عند انقضائها بالر فافهم ذلك وعه و
اكتمه

يعني فرمود ابو جعفر يعني حضرت باقر عليه السلام اي ابا لبيد مالك ملك ميشوند
از اولاد عباس دوازده نفر كه بعد از هشتمين آنها چهار نفر آنها كشته شوند پس يكي از ايشان
مبتلا ميشود بگلو درد كه قرحه اي در گلوي او عارض شود كه از آن خون آيد و يا مبتلا بخناق
شود (دفتري) كه نفس او قطع شود و بميرد ايشان گروهي هستند كه عمرهاي ايشان كوتاه است
و مدتشان كم است و باطن ايشان خبيث و پليد است از جمله ايشان است فويسق كه لقب هاي
عباسي است و ناطق و گمراه اي ابا لبيد در حرفهاي قرآن يعني حروف مقطعه قرآن هر اينه
علمهاي بسياري است بدرستيكه خداي تعالى الم ذلك الكتاب را كه فرستاد محمد صلى الله
عليه و آله قيام كرد تا اينكه نور او آشكار و كلمه او ثابت شد و زائيده شد در روزيكه زائيده شد
زمانيكه از هزار سال هفتم از هبوط آدم صد و سه سال گذشته بود پس فرمود يعني حضرت باقر
عليه السلام كه توضيح اين معنى در حروف مقطعه اينستكه در كتاب خدا است هرگاه آنها را بشماري
و مكررات آنها را بيندازي نيست حرفي از حروف مقطعه كه بعد از آن ايام بگذرد يعني سالها

بخش ششم در اخبار باقریه

مگر اینکه عدد انقضاء قیام کننده ای از قیام کنندگان بنی هاشم است پس الف یک
و لام سی و میم چهل و صاد نود میشود که مجموع اینها صد و شصت و یک میشود پس ابتداء
خروج حسین بن علی علیهما السلام الم الله بوده و وقتیکه مدت آن بسر رسید قائمی از
پسران عباس نزد المص قیام کرد و قائم ما وقت منقضی شدن مدت بر الر قیام میکند
پس بفهم این را و حفظ و کتمان کن این را

مؤلف ناچیز گوید

که این حدیث شریف از اسرار و معضلات احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم
صلوات الله الملک الجبار است و از متشابهات آثار بشمار میرود علامه مجلسی اعلی الله
مقامه در کتاب اربعین و سیزدهم بحار الانوار از روی حدس و تخمین وجوهی برای
حل آن احتمال داده اما از باب استحسان و تاویل نه بر وجه حکومت و تسجیل و اقتفا
بر این جناب فرموده است تلمیذ محقق آن بزرگوار عالم جلیل و محدث نبیل مولی ابوالحسن
بن محمد طاهر عاملی عامله الله بلطفه الخفی و الجلی از باب تفأل بخیر چنانچه در پاورقی تفسیر
عیاشی توجیهاتی از ایشان نقل کرده است و لکن چون توجیهات این دو بزرگوار مسکن
خاطر نبود و غبار حجاب را از چهره دوشیزه حدیث بخوبیکه باید دور نمینمود لذا از ذکر آن
در این کتاب صرف نظر نمودم و بفرموده خبیر نحریر و ناقد بصیر و محدث خبیر سید نعمت الله
جزائری در کتاب انوار نعمانیه در نور تعیین وقت ظهور که فرموده اینجا اگر معنای
این اینست که ما تحقیق نکرده ایم بلکه گمان هم نداریم اراده این معنی را از خبر و حق اینست که

که این خبر از قبیل اخبار متشابهه است که ممکن نیست رسیدن بحقیقت آن و بیان واقع کردن چه که وظیفه شیعیان است که در هر صبح و شام بلکه در هر لحظه و آن انتظار فرج داشتن و آن منافی با این قبیل توجیهات است لذا از شرح و بیان که در خاطر خطیان مینمود خودداری کرده و تاویل آن را بعهده راسخین در علم گذاردم زیرا که توقف در متشابهات مامور به واحتیاط طریق نجاة است نداند خارجی کو چیست در بیت که اهل البیت ادری بما فی البیت

پایان سخن

المنة لله وله الحمد که جزو دوم کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور پایان یافت و دنبالهٔ آن شروع بجزو سوم خواهم نمود که از بخش هفتم در اخبار صادره علیه السلام افتتاح میشود و از خداوند متعال یاری میطلبم و از باطن ولایت کلیه لا سیما قطب دائره امکان و محور کون و مکان اعلیحضرت خلیفة الرحمن صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه مدد میخواهم که بتوفیق اتمام آن نائل گردم و این بضاعت مزجاة در پیشگاه اقدسش پذیرفته شود هذی بضاعة مزجاة بحضرته یابن الحسن فتقبلها من الحسن

وچون اختتام این جزو بقصیده میلادیه حضرت مولی الکونین و امام الخافقین سید جوانان اهل بهشت ابیعبدالله الحسین که از نتایج فکر فاتر این بنده قاصر بود افتتاح یافت خوش داشتم که اختتام آن نیز بمخمس راثیه ای که از اثر طبع بنده شرمسار است در تولد قلب عالم امکان حضرت صاحب الزمان روحی وارواح العالمین له الفداء انشاء کرده ام از خود در خاتمه این جزو بیادگار گذاردم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

قصیده تخمیسیه رائیه

للمؤلف المتخلص بحیران

حق باز تجلی کرد از غیب دیگر بار — بی پرده برون آورد از پرده رخ یار

تا چند بغم مدغم هان ای دل بیمار — عید است ز جا برخیز بین جلوه دلدار

تا دار جهانی بجهان داد جهاندار

بنوشت قلم سرخط تقدیر بعشاق — بگرفت بفرمانبر کیش از همه میثاق

افراشت قضا پرچم توحید بنه طاق — برچید قدر رایت تثلیث ز آفاق

کز غیب عیان گشته زند نار بزنار

هان نیمه شعبانست در عرش بکوشید — در چشم جهان جان است خیزید و خروشید

کالای غم و غصه بشادی بفروشید — بر قامت دل جامه ای از وجد بپوشید

کامروز بشد مهد زمین مهبط انوار

از مشرق سامرا خورشید علم زد — بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد

چون از افق غیب در ایندار قدم زد — لاهوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد

شرمنده شد از نور رخش ثابت و سیار

میلاد ولی عصر فخر بشر آمد — مولود مدار کون کان گهر آمد

گویی بجهان ظاهر سر قدر آمد — خورشید جلال حق از پرده در آمد

تابید بهر بحر و بر و ذره و کهسار

میلاد حضرت بقیة الله

از آمدنش خالق جبار خبر داد — بر لوح و قلم عالم اسرار خبر داد

جبریل بنه گنبد دوار خبر داد — بر مقدم او سید مختار خبر داد

کردند بمیلادش ملک و ملک اقرار

از پرده برون آمد و در پرده نهان شد — در پرده غیب اندر از چشم خسان شد

چون که خفی مخفی از خلق جهان شد — بر غیب خدا مظهر اندر آخر زمان شد

تا وقت معین که شود ظاهر اسرار

از فیض دمش گیتی اندر دوران است — منظومه هستی هست زان روح روان است

از بهر قیامش کون هر دم نگران است — املاک در افلاکش از منتظران است

که قامت زیباش قیامت کند اظهار

خیل رسلش یکیک از قادر مطلق — دادند خبر بر خلق کین قائم بر حق

از مشرق غیب آید منصور و موفق — آفاق پر از داد کند بدهد رونق

وز تیغ عدالت ببرد دست ستمکار

دانا بنیوشید که این ماه درآید — نادان همه کوشید که او رخ ننماید

حق از حقد بپوشید میگفت که شاید — خواموش کند این نور که غیب بیاید

غافل که خدایش بود همراه و نگهدار

قس و سطیح و شق و زرقا همه گفتند — وین در سخن قس و بحیرا بسفتند

اخبار چو دیدند این سر بنهفتند — از یا در یا نیز هزاران بشنفتند

مخمس میلادیهٔ حضرت

ناکرده عداس و یشع و باهله انکار

از صلب حسن عسکری آن حجت کبری وز اختر شمعون صفا دخت یشوعا
خورشید رخ قائم برحق شده پیدا در چرخ چهارم بطرب آمده عیسی

در عرش بوین ختم رسل سید ابرار

هندوش بپاتنکل از او داده نشانه هم ناسک و جوک و وید از اهل کهانه
کو موسب وجوموسب و پیمان مهانه گفتا بدساتیر چو زردشت یگانه

کین شاه شود ظاهر در آخر ادوار

هم مؤبد ازد آگفت در دوره بابک دیگر بوسپین کربد مصحف مزدک
در زمزم زردشت و گهنبار آتابک جاماس باسرار عجم گفت بلاشک

از دخت پین و خشور شاهی آید در کار

آن پور پسین و خشور از مکر در آید با داد و دهش باشد هم داد گر آید
با اهرمنان قهرش از حد بدر آید پایان شهی او دنیا بسر آید

بیداد بر اندازد با داد شود یار

مثچون کتب عهد عتیق از خبر او در سفر براشیت و تورات اثر او
هم هوشع و شعیا گفت نام و سیر او حبقوق و ملاخی نبی راه بر او

دادند خبر زآمدنش بیحد و بسیار

داده است نوید قدمش صفحه انجیل درچاردهم فصل زیوحنا تفصیل

ولیّ عصر عجّل الله فرجه

هم مُرقس و هم لوقا گفتند بتبجیل — متّی بعیان الحق آراسته تنزیل

در کشف یوحنا ظاهر شده اسرار

آمد بزبور از حق اوصاف ظهورش — داود نبی برخواند ز آیات زبورش

بنمود خبردار بیمار سرورش — از مولد و از آمدن و غیب و حضورش

کز غیب شود ظاهر با تیغ شرربار

دادند رسولان همه بر خلق بشارت — از مقدم پاکش بصراحت و اشارت

مخصوص رسول دو جهان میر امارت — با سلسلهٔ آل رسالت و طهارت

کز پرده درآید چو جهان شد چو شب تار

نزدیک شد از اهرمنان باج بگیرد — هم زندقه و کفر به آماج بگیرد

وز نارلت شه جهان تاج بگیرد — زنّار و چلیپا و بت و خاج بگیرد

بر ملحد و کافر بدهد کیفر کردار

افسوس که چشم همه را خواب گرفته — وز جور و جفا مزرع دین آب گرفته

ظلم و بدع و کینه ز دل تاب گرفته — بیگانه ره صحبت احباب گرفته

ای کاش از این خواب شدندی همه بیدار

وقت است که عنقا ز حجابات درآید — خورشید جمالش ز افق رخ بنماید

زنگ غم و اندوه ز دلها بزداید — ابواب فرج را بروی خلق گشاید

برگرد جهان دور زند چون خط پرگار

قصیدهٔ میلادیه

آثار و علامات ظهور ار چه زیاد است   معیار در آن پر شدن جور و فساد است
هر چند که حق وقت مصرح ننهاده است   باری نکشد طول که عالم پر از داد است
از غیب شود ظاهر و بنماید دیدار

تعیین ننموده است نبی وقت ظهورش   تصریح نفرموده است ایام و شهورش
لکن ز نبی مضمر از جلوهٔ نورش   داده است نشان بسیار ز آیات و زبورش
اما نشود واقف از سر نهان اغیار

آن قدر که شاید بتو ز اسرار بگوییم   وز آمدن و جلوهٔ دلدار بگوییم
فی الجمله از آن مطلع انوار بگوییم   اندک سخنی زان همه بسیار بگوییم
از آنچه دل از فیضش شد زنده و سرشار

در پرده سخن گفت سخنگوی یگانه   بی پرده نشاید داد زان گفته نشانه
ترسم که رقیب آرد ذکرش بمیانه   وین دانه بدزدی ببرد دزد شبانه
وز بیخردی دم زند از سخره و انکار

تا باد شمالی سوی مغرب نبرد راه   وز شرق بمغرب نزند خیمه و خرگاه
وز جای نجنبند دول یکدل و همراه   وز راست نتازند بچپ یکسره ناگاه
بگشوده نخواهد شد این عقدهٔ دشوار

از خاور دور آندم خیزد بنی الاصفر   چین را بشود فاتح و منصور و مظفر
پس روی نهد زانجا بر جانب دیگر   از راه خراسان او ناگاه کشد سر

ولیّ عصر عجّل الله فرجه

آنجا که رسد جلوه گر آید رخ دلدار

دورانچه که من گفتمت از بیش نباشد
مهلت دیگر افزون بجفا کیش نباشد

تا فتنه سه و چار دیگر بیش نباشد
کاسایشی از بهر بد اندیش نباشد

بیدار شو و پاره کن این پرده پندار

تا آخر عمر از تیغ دلها همه خون است
اوضاع جهان یکسره چون بوقلمون است

ظلم و ستم و جور و جنایات فزون است
بنیاد زوی حیله و نیرنگ و فنون است

آنگاه شود منعکس آثار بیکبار

شاها من حیران که ثناخوان تو باشم
زانی که بهر جمع پریشان تو باشم

کن گوشه چشمی که زیاران تو باشم
اندر دو جهان ریزه خور خوان تو باشم

مگذار مرا زار و پریشان و گرفتار

وَقَدْ وَقَعَ الفَراغ

من تسوید هذه الاوراق بعد الجمع والتألیف والتصنیف والترصیف بیمناى الداثرة
فی الیوم الثامن من شهر ذیقعدة الحرام سنة الف وثلثماة وثلاث وثمانین من الهجرة ۱۳۸۳
المقدسة النبویة علیه وآله الاف الصلوات والتحیات ویتلوه الجزء الثالث
بحول الله تعالى وقوته ان شاء الله وانا العبد الفانی الجانی
محمد حسن المیرجهانی الطباطبائی الجرقوئی الاصفهانی

فهرست مندرجات جزو دوم

کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزو

مطالب

صفحه مطالب

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزء

دوم کتاب نوائب الدهور

صفحه | مطالب | صفحه | مطالب

فهرس مندرجات جزء

فهرست کتاب نوائب الدهور

صفحه مطالب صفحه مطالب

فهرست مندرجات

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرست مندرجات

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزو

دُرَرُ کِتابِ نَوائِبُ الدُّهُور

صفحه — مطالب — صفحه — مطالب

فهرسِ مندرجاتِ خروج

دوم کتاب نوائب الدهور

صفحه	مطالب

فهرست مندرجات

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرست مندرجات جزو

فهرست کتاب نوائب الدهور

فهرست مندرجات جزو

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزو

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرست مندرجات جزء ۶

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرست مندرجات

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزء

صفحه | مطالب

فهرس مندرجات

دوم کتاب نوائب الدهور

فهرس مندرجات جزو

دوم کتاب نوائب الدهور

تمام شد

فهرست جزو دوم

اشعار النجابیہ مؤلف

ساداتی روحی فداکم جعلت نفسی وقاکم طال ما اشتقت لقاکم طاب قلبی فی ہواکم

منکم جزئی وکلی لا من الشیخ العتل فبکم یدفع ذلی وبقائی فی بقاکم

انکم عین حیاتی فی حیاتی ومماتی وبکم ارجو نجاتی ونجاتی فی ولاکم

خیر خلق اللہ انتم کنز سر اللہ انتم سر غیب اللہ انتم قد اذاہ من اذاکم

عندکم علم المنایا وبکم محو الخطایا انکم بحر العطایا ربی اللہ اصطفاکم

کعبۃ الامال انتم معرض الاعمال انتم معدن الافضال انتم لا ہدی الا ہداکم

عزۃ الامجاد انتم علۃ الایجاد انتم شافع المیعاد انتم لن یخیب من قد اتاکم

محور الامکان انتم مصدر الایمان انتم منبع الاحسان انتم لطف ربی اجتباکم

محکم التنزیل انتم عالم التاویل انتم باطن التہلیل انتم ما نجی من قد عصاکم

انتم ارکان البلاد امناء للعباد شفعاء فی المعاد ورضی اللہ رضاکم

حبکم راحۃ روحی ودکم عین فتوحی لستم الا فلک نوح من نجینی عداکم

حبکم زاد معادی راحتی یوم التنادی ذکرکم روح فوادی لیس فی قلبی سواکم

وانا العاصی الذلیل من خطایای علیل ان روحی لکلیل فاشفعوا لی فی دعاکم

اثقلت ظہری ذنوبی سودت وجہی عیوبی فاکشفوا عنی کروبی واجیبوا من دعاکم

شقوتی قد غلبتنی وذنوبی خذلتنی وعیوبی فضحتنی قبح اعمالی جفاکم

غشنی نفسی ہواہا ضاع عمری فی مناہا ویلہا تبت یداہا کیف لا ارجو حماکم

انا خیران ضعیف مذنب عاص لہیف مستعین مستضیف مستجیر بفناکم

در انتظار ولی منتظر عج

للمؤلف الفقیر

منتظر من میبینم شه بیاید یا نیاید | بلکه رخسارش ببینم شه بیاید یا نیاید

هجر او آتش بدل زد گر بسوزم یا نسوزم | روز و شب با غم قرینم شه بیاید یا نیاید

رنج خار از چیدن گل گر ببینم یا نبینم | میکنم صبر و تحمل شه بیاید یا نیاید

اشک غم با یاد رویش من بریزم یا نریزم | میکشم بار فراقش شه بیاید یا نیاید

با جفا و جور دشمن گر بسازم یا نسازم | دوست خواهد اینچنینم شه بیاید یا نیاید

غرقه در غرقاب هجرم او بخواهد یا نخواهد | بر گذشته از سرایم شه بیاید یا نیاید

کاش میمردم بیادش او بخواند یا نخواند | میشدم قربان کویش شه بیاید یا نیاید

نه توانم صبر کردن گر بنالم یا ننالم | نه مرا تاب جدائی شه بیاید یا نیاید

خاطرش افسرده حیران کس بداند یا نداند
سوخت مغز استخوانش شه بیاید یا نیاید

جذبات نار فراق تو بدلم فکنده شراره ای | نظری شها که غم مرا نکند بغیر تو چاره ای

همه شب ستاره بی شمر زغمت فشانمی از بصر | چه کنم که از تو نمیدهد خبرم مهی و ستاره ای

زفراق روی تو خون دل شب و روز گشته نصیب من | که برای شرح و بیان آن نه حدی بود نه شماره ای

تو بیا برای خدا شبی بنشان مرا بکنار خود | بزدای زنگ غم از دلم باشاره ای و بشاره ای

من و انتظار لقای تو تو و بار جور بحال من | بنشسته ام بامید آن که کنی زلطف اشاره ای

اثر طبع مؤلف حقیر

بخیال صبح وصال تو شبان پرفغان کنم — که مگر بگوش دلم رسد ز سروش غیب اشاره ای

بجهان چو نیست جهان تولی — بیهوده خویش بنشستیم

بامید آنکه مرا [illegible] — [illegible]

در دل کشیده ام آتش هجر تو زبانه — آخر گشته ام از عشقت این همه مستانه

خونم چکد از دیده ز دوری تو تاکی — تا چند روم در طلبت خانه بخانه

هر سو نگرم مهر دل آرای تو جویم — هر جا گذرم میطلبم از تو نشانه

دل بر سر آن شد که بپای تو دهد جان — گر دست دهد وصل تو ای در یگانه

آیا رسد آن طالع فیروز که روزی — روزی شودم دولت دیدار تو یانه

سخت است که هر جمع پریشان تو بیند — یاران همه مشغول و تو غایب ز میانه

برخیز بساط ستم و جور تو برچین — برهان همه یاران خود از جور زمانه

حیرات بامید است که دیدار تو بیند
روزیکه زنی تکیه بر اورنگ شهانه

سلسله پای دل طره گیسوی تو — قاتل دلدادگان خنجر ابروی تو

این دل تنهای من نیست گرفتار دام — فزون دل از صد هزار بسته بگیسوی تو

تا بکی از دوریت ساختن و سوختن — خیز و ز رخ پرده گیر تا نگرم روی تو

نیستی از دل برون ز دیده گر غایبی — میگذرم هر کجا میوزدم بوی تو

قائم بر حق توئی مقصد مشتاق توئی — روی دل عاشقان جمله بود سوی تو

در اشتیاق لقاء ولی عصر

منتظران را رسید جان بلب از دوریت — کاش که بینند آن قامت دلجوی تو

تشنه دیدار تو با غم و محنت قرین — هست تمنای او جرعه‌ای از جوی تو

حاجی اگر در حجاز سعی صفا میکند
کعبه حیران بود خاک سر کوی تو

من که از آتش هجران تو دل سوخته‌ام — آتش عشق بکانون دل افروخته‌ام

بتمنای وصال تو من ای مهر مثال — روز و شب دیده امید بره دوخته‌ام

بیکی جلوهٔ رویت همه دادم از دست — سود و سرمایه بیکعمر که اندوخته‌ام

خسروا نیست متاعی دیگرم جز تن و جان — که بسودای لقایت همه بفروخته‌ام

دفتر و سبحه و سجاده بدادم از دست — تا که در مدرس عشقت ادب آموخته‌ام

جامه طاعت و تقوی همه را چاک زدم — تا که پیراهن عشق تو بتن دوخته‌ام

سر بزانوی غم آورده بکنج هجران
تا مگر رحم نمائی بدل سوخته‌ام

این دل داغ دیده را حالت انتظار نی — بار جفا کشیده را طاقت و اختیار نی

نار فراق روی شه سوخته استخوان من — صبر و قرار از کفم رفت و دیگر قرار نی

هر چه بگویم از غم هجر چها کشیده‌ام — شرح نمیتوان دهم گفته یک از هزار نی

فصل بهار و دوستان جمله بطرف بوستان — من چکنم که بی رخ یار مرا بهار نی

بوالهوسان بکام دل شادی و عیش کارشان — چون من مبتلا کسی با غم دل دچار نی

اثر طبع مؤلف کتاب

وعده وصل دمبدم میرسدم بگوش دل لیک مرا تحمل فرقت روی یار نی

آتش شوق تیز تیز میشود و نمیشود ساخت بسوختن ولی چاره دیگر بکار نی

بهر نثار مقدمت نقد روان مرا بکف

حیران ز اجر این شها مایه و اعتبار نی

من که روز و شب از شوق میکنم غزلخوانی نعمت لقای شه خواهدم شد ارزانی

وعده وصالم داد یار گلعذار من چونکه کردم از اخلاص بر درش ثناخوانی

دوش کلبه ما را از کرم منور کرد از در آمدم ناگه با جمال نورانی

پرده برفکند از رخ مات حسن خویشم کرد زد بر آتشم آبی از شراب روحانی

گفتمش شها تا کی دیده بر رهت دوزم تا که پرده برگیری وارهی ز پنهانی

گفت گفتمت از پیش مدتی تحمل کن تا بدست خود گیرم خاتم سلیمانی

گفتمش مگر تا چند صبر بایدم کردن تا که آفتاب از غیب سر زند بآسانی

گفت چون زحل را سد حال رجعی حاصل در که وبال او یابد فیض رحمانی

رمز دیگری فرمود یار با من حیران

گفت رو برون کن زود حرفهای ظلمانی

ز بصر تا چند گهر بارم که مگر آید ز سفر یارم غم دل تا کی نتوان گفتن که ز هجر کیست گرفتارم

نه بها آمد نه بسر رسید بفراق شه شده عمر طی ز غمش گریم فلکا تا کی بکجا گردم بکه رو آرم

نظری شاها بگدایت کن بگدای خود تو عنایت کن سوی خود او را تو هدایت کن که ز غم نه روز و نه شب دارم

در اشتیاق لقاء ولیعصر

ز نظر هر چند نهانی تو شوم کز غم بر نهانی تو — بکنار خود بنشانی تو بنهی مرهم بدل زارم

زده نار هجر شرر بر دل شده کار دل ز غمت مشکل — من سرگردان شده پا در گل بنما درمان دل بیمارم

نه مرا یاری نه مددکاری که ز پای دل کشدم خاری — بکند احسان بگرفتاری نگذارد زار و در آزارم

نه مرا یارای غم حرمان نه کسی در دم بکند درمان — نه کند شاهم نظر احسان کشد آخر این غم بسیارم

موی از هجران تو شها گر سر نبرد هجران ز تو هر گز دل .

سر آن دارم که تو را بینم سر و جان انگه بتو بسپارم

من که جانسوز از فراق خسرو دنیا و دینم — اشک غم در دامن و سوزنده آه آتشینم

از سر شب تا سحر جاری سرشکم از دو دیده — تا مگر بار دگر روی دلارایش ببینم

پیچ و تاب گیسویش افکنده اندر پیچ و تابم — در خیال خال رویش با غم و محنت قرینم

آفتاب آسمان از طعنه زن شد آفتابم — پرتو مهر رخش ربوده تاب از قلب حزینم

در هوای وصل رویش روز و شب تا کی تنها — در پس زانوی غم از هجر او تا کی نشینم

سوزم و سازم بیادش اشک غم از دیده ریزم — تا مگر از خرمن حسنش توانم خوشه چینم

زد شرر نار فراق او بمغز استخوانم — برده صبر و تابم از دل وجه رب العالمینم

تا بکی شاها من هجران در این آتش بسوزم

خود تو میدانی که من لب تشنه ماء معینم

خیل خیال روی شه در دل صف کشیده — ملک دلی که داشتم شد بفراق شه زکف

بر سر آنم انکه من سوزم و ریزم اشک غم — عمر عزیز خویش را در ره او کنم تلف

۴۶۰

اشتیاق مؤلف بلقای ولی عصر

قبله‌گاها مدّ زمان مشتریها ارشو بجان | جان بلاکشیده را مزن بغرب و شمشیر تلف

پیش که شرح غم بدم کز ستم مخالفان | مهر جمال شاه را پرده غیب شد کلف

خون چکدم ز دیدگان صبح و پسین سحر شود | تا که مگر ببینمش با جلوات مختلف

کاید و خاک پای او سرمهٔ دیدگان کنم | بهر نثار مقدمش جان سپرم من از شعف

بار جفای هجر را سوختگان همی کشند | بیخبرند ابلهان گاو و خران خوش علف

حیران با خیال شه خوش بنشین بگوشهٔ

ناله ز هجر زن که تا دامنش آوری بکف

قربان ماه رویت ای مهر عالم آرا | شوق لقایت از دل برده شها قرارا

تا کی در انتظارت روز و شبان بنالم | رحمی باین بلاکش کن از کرم خدا را

در حال بینوائی از نی کشم نوائی | گویم شها کجائی در یاب بینوا را

با یاد خال رویت تا چند اشک ریزم | حتی متی انادی یا مطلق الاساری

دلدادگان عشقت در سوز و ساز تا کی | مستوحشین هجرا مستوقدین نارا

تا چند پرده داری بی پرده چهره بنما | دلهای عاشقان بر زان چهره دلارا

تا عکس روی ماهت در شیشهٔ دل افتاد | در هم شکسته گردید بدگر چه سنگ خارا

حیران ز نار هجران آتش گرفته جانش

آیا شود که بیند روی تو آشکارا

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - تمت النسخة بالخیر